

صدوق محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی مکنی به ابو جعفر و معروف به ابن بابویه و صدوق علی الاطلاق و در همین صفت طاق و شهره آفاق میباشد و از اعیان و مشایخ عظام و فقهای گرام شیعه امامیه و بسیار جلیل القدر و عظیم الشان و استاد شیخ مفید و خازن احادیث حضرت سید المرسلین (ص) و حافظ اخبار و آثار حضرات ائمه طاهرین (ع) بلکه شیخ المشایخ و رئیس المحدثین و رکن رکن مذهب جعفری و حصن حصین فرقه محقه اثنی عشری و در تحقیق و انتقاد اخبار خبیر و در معرفت حال رجال و محدثین بصیر و در سال (۳۵۵ ه) ببغداد رفته و شیوخ فرقه امامیه از وی استماع حدیث نموده و شیخ مفید و ابن شاذان و غضائری و شیخ ابو جعفر محمد دوریستی و دیگر اکابر محدثین امامیه از او روایت میکنند و موافق فرموده شیخ حر عاملی و بعضی دیگر از اکابر اهل فن نظیر او در کثرت علم و حفظ و ضبط اخبار اسلامیه دیده نشده بلکه اگر وجود مسعودش نبود آثار اهل بیت رسالت (ص) بکلی محو و نابود بودی و موافق آنچه در باب کنی در شرح حال برادرش ابن بابویه حسین بن علی مذکور خواهد شد.

ولادت ابن هر دو برادر در غیبت صغرا بدعای حقیقت انتمای حضرت ولی عصر عجل الله فرجه واقع و در توقیع رفیع صادره از ناحیه مقدسه مبارکه بفقیه و خیر و مبارک و مصدر منافع بودن موصوف بوده و این قضیه با قطع نظر از دیگر مراتب علمیه و کمالات معنویه یگانه امتیاز انحصاری این دو برادر والاگهر و تنها مایه افتخار ابدی ایشان میباشد اینک گوی سبقت از دیگر خدام شرع مقدس اسلام ربوده و در مضمار خدمات دینی اسلامی حاوی قدح معلی بوده و زحمات بسیاری در احیاء و ترویج آثار پیشوایان دین مبین محمدی بکار برده و با قلم میمنت رقم و مبارک شیم خودشان آنها را احیا کرده و محفوظات ایشان بیشتر از سایر قمیین بوده و هر وقتی که بنقل حدیث میپرداخته اند تماماً در حیرت مانده و میگفته اند که این امر و این مقام خصوصیت و امتیاز است که در اثر دعای حضرت ولی عصر (ع) بشما عنایت شده و تألیفات صدوق که تماماً دینی و در حدود سیصد کتاب متنوع الطرز و تفنن الاسلوب میباشد مشهود طبقات انام و منشأ فیض عام و مرجع استنباط احکام و استفاده های متنوعه فقهای کرام و افاضل اعلام هستند و علامه حلی و میرداماد و شهید در شرح ارشاد و جمعی دیگر از فحول علماء روایات مرسله او را نیز در موقع قبول گذاشته

و کمتر از مراسل ابن ابی عمیر ندانند و از رؤیای شیخ بهائی مکشوف میگردد که مقام جلالت صدوق بالاتر از ذکریا ابن آدم (که جلالت وی آفتابی و مصرح به علمای رجال است) بوده و بالجمله عظمت و فقاہت و وثاقت صدوق و کثرت تألیف وجودت سلیقه و خدمات دینی برجسته او در احیای آثار ائمه اطهار (ع) کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار بوده و جای شبهه و انکار نمیباشد و صدوق نزد ملوک دیالمه وقت بسیار محترم بوده روزی بحسب درخواست رکن الدوله پدر عضد الدوله دیلمی وارد حضور سلطان و مشمول عنایات ملوکانه گردیده پس بعد از رفتن صدوق کسی از راه حسد عرضه داشت که این شیخ معتقد میباشد بر اینکه سر مطهر حضرت حسین بن علی (ع) در سر نیزه سوره کھف میخوانده است اینک رکن الدوله صحت این نسبت را کتبا از صدوق استفسار نموده و صدوق در جواب بنگاشت بلی این چنین قضیه بما رسیده که آن سر مطهر یک یا چند آیه از آن سوره مبارکه خوانده لکن از ائمه اطهار (ع) بما نرسیده و امکان آن را نیز انکار نداریم زیرا در جایی که تکلم اعضای ارباب معاصی و شهادت آنها بر سیئات ایشان در روز قیامت بمدلول آیات قرآنیہ ثابت و محقق باشد چگونه روا نباشد که سر امام و خلیفه الله و سید جوانان اهل جنت و جگر گوشه حضرت رسالت (ص) تکلم بقرآن مجید نموده و این کرامت باهره باراده خداوند قادر از وی ظاهر گردد و در حقیقت انکار امکان آن انکار قدرت خداوندی و فضیلت حضرت نبوی (ص) است چنانچه انکار شهادت اعضاء در قیامت اینک یکی از نوادر و کرامات صدوق را که از وسائل رسوخ عقیده و نصب العین بودن جلالت علمای اسلام در انظار عامه میباشد زینت بخش اوراق مینماید صاحب روضات الجنات متوفی (۱۳۱۳ هـ غشیج) گوید از کرامات صدوق که در این اواخر بوقوع پیوسته و مشهود جمعی کثیر بوده آن است که در عهد فتحعلی شاه قاجار در حدود سال هزار و دویست و سی و هشت هجرت مرقد شریف صدوق که در اراضی ری در نزدیکی حضرت عبد العظیم است از کثرت باران رخنه دار شده و بجهت تعمیر و اصلاح آن اطرافش را میکنند پس بسردابه برخوردند که مدفنش بوده و وارد سردابه شده دیدند که جثه او همچنان تر و تازه با بدن عریان و مستور العوره و در انگشتانش اثر خضاب و تارهای کفن پوسیده اش بشکل فتیله ها در اطراف جثه اش بر روی خاک منتظم بوده پس اینخبر در تهران منتشر و مسموع شاه گردیده و بجهت معاینه قضیه بمحل رفته لکن درباریان و امنای دولت ورود خود سلطان را بسردابه خلاف صلاح دولتی و کشوری دیده اینک جمعی از اعیان دولت و علمای بلد داخل سردابه شده و صدق قضیه را بعرض سلطانی رسانیدند پس همین که بمرحله تحقیق و رأی العین رسید امر همایونی به سد آن رخنه و تجدید و تعمیر و تزیینات آن بقعه صادر گردید.

و اما تألیفات و آثار قلمی صدوق چنانچه مذکور شد موافق کتب تراجم و رجال در حدود سیصد کتاب دینی بوده و میرزا محمد استرآبادی در منهج المقال وی علامه حلی نیز در رجال کبیر خود بتصریح خودش اغلب آنها را نوشته اند و در رجال نجاشی نیز یک صد

و نود و چندی از آنها نگارش یافته و ما هم در اینجا محض پاس خدمات دینی صدوق بعضی از آنها را مینگاریم.

۱- ابطال الاختیار فی امر الامه و اثبات النص فیها و آن غیر از چند کتاب دیگر است که در ذیل بنام اثبات مذکور میداریم.

۲- ابطال الغلو و التقصیر ۳ تا (۶) اثبات الخلافة لأمر المؤمنین (ع) و اثبات الوصیه لعلی (ع) و هر یک از این چهار فقره کتابی مستقل میباشد.

۷ تا ۱۱- اخبار ابی ذر القفاری و فضائله و اخبار ابی طالب و عبد المطلب و عبد الله و آمنه بنت وهب و اخبار سلمان و زهده و فضائله و اخبار عبد العظیم و اخبار المختار ۱۲- ارکان اسلام ۱۳- الاستسقاء ۱۴- الاعتقادات و در ایران چاپ شده ۱۵- الاعتکاف ۱۶- اکمال الدین و اتمام النعمه در غیبت امام (ع) و در تهران چاپ شده ۱۷ تا ۲۲- الامه و الامتحان المجالس و الاواخر و الاوامر و اوصاف النبی (ص) ۲۳ و ۲۴- التفسیر المجامعه و التفسیر الصغیر که اولی بزرگ و دومی ملخص آن بوده و نجاشی آن را بنام مختصر تفسیر القرآن ذکر کرده است.

۲۵ و ۲۶- التوحید و ثواب الاعمال ۲۷- جامع آداب المسافر للحج ۲۹- تا ۳۷- جامع تفسیر المنزل فی الحج و جامع الحج و جامع حجج الائمة و جامع حجج الأنبیاء و جامع علل الحجج و جامع فرض الحج و العمره و جامع فضل الکعبه و الحرم و جامع فقه الحجج و جامع نوادر الحجج ۳۸- الجزیه ۳۹- الجمعه و الجماعه ۴۰- جوابات المسائل النیشابوریه ۴۱- جوابات المسائل الواسطیه ۴۲- حجج الائمة ۴۳- الحدود ۴۴- الخصال ۴۵- دعائم الاسلام فی معرفه الحلال و الحرام ۴۶- صفات الشیعیه ۴۷- عقاب الاعمال ۴۸- علل الشرائع و الاحکام و الاسباب ۴۹- عیون اخبار الرضا (کتاب حاضر)

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۵

۵۰- الغیبه و شاید همان اکمال الدین مذکور فوق باشد ۵۱- فضائل الشیعیه ۵۲- کتاب الرجال المختارین من اصحاب النبی ۵۳- المجالس که بنام امالی مذکور شد ۵۴- مختصر تفسیر القرآن که بنام تفسیر صغیر مذکور شد ۵۵- مدینه العلم ۵۶- المصابیح الخمسه عشر در رجال ۵۷- المصباح ۵۸- معانی الاخبار ۵۹- المعراج ۶۰- معرفه الرجال ۶۱- المقنع در فقه ۶۲- من لا یحضر الفقیه ۶۳- الناسخ و المنسوخ ۶۴- النبوه ۶۵- النواهی ۶۶- الهدایه و غیر اینها و در هر یک از ابواب فقهیه و زهد هر یک از چهارده معصوم علیهم السلام کتابی جداگانه تألیف داده و در این جا فقط بهمین مقدار که مطابق عدد لفظ جلسه است اکتفا نمودیم وفات صدوق در سال سیصد و هشتاد و یک قمری هجرت در ری واقع و در نزدیکی مرقد شریف حضرت شاهزاده عبد العظیم حسنی (ع) مدفون و قبرش معروف و مزار و محل استفاضه عموم طبقات میباشد.

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله الواحد القهار العزيز الجبار الرحيم فاطر الارض و السماء خالق الظلمة و الضياء مقدر الازمنة و الدهور يدبر الاسباب و الامور باعث من فى القبور المطلع على ما ظهر و استر العالم بما سلف و عبر الذى له المنه و الطول و القوة و الحول احمده على كل الاحوال و استهديه لافضل الاعمال و اعوذ به من الغى و الضلال و اشكره شكرا استوجب به المزيد و استنجز به المواعيد و استعينه على ما ينجى من الهلكة و الوعيد و اشهد ان لا اله الا الله الاول فلا يوصف بانتهاء الها يدوم و يبقى و يعلم السر و اخفى و اشهد ان محمد عبده المكين و رسوله الامين المعروف بالطاعة المنتخب للشفاعة فإنه ارسله لاقامة العوج و بعثه لينصب الحجج رحمة للمؤمنين و حجة على الكافرين و مؤيد بالملائكة المسومين حتى اظهر دين الله على كره المشركين صلى الله عليه و على آله الطيبين و اشهد ان على بن ابى طالب امير المؤمنين و مولى المسلمين و خليفة رب العالمين و اشهد ان الائمة من ولده حجج الله الى يوم الدين و ورثة علم النبين صلوات الله و رحمة و سلامه و بركاته عليهم اجمعين اما بعد چنين گوید الراجى الى رحمة ربه الغنى و المحتاج الى كرم جواد الوفى العبد الخاطى الخاسر محمد تقى بن محمد باقر عفى الله عن جرائمهما كه چون قوام دنيا و دين و استقرار مكان و مكين بوجود محمد و اوصياء طاهرين اوست پس هر كس باين سلسله رضيه مرضيه متمسك شد نجات يافت و هر كس از آنها تخلف ورزید هلاك شد و تمسك بايشان تشبه بايشان است در سيرت و آداب و سلوك و سيرت ايشان نشر احكام الهى است تا بندگان خدا بسبب امثال اوامر و اجتناب نواهى حق از ورطه هلاكت برهند و بوادى نجات رسند و پيغمبر و هر يك از اوصياء طاهرين او بقدر مقدور نشر احكام الهى را منظور داشتند و حركت و سكون و تنطق و سكوت ايشان سر مشق مطيعان حضرت حق است پس ايشان را در ميان خالق و مخلوق منزلت واسطه است كه حكم او راجل شأنه به آفريدگان تبليغ فرمايند و بنى نوع انسان را در فهم احكام بلسان اين سلسله مراتب متعدده است و هر كسى باندازه عقل و درك خود مقدارى از آن مراتب عليه مقصوده را استنباط كند و چون اين احكام را بلغت عربى كه از بهترين لغاتست

عيون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفى، ج ۱، ص: ۷

بيان فرموده‌اند پس برخى از عجميان را بر اين لغت راهى نيست و بهيچ وجه از آن بهره‌مند نشوند با آنكه اين احكام و آداب نيز از براى ايشان مقرر است پس باندازه شعور و استدراك خود اين كتاب مستطاب عيون اخبار الرضا را كه از تأليفات وحيد دهر و فريد عصر يگانه دوران و فرزانه زمان العالم العامل و الفقيه الكامل متفرد صنعة الاخبار و جرت صنعة الآثار الشيخ صدوق ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه قمى است بلغت فارسى در آوردم تا فارسى زبانان از او منتفع و بهره‌مند شوند و آداب خود را در هر گونه سير و سلوك دانند و على قدر الامكان از عبارت حديث بيرون نشدم چه در اغلب موارد نقل بمعنى كردم و ليكن معنى مطلق حديث

است بنا بر ظاهر مکشوف در نزد این قاصر و این بیان شافی را بکاشف النقاب مسمی نمودم امید که ببرکت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام زیان دنیا و آخرت این خادم علوم آنها بسود مبدل شود و علی الله التکلان

[مقدمه مؤلف]

[دو قصیده در مورد حضرت رضا (ع)]

مصنف علیه الرحمه میفرماید (۱) اما بعد چنین گوید ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه مصنف این کتاب رحمه الله علیه که چون دو قصیده بمن رسید از قصاید ابی القاسم اسماعیل بن عباد که برسم هدیه و تحفه انشاء نموده بود از برای حضرت رضا علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام پس من این کتاب را از برای خزانه او تصنیف نمودم چون ملاحظه نیک نمودم چیزی در نزد او بهتر از علوم اهل بیت نیافتم چه او از شیعیان خاص است و اعتقادات او بایشان مستحکم و علی الدوام شغل او احسان بذریه و شیعیان ایشان است و مأمول داعی بقاء دولت ابد مدت قاهره باهره آنست که قبول فرموده و چون در رسیدن خدمت حضرت علیه عالیه تقصیر شد عفو فرمایند و مناسب آنست که ابتدا شود بذکر این دو قصیده چون که فی الحقیقه علّه تامه است از برای تصنیف این کتاب قاله

یا زائرا وافدا الی طوس مشهد طهر و ارض تقدیس

ابلق سلامی الرضا و حط علی اکرم رمس لخیر مرموس

و الله و الله حلفه صدرت من مخلص فی الولاء مغموس

انی لو کنت مالکا اربی کان بطوس الفناء تعریس

و کنت امضی العزیم مرتحلا منتسعا فیهِ قوه العیس

لمشهد با الذکاء ملتحف و بالسناء و لثناء مأنوس

یا سیدی و ابن سادتی ضحک وجوه دهری بعقب تبعیس

لما رأیت و النواصب انتکست رایاتها فی زمان تنکیس

صدعت بالحق فی ولائکم و الحق مذ کان غیر منحوس

یا ابن النبی الذی به قمع الله ظهور الجبابر الشوس

و ابن الوصى الذى تقدم فى الفضل على البزل القناعيس

و حائز الفخر غير منتقص و لا بس المجد غير تلبيس

عيون أخبار الرضا ع-ترجمه آفا نجفى، ج ١، ص: ٨

ان بنى النصب كاليهود و قد يخلط تهويدهم بتمجيس

كم دفنوا فى القبور من نجس اولى به الطرح فى النواويس

عالمهم عند ما اباحته فى جله ثور و مسك جاموس

لم يعلموا و الاذان يرفعكم صوت اذان ام قرع ناقوس

اذا تأملت شوم جبهته عرفت فيها اشتراك ابليس

انتم حبال اليقين اعلقها ما وصل العمر حبل تنفيس

كم فرقة فيكم تكفرنى ذلت هاماتها بفطيس

قمعتها بالحجاج فانخذلت تجفل عنى بطير منحوس

ان ابن عباد استجار بكم فما يخاف الليوث فى الخيس

كونوا ايا سادتى و سائله يفسح له الله فى الفرديس

كم مدحة فيكم يحيزها كانها حلة الطواويس

و هذه كم يقول قائلها قد نثر الدر فى القراطيس

يملك رق القريض قائلها ملك سليمان عرش بلقيس

بلغه الله ما يؤمله حتى يزور الامام فى الطوس

و له ايضا

يا زائر قد نهضا مبتد راقد ركضا

و قد؟؟؟؟ كانه البرق اذا ما اومضا

ابلق سلامى زاكيا	بطوس مولاي الرضا
سبط النبي المصطفى	و ابن على المرتضى
من حاز عزا اقعسا	و شاد مجدا ابيضا
و قل له عن مخلص	يرى الولا مفترضا
فى الصدر نفخ حرقة	تترك قلبى حرضا
من ناصبين غادروا	قلب الموالى ممرضا
صرحت عنهم معرضا	و لم اكره ممرضا
نابذتهم و لم ابل	ان قبل قد ترفضا
يا حبذا رضى لمن	نابذكم و ابغضا
و لو قدرت زرتة	و لو على جمر الغضا

عيون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفى، ج ۱، ص: ۹

لكننى معتقل	بقيد خطب عرضا
جعلت مدحى بدلا	من قصده و عوضا
امانة مورده	على الرضا ليرتضى
و ام بن عباديها	شفاعة لن تدحضا

(۱) ۱- و از امام جعفر صادق (ع) مرویست که هر کس در حق ما اهل بیت شعری انشاء نماید ۲- بنا نماید حقتعالی از برای او خانه در بهشت (۲) و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود هیچ گوینده نگفته است در حق ما فردی از شعر را مگر آنکه بسبب روح القدس مؤید و موفق شده است. (۳) ۳- و از حسین بن جهم مرویست که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که میفرمود هرگز نشده است که مؤمنی شعری در مدح ما بگوید مگر آنکه حقتعالی در بهشت از برای او شهری بنا فرموده است وسیع تر از دنیا بهفت مرتبه که زیارت می کند آن مؤمن را

در آن شهر هر فرشته مقربی و هر پیغمبر صاحب کتابی (۴) پس خدای تبارک و تعالی جزای نیکو و ثواب وافر دهد بصاحب جلیل اسماعیل بن عباد بجهت گفتار پسندیده و اعمال حمیده و اخلاق جمیله و شیوه رضیه و طریقه مرضیه او و او را بمأمول خود رسانیده و مسئول او را اجابت فرماید و او را از هر شری مصروف و ایمن و بر هر خیری مظفر و منصور و از هر بلائی در پناه خود مؤتمن و بموالی خود ائمه هدی بخشیده چه او در بعضی از اشعار خود بایشان پناه برده چنان چه گوید.

ان ابن عباد استجار بمن یترک المعروف مصروفه

و در قصیده دیگر میفرماید

ان ابن عباد استجار بکم فکل ما خافه سکفاه

و حقتعالی ایشان را اشغفاء او قرار دهد چه نقش خاتم خود را باسماء ایشان مزین نموده باین عبارت شفیع اسماعیل فی الآخرة محمد و العتره الطاهره

(۵) در ذکر ابواب کتاب و تمام آن هفتاد و یک باب است

(۶) باب اول در ذکر سبب مسمی شدن حضرت علی بن موسی الرضا (ع) باب دوم در ذکر اخباری که وارد شده است در حق مادر آن حضرت و اسم آن مخدره باب سیم در ذکر مولد آن حضرت (ع) باب چهارم در ذکر نصوصی که از ابی الحسن موسی بن جعفر (ع) وارد شده بر امامت و وصی بودن فرزند دلبند خود علی بن موسی (ع) مشتمل بر بیست و دو خبر منصوص باب پنجم در ذکر نسخه وصیت موسی بن جعفر (ع)

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۰

(۱) باب ششم در ذکر اخبار منصوصه بر امامت حضرت رضا (ع) در جمله ائمه اثنی عشر علیهم السلام باب هفتم در ذکر برخی از اخبار که وارد شده است در احوال حضرت موسی بن جعفر (ع) با هارون الرشید و با موسی بن مهدی باب هشتم در ذکر اخباری که وارد شده در صحت وفات ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام باب نهم در ذکر کسانی از اولاد رسول که در یک شب هارون الرشید آنها را بقتل رسانید.

باب دهم در ذکر جهت اینکه بعضی واقفی شدند نسبت بموسی بن جعفر و بعد از آن جناب اولاد او را امام ندانستند.

باب یازدهم در ذکر اخباری که از حضرت رضا (ع) وارد شده است در توحید و خطبه آن جناب در توحید.

باب دوازدهم در ذکر مجلس آن جناب با اهل ادیان و مقاولات در توحید نزد مأمون ملعون باب سیزدهم در ذکر مجلس آن حضرت با سلیمان مروزی متکلم خراسان در توحید نزد مأمون ملعون باب چهاردهم در ذکر مجلس دیگر از آن حضرت نزد مأمون با اهل ملل و ادیان و ذکر آنچه را که آن جناب جواب داده است بعلی بن محمد بن الجهم در عصمت انبیاء باب پانزدهم در ذکر مجلس دیگر از برای آن جناب نزد مأمون در عصمت انبیاء (ع) باب شانزدهم در ذکر آنچه وارد شده است از آن جناب در حدیث اصحاب الرس باب هفدهم در ذکر آنچه وارد شده است از آن جناب در قول حقتعالی وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ باب هیجدهم در ذکر آنچه وارد شده است از آن جناب در گفتار پیغمبر (ص)

انا ابن الذبیحین

باب نوزدهم در ذکر آنچه وارد شده است از آن جناب در علامات امام (ع) باب بیستم در ذکر آنچه وارد شده است از آن جناب در وصف امامت و امام و ذکر فضل امام و رتبه او باب بیست و یکم در ذکر اخباری که وارد شده است از آن جناب در تزویج فاطمه (ع) باب بیست و دویم در ذکر اخباری که وارد شده است از آن حضرت در ایمان و اینکه ایمان معرفت بقلب و اقرار بزبان و عمل بارکان است باب بیست و سیم در ذکر مجلس آن جناب با مأمون ملعون در فرق بیان عترت و امت باب بیست و چهارم در ذکر آنچه وارد شده است از آن جناب از خبر مرد شامی و آنچه را که سؤال کرده است از امیر المؤمنین در مسجد جامع کوفه باب بیست و پنجم در ذکر آنچه از آن حضرت وارد شده است در حق زید بن علی (ع)

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۱

(۱) باب بیست و ششم در ذکر آنچه وارد شده است از آن جناب از اخبار متفرقه نادره در فنون متکثره باب بیست و هفتم در ذکر آنچه وارد شده است از آن حضرت در هاروت و ماروت باب بیست و هشتم در ذکر آنچه وارد شده است از آن جناب از اخبار متفرقه باب بیست و نهم در ذکر آنچه وارد شده است از آن حضرت در صفة پیغمبر و برخی دیگر اخبار متفرقه از آن جناب باب سیام در ذکر آنچه وارد شده است از آن جناب از اخبار مجموعه باب سی و یکم در ذکر اخباری که وارد شده است از آن جناب در علت‌های بعضی اشیاء باب سی و دوم در ذکر آنچه نوشته است آن حضرت بسوی محمد بن سنان در جواب مسائل او از علل و نکات باب سی و سیم در علت‌هایی که ذکر کرده است آنها را فضل بن شاذان و در آخر آن مسطور است که این علل را فضل بن شاذان از آن جناب یکی یکی و کره بعد مره بمرور دهور شنیده است و آنها را جمع کرده است و علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری اذن مطلق داده است که این علل را بتوسط او از آن جناب روایت کند باب سی و چهارم در ذکر آنچه نوشته است آن جناب بمأمون در معنی درستی اسلام و شرایع دین و بعضی از اخبار آن جناب باب سی و پنجم در ذکر داخل شدن آن جناب به نیشابور و ذکر آن خانه که آن جناب فرود آمد و آن محله باب سی و ششم در

ذکر احادیثی که از آن جناب وارد شده است در یکمنزل از نیشابور در حالتی که آن جناب قصد کرده بود نزد مأمون رود باب سی و هفتم در ذکر خبر نادری است از آن جناب باب سی و هشتم در ذکر بیرون رفتن آن حضرت از نیشابور بسوی طوس و از آنجا بمرور باب سی و نهم در ذکر سبب قبول کردن آن جنابست ولیعهدی را از مأمون و ذکر وقایعی که از این جهت جریان یافت و ذکر کسانی که کراهت داشتند این مطلب را و ذکر کسانی که خشنود شدند بان و غیر از اینها باب چهارم در ذکر طلب باران نمودن آن جناب از برای مأمون و قدرت‌هایی که از حقتعالی بروز و ظهور یافت در استجابت دعای آن بزرگوار رو در هلاک نمودن کسانی را که منکر شدند دلالت آن جناب را در این روز باب چهل و یکم در ذکر اعمال مأمون نسبت بآن جناب از راندن مردم را از مجلس و اهانت کردن او و نفرین آن جناب بآن ملعون باب چهل و دوم در ذکر اشعاری که آن جناب انشا نموده از برای مأمون در حلم و در سکوت از جاهل و در ترک عتاب بصدیق و در محبت‌ورزیدن بدشمن تا اینکه صدیق شفیق شود

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۲

و در پوشانیدن سر و آنچه را که آن جناب تمثال آورده (۱) باب چهل و سیم در ذکر اخلاق حمیده و صفات پسندیده آن بزرگوار و وصف عبادت او باب چهل و چهارم در ذکر منازعه و مجادله نمودن مأمون با مخالفین در امامت و بر گزیدن او علی (ع) را بر ابی بکر و عمر و باقی صحابه و تقرب نمودن او باین سبب بآن بزرگوار باب چهل و پنجم در ذکر اخباری که از آن جناب وارد شده است و در وجه دلائل ائمه (ع) که بچه جهت از هر مطلبی راه یابند و در رد بر غلات و مفوضه لعنهم لله باب چهل و ششم در ذکر اخباری که دلالت دارد بر امامت آن جناب و اینها چهل و دو خبر است باب چهل و هفتم در ذکر خبری که دلالت دارد بر امامت آن جناب در واقعه که اجابت فرموده حقتعالی نفرین آن جناب را در حق بکار بن عبد الله بن مصعب بن زبیر بن بکار چون که ظلم نموده بود آن بزرگوار را باب چهل و هشتم در ذکر خبری که دلالت دارد بر امامت آن بزرگوار چه خبر داده آن جناب از احوال خود بمأمون که به بغداد نمی‌رود و او بغداد را نمی‌بیند و بعد او هم او را نمی‌بیند پس چنان شد که او فرموده بود باب چهل و نهم در ذکر اخباری که دلالت دارد بر امامت آن جناب در اجابت نمودن حقتعالی نفرین او را بر آل برمک و در اخبار آن جناب بآنچه بر ایشان میرسد و بآن که صدمه از هرون الرشید بآن بزرگوار نمی‌رسد باب پنجاهم در ذکر دو خبر که دلالت دارد بر امامت آن جناب چون اخبار فرموده باینکه با هرون در یک خانه مدفون خواهند شد باب پنجاه و یکم در ذکر خبر دادن آن جنابست باینکه او را بزودی بزهر میکشند و قبر او پهلوی قبر هرون الرشید است باب پنجاه و دوم در ذکر خبری که دلالت دارد بر صحت فراست آن جناب و شناسای او باهل ایمان و اهل نفاق باب پنجاه و سیم در شناسائی آن جناب بجمیع لغتها باب پنجاه چهارم در جواب دادن آن جناب مسائل حسن بن علی الوشا را پیش از آنکه سؤال نماید و در این باب دو خبر دیگر ذکر می‌شود که ازین قبیل است باب پنجاه و پنجم در جواب دادن آن حضرت سؤال ابی قره مصاحب

جائلیق را باب پنجاه و ششم در ذکر سخنهای آن جناب با یحیی بن ضحاک سمرقندی در امامت نزد مأمون باب پنجاه و هفتم در گفتگوی آن جناب با برادر خود زید بن موسی هنگامی که فخریه نمود بر کسانی که در مجلس او بودند و نصایح آن جناب با او و سخن آن حضرت در حق کسی که او را ناخوش آید از معاشرت با شیعیان از اهل بیت آن بزرگوار و ترک کند حفظ رعایت ایشان را

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۳

(۱) باب پنجاه و هشتم در ذکر اسبابی که فراهم آمد از برای شهید نمودن مأمون آن جناب را بزهر جفا باب پنجاه و نهم در ذکر روایتی از آن جناب که صریح است در امامت و خلافت فرزند خود محمد بن علی بعد از او باب شصتم در ذکر وفات نمودن آن جناب بسبب زهر ستم که مأمون ملعون بآن جناب از روی مکر و خدعه چشانید باب شصت و یکم در ذکر خبر دیگر در وفات آن جناب از طریق خاصه باب شصت و دویم در ذکر حدیثی که از ابو الصلت هروی روایت شده است در وفات آن جناب و اینکه آن جناب را زهر چشانیدند و زهر را در انگور کرده بودند باب شصت و سیم در ذکر خبری که از هرثمه بن اعین روایت شده است در وفات آن جناب و اینکه زهر را در انگور و انار هر دو با هم ریخته بودند باب شصت و چهارم در ذکر بعضی از مرثیاتی که در وفات آن جناب گفته شده است باب شصت و پنجم در ذکر ثواب زیارت آن جناب است و در ذیل اخبار این باب خبری از دعبل خزاعی و آنچه بر قبر دعبل نوشته شده است مذکور خواهد شد باب شصت و ششم در ذکر خبری است از آن جناب در ثواب زیارت خواهر خود فاطمه (ع) بشهر قم باب شصت و هفتم در کیفیت زیارت آن جناب بطوس باب شصت و هشتم در زیارت وداع با آن جنابست باب شصت و نهم در زیارتیست که مجزی است از برای جمیع ائمه صلوات الله علیهم اجمعین و از آن جناب مروی است باب هفتادم در ذکر زیارت جامعه است از برای آن جناب و از برای ائمه صلوات الله علیهم اجمعین باب هفتاد و یکم در ذکر معجزاتیست که از برای مردم ظاهر شده است در زمان ما از برکت این مشهد مقدس و علامات آن و استجاب دعا در آن

(۲) باب اول در ذکر سبب مسمی شدن علی بن موسی برضا (ع) است

(۳) ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه مصنف این کتاب (ره) گوید که بطریق متعدده از احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی مرویست که گفت به ابی جعفر محمد بن علی (ع) عرض کردم که قومی از مخالفین شما را گمان اینست که سبب نامیدن مأمون پدر بزرگوار ترا برضا آنست که راضی شد بولیعهدی او آن بزرگوار فرمود قسم بذات خداوند دروغ گفتند و فاجر شدند بلکه حقتعالی او را رضا نامید چه او راضی بود بخداوندی ذات احدیت در آسمان و برسول خدا و ائمه هدی بعد از او و در زمین احمد گوید که من عرض کردم آیا هر یک از آباء و امجاد تو راضی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۴

نبودند (۱) بخداوند و رسول او و ائمه بعد از او فرمود بلی راضی بودند عرض کردم پس چرا از میان ایشان پدر بزرگوارت را رضا نام شد فرمود زیرا که راضی بودند بآن جناب مخالفین از دشمنان او چنانچه راضی بودند باو موافقین از دوستان او و هیچ یک از آباء آن جناب باین مثابه نبودند پس ازین جهت او از میان ایشان مسمی برضا شد (۲) و از سلیمان بن حفص مروزی مرویست که گفت:

موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب فرزند خود علی را رضا نامید و هر زمان نام او را بدون خطاب باو بر زبان مبارک جاری مینمود میفرمود بگوئید فرزند من رضا را نزد من بیاید و بفرزند خود رضا چنین گفتم و فرزند من رضا چنان گفت و هر گاه آن جناب را مخاطب مینمود میفرمود یا ابا الحسن

(۳) باب دوم در ذکر اخباری که وارد شده است در حق مادر آن حضرت و اسم آن مخدره

(۴) ابو علی حسین بن احمد البیهقی در خانه خود نیشابور در سال سیصد و پنجاه و دویم هجری از برای ما روایت کرده که محمد بن یحیی الطولی خبر داده که ابو الحسن الرضا همان علی ابن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب (ع) بود و مادر او ام ولد بود یعنی اصل او کنیز بود و آن جناب ازو متولد شد و اسم او تکتّم بود و آن جناب فرمود که این اسم بر آن مخدره استقرار یافت هنگامی که أبو الحسن امام موسی (ع) مالک او شد و این اسم و نسب را از برای او گفته بود و از خود نمی گفت:

(۵) و از عون بن محمد الکندی مرویست که گفت:

ابا الحسن علی بن هشتم مردی بود با خبر از امور ائمه (ع) و اخبار ایشان و تزویجهای ایشان و من کسیرا آشناتر از او در این امور ندیدم و ازو شنیدم که گفت:

حمیده مادر امام موسی (ع) که از اشراف و بزرگان عجم بود کنیزی خرید که قبل از این هم زائیده بود و اسم شریف او تکتّم بود و افضل زنان بود در عقل و دین و تعظیم نمودن مولای خود حمیده و این قدر احترام حمیده را میداشت که تا حمیده مالکه او بود پیش روی او ننشست بجهت احترام او پس حمیده بفرزند خود موسی (ع) گفت:

ای پسرک من تکتّم کنیزیست که من تا بحال کنیزی بهتر و افضل از او ندیده‌ام و شک و شبهه ندارم که اگر نسلی از برای او باشد بزودی خدا آن را ظاهر کند و من او را بتو بخشیدم، پس سفارش کن نیکی کنند باو پس چون حضرت رضا از او متولد شد آن جناب اسم او را طاهره نامید و جناب رضا (ع) بسیار طلب شیر مینمود و تام الخلقه بود پس تکتّم گفت:

اعانت کنید مرا بکسی که شیر دهد این طفل را پس از آن باو گفتند آیا شیر تو کم است گفت:

من دروغ نمیگویم قسم به پروردگار که شیر من کم نیست و لیکن در دو ذکری با من بود که مرا اعانت میکرد
بذکر و تسبیح من و از آن زمان که حمل گذاشته‌ام تا بحال ناقص شده و مرا اعانت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۵

نمیکنند یعنی که میخواهم اعانت من کند تا من عبادت خود را بانجام رسانم (۱) و صولی گوید که دلیل بر اینکه
اسم آن مخدره تکتّم است قول شاعر است که مدح نموده جناب امام رضا (ع) را باین دو بیت

الا ان خیر الناس نفسا و والدا و رهطا و اجدادا علی المعظم

اتتنا به للعلم و الحلم تامنا امامم یودی حجة الله تکتّم

و نیز صولی گوید که قومی این شعر را بعم پدر من ابراهیم بن عباس نسبت داده‌اند و مادامی که از بابت روایت
یا سماع مطلبی ازو بمن نرسد تثبیت یا ابطال نمیکنم و چیزی را که شبهه ندارم در اینکه از عم پدر من ابراهیم
بن عباس است این اشعار است

کفا بفعال امرء عالم علی اهله عادلا شاهدا اری لهم طارقا موقنا

و لا یشبهه الظارف التالدا یمن علیکم بأموالکم

و تعطون من مایء واحد فلا یحمد الله مستبصر

یکون لاعدائکم حامدا فضلت قسیمک فی تعدد

کما فضل الوالد الوالدا

و صولی گوید که من این ابیات را بخط پدرم پشت دفتر او یافتم و در آن دفتر ثبت کرده بود پدر من که
تفسیری آراسته و پیراسته برادر من از عم خود از برای من خواند و چون نظر کردم آن جناب را با مأمون قسیم
در تعدد قرار داده بود یعنی در جد بزرگ باین معنی که جدی که از برای دو نفر است و این دو نفر از او منشعب
خواهند شد جد قریب نیست بلکه جد بعید است چه آن عبد المطلب است و او هشتم از پدران این دو نفر است و
تکتّم از اسماء زنان عربست و در اشعار عرب زیاد استعمال شده چنانچه شاعر گوید

طاف الخیالان فهاجا سقما خیال تکنی و خیال تکتّما

و نیز صولی گوید که از برای ابراهیم بن عباس الصولی عم پدر من مدح‌های بسیاری بود در حق آن حضرت اولاً آنها را اظهار کرد پس چون مضطر شد از ترس اعداء گردش کرد و از هر جا آنها را گرفت و مخفی نمود (۲) و قومی روایت کرده‌اند که مادر آن جناب مسماء بسکن النوبیه بود و اروی و نجمه و سمان نیز نام داشت و کنیه او ام البنین بود (۳) و علی بن میثم از پدرش روایت کرده که گفته چون حمیده مادر موسی بن جعفر (ع) مادر حضرت رضا (ع) نجمه را خرید حمیده گفت:

که رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که بمن فرموده ای حمیده ببخش نجمه را بفرزندت موسی (ع) پس بزودی متولد شود از برای موسی (ع) از نجمه بهترین اهل زمین پس حمیده نجمه را بموسی (ع) بخشید پس چون حضرت رضا (ع) از برای آن جناب متولد شد اسم نجمه را تغییر داده و طاهره نامید و از برای آن مخدره اسماء بسیار بود چه او را نجمه و اروی و سکن و سمانه و تکتم گفتندی و تکتم آخر نامهای او بود و علی بن میثم گوید که از پدرم شنیدم که می‌گفت:

از مادرم شنیدم که او می‌گفت که چون حمیده نجمه را ابتیاع نمود باکره بود (۴) و از هشام بن

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۶

احمد مرویست که گفت (۱) ابی الحسن اول یعنی موسی بن جعفر (ع) بمن فرمود که ای هشام آیا اطلاع داری که از اهل مغرب کسی باین سرزمین آمده باشد من عرض کردم نمیدانم فرمود بلی مرد سرخ موئی آمده است پس مرا همراه خود برد و سوار شد و من هم با آن جناب سوار شدم تا این که رفتیم نزد آن مرد دیدم که آن مرد از اهل مغربست و مملوک همراه دارد پس آن جناب فرمود عرضه کن بر ما آنچه داری آن مرد تا نه جاریه نزد آن جناب آورد و تمام آنها را بآن جناب نمود فرمود حاجتی بآنها ندارم پس از آن آن جناب فرمود ای مرد عرضه کن بر ما عرض کرد دیگر نزد من چیزی نیست آن جناب فرمود چرا هست بیاور نزد ما عرض کرد بخدا قسم که نیست نزد من مگر یک کنیزک ناخوشی فرمود پس چه باعث شد که عرضه نکردی آن کنیزک را آن مرد امتناع کرد از آوردن آن کنیز پس از آن آن جناب مراجعت فرمود و روز دیگر مرا فرستاد نزد آن مرد و فرمود بگو چه قدر قیمت این جاریه می‌شود و هر قدر گفت بگو خریدم او را باین قیمت پس من رفتم نزد آن مرد و باو گفتم گفت از فلان قیمت کمتر نمیده‌م او را گفتم خریدم او را و فلان قیمت از آن تست آن مرد گفت:

این کنیزک هم از آن تو و لیکن آن مردیکه روز گذشته همراه تو بود کیست گفتم مردی است از بنی هاشم گفت از کدام صنف از بنی هاشم گفتم از نقبا و خوبان ایشانست پس از آن گفت اراده بیش از این قیمت دادم گفتم بیش ازین نزد من نیست پس ازین گفت:

ترا خبر دهم ازین کنیزک براستی و درستی که من این کنیزک را از اقصی بلاد مغرب خریدم پس ملاقات کرد مرا زنی از اهل کتاب و گفت:

چه کار دارد این کنیزک با تو گفتم من این را از برای خودم خریده‌ام گفت، سزاوار نیست که این کنیزک نزد مثل تو باشد و سزاوار است که نزد بهترین اهل زمین باشد و درنگ نکند نزد آن شخص مگر اندکی تا اینکه پسری از او متولد شود که مشرق و مغرب زمین از وجود او مزین گردد.

هشام گوید پس من این کنیزک را نزد آن جناب آوردم و درنگ نکرد نزد او مگر اندکی تا آنکه نور پاک حضرت علی بن موسی از آن کنیزک از برای آن جناب این توده خاک را منور نمود و بطریق دیگر از هشام این حدیث بعینه روایت شده است.

(۲) باب سیم در ذکر مولد آن حضرت (ع) است

(۳) از عتاب ابن اسید مرویست که میگفت از جماعتی از اهل مدینه شنیدم که میگفتند آن جناب در مدینه متولد شد در روز پنج شنبه یازدهم ربیع الأول سنه صد و پنجاه و سیم هجری بعد از وفات جد بزرگوار خود حضرت صادق (ع) به پنج سال و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۷

در طوس وفات نمود (۱) در قریه که آن را سناباد میگفتند از بلوک نوقان و در خانه حمید بن قحطبه الطائی در قبه که در آن قبه قبر هرون الرشید بود در یکطرف که سمت قبله باشد مدفون شد و وفات آن جناب در ماه رمضان نه روز مانده بآخر آن در روز جمعه سنه دویست و سه اتفاق افتاد و مدت عمر آن حضرت چهل و نه سال و شش ماه بود بیست و نه سال و دو ماه از این مدت در زمان حیات پدر بزرگوارش موسی بن جعفر (ع) بود و بعد از پدر بزرگوارش ایام امامتش بیست سال و چهار ماه بود و سن شریف او بیست و نه سال و دو ماه بود که ولی امر و صاحب لوای امامت شد و در ایام امامت او بقیه سلطنت هرون الرشید بود و بعد از هرون سه سال و بیست و پنج روز محمد معروف بامین پسر زبیده سلطنت کرد بعد از خلع لباس سلطنت ازو عم او ابراهیم بن شکلمه چهارده روز بر سریر حکومت استقرار یافت پس از آن محمد بن زبیده را از حبس بیرون آورد و ثانیاً خلق باو بیعت نموده یک سال و شش ماه و بیست و سه روز بر تخت خلافت مستقر شد پس از آن عبد الله مأمون بیست سال بیست و سه روز سلطنت کرد و بدون رضایت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در مملکت خود اخذ بیعت نمود از مسلمین از برای آن جناب که بعد ازو ولیعهد باشد و این اخذ بیعت بعد از آن بود که آن جناب را تهدید بقتل کرد و مکرر الحاح نمود و آن جناب ابا و امتناع میفرمود تا آنکه آن جناب از انکار این معنی مشرف بهلاکت شد.

پس از آن عرض کرد پروردگارا تو نهی فرمودی مرا از اینکه بدست خود خود را بمهلکه اندازم و مرا اکراه و اجبار کردند.

مضطر شدم چنانچه از جانب عبد الله بن مأمون من مشرف بر قتل شدم چون قبول ولایت عهد او ننمودم و الحال مضطر شدم چنانچه یوسف و دانیال (ع) مضطر شدند در قبول ولایت از طاغی زمان خود پروردگار انیست عهدی مگر عهد تو و نیست ولایتی از برای من مگر از جانب تو پس توفیق بده مرا از برای امامه دین تو و زنده گردانیدن سنت پیغمبر تو محمد (ص) پس توئی مولا و ناصر من و تو خوب مولی و ناصری هستی از برای من پس از آن با حزن و گریه قبول کرد ولایت عهد را از مأمون بشرط اینکه ولی نکند کسی را و عزل نکند کسی را و تغییر ندهد رسمی را و نه سنتی و آن جناب در آن امر خلافت اشاره کند از دور یعنی کمتر متوجه امر خلافت شود پس از آن مأمون بیعت گرفت از خواص و عوام مردم از برای آن حضرت و هر زمان که از آن جناب از برای مأمون فضل و علم و نیکی تدبیری ظاهر میشد حسد میبرد بر او تا اینکه کینه او ظاهر و زیاد شد و سینه او تنگ شد و مکر نمود در کار آن جناب و او را بسم جفا شهید ساخت و روح او بشاخسار جنان و کرامت و رضوان حق سبحان شتافت (۲) و علی بن میثم از پدرش روایت کرده است که گفت:

از مادرم شنیدم که میگفت از نجمه مادر حضرت رضا (ع) شنیدم که میفرمود چون من حامله شدم به پسر خود علی سنگینی حمل خود را نمیفهمیدم و در خواب که بودم از شکم خود صدای تسبیح و تهلیل و تمجید میشنیدم و این صدا مرا بفرع در می آورد و هولناک میشدم پس چون بیدار شده گوش فرا میداشتم چیزی نه می شنیدم تا اینکه وقت وضع حمل من شد آن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۸

جناب بر زمین واقع شد (۱) در حالی که دو دست خود را بروی زمین نهاده بود و سر خود را رو بآسمان بلند کرده بود و حرکت میداد دو لب خود را گویا تکلم میکرد پس داخل شد بر من پدر بزرگوارش موسی بن جعفر (ع) و فرمود بمن که ای نجمه گوارا باد از برای تو کرامت پروردگار تو پس من آن طفل را در خرقة سفیدی پیچیده بدست آن حضرت دادم پس در گوش راست او اذان گفت:

و در گوش چپش اقامه و آب فرات خواست پس آن آب را در کام او ریخت و آن طفل را رد کرد بمن و فرمود او را بگیر که این است بقیه الله در زمین او

(۲) باب چهارم (در ذکر نصوصی که از ابی الحسن موسی بن جعفر (ع) وارد شده است بر امامت و وصایت فرزند دلبندهش علی بن موسی الرضا (ع))

مشمتمل بر بیست و دو خبر منصوص (۳) از محمد بن اسماعیل بن فضل الهاشمی مرویست که گفت:

داخل شدم بر ابي الحسن موسى بن جعفر (ع) در حالی که شکایت میکرد شکایت سختی من باو عرض کردم که اگر خدا نکرده دیگر چشم بآن جمال عديم المثل تو روشن نباشد و حال آنکه از خدا نمیخواهیم که این واقعه را بما بنماید و مولای ما و امام ما کیست فرمود فرزند من علی کتاب او کتاب من است و او وصی و جانشین من است بعد از من (۴) نص دیگر از علی بن یقطین مرویست که گفت من نزد ابي الحسن موسى بن جعفر (ع) بودم و فرزندم دلبند او علی (ع) حضور داشت فرمود ای علی بن یقطین این فرزند من سید اولاد من است و من کنیت خود را باو بخشیدم علی بن یقطین گوید که چون این خبر بهشام یعنی ابن سالم دادم دست خود را بر پیشانی زدم و گفتم:

إنا لله بخدا قسم خبر مرگ خود را بتو داده است (۵) و از حسین بن جعفر بن نعیم صحاف مرویست که گفت:

من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم علی بن یقطین گفت که من در نزد عبد صالح موسی بن جعفر (ع) نشسته بودم پس داخل شد بر او فرزند دلبندش حضرت رضا (ع) فرمود ای علی بن یقطین این سید اولاد من است و من کینه خود را باو بخشیدم پس هشام گفت که من خبر میدهم ترا قسم بخداوند که بعد از آن جناب امر با حضرت رضا (ع) است (۶) نص دیگر از علی بن یقطین مرویست که گفت حضرت موسی بن جعفر (ع) ابتدا بسخن کرد و فرمود این فقیهترین اولاد من است و بدست مبارک اشاره بحضرت رضا (ع) کرد و فرمود که کنیت خود را باو بخشیدم (۷) نص دیگر از غنام بن قاسم مرویست که گفت منصور بن یونس بمن گفت که روزی بر ابي الحسن موسى بن جعفر (ع) وارد شدم فرمود بمن ای منصور آیا نمیدانی چه چیز حدیث میکنم امروز عرض کردم نه فرمود برآستی و درستی فرزند خود علی را وصی خود گردانیدم و بدست خود اشاره کرد بحضرت رضا (ع) و فرمود که کینه خود را باو بخشیدم و او خلیفه است

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۹

بعد از من (۱) و فرمود بمن که وارد شو بر او و تهنیت بگو او را باین مطلب و اعلام کن من ترا امر باین عمل کردم گفتم.

که من داخل شدم بر او و او را تهنیت گفتم و باو عرض کردم که پدر بزرگوارت مرا امر فرموده باین مطلب پس از آن منصور این معنی را انکار نموده اموالی که در دست او بوده اخذ نموده و بر روی اموال افتاد (۲) نص دیگر از داود بن کثیر مرویست که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم قربان وجودت مرگ من پیش از تو باد اگر واقعه اتفاق بیفتد امام ما کیست فرمود فرزند من موسی (ع) پس چون که آن جناب وفات نمود قسم بخداوند که من هرگز بقدر چشم بهمزدنی در امر موسی هرگز شک نکردم پس بقدر سی سال مکث کردم و آمدم نزد ابا الحسن موسی (ع) و عرض کردم فدای وجودت اگر واقعه اتفاق افتد کیست امام فرمود علی (ع) فرزند من پس چون آن جناب وفات نمود قسم بذات خداوند که هرگز بقدر چشم همزدنی در حق علی بن موسی شک نکردم (۳) و از

داود مرویست که گفت به ابی ابراهیم موسی بن جعفر عرض کردم قربانت شوم سن من زیاد شده است حدیث کن از برای من که کیست امام بعد از تو داود گوید که آن جناب اشاره کرد بحضرت ابی الحسن الرضا (ع) و فرمود این صاحب شما است بعد از من (۴) و نیز بطریق دیگر از داود رقی منقولست که گفت:

بابی ابراهیم عرض کردم پدرم فدای تو باد من پیر شده‌ام و میترسم حادثه روی دهد و ملاقات نکنم ترا پس خبر بده مرا که کیست امام بعد از تو آن جناب فرمود فرزند دلبندم علی (ع) (۵) نص دیگر از یزید بن سلیط الزیدی منقولست که گفت ما ملاقات کردیم ابا عبد الله حضرت صادق (ع) را در راه مکه و ما جماعتی بودیم پس من باو عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد چه شمائید ائمه مطهرین (ع) و لیکن کسی را از مرگ چاره نیست پس حدیث کن از برای من چیزی را که بجانشین خود بگویم یعنی اولاد خود آن جناب فرمود بمن بلی اینها فرزندان من هستند و این سید ایشانست و اشاره کرد بپسر خود موسی (ع) و در او هست علم و حلم و حکم و فهم و سخاوت و معرفت بآنچه مردم احتیاج داشته باشند در آنچه اختلاف کنند در امر دین خود و در او است حسن خلق و نیکی همسایگی و یا بخشش و او دری است از درهای حقتعالی و در او صفتی دیگر است. بهترین همه این صفات پس پدر من باو عرض کرد پدر و مادرم فدای تو چیست آن صفت فرمود حقتعالی از صلب او بیرون بیاورد پناه این امت را و فریادرس آنها را و علم و نور و فهم و حکم این امت را و بهتر مظهرشونده ایست که نگاه دارد و محفوظ کند بسبب او خونها را و اصلاح کند بسبب او امور متفرقه را و نزدیک کند بسبب او پراکنده را و فراهم آورد بسبب او شکافته را و بپوشاند بسبب او برهنه را و سیر کند بسبب او گرسنه را و ایمن کند بسبب او ترسان را و فرو فرستد بسبب او باران را و مشورت کنند با او بندگان خدا بهتر پسریست و بهتر جوانی است

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۰

(۱) که بشارت دهد عشیره او پیش از زمان بلوغ او قول او حکم است و سکوت او علم است بیان میکند از برای مردم آنچه را که اختلاف میکنند در آن یزید گوید که پدرم عرض کرد پدر و مادر من فدای تو باد از برای او فرزندی هست بعد از خود فرمود بلی و کلام خود را قطع نمود یزید گوید. پس از مدتی ابی الحسن (ع) یعنی موسی بن جعفر را ملاقات نمودم و عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد از تو میخواهم خبر بدهی مرا بمثل آنچه را که پدر تو خبر بمن داد یزید گوید که آن جناب فرمود پدر من در زمانی بود که مثل این زمان نبود یزید گوید که من عرض کردم کسی که باین کیفیت از برای تو راضی شود لعنت خدا بر او باد یعنی کسی که راضی شود که اینخبر باعداء تو برسد لعنت خداوند بر او باد یزید گوید پس آن جناب خندید و فرمود ای ابا عماره خبر میدهم من ترا که من از منزل خود بیرون آمدم و در ظاهر وصیت کردم و فرزندان خود را با فرزندم علی (ع) شریک گردانیدم و در باطن علی (ع) را تنها وصی قرار دادم و رسول خدا (ص) را در خواب دیدم و امیر المؤمنین (ع) با

او بود و رسول خدا با خود داشت انگشتی و شمشیری و عصائی و کتابی و عمامه عرض کردم اینها چه چیز است فرمود اما عمامه سلطنت خداوند است و اما شمشیر عزت خداوند است و اما کتاب نور پروردگار است و اما عصا قوه خداوند است و اما انگشت جامع همه این امور است پس از آن رسول خدا (ص) فرمود امر امامت بعد از تو با فرزندان علی (ع) خواهد بود یزید گوید پس از آن آن جناب فرمود ای یزید اینها امانتی است نزد تو پس خبر مده اینها را مگر بعاقلی و یا بنده که امتحان کرده باشد خداوند قلب او را به ایمان و با صادق و راستگویی و کفران مکن نعمتهای خداوند را و اگر سؤال کرده شدی از شهادت پس ادای شهادت نما چه حقتعالی میفرماید إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا يَعْنِي خَدَاوَنَد اَمْر فَرْمُودَه شَمَا رَا كَه اَدَا كَنِيْد اَمَانَتَهَا رَا بَاهَل اَمَانَتَهَا وَ نِيْز حَقْتَعَالِي فَرْمُودَه وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ پس من عرض کردم که قسم بخدا که هرگز چنین عملی از من صادر نخواهد شد یزید گوید بعد از آن ابو الحسن (ع) فرمود که پس از اینکه رسول خدا (ص) این فرمایشات فرمود وصف آن جناب را از برای من نمود و فرمود علی فرزند تو کسیست که نظر بنور خدا میکند و بتفہیم او میشوند و بحکمت او تنطق میکند همیشه بحق میرسد و خطا نمیکند و بدون زحمت و مشقت علم از برای او حاصل می شود و مملو است از علم و حکم و چه قدر کم است نشستن تو با او و حال اینکه او کسی است که گویا مثل او بوجود نیامده پس هر گاه از سفر خود رجوع کردی امر خود را باصلاح آور و از آنچه اراده کرده در گذر چه تو از او گردانیده با غیر او مجاورت مینمائی پس فرزندان خود را جمع آوری نموده و گواه گردان خداوند را بر آنها تماما چه حقتعالی در گواهی کافیت پس از آن جناب ابو الحسن (ع) فرمود ای یزید من در این سال وفات میکنم و علی (ع) فرزند دلبند من همنام علی بن ابی طالب و همنام علی ابن الحسین است و فهم و علم و بصیرت و رای از اول یعنی علی ابن ابی طالب باو عطا شده است و او تکلم نکند مگر چهار سال بعد از هرون پس چون چهار سال گذشت هر چه خواهی از و سؤال کن تا جواب دهد ترا (۲) و از عباس ابن نجاشی اسدی مرویست که گفت من بحضرت رضا (ع) عرض کردم توئی صاحب امر خلافت فرمود

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۱

بلی بخدا قسم بر تمام انس و جن صاحب اختیارم. (۱) نص دیگر از سلیمان ابن حفص مروزی مروی است که گفت من وارد شدم بر ابی الحسن موسی بن جعفر (ع) و من میخواستم که سؤال کنم از او که بعد از او حجه بر مردم کیست پس چون بمن نظر نمود او ابتدا بکلام کرده فرمود ای سلیمان براستی و درستی علی فرزند من وصی منست و حجه است بر مردم بعد از من و او افضل پسران من است، پس اگر تو بعد از من باقی ماندی شهادت بده نزد شیعه من و اهل ولایت من و دوستی من از کسانی که استخبار و استعلام کنند از خلیفه من بعد از من (۲) نص دیگر از علی بن عبد الله الهاشمی منقول است که گفت ما شصت نفرمود بودیم که بعضی از آنها ما بودیم و بعضی دیگر از دوستان ما و نزد قبر بودیم (مراد قبر رسول خداست (ص) هنگامی که ابو ابراهیم موسی بن جعفر (ع) وارد شد و دست فرزند ارجمندش علی (ع) در دست او بود فرمود آیا میدانید من کیستم عرض

کردیم تو آقا و مهتر ما هستی فرمود نام و نسب مرا بگوئید عرض کردیم توئی موسی بن جعفر بن محمد فرمود این کیست با من عرض کردیم علی بن موسی بن جعفر است فرمود پس شهادت دهید که او وکیل من است در حیات من و وصی منست بعد از موت من. (۳) نص دیگر از عبد الله بن مرحوم مرویست که گفت رفتم بیرون از بصره و اراده مدینه را داشتم چون بعضی از مسافت راه را طی کردم ملاقات کردم ابا ابراهیم موسی بن جعفر (ع) را و او عازم بصره بود پس کسی فرستاد نزد من وارد شدم بر او چند نوشته بمن داد و فرمود بمن که این نوشتهها را بمدینه برسان عرض کردم فدای وجودت این نوشتهها را بکدام یک از اهل مدینه دهم فرمود بفرزندم علی بدرستی که او وصی من و قائم بامر منست و بهترین فرزندان منست. (۴) نص دیگر از فرزندان جعفر بن ابی طالب مروی است که گفتند ابا ابراهیم (ع) نزد ما فرستاد و ما را جمع نمود پس از آن فرمود آیا میدانید من چرا شما را جمع کرده‌ام ما عرض کردیم نمیدانیم.

فرمود شهادت و گواهی دهید که این علی (ع) فرزند من وصی من است و قیم امر من است و خلیفه من است بعد از من از برای هر کسی که نزد من قرضی باشد. یعنی از من طلب داشته باشد باید از این فرزند من بگیرد و از برای هر کسی که نزد من وعده باشد باید بخواهد از او تا منجز کند آن را ظاهرا مراد این باشد که اگر کسی حسابی نزد من گذرانیده باشد و اختیار فسخ آن را بمن واگذاشته باشد باید از او بخواهند تا معامله را منجز کند و هر کس که لا بد است مرا ملاقات کند ملاقات نخواهد کرد مگر نوشتنهائی که باو نوشته‌ام. (۵) نص دیگر حیدر بن ایوب از محمد بن یزید هاشمی روایت میکند که گفت آگاه باشید که شیعه باید علی ابن موسی را امام بدانند حیدر گوید که من گفتم از چه رهگذر میگوئی گفت ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) او را نزد خود خواند و وصیش قرار داد (۶) نص دیگر از حیدر بن ایوب مرویست که گفت ما در مدینه در محلی بودیم که معروف بقبا بود

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۲

(۱) و محمد بن زید بن علی در آنجا بود و مسائل دین می‌گفت و نماز جماعت ادا میکرد و آن روز را بعد از زمانی که هر روز می‌آمد وارد شد ما باو عرض کردیم خداوند ما را فدای تو کند چه چیز ترا نگاه داشت فرمود.

ابا ابراهیم (ع) امروز هفده نفر مرد از ما را از اولاد علی و فاطمه (ع) احضار فرمود و گواه گرفت ما را از برای فرزند خود علی (ع) باینکه وکیل در حیات و وصی در ممات او باشد و اینکه عمل فرزندش از برای او مجزی و نافذ باشد چه بر ضرر او و چه بر منفعت او پس از آن محمد بن زید فرمود ای حیدر قسم به ذات خداوند که امروز امامت از برای فرزندش منعقد ساخت و باید بعد از وفات او شیعه قائل شود بامامت فرزند او حیدر عرض کرد خداوند ابو ابراهیم (ع) را باقی بدارد شما از چه جهت میگوئید این مطلب را فرمود ای حیدر هر گاه او را وصی نمود عقد امامت از برای او کرد علی بن حکم گوید که حیدر وفات کرد و هنوز شک در این مطلب داشت. (۲) نص دیگر از

عبد الرحمن بن حجاج مرویست که گفت موسی بن جعفر (ع) فرزند خود علی را وصی کرد و نوشته برای او نوشت و شصت نفرمود از اعیان اهل مدینه را گواه برداشت در آن نوشته. (۳) نص دیگر از حسین بن بشیر مرویست که گفت موسی بن جعفر فرزند خود علی را بر ما امام قرار داد چنانچه رسول خدا (ص) در روز غدیر خم علی (ع) را امام قرار داد پس فرمود ای اهل مدینه یا اینکه فرمود ای اهل محله این وصی منست بعد از من (۴) نص دیگر از حسن بن علی الخزاز منقولست که گفت ما بمکه میرفتیم و علی بن ابی حمزه با ما بود و با او مال و متاع بود پس ما باو گفتیم اینها از برای کیست گفت اینها از عبد صالح موسی بن جعفر (ع) است مرا امر کرده است که اینها را حمل کنم از برای علی (ع) فرزند او و او را وصی قرار داده است (۵) و مصنف این کتاب گوید که علی بن ابی حمزه بعد از وفات موسی بن جعفر منکر شد و این مال را نگاه داشت و تسلیم حضرت رضا (ع) نکرد (۶) نص دیگر از سلمه بن محرز منقولست که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که مردی از عجلیه بمن گفت که نهایت عمر این شیخ مراد حضرت صادق (ع) است یک سالست یا دو سال تا اینکه وفات میکند پس از این کسی نیست که باو روی آورید حضرت فرمود آیا نگفت که آن شخص موسی بن جعفر (ع) خواهد بود که درک میکند آنچه را که تمام مردم درک میکنند و ما از برای او کنیزی خریده‌ایم و گویا تو او را درک کنی و متولد خواهد شد از برای او فرزندی که دانا است بمسائل و جانشین او خواهد شد. (۷) نص دیگر از جعفر بن خلف مرویست که گفت از موسی بن جعفر (ع) شنیدم که میفرمود سعید است مردی که نمیرد تا اینکه جانشین او دیده شود و حقتعالی از این فرزند من بآن نمایاند جانشین مرا و اشاره بحضرت رضا (ع) کرد (۸) نص دیگر از اسماعیل بن خطاب مرویست که گفت حضرت موسی بن جعفر (ع) ابتدا به ثنا و مدح فرزند خود علی (ع) مینمود و نیکو ستایش میکرد او را و آنقدر از فضل و نیکی او ذکر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۳

می‌کرد که از غیر او ذکر نمی‌کرد گویا اراده آن را داشت که او را رهنما کند (۱) نص دیگر از حسین بن مختار منقولست که گفت از موسی ابن جعفر زمانی که در حبس بود چند تخته نوشته بیرون آمد که در آنها نوشته بود عهد من با بزرگترین از فرزند من است (۲) و نیز از حسین بن مختار مرویست که گفت چون موسی بن جعفر (ع) در بصره بر ما گذشت چند تخته ازو بما رسید که در عرض آنها نوشته شده بود عهد من با اکبر فرزند من است. (۳) نص دیگر از زیاد بن مروان القندی مرویست که گفت بر موسی بن جعفر (ع) وارد شدم علی (ع) فرزند او نزد وی بود آن جناب بمن فرمود ای زیاد ابن علی (ع) کتاب او کتاب من است و کلام او کلام من است و رسول و پیغام آور او پیغام آور من است و آنچه بگوید گفته گفته او است (۴) و مصنف کتاب گوید زیاد بن مروان القندی این حدیث را روایت کرد و بعد از وفات موسی بن جعفر منکر شد و واقف شد بآن جناب و بعد از او قائل نشد و آنچه اموال از موسی بن جعفر (ع) نزد او بود نگاهداشت (۵) نص دیگر از نصر بن قابوس مرویست که گفت من بموسی بن جعفر (ع) عرض کردم که من از پدر بزرگوارت سؤال کردم که کیست بعد از تو بمن خبر داد که تو

بعد از پدر بزرگوار امام خواهی بود پس چون که حضرت صادق (ع) وفات نمود مردم متفرق شدند و هر طائفه کسی را قائل شدند و من و اصحاب من با تو بودیم پس خبر بده بمن که بعد از تو کیست فرمود فرزندم علی (ع) (۶) نص دیگر از نعیم بن قابوس مرویست که گفت موسی بن جعفر (ع) بمن فرمود علی (ع) فرزند منست و بزرگترین اولاد منست و شنونده‌ترین ایشان است گفته مرا و راغب‌ترین ایشانست امر مرا نظر میکند با من در کتاب جعفر و جامعه من و نظر نکند در آن مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری (۷) نص دیگر از مفضل بن عمر مرویست که گفت بر موسی بن جعفر (ع) داخل شدم من در وقتی که علی (ع) فرزند وی و در کنارش بود و او را میبوسید و زبان او را میمکید و او را بر شانه خود میگذاشت و او را بخود میچسباند و میفرمود پدر و مادرم بفدای تو باد چقدر خوشبو و پاکیزه است بوی تو و چقدر پاک و طاهر است خلقت تو و چقدر ظاهر است فضل تو میگویند من عرض کردم فدای وجودت از این طفل محبتی در قلب من قرار گرفت که از برای هیچ کسی واقع نشده بود مگر از برای تو فرمود بمن ای مفضل این نسبت بمن بمنزله من است نسبت بپدر من ما ذریه هستیم که بعضی از بعضی دیگریم و پروردگار باین مطلب شنوا و داناست مفضل گوید که من عرض کردم که این صاحب امر است بعد از شما فرمود بلی هر کس اطاعت کند او را نجات یابد و هر که از او تخلف ورزد کافر شود. (۸) نص دیگر از محمد بن سنان مرویست که گفت یک سال پیش از سفر عراق موسی بن جعفر (ع) بر وی داخل شدم در وقتی که فرزند او علی (ع) پیش روی او بود بمن فرمود ای محمد عرض کردم لبیک فرمود زود است در این سال که حرکتی از برای من اتفاق افتد پس از آن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۴

حرکت کردن جزع مکن (۱) پس از آن خاموش شد و با دست خود با خاک زمین اشتغال یافت و سر خود را بلند کرد و فرمود گمراه میکند خداوند ظالمان را و آنچه خواهد میکند من عرض کردم فدای وجودت باعث این گفته شما چیست فرمود هر کس ظلم کند حق این فرزند مرا و انکار کند امامت وی را بعد از من مثل کسی است که ظلم کرد در حق علی بن ابی طالب (ع) و انکار کرد امامت او را بعد از پیغمبر (ص) پس من دانستم که آن جناب خبر مرگ خود را میدهد و دلیل و راهنما و امام میکند علی فرزند خود را پس من عرض کردم قسم بذات خداوند که اگر پروردگار طول دهد عمر مرا هر آینه تسلیم میکنم باو حق او را و اقرار میکنم بامامت او و شهادت میدهم که بعد از تو اوست حجة خداوند بر خلق او و اوست خواننده مردم را بدین خداوند پس از آن فرمود بمن خداوند عمر ترا طولانی میکند و خواستگار میشوی امامت او و امامت کسی که قائم مقام او می‌شود بعد از من عرض کردم فدایت او کیست فرمود محمد فرزند او میگویند که عرض کردم بجز رضا و تسلیم چیزی از برای من نیست فرمود بلی در کتاب أمير المؤمنين (ع) چنین یافتیم ترا اما تو در میان شیعه ما ظاهر تری از برق در شب تاریک ظلمانی پس از آن فرمود ای محمد مفضل انیس من بود و محل راحت من بود و تو انیس رضا (ع) و فرزند او هستی و محل راحت هر دو میباشی و حرام است بر آتش آنکه تو را فرو گیرد ابدًا

(۲) باب پنجم در ذکر نسخه وصیت موسی بن جعفر (ع) است

(۳) ابراهیم بن عبد الله الجعفری این حدیث را از چند نفر از اهل خانه خود روایت کرده است که موسی بن جعفر (ع) شاهد گرفت بر وصیت خود اسحق بن جعفر بن محمد و ابراهیم بن محمد الجعفری و جعفر بن صالح و معاویه ابن الجعفریین و یحیی بن الحسین بن زید و سعد بن عمران الانصاری و محمد بن حارث انصاری و یزید بن سلیط الانصاری و محمد بن جعفر الاسلامی را بعد از آنکه شاهد گرفت آنها را که آن جناب شهادت میدهد که نیست خدائی مگر ذات پاک خداوند عالم و غیر او کسی نیست و شریک از برای او نیست و محمد (ص) عبد او و پیغمبر او است و قیامت بعد ازین می آید و شبهه در آن نیست و حقتعالی زنده میگرداند و برمیانگیزاند هر کسی که در قبرها ساکن است و زنده شدن بعد از موت حق است و حساب و قصاص حق است و ایستادن در پیشگاه حضرت ذوالجلال حق است و آنچه پیغمبر خدا از جانب وی آورده حق است حق است حق است و آنچه جبرئیل امین از جانب رب العالمین آورده حق است و باعتقاد بآنها بوجود آمدن و با اعتقاد بآنها میمیرم و با اعتقاد باینها برانگیخته خواهیم شد و گواه میگیرم این اشخاص را بر اینکه این وصیت من است بخط من و من نسخه کرده‌ام و نوشته‌ام وصیت علی بن الحسین (ع) را و وصایای حسن و حسین و وصیت محمد بن علی الباقر را پیش از این حرف بحرف و وصیت جعفر بن محمد (ع) را حرف بحرف و بطرز وصیت آنها وصی قرار دادم علی فرزند خود را و باید فرزندان دیگر من با او باشند ان شاء الله، پس اگر انس گیرد با ایشان در راه راست یعنی با او درست رفتار کنند و اگر دوست دارد اقرار ایشان را

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۵

چنین کند (۱) و اگر ناخوش دارد ایشان را و دوست دارد که بیرون کند آنها را چنان کند و ایشان را با او کاری نباشد و بسوی او وصیت کردم صدقات و اموال و اطفال خود را که واگذاشته‌ام و اولادم و اینها را بسوی ابراهیم و عباس و اسماعیل و احمد و ام احمد نیز واگذاشتم و لیکن امر زنان خود را به علی (ع) وصیت کردم بایشان و نیز ثلث صدقه پدرم و اهل بیتم را بوی وصیت کردم هر مکان که خواهد ببرد و هر کدام را که خواهد صاحب مال قرار دهد در مال خودش و اگر دوست دارد اجازه کند آنچه را من ذکر کردم نسبت بعیال خودم چنین کند و اگر ناخوش دارد این را و نخواهد این قسم نکند و اگر میل دارد که بفروشد یا ببخشد یا عطا کند یا تصدق کند بر غیر آن همچنین که من استثنا کرده و قرار داده‌ام چنان کند و او من است در وصیت من در مال من و در عیال من و فرزندان من و اگر بخواهند اقرار کنند برادران او که اسم آنها مذکور شد در صدر نوشته باقرار درآورد ایشان را و اگر ناخوش دارد اخراج کند ایشان را و بر آنها است که رد نکنند بر او و اگر بخواهد یکی از ایشان که خواهر خود را بتزویج کسی آورد نکند این عمل را مگر باذن او و امر او و هر صاحب تسلطی که او را باز دارد از چیزی و یا حایل شود میان او و میان آنچه را که نوشته ذکر کرده‌ام پس او بیزار و بری شده از خداوند عالم و از پیغمبر او

خدا و پیغمبرش ازو بیزار خواهند بود و لعنت خدا و لعنت لعنت‌کنندگان و لعنت ملائکه مقربین و پیغمبران از مرسل و غیر مرسل جمیعا و لعنت تمام مؤمنین بر او باد و نیست از برای هر یک از صاحبان سلطنت و تسلط که باز دارند او را از چیزی که نزد او است از من از فضیلتی که دارم و نه از برای هیچ یک از اولاد من که چنین کاری کنند و مال من نزد او است و هر مقدار که او گوید مصدق و راستگو خواهد بود چه کم بگوید و چه زیاد او صادقست در گفتگوی خود و مقصود از داخل کردن کسانی را از اولاد خود که دخیل در امر او کردم اشتهار اسماء ایشان بود و الا اختیار با اوست و اولاد کوچکهای خود و مادرهای اولاد من و هر کس از ایشان که در منزل او اقامت کند و یا در میان حجاب و دربانهای او اقامت کند او را میرسد که هر نوع که خواهد نسبت بآنها مرعی دارد در زندگی من و هر کس از آنها که شوهری از برای خود اختیار کرد رجوع نکند در عیال من مگر آنکه علی (ع) تجویز کند و همچنین دختران من و بشوهر ندهد دختران و زنان مرا احدی از خواهرهای مادری ایشان و نیست تسلطی بر ایشان را و عملی مگر باذن و رأی و مشورت او پس اگر بدون اذن او چنین کنند مخالفت کرده‌اند خدا و رسول خدا را و کج روی پروردگار نموده‌اید در مملکت او و فرزند من علی (ع) شناساتر است بمحل تزویج کردن خویشان خود اگر خواهد تزویج کند و اگر نخواهد نکند و من وصیت کردم بخویشان خود و عیال خود باین طور که ذکر کردم در این نوشته و گواه میگیرم خدا را بر آنها و مأذون نیست احدی که منع کند وصیت مرا و نشر ندهد و این وصیت بهمین نوع است که ذکر کردم و واضح نمودم پس هر کس بدی کند ضرر او است و هر کس احسان کند نفعش بخودش عاید می‌شود و بر پروردگار ظلم روا نیست و کسی را نمیرسد از صاحب تسلط و غیر آن که نقض کند نوشته مرا این نوشته را که آخر آن را مهر کرده‌ام پس کسی که چنین کند لعنت خدا و غضب خدا و ملائکه و جمیع

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۶

مسلمین و مؤمنین بر او باد و حضرت موسی بن جعفر (ع) و شهود مهر کردند (۱) و عبد الله بن محمد الجعفری گوید که: عباس بن موسی (ع) باین عمران قاضی طلحی گفت که آخر این نوشته کزو جوهری از برای ما مرسوم است میخواهد از ما منع کند و پدر ما وانگذازده است چیزی را مگر آنکه از برای او یعنی علی (ع) قرار داده است پس برجست بر او ابراهیم بن محمد الجعفری و این مطلب را باو شنواید و پس ازو برجست اسحق بن جعفر و او نیز چنین کرد پس از آن عباس بقاضی گفت خدا امور تو را اصلاح بیاورد مهر را بشکن و آخر نوشته را بخوان قاضی گفت نمیشکنم چیزی را که بلعنت پدرت گرفتار شوم عباس گفت من میشکنم قاضی گفت این امر ترا سزد عباس مهر را شکست ناگاه در نوشته معلوم شد بیرون بودن ایشان از وصیت و تثبیت علی (ع) بتنهائی و ادخال آن جناب ایشان را در ولایت علی (ع) چه میل داشته باشند و یا ناخوش دارند و مثل ایتم شوند در کنار او و بیرون کرده بود ایشان را از حد صدقه و ذکر آن پس از آن علی بن موسی (ع) رو کرد بعباس و فرمود ای برادر من میدانم که شما را ونداشته است بر این اعمال مگر غرامات و قروضی که بر ذمه شما است پس ای سعد برو و

معین کن چه قدر بر ذمه ایشان است و آنها را اداء کن و قبضی بگیر که در آن حقوق ایشان ذکر شده باشد و برائت ذمه از برای ایشان حاصل کن بخدا قسم من مادامی که صبح و شام میکنم بر روی زمین مواساء و نیکی شما را ترک نمیکنم و شما هر چه خواهید بگوئید پس از آن عباس گفت که تو عطا نمیکنی بما مگر زیادتی اموال ما را و ما را نزد تو بیش از این بهره نیست حضرت فرمود بگوئید هر چه خواهید خواسته خواسته شما است پروردگار اصلاح کن ایشان را و اصلاح کن بواسطه ایشان و دو رو پست مرتبه گردان از ما و ایشان شیطان را و یاری و کن ایشان را بر طاعت خود و خداوند وکیل و شنوا است آنچه را ما میگوئیم عباس گفت شناسا کن مرا بزبان خود و از برای دستمالدنیهای تو نزد من کل بهم نمیرسد کنایه از آنکه تملق ترا نمیگویم پس از آن مردم متفرق شدند. (۲) و از عبد الرحمن بن حجاج مرویست که گفت موسی بن جعفر (ع) وصیت امیر المؤمنین (ع) را نزد من فرستاد و صدقه تبرع پدر بزرگوارش که با تبرع ابی اسماعیل یک طرز بود نیز نزد من فرستاد و ذکر کرد صدقه و تبرع پدر بزرگوارش جعفر بن محمد (ع) و تبرع خودش را باین نوع:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - اینست آنچه صدقه و تبرع داده است بآن موسی بن جعفر (ع) صدقه و تبرع داد زمین خود را که در فلان مکان است و حدود زمین فلان و فلان موضع است تمام زمین را و نخل آن را و سفیدی و ساده آن را و اصل زمین و مجموع آن را و آب آن را و مواضع مرتفع و برآمده آن را و حقوق آن را و شرب آب آن را و هر حقی که از برای آن است در بلندی آن و یا جای بالا رفتن آن و یا درخت خشکیده آن و یا محل ریختن آب آن و یا فضاء آن و یا محل روان شدن آب آن و یا معمور آن و یا مخروبه و معیوب آن صدقه و تبرع داد جمیع حقی که باین زمین دارد و بفرزندهائی که از صلب خود دارد از مردان و زنان یعنی غیر از نه دختری و نه پسری که تقسیم کند متولی زمین بآنها آنچه را که حقتعالی از غله آن عطا فرماید

عیون أخبار الرضا ع - ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۷

(۱) بعد از آنکه غله آن کفایت کند معمور کردن و آباد کردن آن را و بعد از سی آب بسیار که کنایه است از سی سال که آب بسیار داشته باشد و آباد باشد باید تقسیم شود در میان تنگدستان و فقراء اهل قریه از اولاد موسی بن جعفر (ع) از برای هر پسری دو برابر دختری پس اگر زنی از اولاد موسی بن جعفر (ع) شوهر کند حقی از برای او درین صدقه و تبرع نیست تا وقتی که رجوع کند بدون شوهر یعنی شوهر او تلف شود و یا او را طلاق بگوید پس اگر رجوع کرد از برای او مثل بهره ایست که مر دختر بی شوهر او راست و هر کس وفات کند از اولاد موسی بن جعفر و او را وارثی و یا اولادی باشد مر آنها راست سهم پدر آنها هر پسری دو برابر دختر مثل آنچه موسی (ع) شرط کرده بود میان اولاد صلبی خود و هر کس وفات کند از اولاد موسی (ع) و او را ولد نباشد حق او رد شود بر اهل تبرع و از برای فرزند، من درین صدقه و تبرع من حقی نیست مگر آنکه پدران ایشان از اولاد من باشند و هیچ کس را حقی نیست در صدقه من که شرکت کند با ولد من و یا ولد من تا هر چه پائین رود

مادامی که کسی از آنها باقی باشد پس اگر منقرض شوند و کسی از آنها باقی نماند پس این صدقه و تبرع من از آن برادر پدر و مادری من تا وقتی که کسی از آنها باقی باشد بآن طوری که قرار دادم و شرط کردم از برای ولد و عقب خودم پس اگر از آنها هم کسی باقی نباشد صدقه من از اولی فالاولی بترتیب باشد تا اینکه وارث شود حقتعالی چه او وارث خواهد شد و بهترین وارثان است صدقه و تبرع داد موسی بن جعفر (ع) این صدقه را و این صحیح است و صدقه ایست که باید حبس باشد یعنی عین آن تلف نشود به بیع و غیر آن و مقطوع است از صاحب آن یعنی مر او را در آن رجوعی نیست و ابد استثناء و ردی در آن نخواهد بود و مرتکب این عمل شدم بجهت طلب رضایت پروردگار و خانه آخرت و حلال نیست از برای مؤمنی که ایمان بخدا و اعتقاد بقیامت دارد که بفروشد آن را یا ابتیاع کند یا ببخشد یا منتقل کند و یا تغییر دهد چیزی از آنچه ذکر شد تا پروردگار وارث شود ملک خود را و هر کس در آنست و موسی بن جعفر (ع) قرار داد متولی این تبرع و صدقه را علی (ع) و ابراهیم.

پس اگر یکی از آن دو نفر منقرض شوند تولیت جمیع آن با قاسم و دیگری از این دو نفر باشد. پس اگر یکی از این دو نفر منقرض شود با اسماعیل و دیگری از این دو نفر باشد.

پس اگر یکی از این دو نفر منقرض شود با عباس و دیگری از این دو نفر باشد پس اگر یکی از این دو نفر منقرض شود بزرگترین اولاد من قائم مقام او باشد پس اگر باقی نماند از اولاد من مگر یکنفر او تنها متولی عمل شود.

عبد الرحمن بن حجاج گوید که حضرت رضا (ع) فرمود که پدر بزرگوارم اسماعیل را در این تولیت صدقه بر عباس مقدم داشت با اینکه از عباس کوچکتر بود (۲) و عبد الرحمن بن حجاج از اسحق و علی فرزندان جعفر بن محمد روایت کرده که آن دو نفر در مکه در سال وفات موسی بن جعفر (ع) بر عبد الرحمن بن اسلم وارد شدند و با آنها نوشته بود از موسی بن جعفر (ع) بر عبد الرحمن بن اسلم وارد شدند و با آنها نوشته بود از موسی بن جعفر (ع) بخط

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۸

آن جناب (۱) و در آن مهمات چند ثبت بود که آن جناب امر کرده بود بر آوردن آن مهمات را و آن دو نفر گفتند که آن جناب امر فرموده برفع این مهمات از این وجه یعنی از این مهتر و بزرگ قوم پس اگر چیزی از امر او یافت شود تسلیم فرزندش علی (ع) نما چه وی خلیفه و قیم امر آن جنابست و این واقعه یک روز بعد از یوم النفر واقع شد و آن روزیست که حاجیان یمنی کوچ کنند و از وفات موسی بن جعفر (ع) مقدار پنجاه روز گذشته بود و شاهد گرفته بود آن جناب اسحق و علی دو فرزند حضرت صادق و حسین ابن احمد المنقری و اسماعیل بن عمرو و حسان بن معویه و حسین ابن محمد را و او کسی بود که مهر کرده بود نوشته شهادت اسحق و علی را بر اینکه ابو الحسن علی بن موسی (ع) وصی پدر خود و جانشین او است پس دو نفر از اینها باین طور شهادت دادند و دو نفر دیگر گفتند که خلیفه و وکیل او است پس شهادت اینها نزد حفص بن غیاث قاضی قبول شد. (۲) و از

بکر بن صالح مرویست که گفت بابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) گفتم که قول تو در حق پدرت چیست؟ گفت او زنده است گفتم قول تو در حق برادرت ابی الحسن چیست گفت موثق و راستگو است گفتم او گفته که پدر بزرگوارت وفات کرده گفت او داناتر است بآنچه فرموده پس من مراجعت کردم نزد او و او هم عود کرد نزد من گفتم پدرت وصیت کرده است گفت بلی گفتم بچه کسی وصیت کرده است گفت به پنج نفر از ما و علی را بر ما مقدم داشته

(۳) باب ششم در ذکر اخبار منصوصه بر امامت حضرت رضا (ع)

در جمله ائمه اثنی عشر علیهم السلام (۴) از ابی نصر مرویست که گفت چون که حضرت باقر (ع) نزدیک وفاتش حالت احتضار از برایش روی داد فرزند دلبندهش حضرت صادق (ع) را نزد خود خواند تا اینکه عهد امامت را بر وی بسپارد برادر آن جناب زید بن علی عرض کرد اگر پیروی کنی در حق من تمثال حسن و حسین (ع) را بعین چنانچه حسن (ع) برادر خود حسین را خلیفه خود نمود تو هم مرا خلیفه کنی امیدوارم که عمل منکر و شنیعی نکرده باشی آن جناب باو فرمود ای ابا الحسن نه امانات بتمثال است و نه عهود و وصی؟؟؟؟ نمودن برسوم و آداب بلکه اینها اموریست که سابق بر ظهور حجتهای خداوندی تعیین شده است پس آن جناب جابر بن عبد الله را نزد خود خواند و فرمود ای جابر صحیفه‌ای را که بچشم خود دیدی از برای ما حدیث کن.

جابر عرض کرد بلی ای ابا جعفر وارد شدم بمولاه خود دختر رسول خدا برای اینکه تهنیت بگویم او را بمولود مسعود او حضرت حسین (ع) ناگاه دیدم در دست آن مخدره صحیفه بود از در سفید عرض کردم ای سیده زنان این صحیفه چیست که من با تو می‌بینم فرمود که

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۹

(۱) در این صحیفه اسماء اولاد من ثبت است عرض کردم بمن عطا فرما تا در آن نظر کنم فرمود ای جابر اگر نهی نشده بود هر آینه چنین می‌کردم لکن نهی شد که دست کسی نرسد مگر آنکه پیغمبر باشد یا وصی پیغمبر یا اهل بیت پیغمبر لکن تو مأذون هستی که از ظاهر آن نظر بباطنش کنی جابر گفت که من خواندم چنین ثبت شده بود.

ابو القاسم محمد بن عبد الله مصطفی مادر او آمنه ابو الحسن علی ابن ابی طالب مرتضی مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف ابو محمد حسن بن علی البار ابو عبد الله حسین بن علی التقی مادر این دو نفر فاطمه بنت محمد (ص) ابو محمد علی بن الحسین العدل مادر او و شهربانو بنت یزدجرد ابو جعفر محمد بن علی الباقر مادر او ام عبد الله بنت حسن بن علی بن ابی طالب (ع) ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق مادر او ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر ابو القاسم موسی بن جعفر مادر او کنیزکی است اسم او حمیده المصفاة ابو الحسن

علی بن موسی الرضا مادر او کنیزکی است اسم او نجمه ابو جعفر محمد بن علی الزکی مادر او کنیزکی است اسم او خیزران ابو الحسن علی بن محمد الامین مادر او کنیزکی است اسم او سوسن ابو محمد حسن بن علی الرفیق مادر او کنیزکی است اسم او سمانه کنیت او ام الحسن ابو القاسم محمد بن الحسن او است حجة الله القائم مادر او کنیزکی است اسم او نرجس خاتون صلوات الله عليهم اجمعین. (۲) مصنف کتاب گوید که این حدیث چنین روایت شده است که باسم حضرت قائم (ع) تصریح شده و مذهب من آنست که تصریح کردن باسم آن جناب منهی عنه است (۳) باسناد معتبره ابی بصیر از ابی عبد الله (ع) روایت کرده که فرمود پدر بزرگوارم بجابر بن عبد الله انصاری فرمود که مرا بتو حاجتی است پس هر زمان که بر تو سهل و آسان باشد خلوت کنم با تو از آن حاجت سؤال کنم جابر عرض کرد هر وقت بخواهید سؤال کنید پس با پدرم خلوت نموده فرمود ای جابر خبر بده مرا از لوحی که در دست مادرم فاطمه بنت رسول خدا دیدی و خبر ده مرا از آنچه آن مخدره بتو خبر داده که در آن لوح مکتوبست جابر عرض کرد که خداوند را گواه میگیرم که در حیاة رسول خدا (ع) بر مادرت فاطمه (ع) وارد شدم که او را تهنیت گویم بسبب ولادت حسین (ع) پس در دست او لوح سبزی دیدم گمان کردم که زمرد است و نوشته سفیدی در آن دیدم که گویا با نور آفتاب بود عرض کردم باو پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا این لوح چیست فرمود این لوح را خدای عز و جل برای پیغمبر خود هدیه فرستاده است و در او اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو فرزندم و اسماء اوصیاء از فرزندان من ثبت است و بجهت مزدگانی این را پدرم بمن عطا فرموده است جابر عرض کرد مادرت فاطمه آن لوح را بمن داد من خواندم و نسخه کردم ابو عبد الله گوید که پدرم فرمود آیا میتوانی که این لوح را بمن بنمائی عرض کرد بلی پس پدرم با جابر رفتند و در منزل جابر پس پدرم صحیفه از پوست نازک که در آن نوشته شده بود بیرون آورد جابر گفت خداوند را گواه میدهم که من بهمین نوع در لوح دیدم که نوشته

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۳۰

شده بود (۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این نوشته ایست از خداوند عزیز علیم از برای محمد (ص) نور و سفیر و رسول او و ترجمان او و دلیل او روح الامین از نزد رب العالمین از برای او فرود آورده تعظیم کن ای محمد (ص) اسماء مرا و شکر کن نعمتهای ظاهره مرا و انکار مکن نعمتهای باطنه مرا منم خدائی که نیست خداوندی غیر از من منم هلاک کننده جبرکنندگان و خوارکننده ظالمان و حکمکننده جزا و پاداش منم خدائی که نیست، خدائی غیر از من پس کسی که امیدوار باشد غیر از فضل مرا یا اینکه بترسد غیر از عذاب مرا عذاب خواهم کرد او را عذاب سختی که عذاب نمیکنم بآن کسی از اهل عالم را پس مرا عبادت کن و بر من توکل کن من مبعوث نکردم پیغمبری را که تمام کنم روزهای عمر او را و بهم شکنم مدت حیوة او را مگر آنکه از برای او وصی قرار دادم و من مزیت و فضیلت دادم ترا بر جمیع پیغمبران و فضیلت دادم وصی ترا بر تمام اوصیاء و گرامی داشتم ترا بدو شبل و دو سبط تو بعد از وصی تو که حسن و حسین باشند.

پس حسن را بعد از انقضاء مدت عمر پدر بزرگوارش معدن علم خود قرار دادم و حسین را خازن وحی قرار دادم و گرامی داشتم او را بشهادت و سعادت را باو ختم نمودم پس او افضل از تمام کسانیست که شهادت یافتند و درجه او بلندتر است از تمام شهداء نزد من و کلمه تامه خود را با او قرار دادم و حجة بالغه را بسبب عترت او نزد او قرار دادم که بسبب عترت او ثواب میبخشم و عقاب میکنم اول ایشان علی سید عابدان و زینت اولیاء گذشتگان من است و فرزند او شبیه جد پسندیده خود محمد الباقر است چه او گشاینده علم و معدن حکم من است و بزودی هلاک شوند کسانی که شک آورند در حق جعفر که بعد از او است و کسی که بر او رد کند مثل کسی است که رد کند قول حق و راست مر او هر آینه نیکو گردانم مقام جعفر را و او را خشنود گردانم در میان شیعیان و یاران و دوستان او یعنی آنها را بوی میبخشم و برگزیدم موسی (ع) را بعد از او چه بعد از اختیار موسی (ع) فتنه تاریک ظلمانی بوقوع آورم و اختیار موسی از برای آنست که رشته واجب من منقطع نشود و حجت من مخفی نماند و دوستان من شقی نشوند و هر کس یکی از آنها را انکار کند نعمت مرا انکار نموده و هر کس تغییر دهد، یک آیه از کتاب مرا بر من افترا بسته و هلاک و عذاب مهیا است از برای کسانی که افترا بندند و انکار کنند وقت منقضی شدن مدت عمر موسی بنده من و دوست من و برگزیده من و تکذیب کننده هشتم تکذیب کننده تمام اولیاء من است و علی ولی من است و ناصر من است و کسی است که ائقال نبوت را بر دوش او گذارم و یاری کنم او را بقوت و قدرت و او را پلید زشت خبیث متکبری شهید کند و دفن شود بشهری که عبد صالح یعنی ذو القرنین آن را بنا کرده پهلوی بدترین خلق من و صدق گفتار از من است روشن میگردانم دو چشم او را بوجود محمد فرزند او و خلیفه او بعد از او پس او است که وارث علم من و معدن حکم من و موضع امور پنهانی من و حجت من بر خلق من ایمان نیاورد باو بنده مگر آنکه بهشت را جایگاه او قرار دهم و شفاعت او را در حق هفتاد نفر که تمام آنها مستوجب آتش باشند قبول کنم و عاقبت امر او را ختم کنم بسعادت بواسطه فرزند دلبنده او علی (ع) چه او ولی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۳۱

و ناصر منست (۱) و شاهد و گوا هست در خلق من یعنی بر آنها حجت است و امین است بر وحی من و از او بیرون آورم کسیرا که خواننده است مردم را براه رضای من و نگهبانست علم مرا و او حسن است پس ازو بسرحد کمال رسانم او را بفرزند او که رحمت تمام عالمیان است و با او است کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب و بزودی ذلیل شوند در زمان او الیاء من و هدیه برند سرهای ایشان را مثل آنکه سرهای ترک و دیلم را جدا کنند و بکشند آنها را و بسوزانند و همیشه خائف و با رعب و ترس باشند زمین از خونهای ایشان رنگ شود و صداها ی وای وای در زنان ایشان بلند شود.

اینها هستند اولیاء من براستی و درستی و باینها خاموش کنم هر فتنه تاریک ظلمانی را و بآنها برطرف کنم مصائب و بلاها را و برکنم بیخ و بن مکرها و خیانتها را و بر این طایفه باد محبتها و رحمت از جانب پروردگار ایشان و اینها هدایت‌شدگانند. عبد الرحمن بن سالم گوید که ابو بصیر گفت که اگر نشنوی در روزگار مگر این یک حدیث را کفایت میکند ترا پس محافظت کن این حدیث را مگر از اهل آن (۲) اسحق بن عمار از ابی عبد الله حضرت صادق (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود ای اسحق آیا بشارت ندهم ترا عرض کردم بلی فدای وجودت یا ابن رسول الله فرمود صحیفه یافتیم بخط امیر المؤمنین (ع) که پیغمبر خدا املاء فرموده بود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ این نوشته‌ایست از خداوند عزیز علیم و مثل این حدیث در آن مذکور بود مگر آنکه اسحق در آخر حدیث این مطلب را افزوده بود که پس از آن حضرت صادق (ع) فرمود ای اسحق اینست دین ملائکه و پیغمبران پس محافظت کن آن را از غیر اهلش خداوند ترا محافظت کند و امر ترا اصلاح آورد پس از آن فرمود هر کس متدین شد باین حدیث ایمن است از عقاب خداوند عز و جل. (۳) عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از جد خود علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده که فرمود عبد الله بن محمد بن جعفر از پدر خود و او از جد خود روایت کرده که محمد بن علی الباقر اولاد خود را جمع کرد و عم ایشان زید بن علی (ع) در میان ایشان بود پس از آن نوشته بیرون آورد از برای ایشان بخط علی (ع) و املاء پیغمبر (ص) که در آن نوشته شده بود این نوشته‌ایست از خداوند عزیز علیم و حدیث لوح مذکور در آن نوشته بود تا آنجا که فرموده و اینها هدایت‌شدگانند پس از آن عبد الله بن موسی در آخر گفت که عبد العظیم گفته عجب است تمام عجب از برای محمد بن جعفر و خروج او و حال آنکه این حدیث را از پدر بزرگوارش شنیده بود و حکایت میکرد پس از آن گفت این حدیث سر خداوند است و دین او و دین ملائکه او است پس محفوظ دار این حدیث را مگر از اهل آن و اولیاء خداوند (۴) جابر جعفی از محمد بن علی الباقر (ع) روایت کرده و آن جناب از جابر بن عبد الله انصاری روایت فرموده که گفت داخل شدم بر فاطمه دختر رسول خدا (ص) در حالتی که پیش روی او لوحی بود که نزدیک بود از روشنائی چشمها را کور کند و در آن لوح دوازده اسم ثبت بود سه اسم در ظاهر آن و سه اسم در باطن و سه اسم در آخر آن و سه اسم در طرف آن پس چون که شمردم دوازده اسم بود عرض کردم

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۳۲

(۱) این اسماء از کیست فرمود این اسماء اوصیاء است اول آنها پسر عم و یازده نفر از اولاد او و آخر ایشان حضرت قائم است که بعد از اینها در دنیا زیست کند. جابر گوید که در لوح دیدم در سه موضع محمد نوشته بود و در چهار موضع علی (۲) و نیز از آن جناب مرویست که از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده که گفت داخل شدم بر فاطمه (ع) و پیش روی او لوحی بود که در آن لوح اسماء اوصیاء ثبت بود پس شمردم دوازده نفر بودند آخر ایشان قائم ایشان بود سه نفر از آنها محمد بود و چهار نفر از آنها علی و نیز بطریق دیگر از آن جناب از جابر مثل این حدیث مرویست. (۳) و از سلیم بن قیس هلالی مرویست که گفت از عبد الله بن جعفر طیار

شنیدم که از برای ما میگفت حدیثی را که نزد معویه و حسن و حسین و عبد الله ابن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید ذکر شده بود و گفتگوی این حدیث میان عبد الله و معویه واقع شده بود بمعنای گفته بود که شنیدم از رسول خدا (ص) که میفرمود من اولی هستم بمؤمنین از خود آنها پس برادرم علی ابن ابی طالب اولی است بمؤمنین از خود آنها پس ازو فرزندم حسن اولی است بمؤمنین از خود آنها چون که او وفات یافت فرزندم حسین اولی است بمؤمنین از خود آنها پس چون او وفات کرد فرزندم علی بن الحسین اولی است بمؤمنین از خود آنها و تو حضور او را درک مینمائی پس از دو فرزندم محمد بن علی الباقر اولی است بمؤمنین از خود آنها ای عبد الله تو حضور او را درک مینمائی او آن جناب شمرد دوازده نفر امام را که نه نفر از آنها از اولاد حسین بودند.

عبد الله گوید که من طلب شهادت کردم از حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن سلمه و اسامه بن زید پس نزد معویه از برای من شهادت دادند و سلیم بن قیس گوید که من این حدیث را از سلمان و ابی ذر و مقداد و اسامه شنیدم که گفتند ما از رسول خدا (ص) شنیدیم (۴) و از قیس ابن عبد الله مروی است که میگفت ما در خانه نشسته بودیم که در میان ما عبد الله بن مسعود هم نشسته بود شخصی اعرابی آمد و گفت کدام یک از شما عبد الله بن مسعود هستید عبد اله گفت منم عبد اله بن مسعود گفت آیا پیغمبر شما حدیثی از برای شما گفته است که خلیفه‌هائی که از بعد از او هستند چند نفرند عبد اله گفت بلی دوازده نفرند شماره نقباء بنی اسرائیل (۵) و از مسروق مرویست که گفت زمانی را ما نزد عبد الله بن مسعود قرآنها را عرضه میکردیم بر او تازه جوانی باو گفت که آیا پیغمبر شما بشما گفته است که چند نفر بعد از او خلیفه هستند و عبد الله باو گفت که تو تازه سن هستی و این چیزی را که تو سؤال کردی احدی پیش از تو سؤال نکرده بود بلی پیغمبر ما فرموده که دوازده نفر بعد از او هستند بعدد نقباء بنی اسرائیل (۶) و بطرق متعدده از ابی القاسم غتاب مرویست که گفت ما در مسجد نشسته بودیم و عبد الله بن مسعود با ما بود پس شخصی اعرابی آمد و گفت عبد الله در میان شما است عبد الله گفت بلی منم عبد الله چیست حاجت تو گفت ای عبد الله آیا پیغمبر شما بشما خبر داده است که چند نفر خلیفه در شما است عبد الله گفت که سؤالی از من کردی که از زمانی که من بعراق آمده‌ام تا بحال احدی این سؤال

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۳۳

را از من نکرده بود (۱) بلی دوازده نفرند شماره نقباء بنی اسرائیل و ابو عروبه این را نقل کرده است لکن در حدیث او این فقره را هم دارد که بلی این دوازده نفر شماره نقباء بنی اسرائیل است و از اشعث منقولست که گفت ابن مسعود از پیغمبر روایت کرده است که گفت خلیفه‌های من بعد از من دوازده نفرند مثل نقباء بنی اسرائیل. (۲) و از جابر بن سمره مرویست که گفت من با پدرم نزد پیغمبر (ص) بودیم و من شنیدم از آن جناب که

میفرمود بعد از من دوازده نفر امیر شوند پس از آن آواز خود را آهسته کرد من به پدرم گفتم که چه چیز بود رسول خدا آهسته فرمود پدرم گفت که فرمود تمام ایشان از قریش هستند (۳) و نیز به طریق دیگر از جابر بن سمره مرویست که گفت آدمم نزد پیغمبر و شنیدم که میفرمود این امر منقضی نخواهد شد تا اینکه مالک شوند دوازده نفر جانشین پس کلمه آهسته فرمود من به پدرم گفتم چه چیز فرمود گفت که فرمود تمام ایشان از قریش هستند (۴) و نیز بطریق دیگر از جابر بن سمره مرویست که گفت شنیدم از رسول خدا (ص) که میفرمود بعد از من دوازده تن خلیفه باشند که تمام ایشان از قریش هستند پس چون که بمنزل خود رجوع نمود آدمم در حضور آن جناب و کسی بجز من و او نبود و عرض کردم بعد از اینها چه واقع شود فرمود بعد از اینها فتنه و قتل باشد. (۵) و از ابی بحر مرویست که گفت ابو الخلد همسایه من بود و از او شنیدم که میگفت و سوگند یاد مینمود بر گفته خود که این امت هدایت نشوند تا اینکه دوازده نفر جانشین در آنها بوجود آیند که تمام آنها عمل کنند براه راست و دین حق (۶) و از کعب الاخبار مرویست که گفت خلفاء دوازده نفرند و چون زمان انقضاء ایشان برسد طبقه صالحه بوجود آیند که عمر آنها را طولانی کند و چنین وعده داده است خداوند این امت را پس این آیه شریفه را قرائت کرد و وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَعَبِ الْأَخْبَارِ گوید که حقتعالی با بنی اسرائیل نیز چنین رفتار فرمود و غریب نیست و منتهای امکان دارد که خداوند عالم جمع کند این امت را در یک روز یا نصف روز و هر روزی نزد پروردگار مثل هزار سالست که شما بندگان شماره کنید مترجم گوید که ظاهرا مراد از فقره اخیر حدیث این باشد که نزد پروردگار عالم سهل است که با امتی مثل امت سابقه بر آن عمل نماید چنانچه هزار سال در نزد شما مثل یک روز در نزد او است. (۷) مؤلف گوید که طرق این اخبار را در کتاب خصال اخراج نموده‌ام و در آنجا ثبت کرده‌ام (۸) و از سلمان فارسی مرویست که گفت بر پیغمبر داخل شدم در وقتی که حسین (ع) روی دوران آن جناب نشسته بود و آن جناب دو چشم او و دهن مبارکش را میبوسید و میفرمود تو سید فرزند سیدی و تو امام فرزند امامی و تو حجت فرزند حجتی و پدر نه نفر حجتی که تمام آنها از صلب خودت باشند که نهمی آنها قائم آنها باشد یعنی ابد الدهر در روزگار باشد (۹) و جعفر بن محمد (ص) از پدر بزرگوارش و او از پدران خود و ایشان از رسول خدا روایت کرده‌اند که فرمود مزده دهید مزده دهید سه مرتبه که مثل امت من مثل مثل بارانیست که معلوم نشود

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۳۴

اول آن بهتر است یا آخر آن (۱) مثل امت من مثل مثل باغی است که طعام داده شوند جماعتی در آن باغ در سالی پس از آن طعام داده شوند جماعتی در سالی دیگر از آن باغ و شاید جماعتی در آخر آن باغ باشند و آخر

آن باغ عریض‌تر از آن باغ مثل باشد بحسب وسعت و عمق و نهایت آن بیشتر باشد بحسب طول و فرع آن نیکوتر باشد بحسب دانه.

«مترجم گوید» که شاید مقصود ازین تعریف حضرت صاحب الامر (ع) باشد چه آن جناب بحسب عمر طولانی‌تر و بحسب هدایت و منفعت و راهنمایی مردم زیاده از سایر ائمه هدی علیهم صلوات الله باشد و شاهد این مطلب فقره بعد است که میفرماید چگونه هلاک شوند امتی که من اول آن امت هستم و دوازده نفر از نیکان و صاحبان عقول بعد از من هستند و حضرت مسیح عیسی بن مریم آخر آن امت است و لکن هلاک شوند در میان این امت طایفه که خون مردم بناحق بریزند و مقصود آنها فتنه و آشوب باشد که آنها از من نیستند و من هم از آنها نیستم. (۲) صالح بن عقبه از جعفر بن محمد روایت کرده که فرمود چون ابو بکر هلاک شد و عمر جانشین او شد عمر بمسجد رفت و نشست مردی بر او داخل شد و گفت ای امیر المؤمنین من مردی هستم از یهود و من از دانشوران ایشان هستم و اراده من آنست که چند مسأله از تو سؤال کنم اگر جواب دهی مرا مسلمان شوم عمر گفت آن مسائل چیست یهودی گفت سه تا و سه تا و یکی اگر خواهی از تو سؤال کنم بکنم و اگر در قوم تو کسی داناتر از تو باشد مرا باو راهنمایی کن تا از او سؤال کنم عمر اشاره بعلی بن ابی-طالب (ع) نمود و گفت از این جوان سؤال کن یهودی نزد آن جناب آمد و سؤال کرد حضرت باو فرمود چرا گفتی سه تا و سه تا و یکی و نگفتی هفت مسأله عرض کرد که من در آن وقت جاهل و نادان بودم اگر در سه مسأله جواب مرا ندهی اکتفا میکنم و باقی را سؤال نمیکنم حضرت فرمود اگر جواب ترا بگویم مسلمان میشوی عرض کرد بلی فرمود سؤال کن یهودی عرض کرد سؤال میکنم ترا از اول سنگی که بر روی زمین نهاده شد و اول چشمه که جوشیده شد از زمین و اول درختی که روئیده شد از زمین حضرت فرمود ای یهودی شما میگوئید که اول سنگی که بر روی زمین نهاده شد سنگی است که در بیت المقدس است و دروغ میگوئید بلکه آن سنگی است که آدم از بهشت بر روی آن فرود آمد.

یهودی عرض کرد راست فرمودی بخدا قسم که این خط هارون و املاء موسی است فرمود شما میگوئید که اول چشمه که بر روی زمین جوشیده شد چشمه‌ایست که در بیت المقدس است و دروغ میگوئید بلکه چشمه حیوه است که یوشع بن نون در آن غسل کرد و این چشمه‌ای است که خضر (ع) از آن چشمه آشامید و کسی از آن چشمه نیاشامد مگر آنکه زنده باشد:

عرض کرد که راست فرمودی قسم بخدا که این بخط هارون و املاء موسی است

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۳۵

(۱) فرمود که شما میگوئید اول درختی که بر روی زمین روئید درخت زیتون است و دروغ میگوئید بلکه آن درخت عجوه است که آدم با آن درخت از بهشت فرود آمد عرض کرد راست فرمودی بخدا قسم که این بخط

هارون و املاء موسی است و عرض کرد که سه مسأله دیگر آنست که چند نفر امام در این امت پیدا شوند که رهنما باشند و هر چه خواهند آنها را مخذول کنند ضرر بآنها نرسد فرمود دوازده نفر امامند عرض کرد راست فرمودی قسم بخدا که این بخط هارون و املاء موسی است و عرض کرد که پیغمبر شما در چه مکان از بهشت مسکن کند.

فرمود در درجه اعلا و مکان اشرف که جنات عدن است عرض کرد که راست فرمودی قسم بخدا که این بخط هارون و املاء موسی است و عرض کرد که چه کس با پیغمبر شما در منزل او وارد شود فرمود دوازده نفر امام عرض کرد راست فرمودی قسم بخدا که این بخط هارون و املاء موسی است و عرض کرد که مسأله هفتم آنست که سؤال میکنم از تو که وصی او چه قدر زندگی کند.

بعد از او فرمود سی سال عرض کرد پس از آن میمیرد یا کشته می شود فرمود بلکه کشته خواهد شد ضربتی بر فرق او زنند که ریش او بخون او خضاب شود. (۲) «مؤلف گوید» که طریقی دیگر از برای این حدیث هست که آنها را در کتاب کمال الدین و تمام النعمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیات اخراج نموده ام. (۳) تمیم بن بهلول از عبد الله بن ابی الهذیل روایت کرده که از او سؤال کردم که امامت در حق چه کس واجب می شود و چیست علامت کسی که از برای او امامت واجب می شود گفت دلیل بر امامت و حجت مؤمنین و قائم بامور مسلمین و ناطق بقرآن و عالم باحکام برادر پیغمبر خدا است و جانشین او بر امت او است و وصی او بر ایشان است و ولی او است که نسبت باو بمنزله هارون است نسبت بموسی و واجب است اطاعت او بگفته حقتعالی که فرموده یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ وَصَفَ أَوْ شَدَّ بِقَوْلِ خَدَائِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ چه او کسی است که بولایت خوانده شده و از برای وی امامت ثابت شده در روز غدیر خم بگفته رسول از جانب پروردگار که آن جناب فرمود بمردم که آیا من اولی نیستم بشما از خودتان عرض کردند بلی فرمود پس هر کس که من مولای او هستم علی مولای او است خدایا دوست دار کسی را که با او دوستی کند و یاری کن کسی را که یاری او کند و نصرت بده کسی را که نصرت بوی دهد و مخذول کن کسی که او را مخذول کند و اعانت کن کسی را که او را اعانت کند علی بن ابی طالب امیر المؤمنان و امام متقیان است و عصا کش کسان نیست که آثار وضوء در دست و پای ایشان آشکار باشد و افضل وصیان است و بهترین تمام خلق است بعد از رسول خدا و بعد از آن جناب حسن بن علی پس از آن حسین بن علی که دو سبط رسول خدایند و دو فرزند بهترین تمام زنانند پس علی بن الحسین بعد از او محمد بن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۳۶

علی (۱) بعد از او جعفر بن محمد بعد از او موسی بن جعفر بعد از او علی بن موسی بعد از او محمد بن علی بعد از او علی بن محمد بعد از او حسن بن علی بعد از او محمد بن حسن صلوات الله علیهم اجمعین هر یک بعد از

دیگری امامند و اینها عترت رسول میباشند و اینها معروفند بوصیت و امامت که در هیچ عصری و زمانی و در هیچ وقتی و آنی زمین از وجود ایشان خالی نشود و حجتی از ایشان باید در زمین باشد و ایشان هستند دستگیره محکم و استوار و ایشانند ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا اینکه وارث شود حقتعالی زمین را و آنچه بر آنست یعنی تا دنیا برقرار است ایشان حجت خدا هستند بر خلق و هر کس مخالفت کند ایشان را گمراه است و گمراه کننده است و تاریک حق در راه راست است و ایشانند که قرآن را تعبیر کنند و تفسیر کنند و از جانب رسول خدا گفتگو کنند.

هر کس بمیرد و ایشان را نشناسد بمردن جاهلیت مرده است و دین ایشان ورع و عفت است و صدق و صلاح است و جد و جهد در فهمیدن احکام الهی است و ادا کردن امانت است بنیکوکار و بدکردار و طول دادن سجده است و شب زنده داشتن و ایستادن در حضور پروردگار است و اجتناب از محرّمات است و انتظار فرج و گشادگی کار بصبر و نیکی صحبت است و نیکوئی همسایگی است پس از آن تمیم بن بهلول گفت که ابو معاویه مثل این حدیث را از اعمش و او از جعفر بن محمد (ع) در امامت روایت کرده است. (۲) ابی حمزه ثمالی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود که حقتعالی جناب محمد (ص) را رسول گردانید از برای جن و انس و بعد از آن حضرت دوازده نفر را وصی گردانید و بعضی از آنها پیش از این آمده اند و بعضی دیگر باقی مانده اند و هر وصی طریقه و سنتی از برای وی جریان یافته و اوصیائی که بعد از محمد (ص) آمده اند و می آیند بر طریقه اوصیاء عیسی میباشند چه آنها نیز دوازده بوده اند و امیر المؤمنین (ع) بر طریقه حضرت مسیح بود. (۳) از زراره بن اعین مروی است که گفت از حضرت باقر (ع) شنیدم که میفرمود ما دوازده نفر امام هستیم بعضی از ما حسن و حسین است و بعد از آنها ائمه از اولاد حسین (ع) است. (۴) از سماعه بن مهران مروی است که گفت من و ابو بصیر و محمد بن عمران غلام حضرت باقر (ع) یا دوست آن حضرت در منزلی بودیم محمد بن عمران گفت که از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود ما دوازده نفر محدثیم ابو بصیر باو گفت قسم بخدا که من این را از حضرت صادق (ع) شنیدم محمد بن عمران او را سوگند داد یک مرتبه یا دو مرتبه و او قسم خورد که من این را شنیده ام پس ابو بصیر بوی گفت که لکن من این را از حضرت باقر (ع) شنیده ام (۵) و نیز از زراره بن اعین مروی است که گفت از حضرت باقر (ع) شنیدم که میفرمود ما دوازده نفر امام از آل محمدیم که تمام ما حدیث گوئیم بعد از رسول خدا (ص) و از آن جمله علی بن ابی طالب است (ع) (۶) غیاث بن ابراهیم از حضرت صادق جعفر بن محمد (ع) و او از پدر بزرگوارش محمد بن علی و او از پدر بزرگوارش علی بن الحسین و او از پدر بزرگوارش حسین بن علی (ع) روایت

کرده که آن جناب فرمود (۱) از امیر المؤمنین (ع) سؤال شد از معنای گفته رسول خدا (ص) که من گذارنده‌ام در میان شما امت دو ثقل را یکی کتاب خدا و دیگری عترت خودم که چیست مراد از عترت و کیستند عترت آن جناب، حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود منم و حسن و حسین و نه نفر امام از اولاد حسین که نهم ایشان مهدی ایشان و قائم ایشان است که در میان خلق بماند که مفارقت نکنند این دوازده نفر کتاب خدا را و کتاب خدا هم از ایشان مفارقت نکند تا اینکه وارد شوند بر رسول خدا (ص) در حوض او. (۲) از علی بن فضل بغدادی مروی است که گفت شنیدم از ابی عمر مصاحب ابی العیاش که سؤال شد از معنی قول پیغمبر (ص)

انی تارک فیکم الثقلین

که بچه جهت کتاب الله و عترت رسول تعبیر بثقلین شده گفت بعلت اینکه تمسک باین دو تا ثقیل است یعنی زیاد مشکل و گرانست و از قوه هر کس بفعل نمی‌آید. (۳) مفضل بن عمر از حضرت صادق جعفر بن محمد (ع) روایت کرده که آن جناب از پدر بزرگوارش و او از پدران خود و آنها از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده‌اند که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که چون که من باسمان سیر داده شدم جناب رب الارباب جل جلاله وحی فرستاد و فرمود بمن ای محمد چون که نظر مرحمت بزمین انداختم برگزیدم ترا از اهل زمین پس ترا پیغمبر قرار دادم و مشتق کردم از برای تو از اسم خود اسمی را پس منم محمود و توئی محمد پس چون که ثانیاً نظر کردم برگزیدم از اهل زمین علی را و وی را وصی تو و جانشین تو و شوهر دختر تو و پدر ذریه تو قرار دادم و مشتق گردانیدم از برای او اسمی را از اسماء خودم پس منم علی اعلی و او است علی و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو نفر قرار دادم پس از آن ولایت و محبت ایشان را بر ملائکه عرضه داشتم هر کس قبول ولایت نمود نزد من از مقربین درگاه شد ای محمد اگر بنده مرا بندگی کند تا اینکه قطعه قطعه شود پس مثل انبان و مشک کهنه شود پس از آن نزد من انکار کند ولایت و محبت ایشان را او را در بهشت خود جای ندهم و در سایه عرش خود مکان ندهم ای محمد آیا دوست میداری ایشان را به بینی گفتم بلی ای پروردگار من فرمود بلند کند سر خود را پس چون سر خود را بلند نمودم دیدم انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن الحسن که در وسط ایشان قائم بود مثل ستاره درخشنده، عرض کردم ای پروردگار من کیستند اینها؟

فرمود اینها ائمه هستند و آن کسی که در وسط ایشان قائم است کسی است که حلال میکند حلال مرا و حرام میکند حرام مرا و باو انتقام میکشم از دشمنان خودم و او راحت دوستان من است و او کسی است که شفا میدهد قلوب شیعه ترا از ظلم ظالمان و جاحدان و کافران پس بیرون می‌آورد دو بت بزرگ لات و عزی را در حالتی که

هر دو تر و تازه باشند پس میسوزاند آنها را و فتنه که مردم در آن وقت بجهت این دو بت بر پا کنند سخت‌تر است از فتنه گوساله و سامری. «مترجم گوید» ظاهراً مراد از دو بت بزرگ ابو بکر و عمر باشد

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۳۸

(۱) یحیی بن ابی القاسم از حضرت صادق جعفر بن محمد (ع) روایت کند و او از پدر بزرگوارش و او از جد بزرگوارش و او از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده که آن جناب فرموده است که رسول خدا فرموده که:

ائمه بعد از من دوازده نفرند که اول ایشان علی بن ابی طالب است (ع) و آخر ایشان حضرت قائم است و ایشان خلیفه‌های من و اوصیاء من و اولیاء من و حجت‌های خداوند هستند بر امت من بعد از من هر کس اقرار کند بایشان مؤمن است و هر کس انکار کند ایشان را کافر است. (۲) علی بن عاصم از حضرت محمد بن علی بن موسی و او از پدر بزرگوارش علی بن موسی و او از پدرش موسی بن جعفر و او از پدرش جعفر بن محمد و او از پدرش علی بن الحسین و او از پدرش حسین بن علی بن ابی طالب روایت کرده که فرمود وارد شدم بر رسول خدا در حالتی که ابی بن کعب نزد او حاضر بود پس رسول خدا (ص) بمن فرمود مرحبا بتو ای ابا عبد الله ای زینت آسمانها و زمینها پس ابی بن کعب بر رسول خدا عرض کرد که یا رسول الله چگونه می‌شود احدی غیر از تو زینت آسمانها و زمینها باشد آن جناب فرمود بحق آن کسی که مرا بر حق فرستاد پیغمبری که حسین بن علی در آسمان بزرگتر است از وی در روی زمین و او است که نوشته شد در طرف راست عرش خدا چراغ هدایت و کشتی نجات و امام غیر خوار و ضعیف و عزت و فخر و برگزیده و حقتعالی در صلب وی نطفه طیبه مبارکه زکیه قرار داده و تلقین کرده است باو دعاهائی که نخواند مخلوق آن دعاها را مگر آنکه محشور گرداند خداوند آن مخلوق را با او و خود آن جناب او را در آخرت شفاعت کند و حزن و اندوه او را برطرف کند و قرض او را اداء کند و امر او را آسان کند و راه او را روشن و واضح کند و او را بر دشمن خود قوی کند و او را رسوا نکند پس ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله این دعاها چیست؟

فرمود هر گاه از خود فارغ شدی و هنوز نشسته باشی میگوئی

الهم انی أسألك بکلماتک و معاهد عرشک و سکان سمواتک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسر فأسألك ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امری یسرا

پس خدای عز و جل امر ترا آسان گرداند و سینه ترا مفتوح گرداند از برای ادراک مطالب علیه و در دم جان‌کندن تلقینی کند ترا شهادت

لا اله الا الله

پس از آن ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله چیست این نطفه که در صلب حبیب من حسین است فرمود مثل این نطفه مثل ماهست و این نطفه تبیین و بیان است یعنی بیان میکند مطالب حقه را و هر کسی که متابعت کند او را براه راست و حقیقت آید و هر کسی که متابعت وی نکند گمراه و مخدول گردد عرض کرده چیست اسم او و چیست دعاء او فرمود اسم او علی است و دعاء او اینست

یا دائم یا دیوم یا حی یا قیوم یا کاشف الغم و یا فارح الهم و یا باعث الرسل

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۳۹

و یا صادق الوعد

(۱) و هر کس این دعا را بخواند خداوند عالم او را با علی بن الحسین محشور گرداند و آن جناب کشنده وی باشد بسوی بهشت.

پس ابی بن کعب باو عرض کرد که آیا او را خلفی و وصیی باشد فرمود بلی خلف و ولد او از برای او است مواریث آسمانها و زمینها عرض کرد یا رسول الله چیست معنی مواریث آسمانها و زمینی فرمود حکم بحق و حکم بدیانت و تدین و تأویل احکام و بیان اینکه چه واقعه روی دهد.

عرض کرد اسم او چیست فرمود اسم او محمد است و ملائکه در آسمانها باو انس گیرند و در دعای خود میگویند.

الهم ان کان عندک رضوان و ود فاغفر لی و لمن تبعنی من اخوانی و شیعتی و طیب ما فی صلبی

پس حقتعالی در صلب او نطفه مبارکه طیبه زکیه قرار داد و جبرئیل مرا خبر داده که خداوند عالم این نطفه را پاک و پاکیزه قرار داده و وی را نزد خود موسوم باسم جعفر گردانید و او را هدایت کننده و هدایت شده و راضی بقضای حق و پسندیده قرار داده و هر وقت در درگاه پروردگار خود دعا میکند میگوید:

یا دان غیر متوان یا ارحم الراحمین اجعل لشیعتی من النار وقاء و لهم عندک رضا و اغفر ذنوبهم و یسر امورهم و اقض دیونهم و استر عوراتهم و هب لهم الکبائر التی بینک و بینهم یا من لا یخاف الضیم و لا تأخذہ سنه و لا نوم اجعل لی من کل غم فرجا

هر کس این دعا را بخواند حقتعالی او را با روی سفید با جعفر بن محمد (ع) در بهشت محشور گرداند ای ابی خدای تبارک و تعالی مرکب گرداند بر این نطفه مبارکه نطفه زکیه مبارکه طیبه را که فرو فرستد بر آن رحمت را و اسم او را بموسی موسوم گردانید.

ابی عرضکرد یا رسول الله گویا این ائمه با همدیگر مواصلت کنند و صاحب نسل شوند و وارث یک دیگر شوند و بعضی آنها بعضی دیگر را وصف کنند.

حضرت فرمود جبرئیل امین از جانب رب العالمین وصف آنها را از برای من کرده عرضکرد پس آیا از برای موسی دعائی هست که آن دعا را بخواند سوای دعای پدرانش فرمود بلی در دعای خود میگوید:

یا خالق الخلق و یا باسط الرزق و فالق الحب و النوى و یا بارء النسوم و یحیی الموتی و ممیت الاحیاء و دائم الثبات و مخرج النبات افعل بی ما انت اهلہ

هر کس باین دعا در درگاه قاضی الحاجات مناجات کند حقتعالی حاجتهای او را روا کند و او را در روز قیامت با موسی بن جعفر (ع) محشور گرداند و حقتعالی در صلب وی ترکیب فرماید نطفه مبارکه طیبه زکیه رضیه و اسم او را در نزد خود علی موسوم کرده و پسندیده است در نزد خدا در خلقت و علم و حکم و حقتعالی او را حجت از برای شیعه وی قرار دهد که او را حجت آورند در روز قیامت و او را دعائی است که مناجات میکند باین نحو.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۴۰

(۱)

اللهم اعطنی الهدی و ثبتنی علیہ و احشرنی علیہ امانا امن من لا خوف علیہ و لا حزن و لا جزع انک اهل التقوی و اهل المغفره

و حقتعالی ترکیب فرماید در صلب او نطفه مبارکه طیبه زکیه رضیه مرضیه را و نام نامی او را محمد بن علی نهاد پس او است شفیع شیعه خود و وارث علم جد خود و از برای اوست علامتی هویدا و حجتی آشکارا که هر وقت متولد شود میگوید:

لا اله الا الله محمد رسول الله

در دعای خود میگوید

یا من لا شبیه له و لا مثال انت الله الذی لا اله الا انت و لا خالق لا انت تفنی المخلوقین و تبقى انت حلمت عمن عصاک و فی المغفره رضاک

هر کس این دعا را بخواند در روز قیامت محمد بن علی شفیع او باشد و حقتعالی در صلب او نطفه ترکیب فرماید که نه ظلم کننده است و نه طغیان کننده نیکو و میمون است کردار او و مبارکه و طیبه و طاهره است آن نطفه و نام گرامی او را نزد خود علی بن محمد برداشته و او را بلباس سکینه و وقار محلی گردانید و جمیع علوم را نزد

وی بودیعه نهاده و هر راز پنهان و پوشیده بر وی کشف فرماید که هر کس او را ملاقات کند و در سینه او مطلبی باشد وی را خبر دهد و از دشمن خود تخویف دهد و ترساند و در دعاء خود میگوید

یا نور یا برهان یا منیر یا مبین یا رب اکفنی شر الشرور و آفات الدهور و أسألك النجاة یوم ینفخ فی الصور

هر کس این دعا را بخواند علی بن محمد شفیع او و کشنده او است بسوی بهشت و حقتعالی در صلب او نطفه ترکیب فرماید و نام او را در نزد خود حسن برداشت پس در بلاد خود او را نور قرار دهد و در زمین خود او را خلیفه فرماید و او را عزت از برای امت جد خود نماید و هادی شیعیان و شفیع ایشان در نزد پروردگار خود قرار دهد برای کسی که او را دوست دارد و برهان قرار دهد برای کسی که او را امام خود فرا گیرد و در دعای خود میگوید

یا عزیز العز فی عزه یا عزیز أعزنی بعزتک و ایدنی بنصرک و ابعده عنی همزات الشیاطین و ادفع عنی بدفعک و امنع عنی بمنعک و اجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد یا فرد یا صمد

هر کس باین دعا مناجات کند حقتعالی او را با حسن (ع) محشور کند و او را از آتش نجات دهد هر چند مستوجب آتش باشد و حقتعالی ترکیب فرموده در صلب حسن نطفه مبارکه طیبه پاک و پاک‌کننده را که خشنود شود بسبب آن نطفه هر مؤمنی از کسانی که حقتعالی عهد و پیمان از او در ولایت گرفته است و کافر شود باو هر کس بانکار برآید پس او است امام تقی نقی نیکو کردار پسندیده هادی هدایت شده که حکم کند بعدل و امر کند بعدالت و تصدیق کند خداوند عالمیان را و حقتعالی او را تصدیق نماید در گفته وی که بیرون آید از زمین تهمامه هنگامی که اظهار کند براهین و علامات را و از برای او گنجها باشد که نه طلا باشد و نه نقره مگر آنکه سواران کامل و تمام در حسن و جمال و شجاعت و دلیری

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۴۱

(۱) و مردان با علامت و نشان در جرأت و پر دلی باشند که جمع کند حقتعالی آنها را از منتهای شهرها بشماره اهل بدر که سیصد و سیزده نفر مرد باشند و با او صحیفه باشد که در آن ثبت شده باشد عدد اصحاب او باسمهای ایشان و نسبهای ایشان و طبیعتهای ایشان و اوصاف ایشان و کنیتهای ایشان زیاد اهتمام‌کننده و اصرارکننده وجد و جهدکننده هستند در اطاعت.

پس ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله چیست دلائل و علامات او فرمود از برای او علمی است که هر وقت نزدیک شود زمان خروج او آن علم بیرون آید بخودی خود و حقتعالی او را بنطق آورد پس آن علم فریاد کند باو که ای ولی خدا خروج کن و بقتل برسان دشمنان خدا را و این دو علامت و نشانه است.

«مترجم گوید» که علی الظاهر مراد از این دو علامت یکی حکایت تطابق اصحاب آن حضرت با اهل بدر باشد و دیگری بنطق آمدن علم و گفتگوی آن باشد چه این استبعادی دارد از جهت وقوع حکایت تطابق اصحاب با اهل بدر قبل از سؤال ابی بن کعب علامات ظهور را و ممکن است که بیرون آمدن علم علامتی باشد و تنطق او علامتی دیگر بلکه این احتمال اقوی است و از برای وی شمشیر غلاف کرده شده باشد که چون زمان خروج آن نزدیک کرده شود این شمشیر از غلاف کشیده شود و حقتعالی او را بنطق آورد پس بوی ندا کند آن شمشیر که خروج کن ای ولی خدا و حلال نیست از برای تو که بنشیننی و مهلت دهی دشمنان خدا را پس او خروج کند و بکشد دشمنان خدا را هر جا دریابد آنها را و اقامه کند و جاری سازد حدود خدا را و بحکم خداوند حکم کند و بیرون آید جبرئیل از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او و فرمود که زود است متذکر شوید آنچه را که من از برای شما میگویم اگر چه بعد از مدتی باشد و من امر خود را بخداوند واگذار کرده‌ام ای ابی خوش باد کسی را که ملاقات وی کند و خوش باد کسی را که دوست دارد او را و خوش باد کسی را که معتقد بوی شود که خداوند عالم بسبب او اینها را نجات دهد از هلاکت و با قرار بخدا و رسول خدا و جمیع ائمه مفتوح فرماید از برای ایشان بهشت را مثل این ائمه که در زمین مثل مثل مشکی است که همیشه ساطع باشد بوی آن و هرگز تغییر نکند و مثل اینها در آسمان مثل مثل ماه نورانیست که هرگز نور آن خاموش نشود.

ابی عرض کرد یا رسول الله چگونه است بیان حال این ائمه از جانب حق تعالی آن جناب فرمود که حقتعالی دوازده صحیفه از برای من فرو فرستاده است که اسم هر امامی بر مهری که بر صحیفه زده شده است ثبت است و وصف هر امامی در حیفه او ضبط است. (۲) اصبع بن نباته از عبد الله بن عباس روایت کرده است که گفت من از رسول خدا شنیدم که میفرمود:

من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین (ع) پاکیزه و بیگناه هستیم. (۳) از عبد الله بن عباس مروی است که گفت: رسول خدا (ص) فرمود که من سید پیغمبران میباشم و علی بن ابی طالب (ع) سید وصیان است و اوصیاء من بعد از من دوازده نفرند که اول

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۴۲

ایشان علی بن ابی طالب (ع) و آخر ایشان حضرت قائم (ع) است. (۱) حضرت ابی عبد الله (ع) امام جعفر صادق (ع) از پدران او از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که دوازده نفر از اهل بیت مرا خداوند عالم عطا فرموده فهم و علم و حکمت مرا و خلق نموده ایشان را از طینت من و پس وای از برای کسانی که انکار کنند ایشان را بعد از من و قطع کنند صله مرا هر قدر که از برای ایشان است حقتعالی این طایفه را بشفاعت من نرساند. (۲) زید بن علی بن الحسین از پدر بزرگوارش علی بن الحسین روایت کند و او از پدر بزرگوارش روایت کند که فرمود رسول خدا (ص) فرموده است چگونه هلاک خواهند شد امتی که من و علی و

یازده نفر از فرزندان من که صاحبان عقولند اول آن امت هستیم و حضرت مسیح عیسی بن مریم آخر آن امت است و هلاک نشود از میان امت مگر کسانی که من از آنها نیستم و آنها از من نیستند. (۳) ثابت بن دینار از سید عابدین علی بن الحسین و وی از سید الشهداء حسین بن علی و آن جناب از سید اوصیاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که فرمود پیغمبر خدا (ص) بمن فرمود ائمه بعد از من دوازده نفرند اول آنها توئی یا علی و آخر آنها حضرت قائم است که مفتوح کند خداوند عالم بدو دست او مشرق و مغرب زمین را (۴) داود بن قاسم الجعفری از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که فرمود روزی امیر المؤمنین (ع) تشریف فرما میشدند و با آن جناب حسن بن علی و سلمان فارسی بودند و امیر المؤمنین (ع) بر دست سلمان تکیه کرده بود پس داخل مسجد الحرام شد در آن وقت مردی خوش هیئت با لباس نیکو وارد شد.

پس سلام کرد بر امیر المؤمنین آن جناب جواب سلام او را داده آن مرد نشست پس عرض کرد یا امیر المؤمنین سه مسأله از تو سؤال میکنم اگر جواب مرا در این سه مسأله فرمودی میدانم که قوم تو تجاوز کردند از امر تو و بایشان وارد آید آنچه من بر ایشان حکم میکنم نه در دنیای خود ایمن هستند و نه در آخرت خود و اگر از قسم دیگری باشی که جواب مسائل مرا نگوئی میدانم که تو با مردم مساوی خواهی بود پس امیر المؤمنین (ع) فرمود سؤال کن از من آنچه از برای تو ظاهر شده است عرض کرد خبر بده مرا از مردی که بخوابد کجا میرود روح او و خبر بده مرا از مرد که چگونه می شود گاهی متذکر می شود مطلبی را و گاهی فراموش میکند مطلبی را و خبر بده مرا از مرد چگونه می شود که فرزند او باعمام و احوال خود شباهت پیدا میکند پس جناب امیر المؤمنین (ع) نظر انداخت بسوی حسن بن علی و فرمود ای ابا محمد جواب او را بده آن حضرت فرمود اما آنچه که سؤال کردی از امر انسان که هر گاه بخوابد روح او کجا میرود روح انسانی تعلق بیاد دارد و باد تعلق بهوا دارد تا وقتی که صاحب روح حرکت میکند که بیدار شود از خواب پس اگر حقتعالی اذن دهد برد روح بر صاحب آن جذب کند روح باد را و جذب کند باد هوا را پس روح رجوع کند در بدن صاحب خود و ساکن شود و اگر حقتعالی اذن ندهد

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۴۳

برد روح بر صاحب آن (۱) جذب کند هوا باد را و جذب کند باد روح را پس رد نکند بر صاحب روح تا وقتی که دوباره مبعوث کند حقتعالی او را و اما آنچه گفتمی از امر تذکر و فراموشی پس قلب مرد در حقه ایست و بر آن حقه طبقی است پس اگر صلوات بفرستد بر محمد و آل محمد صلوات تام و تمامی برداشته خواهد شد آن طبق از روی آن حقه و قلب او روشن خواهد شد و متذکر می شود آنچه را که فراموش کرده است و اگر صلوات بر محمد و آل محمد نفرستد یا صلوات ناقصه فرستد آن طبق بر روی حقه مستقر و مستحکم می شود پس قلب را ظلمت میگیرد و آنچه را متذکر بود فراموش میکند و اما آنچه را گفتمی از امر مولودی که شباهت باعمام و احوال

خود پیدا میکند پس مرد هر زمان که نزد اهل خود آید و با وی جماع کند در حالتی که قلبش ساکن باشد و رگهای وی حرکت نکند و اضطرابی در بدن او نباشد پس این نطفه در وسط رحم قرار گیرد و هر وقت متولد شود شباهت پدیر و مادر خود داشته باشد و اگر آن مرد با اهل خود جماع کند در حالتی که قلب او ساکن نباشد و رگهای او متحرک باشد و بدن او مضطرب باشد نطفه مضطرب شود پس در حال مضطرب واقع شود بر بعضی از رگهایش اگر بر رگی از رگهای اعمام واقع شود آن ولد شبیه اعمام خود شود و اگر بر رگی از رگهای احوال واقع شود آن ولد شبیه باحوال خود باشد پس آن مرد گفت شهادت میدهم که نیست خدائی مگر خدای بر حق و همیشه این شهادت را میدهم و شهادت میدهم که محمد رسول خدا است و همیشه این شهادت را میدهم و شهادت میدهم که تو وصی رسول خدا هستی و بر پا کنی حجت ویرا و اشاره کرد به امیر المؤمنین و گفت که همیشه این شهادت را میدهم و شهادت میدهم که تو وصی او هستی و بر پا کنی حجت او را بعد از او و اشاره کرد بسوی حسن (ع) و گفت که شهادت میدهم که حسین بن علی وصی پدر تست و بر پا کند حجت او را بعد از تو و شهادت میدهم که علی بن الحسین قائم بامر حسین است بعد از او و شهادت میدهم که محمد بن علی قائم بامر علی بن الحسین است بعد از او و شهادت میدهم که جعفر بن محمد قائم بامر محمد بن علی است بعد از او و شهادت میدهم که موسی بن جعفر قائم بامر جعفر بن محمد است بعد از او و شهادت میدهم که علی بن موسی قائم بامر موسی بن جعفر است بعد از او و شهادت میدهم که محمد بن علی قائم بامر علی بن موسی است بعد از او و شهادت میدهم که علی بن محمد قائم بامر محمد بن علی است بعد از او و شهادت میدهم که حسن بن علی قائم بامر علی بن محمد است بعد از او و شهادت میدهم که کزیم بن علی است بعد از او و شهادت میدهم که مردی از فرزندان حسن بن علی که کنیت و اسم او برده نشود تا اینکه امر او در زمین ظاهر شود.

پس پر کند زمین را از عدالت چنان که پر شده بود زمین از جور قائم بامر حسن بن علی است و السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمت اللہ و برکاته.

اینها را گفت و رفت پس از آن جناب امیر المؤمنین بحضرت حسن فرمود ابا محمد از عقب او برو و نظر کن که قصد کجا کرده است این مرد پس حضرت حسن از عقب او برآمد و فرمود که چون پای خود را از مسجد بیرون گذاشت ندانستم بکدام طرف از زمین رفت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۴۴

پس مراجعت کردم و بامیر المؤمنین واقعه را عرض کردم فرمود ای ابا محمد شناختی او را عرض کرد خدا و رسول خدا و امیر المؤمنین (ع) داناترند فرمود این خضر (ع) بود. (۱) از عبد الرحمن بن سلیط مروی است گفت حسین بن علی بن ابی طالب (ع) فرمود که دوازده نفر از ما راه راست و طریق درست را می پیمائیم اول آنها امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) و آخر آنها هم از فرزندان من است و او است کسی که بر پا کند حق را و

حقتعالی بواسطه او زنده میکند زمین را بعد از موت آن و بسبب او دین خود را ظاهر کند و تمام ادیان را باطل کند اگر چه مشرکان را کراهت است و او را غیبتی است که در آن غیبت جمعی مرتد شوند و فریقی دیگر بر دین ثابت قدم باشند.

پس آنها را اذیت کنند و بآنها بگویند اگر شما راست گوئید پس چه زمان است موسم وعده ظهور او و اما هر کس در زمان غیبت او صبر کند بر اذیتها و تکذیبها بمنزله کسی خواهد بود که با شمشیر در پیش روی رسول خدا (ص) جهاد کند. (۲) و ابی بصیر از حضرت صادق (ع) روایت کند که از آن جناب شنیدم که میفرمود دوازده نفر از ما براه راست و طریق درست قدم زنیم شش نفر گذشته‌اند و شش نفر دیگر باقی هستند و حقتعالی در حق ششمی از باقی میکند آنچه را که دوست میدارد (۳) «مؤلف گوید» اخباری را که در این مطلب روایت کرده‌ام آنها را اخراج کرده‌ام در کتاب کمال الدین و تمام النعمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیره و الله اعلم

(۴) «باب هفتم» «در ذکر برخی از اخباری که وارد شده است در احوال موسی بن جعفر (ع) و هرون الرشید و با موسی بن مهدی»

(۵) علی بن محمد بن سلیمان النوفلی از صالح بن علی بن عطبه نقل کرده است که سبب وقوع جناب موسی بن جعفر (ع) ببغداد اینست که هارون را خیال بر این استقرار یافت که امر خلافت را بعد از خودش از برای پسرش محمد بن زبیده مستحکم کند و وی را چهارده پسر بودی سه تن از آنها را اختیار نمودی یکی محمد بن زبیده و او را ولیعهد خود قرار دادی و دیگر عبد الله مأمون و او را بعد از محمد بن زبیده صاحب امر خلافت کردی و سیم قاسم موتمن و او را بعد از مأمون ولی امر مقرر داشتی.

پس از آن مقصد و منظور او این بود که این امر را شهرت تمام داده و خاص و عام را بر این مطلب اعلام دارد و در سال صد و هفتاد و نهم حج بیت الله نمود و بجمیع آفاق نوشت و امر نمود باحضر فقهاء و علماء و قراء و امراء در مکه معظمه در اوان اجتماع مردم برای حج کردن و خود از راه مدینه روانه مکه شد.

علی بن محمد نوفلی گوید که پدرم از برای من حدیث کرد که سبب بدی یحیی بن خالد با موسی بن جعفر (ع) و سخن چینی او در نزد هارون این است که هارون الرشید مقرر داشت پسر خود محمد بن زبیده در نزد جعفر بن محمد الاشعث باشد یحیی را از این مطلب بد آمد

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۴۵

(۱) و نزد خود خیال کرد که هر گاه هارون الرشید بمیرد و امر خلافت بدست محمد آید دولت من و دولت فرزندان من فانی خواهد شد و منصب وزارت بدست جعفر بن محمد الاشعث و فرزند او افتد و یحیی این مطلب را میدانست که جعفر مذهب او مذهب تشیع است.

پس آمد نزد جعفر باو اظهار کرد که من هم مذهب ترا دارم جعفر باین سبب مسرور شد و جمیع امور خود را باو اطلاع داد و هر طریقه که داشت نسبت بحضرت موسی بن جعفر از برای او مذکور داشت پس چون یحیی بر مذهب او و رفتار و کردار او نسبت بحضرت اطلاع یافت نزد هارون الرشید افشاء نمود و سخن چینی کرد چون که هارون الرشید همیشه مراعات جعفر و پدر او را مینمود نسبت باعیان دولت خود و آنها را احترام میداشت و در امر او تردید مینمود که بطرز خوبی تمام شود و یحیی قدرت نداشت بر اینکه بدی جعفر را اظهار کند.

تا اینکه روزی بر هارون الرشید وارد شد و هارون اظهار اکرام نسبت بجعفر نمود که او را باید گرامی داشت و میان هارون و یحیی گفتگوی تشخیص و مزیت جعفر واقع شد چه خود او محترم بود و پدر او نیز محترم بود.

هارون الرشید امر کرد که بیست هزار دینار بجعفر بدهند یحیی آن روز خود را نگاه داشت و حرفی نسبت بجعفر از او صادر نشد تا اینکه آن روز را شام نمود پس از آن بهارون گفت یا امیر المؤمنین من هر وقت خبر میدهم ترا از جعفر و مذهب او تکذیب میکنی از جانب او مرا و در اینجا امری هست که دروغ و راست مرا متشخص و معلوم میکند هارون گفت آن چیست یحیی گفت که این امر اینست که هیچ مالی از هیچ طرفی از اطراف بجعفر نمیرسد مگر آنکه خمس آن را بموسی بن جعفر (ع) میرساند و من شک و شبهه ندارم که خمس آن بیست هزار دیناری که تو باو عطا کردی از برای موسی بن جعفر فرستاده هارون گفت که این مطلب جداکننده میان حق و ناحیز است پس در شب فرستاد که جعفر را بیاورند و جعفر فهمیده بود که یحیی نزد هارون نسبت باو افساد کرده است و بواسطه این مرحله با یک دیگر اظهار عداوت نموده بودند و بینونیت کلیه حاصل شده بود پس چون که جعفر در شب فرستاده هارون را دید ترسید که هارون گفتگوی یحیی را گوش داده و او را نزد خود خوانده تا بقتلش رساند.

پس آبی بر خود ریخت و غسل نمود و گفت قدری مشک و کافور از برای او آوردند و آنها را حنوط نمود و بالای جامه‌های خود بردی پوشید و رفت نزد رشید پس چون که چشم رشید باو خورد و بوی کافور شنید و در برش برد را دید از وی پرسید که جعفر این چیست گفت یا امیر المؤمنین چون که من میدانستم که نزد تو بدگوئی مرا کرده‌اند و در این ساعت که رسول و فرستاده تو آمد نزد من ایمن نبودم که آنچه نسبت بمن نزد تو گفته شده است در قلب تو تأثیر کرده باشد پس تو مرا خواسته که بقتل رسانی هارون گفت هرگز من چنین کاری نکنم لکن بمن خبر دادند که هر چه عاید تو می‌شود خمس آن را برای موسی بن جعفر میفرستی و این بیست هزار دیناری که من از برای تو فرستادم

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۴۶

خمشش را از برای او فرستاده و من خواستم بدانم صدق و کذب آن را (۱) جعفر گفت الله اکبر یا امیر المؤمنین شما بعضی از ملازمان خود را امر کنید که بروند و این بیست هزار دینار بآن نوعی که مهر زده است بیاورند

هارون بخادمی گفت که مهر جعفر را بگیر و برو این مال را بیاور و جعفر اسم کنیزی که مال نزد او بود بوی گفت پس بدره‌های زر را بآن نوعی که مهر سلطانی زده بود آوردند نزد هارون جعفر باو گفت این اول مطلبی است که تو بآن میدانی دروغ کسی را که بد گوئی مرا نزد تو کرده است هارون گفت راست میگوئی جعفر برگرد و بکمال امن و امان آسوده خاطر باش من در حق تو قبول نمیکنم قول احدی را راوی میگوید که یحیی حيله میکرد در اینکه جعفر را از نظر بیندازد «مترجم گوید» که یک سبب قتل حضرت موسی یحیی بن خالد شد بجهت عنادی که با جعفر اشعث داشت.

نوفلی گوید که علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی از بعضی از مشایخ خود روایت کرده و این روایت در حجی بود که هارون پیش از آن حج که در حدیث سابق ذکر شد بجا آورد که آن شیخ گفت که علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد (ع) مرا ملاقات کرد و گفت چه شده است که خود را وا گذاشته‌ای و خاموش نشسته چرا تدبر و تفکر در امر وزیر یعنی یحیی بن خالد نمیکنی چه او نزد من فرستاده است من او را امثال کردم و حاجتهای خود را از او برمیآورم یعنی تو هم چنین کن و باعث این مطلب آن بود که یحیی بن خالد به یحیی بن ابی مریم گفت که دلالت و راهنمایی نمیکنی مرا بسوی مردی از ابی طالب که او را میلی و رغبتی در دنیا باشد.

پس من دنیای او را وسعت دهم گفت بلی دلالت میکنم ترا بمردی که باین صفت متصف باشد و او علی بن اسماعیل بن جعفر باشد پس یحیی بن خالد رسولی نزد وی فرستاد او را احضار نمود و گفت خبر ده مرا از عم خود موسی بن جعفر و شیعه او و مالی که بسوی او حمل می‌شود اسماعیل گفت این گونه اخبار نزد من است و بد گوئی عم خود را نمود و از جمله بدگوئیهای او این بود که گفت از بسیاری مال نزد عم من چنان است که مزرعه خریدیشتریه بمبلغ سی هزار دینار پس چون که ثمن آن را حاضر نمود بایع گفت من از این پول نمیخواهم و من پول فلان قسم و فلان طور میخواهم آن جناب امر کرد آن پول را ریختند در بیت المال و سی هزار دینار از آن نوع پول که بایع میخواست بیرون آورده و بشماره و میزان درآورده ثمن مزرعه داد.

نوفلی میگوید که پدرم گفت که حضرت موسی بن جعفر (ع) همیشه امر میفرمود بعلی بن اسماعیل مال میدادند او بوی اعتماد داشت تا اینکه بسا بود که آن جناب نوشته که ببعضی اصحاب می‌نوشتند بخط علی بن اسماعیل بود پس از آن آن جناب از او وحشت نمود و هارون الرشید چون که خواست کوچ کند بعراق بموسی بن جعفر (ع) رسید که علی پسر برادر او اراده کرده که با سلطان بعراق رود کسی را نزد وی فرستاد که چه کار است ترا با بیرون رفتن با سلطان.

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۴۷

(۱) گفت قرض دارم فرمود قرض ترا میدهم گفت عیالم را چه کنم فرمود عیالت را هم کفایت میکنم گفت ممکن نیست مگر آنکه با سلطان بیرون روم پس آن حضرت سیصد دینار با چهار هزار درهم از برای او و برادرش

محمد بن اسماعیل بن جعفر فرستاد و فرمود این را در جهاز خود گذار و اولاد مرا یتیم مکن. (۲) و از علی بن جعفر مروی است که گفت محمد بن اسماعیل بن جعفر بن محمد آمد نزد من و ذکر کرد که از برای من که محمد بن جعفر داخل شد بر هارون الرشید وی را درود و تهنیت گفت بر خلافت پس از آن بهارون گفت چه گمان میبری که در زمین دو خلیفه باشد و من برادرم موسی بن جعفر را دیدم که تحیت گفته شد بر خلافت و از جمله کسانی که بدگوئی حضرت موسی بن جعفر (ع) نمود یعقوب بن داود بود و زیدی مذهب بود. (۳) و از ابراهیم بن ابی البلاد مرویست که گفت یعقوب بن داود خبر داد مرا که حضرت موسی امامت خود را ظاهر کرده است پس از آن در شبی که حضرت امام موسی بن جعفر (ع) را در صبح آن شب گرفتند در مدینه بر یعقوب وارد شدم گفت که من در این ساعت نزد وزیر یعنی یحیی بن خالد بودم از برای من حدیث کرد که از هارون الرشید شنیدم که نزد قبر رسول خدا (ص) مثل کسی که بآن جناب خطاب کند وی را مخاطب ساخته عرض میکرد که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله من از تو معذرت میخواهم در امری که بر آن عزم کرده‌ام بدرستی که من اراده کرده‌ام که موسی بن جعفر (ع) را گرفته و او را حبس کنم زیرا که می‌ترسم در میان امت تو نزاعی بر پا کند که بسبب آن در میان امت خون ریزش شود وزیر گفت که گمان من این است که فردا هارون آن جناب را بگیرد پس چون صبح شد آن ملعون فضل بن ربیع را نزد آن جناب فرستاده و آن حضرت در مقام رسول الله ایستاده بنماز مشغول بود پس امر کرد که آن جناب را گرفته حبس نمود (۴) از فضل بن ربیع مرویست که گفت شبی را با بعضی از کنیزان خود در جامه خواب خفته بودم چون نصف شب برآمد حرکت باب قصر را شنیدم و این مرا بوحشت آورد کنیزک گفت شاید این حرکت بسبب باد باشد پس از آن اندکی گذشت دیدم باب خانه که در آن خفته بودم مفتوح شد و یکی از ملازمان هارون که مسرور کبیر نام داشت داخل و گفت امیر ترا احضار نموده او را اجابت کن و سلام نکرد بر من پس من از جان خود مأیوس شدم و نزد خود گفتم که این مسرور است بدون اذن داخل شده و سلام نکرد و منظوری ندارد بجز کشتن و من جنب بودم و جرأت نکردم که از او مهلت بگیرم تا اینکه غسل کنم پس آن کنیز چون تفکر و تحیر مرا دید گفت توکل کن بخداوند عالم و برخیز پس من برخاستم و جامه‌های خود را پوشیدم و با مسرور بیرون آمدم تا اینکه وارد شدم در قصر امیر المؤمنین و بر او سلام کردم و او در محل خواب خود بود سلام مرا رد نمود و من افتادم گفت ترا رعب فرو گرفته گفتم بلی یا امیر المؤمنین پس ساعتی مرا وا گذاشت تا اینکه ساکن شدم پس گفت برو در حبس ما و موسی بن جعفر بن محمد را بیرون آور از محبس و سی هزار درهم باو بده و پنج خلعت او را مخلع کن و سه مرکب سواری باو بده و او را

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۴۸

مخیر کن میان اقامه او با مادر اینجا و کوچ کردن بهر شهری که اراده کند و دوست دارد (۱) پس من گفتم یا امیر المؤمنین امر میکنی برها کردن موسی بن جعفر گفت بلی تا سه مرتبه مکرر کردم گفت بلی وای بر تو اراده داری که تا من نقض عهد کنم گفتم یا امیر المؤمنین چیست عهد تو گفت در این وقت من در این محل خواب

خودم بودم بناگاه شخص سیاهی سر مرا گرفت که از اشخاصی که سیاه بودند بالاتر از او ندیده بودم پس نشست بر سینه من و حلقوم مرا گرفت و گفت از روی ظلم موسی بن جعفر (ع) را حبس کرده گفتم او را رها میکنم و میبخشم و خلعتش میکنم پس عهد و میثاق خداوند را از من گرفت و برخاست از روی سینه من و نزدیک بود که جان من بیرون رود فضل بن ربیع گوید که من از نزد هارون بیرون آمدم و خدمت موسی بن جعفر (ع) رسیدم و او در حبس بود و من او را دیدم که نماز میگذارد نشستم تا اینکه سلام نماز را گفته و سلام امیر المؤمنین را باو رسانیده و او را اعلام کردم بآنچه مرا امر نموده بود در امر آن جناب و حاضر کردم آنچه را که امر بایصال بآن جناب شده بود.

پس از آن فرمود که اگر مأموری بچیزی غیر از این چنان کن گفتم نه بحق جدت رسول الله که من مأمور نیستم مگر اینکه عرض کردم فرمود مرا حاجتی باین خلعت و مرکب و مال نیست زیرا که حقوق امت در اینهاست گفتم ترا قسم بخداوند میدهم که اینها را رد مکن مبادا غیظ کند فرمود هر چه خواهی چنان کن.

پس من دست او را گرفته و او را از زندان بیرون آوردم و گفتم یا ابن رسول الله خبر بده مرا که چه چیز است سبب اینکه تو باین کرامت رسیده ازین مرد و حق من بر تو واجبست چه من ترا مژده داده‌ام و حق تعالی این امر را بر دست من جاری ساخته یعنی بر تو حق دارم پس بجهت آن حق بمن این بیاموز فرمود شب چهارشنبه پیغمبر را در خواب دیدم که فرمود ای موسی تو محبوسی و مظلومی گفتم بلی یا رسول الله محبوس و مظلومم تا سه مرتبه این مطلب را مکرر نمود و این آیه شریفه را تلاوت کرد وَ إِن أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حَیْنٍ و فرمود فردا را که صبح میکنی روزه بگیر و پنجشنبه و جمعه را هم که بعد از آن روز است روزه بگیرد و در وقت افطار دوازده رکعت نماز میگذاری و در هر رکعتی بعد از حمد دوازده مرتبه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را میخوانی پس هر گاه چهار رکعت از آن دوازده رکعت را بجا آوردی سجده کن پس از آن بگو

یا سابق الفوت و یا سامع کل صوت یا محیی العظام و هی رمیم بعد الموت أسألک باسمک العظیم الاعظم ان تصلی علی محمد عبدک و رسولک و علی اهل بیته الطیبین و ان تعجل لی الفرج مما انا فیه

پس من چنین کردم ثمرش اینست که می‌بینی. (۲) و عبد الله بن فضل از پدرش روایت کرده که گفت من حاجب و دربان هارون الرشید بودم روزی آن ملعون روی بمن آورد در حالی که غضبناک بود و شمشیری در دست داشت و میگردانید پس گفت بمن ای فضل بحق قرابتی که من برسول خدا (ص) دارم که اگر پسر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۴۹

عم مرا نیلوردی الآن هر آینه میگیرم چیزی را که در او است دو چشم تو. «مترجم گوید» شاید این تعبیر کنایه از سر او است زیرا که دو چشم در سر است (۱) فضل گوید که من گفتم کیست که حکم کردی که او را بیاورم

گفت این حجازی را گفتم کدام حجازی را گفت موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) فضل گوید من از خداوند ترسیدم او را بیاورم پس از آن فکر کردم در مفاسدی که مترتب می‌شود و بلائی که بمن وارد می‌آید گفتم باو که میکنم این عمل را گفت حاضر کن دو نفر کسانی که تازیانه میزنند و دو نفر از شمشیر دارها را و دو نفر از جلادها را فضل گوید که من اینها را حاضر ساخته و رفتم بمنزل موسی بن جعفر (ع) پس آمدم بخانه که روزنه نداشت و از شاخه‌های خرما بود ناگاه غلام سیاهی را دیدم باو گفتم خدا ترا رحمت کند اذن از مولای خود حاصل کن تا من بر او وارد شوم بمن گفت داخل شو از برای او حاجب و دربان نیست پس بر آن جناب داخل شدم ناگاه غلام سیاهی را دیدم که بدست او مقراضی بود که می‌چید گوشت دو جبین و بالای بینی نزدیک بابروی آن جناب را که از بسیاری سجده کردن آن جناب این گوشتها پائین آمده بود پس باو عرض کردم السلام علیک یا ابن رسول الله اجابت کن هارون الرشید را.

فرمود چه کار است رشید را با من و چه افتاده است مرا باو آیا نعمتهای دنیوی او را مشغول نکرده است تا از من احتراز کند پس از آن بسرعت تمام شروع نمود برفتن و میفرمود اگر از جدم رسول خدا (ص) در حدیث نشنیده بودم که اطاعت سلطان بجهت تقیه واجب است هر آینه نمی‌آمدم پس من عرض کردم یا ابا ابراهیم خداوند ترا رحمت کند مستعد و آماده عقوبت باش فرمود آیا با من نیست کسی که مالک دنیا و آخرتست و ان شاء الله که هارون امروز را قدرت ندارد بر بدی من، فضل بن ربیع گوید که من آن جناب را دیدم که دست خود را میگرداند و میگذاشت با سر مبارک خود سه مرتبه پس بر رشید وارد شدم گویا مثل زن فرزند مرده ایستاده و حیران بود پس چون مرا دید گفت ای فضل گفتم لبیک گفت آوردی پسر عم مرا گفتم بلی گفت نترسانی او را گفتم نه گفت اعلام نکنی او را که من بر او غضب کرده‌ام و من بر خود قرار دادم چیزی را که نمیخواستم اذن دخول بده او را اذن دادم چون او را دید برجست و ایستاد و دست در گردن او در آورد و گفت مرحبا ای پسر عم من و برادر من و وارث نعمت من پس از آن آن جناب را ببالش خود نشانید و گفت به آن جناب که چه چیز واداشت ترا بر اینکه دیدن از ما نکنی.

فرمود وسعت مملکت تو و دوستی تو دنیا را پس گفت بیاورید حقه غالیه را چون غالیه را آوردند بدست خود بوی خوش بصورت آن جناب مالید پس از آن امر کرد که پیش روی آن جناب خلعتهای چندی و دو بدره دینار حاضر کردند پس موسی بن جعفر فرمود قسم بخداوند که اگر نمیخواستم عزب‌های فرزندان ابی طالب را تزویج کنم تا اینکه

نسل او منقطع نشود ابد الدهر هر آینه اینها را قبول نمی‌کردم (۱) پس از آن مراجعت فرمود و میگفت الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فضل بهارون گفت یا امیر المؤمنین تو اراده داشتی که او را عقوبت کنی پس چرا وی را خلعت دادی و اکرام نمودی.

گفت ای فضل بعد از آنکه تو رفتی او را بیاوری طوائف چندی را دیدم که احاطه کردند بخانه من و حربها در دست ایشان بود که آنها را در وسط خانه غرس کردند و میگفتند که اگر فرزند رسول خدا را اذیت کند او را نابود میکنیم و اگر احسان کند میرویم و او را وامیگذاریم پس من تعاقب کردم آن جناب را باو عرض کردم چه چیز فرمودی تا اینکه هرون الرشید را از قصد او بازداشتی فرمود دعای جدم علی ابن ابی طالب (ع) را خواندم که هر وقت آن جناب این دعا را میخواند نمیرفت بسوی لشکری مگر آنکه روی بهزیمت مینهادند و فرار مینمودند و نمیرفت بسوی سواری مگر اینکه او را معذب میکرد و چون این دعائی است که کفایت بلا میکند عرض کردم چیست آن دعا فرمود این دعا را خواندم.

اللهم بک اساور و بک احاول و بک اجاور و بک اصول و بک انتصر و بک اموت و بک احیا اسلمت نفسی الیک و فوضت امری الیک و لا حول و لا قوت الا بالله العلی العظیم اللهم انک خلقتنی و رزقتنی و سترتني عن العباد بلطف ما خولتني اغنيتني اذا هويت رددتني و اذا عثرت قومتني و اذا مرضت شفیتني و اذا دعوت اجبتني یا سیدی ارض عنی فقد ارضیتني

(۲) و عثمان بن موسی از اصحاب خود روایت کرده که حضرت موسی بن جعفر (ع) نزد مهدی بود ابو یوسف نیز حضور داشت ابو یوسف بمهدی گفت که اذن میدهی از موسی (ع) سؤال بکنم از مسائلی که چیزی از آن مسائل نزد او نباشد یعنی نداند گفت سؤال کن بحضرت موسی بن جعفر (ع) عرض کرد که سؤال کنم فرمود بلی گفت چه میفرمائید در سایه از برای شخصی که محرم شده باشد فرمود جایز نیست عرض کرد اگر در زمینی خیمه بزند و از زیر خیمه داخل خانه مکه معظمه شود یعنی خانه خدا که کعبه باشد جایز است فرمود بلی عرض کرد چه فرقیست میان این دو تا.

آن جناب فرمود آیا ضعیفه حائض نماز خود را قضا میکند عرض کرد نه فرمود پس روزه خود را قضا میکند عرض کرد بلی فرمود پس چه فرق است میان اینها عرض کرد از شارع مقدس چنین وارد شده است حضرت فرمود آن مسأله همچنین وارد شده است مهدی بابی یوسف گفت نمی‌بینم ترا که بتوانی جواب دهی گفت سنگ شکننده بمن انداخت کنایه از اینکه جواب نقضی بمن داد که دیگر نمیتوانم جواب بگویم. (۳) و از علی بن یقظین مروی است که گفت جماعتی از اهل بیت حضرت موسی بن جعفر (ع) نزد او حاضر بودند که به آن جناب خبر دادند بآنچه را که موسی بن مهدی نسبت به آن جناب عزم کرده بود آن حضرت باهل بیت خود فرمود از باب مشورت که چه مصلحت می

دانند (۱) گفت ما مصلحت در این میدانیم که تو دور شوی از او که شخص ترا نه بیند زیرا که ایمنی از شر او نیست آن حضرت تبسمی کرد و این شعر را فرمود.

زعمت سخینه ان ستغلب ربها و لیغلبن مغالب الغلاب

یعنی کسی از طائفه مخصوصه قریش را گمان رسید که پروردگار خود غلبه کند غافل از اینکه پروردگار البته غلبه خواهد نمود بر غلبه کنندگان بر کسانی که بر هر کسی غلبه کنند پس از آن دست مبارک خود را باسماں بلند نمود و عرض کرد.

اللهم کم من عدو شحد لی ظبۀ مدیته و ارفه لی شبا حدّہ و داف لی قواتل سمومه و لم تنم عنی عین حراسته فلما رأیت ضعفی عن احتمال الفوادح و عجزی عن ملمات الجوائح صرفت ذلک عنی بحولک و قوتک لا بحولی و قوتی فالقیته فی الحفیر الذی احتفره لی خائبا مما امله فی دنیاہ متباعدا مما رجاه فی آخرته فلک الحمد علی ذلک قدر استحقاقک سیدی اللهم فخذہ بعزتک و اقلل حده عنی بقدرتک و اجعل لی شغلا فیما یلیه و عجزا عن یناویہ اللهم و اعدنی علیه من عدوی حاضرۀ تکون من غیظی شفاء و من حقی علیه وقاء وصل اللهم دعائی بالاجابه و انظم شکایتی بالتغیر و عرفه عما قلیل ما وعدت الظالمین و عرفنی ما وعدت فی اجابۀ المضطربین انک ذو الفضل العظیم و المن الکریم

علی بن یقظین گوید بعد از آنکه آن جناب این دعا را تلاوت نمود جمعیت پراکنده شدند و دیگر این جمعیت جمع نشدند مگر از برای خواندن نوشته که بآن جناب رسید در حکایت موسی بن مهدی و در این واقعه بعضی از کسانی که نزد آن جناب حاضر بودند از اهل بیت آن بزرگوار چند شعر انشاء نمود

و ساریه لم تسر فی الارض تبتغی محلا و لم یقطع بها البعد قاطع

سرت حیث لم تحذی الרכاب و لم تنخ لورد و لم یقصر لها العمر ضایع

تمر وراء اللیل و اللیل ضارب بجثمانه فیه سمیر و هاجع

تفتح ابواب السماء و دونها اذا قرع الابواب منهن قارع

اذا وردت لم یرد الله و قدھا علی اهلها و الله رأی و سامع

(۲) حدیث کرد ما را ابو احمد هانی بن محمد بن محمود عبدی و گفت پدرم بسند مرفوع روایت کرده است که موسی بن جعفر (ع) بر هارون وارد شد هارون بآن جناب عرض کرد که یا ابن رسول الله خبر بده مرا از طبایع چهارگانه آن جناب فرمود.

اما ریح که مراد بآن نسیمی است از هوا که در اندرون انسان میرود و مایه حیوة و زندگانی شخص است بمنزلت پادشاهی است که مدارا کند یعنی علی الدوام در صدد اصلاح مزاج است و اما خون بمنزله بنده خاسر و زیانکار است و بسا هست که بنده مولای خود را بقتل میرساند و اما بلغم بمنزله دشمنی است که در جدال و نزاع باشد اگر از جانبی او را مسدود کند از طرف دیگر مفتوح خواهد شد و اما صفراء بمنزله زمینی است هر گاه

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۵۲

بلرزد بر میگردد. بطرف بالای خود چه محسوس است که صفراوی المزاج همیشه اثر صفرا در او نمایان است و اثر صفرا بیرون اثر میکند نه اندرون پس از آن هارون به آن جناب عرض کرد یا ابن رسول الله انفاق کن بر مردم گنجهای خدا و رسول خدا را (۱) و محمد بن محمود بسند مرفوع از موسی بن جعفر (ع) روایت کرده است که:

آن جناب فرمود چون بر هارون وارد شدم سلام کردم پس از رد سلام گفت ای موسی بن جعفر بسوی دو خلیفه جمع می شود خراج یعنی تو نیز خلیفه خواهی بود حضرت فرمود یا امیر المؤمنین پناه میبرم بخدا که تو بازگشت کنی بگناه کشتن من و گناه خود چه قبول خواهی کرد قول باطل از دشمنان ما را بر ضرر ما و حال آنکه بعد از وفات رسول خدا (ص) دروغ بسیار بر ضرر ما گفتند و این مقدار که دروغ از برای من نزد تو گفتند بر تو معلومست پس تو اگر قرابت و خویشی خود را نسبت بر رسول خدا قبول داری اذن میدهی که بگویم حدیثی را که خبر داده مرا پدر بزرگوام از پدران خود از جد بزرگوام رسول خدا (ص) هارون گفت اذن دادم آن جناب میفرماید که من گفتم خبر داده است مرا پدر بزرگوام از پدران خود از جد بزرگوام که آن جناب فرمود که خویشی و رحم هر گاه نزدیک شود خویش و رحم را قرابت و خویشی بحرکت و هیجان می آید پس دست خود را بسوی من دراز کن فدای وجودت هارون گفت نزدیک بیا من نزدیک او رفتم دست مرا گرفت و مرا بخود چسبانید و معانقه طولانی با من نمود پس مرا وا گذاشت و گفت ای موسی بنشین باکی بر تو نیست پس من باو نظر نمودم دیدم که اشک از دو چشم او جاری شد چون بخود آمدم گفت راست گفتمی و درست فرموده جد تو خون من بجوش آمد و رگهای من بحرکت آمد و رفت بر من دست داد و اشک از دو چشمم روان شد و من خیال دارم که سؤال کنم از تو چیزهایی را که چون تا بحال از کسی سؤال نکرده ام در سینه من گره شده است و سینه من از آنها گرفته است:

پس اگر در این مسائل جواب مرا میدهی ذهن خود را از شوائب و خیالاتی که در حق تو کرده‌ام خالی میکنم و قول کسی را در حق تو قبول نمیکنم و چنین بمن رسیده است که تو هرگز دروغ نمیگوئی.

پس براستی و درستی جواب بده مرا آنچه از تو سؤال میکنم از چیزهایی که در قلب من است من باو گفتم که آنچه میدانم بتو خبر میدهم اگر امان دهی مرا گفت امان مرا تراست اگر راست بگوئی و ترک کنی تقیه را که بنی فاطمه بآن معروفند و همیشه تقیه میکنند پس من گفتم که یا امیر المؤمنین هر چه خواهی سؤال کن گفت خبر بده مرا که از چه سبب شما را مزیت و فضیلت بر ماست و حال آنکه ما و شما از شاخه یک درخت هستیم و فرزندان عبدالمطلب هستیم و ما و شما یکی هستیم ما از اولاد عباس هستیم و شما از فرزندان ابی طالب و حال اینکه این دو نفر دو عم رسول خدا هستند و قرابت و خویشی این دو نفر نسبت بآن جناب مساوی است من گفتم که ما نسبت بآن جناب نزدیکتر هستیم گفت چگونه می‌شود گفتم بجهت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۵۳

اینکه عبد الله پدر رسول خدا با ابو طالب از یک پدر و یک مادرند و جد شما عباس از مادر عبد الله و ابو طالب نیست. (۱) گفت چرا شما ادعا میکنید که وارث پیغمبر هستید و حال اینکه عم حاجب و مانع است از ارث بردن پسر عم و زمانی که رسول خدا وفات کرد ابو طالب وفات کرده بود پیش از آن جناب و عباس عم او بعد از زمان وفات پیغمبر زنده بود پس گفتم امیر المؤمنین باید عفو کند مرا از این مسأله و سؤال کند از من هر چه سوای این مسأله باشد گفت نخواهد شد مگر آنکه جواب دهی مرا در این مسأله من گفتم امان ده مرا گفت امان دادم ترا قبل از سخن گفتن من با تو پس من گفتم در فرموده علی ابن ابی طالب است که با وجود فرزند صلبی چه پسر باشد چه دختر از برای احدی میراثی نیست مگر از برای ابوبن و زوج و زوجه و با وجود ولد صلبی که حضرت فاطمه (ع) باشد از برای عم میراث ثابت نشده است و در کتاب خدا چنین امری نیست مگر آنکه تیم و عدی و بنی امیه گفته‌اند که عم پدر است و این فتوائی است بدون مأخذ و حدیثی از رسول خدا در این باب صادر نشده است و هر کس از علماء که قائل است بفرموده علی (ع) احکام او غیر از احکام تیم و عدی و بنی امیه است از جمله نوح بن دراج است که قائل است در این مسأله بقول علی (ع) و حکم کرده است باین مسأله و فتوای او مطابق این مسأله است و حال اینکه تو او را متولی امر کوفه و بصره قرار داده‌ئی و تمام امورات کوفه و بصره باو رجوع می‌شود و باید بتو مشخص و معلوم کنم.

پس هارون امر کرد باحضر نوح بن دراج و کسانی که خلاف قول او را قائل بودند از آن جمله سفیان ثوری و ابراهیم مدنی و فضیل بن عیاض بودند پس شهادت دادند که اینست قول علی (ع) در این مسأله پس هارون بایشان گفت که چرا فتوی نمیدهید در آنچه تبلیغ کرده است مرا بعضی از علماء اهل حجاز که مراد موسی بن جعفر (ع) باشد و حال اینکه اگر نوح بن دراج بآن حکم کرده است گفتند نوح نترسید و ما ترسیدیم و امیر

المؤمنین یعنی هارون حکم او را امضا کرده است بقول قدماء عامه که از پیغمبر روایت کرده‌اند که علی (ع) باید حکم کند میان شما و همچنین عمر بن خطاب گفته است که علی باید حکم و قضاوت کند میان ما و لفظ قضاء اسمی است جامع زیرا که جمیع آنچه را پیغمبر (ص) باصحاب خود گفته و از برای ایشان ممدوح قرار داده از قرائت و واجبات و علم داخلست در قضاء هارون گفت که زیاده از این بیان کن ای موسی من گفتم که مجالس بامانات است و مطلبی که پنهانی است و باید مخفی باشد بدون اذن صاحب آن نباید در مجالس مذکور شود و باید در مجلس خاص مذکور شود هارون گفت که باکی بر تو نیست بگو پس من گفتم که پیغمبر تو نه میراث قرار داده است از برای کسی که هجرت نکرده است با آن جناب و نه ولایت از برای او اثبات کرده است تا اینکه هجرت کند هارون گفت چه دلیل داری بر این مدعی من گفتم فرموده خداوند دلیل من است.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّنْ وَّلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا چه مفاد آیه شریفه آنست که کسانی که ایمان آورده و هجرت نکرده‌اند آنها را بر شما امت ولایتی نیست تا هجرت کنند و عم من عباس هجرت نکرد پس هارون گفت ای

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۵۴

موسی از تو سؤال میکنم (۱) که آیا کسی از دشمنان ما را چنین فتوی داده و یا آنکه کسی از فقها را در این مسأله اطلاع داده.

گفتم که خداوند گواه است که چنین عملی نکرده‌ام و کسی بغیر از تو از من چنین سؤالی نکرده است پس از آن گفت بچه سبب از برای خاصه و عامه تجویز کرده‌اید که شما را نسبت برسول خدا (ص) بدهند و بشما ائمه بگویند پسران رسول خدا و حال آنکه شما فرزندان علی (ع) هستید و مرد را نسبت بپدرش میدهند و اصل نطفه از پدر است و فاطمه دختر رسول طرف آنست و پیغمبر جد شما است از جانب مادر شما پس من گفتم یا امیر المؤمنین اگر پیغمبر زنده بشود و دختر ترا خطبه کند آیا اجابت میکنی او را گفت سبحان الله چرا اجابت نمیکنم او را بلکه فخر میکنم بر عرب و عجم و قریش باین سبب پس من گفتم لکن آن بزرگوار دختر مرا خطبه نمیکند و من وی را تزویج نمیکنم گفت چرا گفتم بجهت اینکه من فرزند او هستم و تو فرزند او نیستی:

گفت نیکو گفتی ای موسی پس از آن گفت چگونه شما میگوئید که ما ذریه پیغمبر هستیم و حال آنکه پیغمبر بلا عقب بود و عقب از برای مرد است نه از برای زن و شما فرزند دختر پیغمبرید و از برای دختر پیغمبر عقب نبود.

پس از برای پیغمبر عقب نبود من گفتم یا امیر المؤمنین بحق قرابت و خویشی و بحق این قبر و کسی که در این قبر است از این بگذر.

گفت نمیگذرم مگر آنکه دلیل اقامه کنی ای فرزند علی و تو ای موسی یعسوب و بزرگ مؤمنین هستی و امام زمان ایشان هستی و چنین بمن رسیده است و من هر چیزی که از تو سؤال میکنم نخواهم از آن گذشت مگر آنکه دلیل آن را در کتاب خدا بیاوری و شما اولاد علی را چنین میدانند که چیزی از قرآن نیست مگر آنکه تأویل آن نزد شما است حتی حروف قرآن از الف و واو و مستند کرده‌اند قول خدا را که:

مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ و شما مستغنی هستید از رای و فتوی علماء و قیاس و قواعد ایشان پس من گفتم:

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ يَا امير المؤمنين کیست پدر عیسی گفت عیسی پدر نداشت پس گفتم که ما ملحق میکنیم عیسی را بذریتهای پیغمبران از جانب مادرش مریم و همچنین ما هم ملحق میشویم بذریه پیغمبر از جانب مادر ما فاطمه یا امیر المؤمنین زیاده بر این بگویم گفت بگو گفتم این قول خداوند را فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ مفاد آیه آنکه ای پیغمبر گرامی اگر کسی محاجه کند با تو بعد از آنکه مبعوث شده بگو ما خود می‌آئیم و فرزندان و زنان را می‌آوریم شما هم چنین کنید پس

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۵۵

از آن مباحله میکنیم و هر کس که دروغ گفته است دوری از رحمت خداوند را مقرر میداریم از برای او (۱) ای هارون پیغمبر در هنگام مباحله با نصاری کسی را زیر کسا داخل نمود بغیر از علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین (ع) پس تأویل ابناؤنا حسن و حسین است و تأویل نساءنا فاطمه است و تأویل انفسنا علی (ع) است علاوه بر اینکه علماء اجماع کرده‌اند بر این مطلب که در روز احد جبرئیل عرض کرد یا محمد این غمخوارگی و مواساة از علی (ع) است فرمود این از جهت آنست که علی از من است و منم از علی جبرئیل عرض کرد یا رسول الله من از شما دو نفرم پس از آن گفت نیست شمشیری مگر ذو الفقار و نیست جوانی مگر علی چنان که خداوند عالم خلیل خود ابراهیم را بفتی و جوان مدح فرمود در آنجا که فرموده.

وَ اذ یقول فَتَى یذُکُرُهُمْ یُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِیْمُ ای هارون ما پسران عم تو فخر میکنیم گفته جبرئیل که او از ما است.

پس از آن هارون گفت احسنت یا موسی بخواه حاجتهای خود را من گفتم اول حاجت من آنست که اذن دهی به پسر عم خود که رجوع کند بحرم جد خود نزد عیال خود هارون گفت تا نظر کنیم بعد از این و روایت شده است که وی را نزد سندی بن شاهک فرستاد و در نزد او وفات یافت و الله اعلم (۲) و از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی مروی است که گفت از پدرم شنیدم که میگفت چون هارون موسی بن جعفر را گرفت او را بالای سر

پیغمبر گرفت در حالی که ایستاده بنماز مشغول بود پس نماز او را قطع نمودند و او را حمل کردند و آن بزرگوار گریه میکرد و عرض میکرد.

یا رسول الله شکایت میکنم بسوی تو از این بلیه که در آن واقع شده‌ام و مردم از هر طرف رو کرده گریه میکردند و ضجه و صیحه آنها بلند شد پس چون آن جناب را پیش روی هارون ملعون آوردند دشنام داد و بآن جناب جفا کرد پس چون ظلمت شب عالم را فرو گرفت فرمود تا دو قبه مهیا کردند جناب موسی بن جعفر را در خفا بیکی از این دو قبه سوار کرده و آن جناب را بحسان السروی داد و وی را گفت که وی را در میان این قبه بصره رسانیده و تسلیم عیسی بن جعفر بن ابی جعفرش کن و او امیر بصره بود و قبه دیگر را در ملاء میان روز روانه کوفه نمود و جماعتی را با آن قبه روانه کرد تا اینکه امر موسی بن جعفر را بر مردم اشتباه کند پس حسان یک روز پیش از روز ترویه وارد بصره شد و آن بزرگوار را تسلیم عیسی بن جعفر بن ابی جعفر نمود و در ملاء میان روز تا اینکه این مطلب معروف شود و این خبر شایع گردد.

پس عیسی آن جناب را در خانه از خانه‌های مجلس که همیشه در آن می‌نشست حبس کرد و قفلی بر باب آن خانه زد و عید او را مشغول کرده و حضرت از یاد او رفته پس باب آن خانه را نمیگشودند مگر در دو حالت یک حالت آنکه آن جناب بیرون رود برای طهارت کردن و یک حالت که از برای آن بزرگوار طعام میبردند علی بن محمد بن سلیمان گوید پدرم گفت که فیض بن ابی صالح مردی نصرانی بود و اظهار اسلام کرده بود و لیکن زندیق

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۵۶

بود (۱) و کاتب عیسی بن جعفر بود و رفیق خاص من بود و فیض گفت ای ابا عبد الله این مرد صالح این ایام که در این خانه حبس بود این قدر از فواحش و عملهای بد و اشیاء منکره شنیده است که من میدانم و شک ندارم که هرگز اینها بخاطر مبارکش خطور نمیکرد و پدرم گفت که علی بن یعقوب بن عون بن عباس بن ربیعہ رقعہ نوشته و بدگویی مرا نوشته در آن رقعہ و در این ایام آن رقعہ را باحمد بن اسید حاجب عیسی داده بود و او بعیسی بن جعفر بن ابی جعفر داده و علی بن یعقوب از مشایخ بنی هاشم و بزرگتر بود از بنی هاشم در سن و با این کبر سن شراب میخورد و احمد بن اسید را بمنزل خود میخواند و محفلی از برای او میاراست و طفلهای مغنی و زنهای مغنیه می‌آورد از برای او و طمع او این بود که او را نزد عیسی یاد کند و مضمون رقعہ را که باحمد بن اسید داده بود این بود که تو مقدم میداری بر ما محمد بن سلیمان و او را اذن و اکرام و مخصوص ساخته او را باینکه ظرف مشک باو میدهی و حال اینکه در میان ما کسی هست که سنش از او زیادتر است و او متدین است بطاعت موسی بن جعفر که نزد تو محبوس است.

پدرم گوید که من در روز گرمی در خواب قیلوله بودم در وقتی که حلقه باب خانه حرکت کرد من گفتم از چه سبب است این حرکت حلقه غلام گفت قعنب ابن یحیی درب خانه میگوید لا بد من باید در این ساعت ترا ملاقات کنم من گفتم این نیامده است مگر از برای امری اذن دهید او را.

پس چون که داخل شد خبر داد بمن آنچه که از فیض بن صالح شنیده از بابت آن رقعہ و گفتگویی که از بابت من شده بود گفت بعد از آنکه فیض این واقعه را بمن خبر داد گفت به ابا عبد الله محمد بن سلیمان خبر مده مبادا محزون شود چه رافع یعنی احمد بن اسید در نزد امیر بهره در گفته خود نیافت زیرا که من بامیر گفتم که آیا در نفس تو چیزی از این مطلب تاثیر کرده تا اینکه خبر کنم ابا عبد الله محمد بن سلیمان را بیاید نزد تو قسم بخورد بر کذب این مطلب امیر گفت او را اخبار نکن تا اینکه مغموم شود پسر عم او بجهت حسد با او این عمل را کرده است.

پس گفتم ایها الامیر تو میدانی که با احدی بقدر محمد بن سلیمان خلوت نمیکنی آیا هرگز واداشته است ترا بر پیروی کسی گفت معاذ الله گفتم پس اگر او را مذهبی سوای مذهب مردم بود هر آینه دوست میداشت که ترا ترغیب بر آن مذهب کند گفت بلی معرفت من نسبت باو بیشتر از تست علی بن محمد بن سلیمان گوید که پدرم گفت من در آن ساعت که این مطالب را از قعنب شنیدم اسب خودم را خواسته و سوار شدم و رفتم در نزد فیض و قعنب هم در عقب سر من با من آمد پس از فیض اذن دخول خواستم کسی را فرستاد بسوی من و گفت جعلت فداک در مجلسی وارد شده که شأن تو اجل است از اینکه در آن مجلس نشینی و در آن هنگام فیض در مجلس شراب نشسته بود.

پس من کسی را نزد او فرستادم که قسم بخداوند لا بد باید من ترا ملاقات کنم پس بیرون آمد در حالتی که پیرهن نازکی و جامه گلرنگی پوشیده پس وی را اخبار نمودم بآنچه بمن رسیده بود بقعنب گفت جزای خیر نبینی پیشتر من بتو نسپردم که محمد بن سلیمان را

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۵۷

اخبار مکن که او را محزون میکنی (۱) پس از آن گفت باکی نیست در قلب امیر چیزی از اینها تاثیر نکرده پدرم گوید که نگذشت مگر ایام قلیلی تا اینکه هارون حمل کرد موسی بن جعفر را بسوی بغداد او را حبس کرد پس از آن او را رها کرد پس از آن او را حبس کرد پس از آن او را تسلیم نمود بسندی بن شاهک و آن ملعون آن جناب را حبس کرد و بر او تنگ گرفت پس از آن هارون در میان رطب زهر ریخته و از برای سندی فرستاد و او را امر کرد که نزد آن حضرت برده و واجب و متحتم کند بر آن حضرت تا تناول کند پس آن ملعون چنین کرد و آن جناب وفات کرد صلوات الله علیه. (۲) و از سفیان بن نزار مروی است که گفت روزی نزد مامون بودم گفت آیا می شناسید کسی را که بمن تشیع تعلیم نموده حصار جمیعا گفتند سوگند بخدا که نمیدانیم این گفت مرا تعلیم

کرده باو گفتند چگونه خواهد شد و حال آنکه اهل بیت را بقتل میرسانید گفت هارون این طائفه را بجهت ملک بقتل میرساند زیرا که ملک عقیم است و من با هارون یک سال حج گزاردم پس چون بمدینه رسید بدربانهای خود سپرد که احدی از اهل مدینه و مکه از مهاجر و انصار و بنی هاشم و سایر قریش بر من وارد نشود مگر آنکه اصل و نسب خود را بیان کند و هر کسی که وارد بر او میشد میگفت منم فلان پسر فلان تا اینکه خود را بجد خود میرساند از هاشمی یا قرشی یا مهاجری یا انصاری پس او را پنج هزار دینار یا کمتر تا دویست دینار میداد بمقدار شرف و هجرت پس پدران او بیشتر بود زیادت بر باو میداد و از پنج هزار زیادت بر باو میداد و از دویست دینار کمتر بکسی عطا نکرد.

و من روزی ایستاده بودم ناگاه فضل بن ربیع داخل شد و گفت یا امیر المؤمنین مردی در خانه ایستاده و گمان میکند که موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است پس رو کرد بما و ما بالای سر او ایستاده بودیم با امین و موتمن و سایر آن سپاه پس گفت نگاهدارید خودتان را بر من یعنی اعتقاد شما در حق من تغییر تبدیل نکند و بهمان عقیده که بودید ثابت و مستحکم باشید بس بخادم گفت اذن بده او را و وی را فرود نیاور مگر بر بساط من ما در این حال بودیم که داخل شد مرد پیری که زرد رو و نحیف بود و لاغر کرده بود او را عبادت که گویا انبان کهنه بود و مجروح شده بود از کثرت سجود روی و بینی او پس چون هارون را دید خود را انداخت از حماری که سوار بود هارون فریاد کرد نه سوگند بخدا مگر آنکه وارد شوی باینحال بر بساط من دربانها وی را از پیاده شدن منع نمودند و جمیع ما بنظر جلالت و عظمت او با او رفتار کردیم و او را بملاحظه بزرگی شأن او اجلال نمودیم پس مقدار قلیلی بر حمار خود سوار بود تا اینکه ببساط رسید و دربانها و ملازمان گرداگرد او احاطه کردند چون فرود آمد هارون برخاست و او را تا آخر بساط استقبال نمود و روی او و دو چشم او را بوسید دست او را گرفت تا اینکه او را در صدر مجلس آورد و او را نشانید

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۵۸

(۱) و روی خود را باو کرده و با او گفتگو میکرد و احوال او را می پرسید پس از آن گفت یا ابا الحسن چه قدر عیال داری فرمود زیاده از پانصد نفر عرض کرد همه فرزندان شما هستند فرمودند بیشتر آنها از غلامان و خدم و حشم میباشند اما اولاد پس مرا سی نفر و کسری است فلان عدد از آنها پسر و فلان از آنها دخترند عرض کرد چرا تزویج نمیکنی دختران را به پسران عم آنها و کسانی که کفو آنها هستند فرمود دستم از مال کوتاه است عرض کرد املاک تو نفع بتو نمی بخشد فرمود گاهی عطاء می شود و گاهی منع می شود عرض کرد آیا قروض داری فرمود بلی عرض کرد چه مقدار قرض داری فرمود مقدار ده هزار دینار عرض کرد یا ابن عم من این قدر مال بتو عطا کنم که پسران را تزویج کنی و دختران را شوهر دهی و قرض را ادا کنی و املاک خود را معمور کنی تا غله بدهد.

پس حضرت فرمود که یا ابن عم صله رحم کردی و بسبب این نیت نیکو شکر پروردگار بجا آوردی خداوند جزای شکر ترا عطاء کند این نیت نیکو قصدی است و رحم و خویشی نزدیک و قریب است و قرابت درهم‌کننده است و پیوست میکند هر دو نفر را بدیگری و نسب یکیست عباس عم پیغمبر (ص) است و با پدران آن بزرگوار از یک سرچشمه است و خداوند ترا دور از این عمل نکرده است و حال اینکه کف ترا با جود خلق کرده و وجود ترا گرامی داشته و ترا بلندی مرتبت و بزرگی شأن عطا فرموده پس از آن عرض کرد چنین میکنم یا ابا الحسن با احترام و اکرام فرمود یا امیر المؤمنین خدای عز و جل واجب کرده است بر اولیاء عهد و متکفلان امر خلق که فقراء امت را از عسرت نجات دهند و قرضداران را اداء دین آنها کنند و این بار گران را از دوش آنها بردارند و برهنگان را بپوشانند و حاجتمند را احسان کنند و تو اولی و سزاوارتر کسی هستی که باید چنین کنی عرض کرد میکنم یا ابا الحسن پس از آن آن بزرگوار برخاست هارون نیز بجهت برخاستن آن حضرت برخاست و دو چشم و روی آن جناب را بوسید پس از آن رو کرد بمن و امین و مؤتمن گفت یا عبد الله و محمد و ابراهیم بروید پیش روی عم و سید خودتان بگیریید رکاب و جامه او را جمع کنید و او را تا منزل او مشایعت کنید پس حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) در خفا روی خود را بمن نموده و بغیر از من و او کسی نفهمید گفتگوی او را و مرا بشارت بخلاف داد و بمن فرمود که هر گاه مالک این امر شدی باولاد من نیکی کن پس از آن ما مراجعت کردیم و نزد پدرم زیاده از برادران جرأت داشتم.

پس چون که مجلس خلوت شد گفتم یا امیر المؤمنین کیست این مرد که او را این قدر تعظیم و تجلیل نمودی و از مجلس برخاستی و او را استقبال کردی و در صدر مجلس نشانیدی پس از آن ما را امر کردی رکاب او را بگیریم گفت این امام مردم و حجت خدا بر خلق او بود و خلیفه خدا بر بندگان او بود.

گفتم یا امیر المؤمنین آیا این صفات از برای تو نیست و در تو این خصال نیست گفت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۵۹

(۱) من امام جماعت هستم در ظاهر و امام قهر و غلبه هستم در باطن و موسی بن جعفر (ع) امام حق است و سوگند بخداوند که او احق است از من و از جمیع خلق که جانشین رسول خدا باشد و سوگند بخداوند که اگر تو که فرزند من هستی با من منازعه کنی در این امر خلافت هر آینه می‌گیرم از تو چیزی را که دو چشم تو در آنست یعنی سر ترا جدا میکنم زیرا که ملک عقیم است.

پس چون اراده کرد که از مدینه بمکه رحلت کند امر کرد کیسه سیاهی آوردند که در آن دویست دینار بود و روی کرد بفضل بن ربیع و گفت این کیسه را نزد موسی بن جعفر (ع) برده و باو بگو که امیر المؤمنین میگوید ما در تنگدستی هستیم و بعد از این وقت احسان ما بتو میرسد پس در آن حال من برخاستم و گفتم یا امیر المؤمنین تو بمهاجرین انصار و سایر قریش و بنی هاشم و کسانی که حسب و نسب آنها معلوم نیست پنج هزار

دینار و کمتر می‌دهی و با اینکه قدر موسی بن جعفر را تعظیم و تجلیل کردی دوپست دینارش عطا می‌کنی و این کمتر و پست‌تر عطائی بود که باحدی از مردم دادی گفت ساکت باش مادر از برای تو نباد من اگر این مقدار که تو تعیین می‌کنی باو بدهم ایمن نیستم از او که فردا صد هزار شمشیر بروی من کشیده شود از شیعیان و غلامان او و فقیر بودن این مرد و اهل بیت او اسلم است از برای من و شما از اینکه مال‌دار و غنی باشند پس چون مخارق مغنی این واقعه را ملاحظه نمود او را غیظ فرو گرفته و برخاست و گفت یا امیر المؤمنین من در مدینه داخل شده‌ام و بیشتر اهل مدینه از من خیر طلب میکنند و اگر بیرون بروم چیزی بآنها ندهم ظاهر نخواهد شد از برای آنها تفضل امیر المؤمنین در حق من و منزلت من در نزد او.

هارون امر کرد دو هزار دینار باو دادند مخارق باو گفت یا امیر المؤمنین این از برای اهل مدینه بود مرا قرضی است که باید ادا کنم امر کرد ده هزار دینار دیگر باو دادند پس از آن گفت یا امیر المؤمنین میخواهم دخترهای خود را تزویج کنم و محتاجم جهاز آنها را درست کنم امر کرد ده هزار دینار دیگر باو دادند.

پس از آن گفت یا امیر المؤمنین من لا بد باید مقداری از غله داشته باشم از برای قوت خود و عیال خود و دختران و شوهرهای آنها امر کرد چند قطعه ملک باو دادند که در هر سالی قیمت غله آنها ده هزار دینار شود و امر کرد که تعجیل کردند و در این ساعت اینها را باو دادند پس از آن فی الفور مخارق برخاسته و رفت نزد موسی بن جعفر (ع) و عرض کرد که چون من بر رفتار این ملعون با تو واقف شدم و بر عطای او از برای تو اطلاع یافتم از برای تو حيله نمودم و سی هزار دینار و چند قطعه ملک که سالی ده هزار دینار غله داشته باشد از هارون گرفتم و سوگند بخداوند که من بچیزی از اینها محتاج نبودم و اینها را نگرفتم مگر از برای تو و من حاضر میکنم این املاک را از برای تو و مال را هم از برای تو حمل نمودم.

حضرت فرمود بارک الله خداوند این مال را از برای تو نیکو کند و جزای نیکو بتو

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۶۰

عطا کند من یک درهم از اینها را نمیگیرم و چیزی از این املاک را نمیخواهم و صله و احسان و عطای ترا قبول کردم پس برگرد با حاجت برآمده و رجوع بمن نداشته باش در چیزی از اینها مخارق دست آن حضرت را بوسیده و برگشت. (۱) از ریان بن شبيب مروی است که گفت من از مأمون شنیدم که میگفت من همیشه اهل بیت (ع) را دوست میداشتم و لیکن نزد هارون اظهار دشمنی آنها را میگردم تا اینکه نزد او تقرب داشته باشم.

پس چون که هارون بحج بیت الله رفت من و محمد و قاسم با او بودیم و چون وارد مدینه شد مردم اذن دخول خواسته بر او وارد می‌شدند و آخر کسی که اذن دخول خواست موسی بن جعفر (ع) بود پس چون بر هارون

داخل شد هارون را نظر بر وی افتاد و از جای خود حرکت کرده گردن خود را کشید و چشم خود را بر وی انداخت تا اینکه داخل شد در خانه که هارون در آن نشسته بود.

چون که نزدیک هارون رسید هرون بدو زانو نشست و دست در گردن وی کرد و روی خود را باو کرد و گفت چگونه است حال تو و چگونه است حال عیال تو و چگونه است حال عیال پدر تو چه میکنید حال شما چیست علی الاتصال اینها را سؤال میکرد و ابو الحسن می فرمود خوبست خوبست پس چون برخاست هارون خواست برخیزد و حضرت أبو الحسن سوگند باو داد و با او معانقه کرد و او را نشانید و تحنیت با او گفته و او را وداع کرد.

مأمون گفت که جرأت من نزد پدرم از سایر برادران زیادتر بود پس چون حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) بیرون رفت من بپدرم امیر المؤمنین گفتم که من هر چه ملاحظه کردم تو رفتاری که با این مرد کردی من ندیدم چنان کنی با احدی از مهاجرین و انصار و و بنی هاشم این مرد را حسب و نسب چیست گفت ای پسرک من این وارث علم پیغمبران بود این موسی بن جعفر بن محمد (ع) بود و اگر علم صحیح بخواهی نزد این مرد یافت می شود مأمون گفت در آن هنگام محبت اهل بیت در قلب من جای گرفت. (۲) علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود روایت کرده که گفت من از مردی از اصحاب شنیدم که میگفت چون که هارون الرشید موسی بن جعفر (ع) را حبس نمود بعد از آنکه تاریکی شب عالم را فرو گرفت جناب موسی بن جعفر تجدید وضوء نموده و روی خود را بقبله نموده چهار رکعت نماز بجای آورده و این دعاها را خواند.

یا سیدی نجنی من حبس هرون و خلصنی من یده یا مخلص الشجر من بین رمی و طین و ماء و یا مخلص اللبن من بین فرث و دم و یا مخلص الولد من بین مشیمه و رحم و یا مخلص النار من بین الحديد و الحجر و یا مخلص الروح من بین الاحشاء و الامعاء خلصنی من ید هرون.

پس چون که موسی بن جعفر (ع) این دعا را خواند مرد سیاهی در خواب هارون آمد که یک دست او شمشیری بود که آن شمشیر را از نیام کشیده و بالای سر هارون ایستاده و میگفت ای

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۶۱

هارون (۱) رها کن موسی بن جعفر را و اگر رها نمیکنی با این شمشیر گردنت را می زنم هارون از هیبت آن مرد ترسید و حاجب خود را طلب کرد پس چون حاجب آمد گفت برو در زندان و موسی بن جعفر را رها کن راوی گوید که چون حاجب بیرون رفت بار زندان را کوبید.

زندان بان جواب داد گفت کیست کوبنده در حاجب گفت خلیفه گفته است موسی بن جعفر (ع) را از زندان بیرون بیاور و او را رها کن پس زندانبانها فریاد کردند ای موسی خلیفه ترا خوانده موسی برخاست در حالتی که ترسناک

و خوفناک بود و میفرمود در این نیمه شب مرا نخوانده است مگر بجهت شری که از برای من قصد کرده پس برخاست در حالی که گریان و حزین و غمناک بوده و ناامید بود از زندگانی خود.

پس آمد نزد هارون در حالتی که ارکان بدن هارون مرتعش بود پس گفت سلام بر هارون آن ملعون رد کرد سلام او را و بآن جناب عرض کرد ترا بخدا سوگند میدهم آیا در این نیمه شب دعا کردی فرمود بلی عرض کرد آن دعا چیست فرمود تجدید وضو کردم و چهار رکعت نماز خواندم و روی خود را باآسمان کردم و گفتم

یا سیدی خلصنی من ید هرون و شره.

و آن دعاهائی را که خوانده بود از برای وی مذکور داشت.

هارون عرض کرد که خداوند دعای ترا مستجاب کرده ای حاجب رها کن او را پس از آن آن جناب را نزد خود خواند و سه خلعت امر کرد از برای او آوردند و او را بر اسب خودش سوار میکرد و اکرام مینمود و او را ندیم خود قرار داده بود پس عرض کرد این کلمات دعا را از برای من بیان کن آن جناب آن دعا را تعلیم او نمود.

راوی گوید که آن جناب را رها کرده و او را تسلیم نمود بحاجب تا بخانه‌اش برساند و با او باشد پس حضرت موسی بن جعفر (ع) نزد هارون کریم و شریف شد و در هر روز پنج شنبه هارون را دیدن مینمود تا اینکه مرتبه دوم او را حبس نمود و آن جناب را رها نکرد تا اینکه او را تسلیم نمود بسندی بن شاهک و آن ملعون او را بقتل برسانید. (۲) و از ثوبانی مرویست که گفت حضرت أبو الحسن ده سال و کسری بود که هر روز بعد از طلوع آفتاب تا وقت زوال آفتاب از دایره نصف النهار را یک سجده بجا می‌آورد و بسا بود که هارون بالای بامی میرفت که مشرف بر محبسی بود که حضرت أبو الحسن در آنجا حبس بود و آن جناب در سجده بود پس بر بیع گفت ای ربیع این جامه چیست که من هر روز آن را می‌بینم در این موضع.

ربیع گفت یا امیر المؤمنین این جامه نیست این حضرت موسی بن جعفر (ع) است هر روز یک سجده بجا می‌آورد از بعد طلوع آفتاب تا وقت زوال ربیع می‌گوید که هارون گفت که این مرد از رهبان بنی هاشم است من با او گفتم که پس چرا تو در حبس تنگ گرفته بر او گفت هیهات او لا بد باید چنین باشد.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۶۲

(۱) «باب هشتم» در ذکر اخباری که روایت شده در صحت وفات ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع)

(۲) از علی بن یقطین مروی است که گفت هارون مردی را طلب کرد که باطل کند امر حضرت أبو الحسن موسی بن جعفر را و قطع کند کلام او را و آن جناب را در مسجد خجلت بدهد پس مرد افسونگری را با او برابر

کرد چون طعام حاضر ساختند آن مرد افسونگر افسونی بنان خواند و در نان صنعتی کرد که حضرت أبو الحسن هر گرده نانی را که قصد میفرمود تناول کند نان از میان دست او طیران میکرد و پرواز مینمود و هارون شادی میکرد و خنده مینمود و خفیف میکرد آن جناب را بسبب خنده‌های خود پس طول نکشید که حضرت أبو الحسن سر مبارک خود را بلند کرد و رو کرد بصورت شیری که بر بعضی از پرده‌ها نقش بود و فرمود ای شیر بگیر دشمن خدا را.

راوی گفت که آن شیر برجست مثل بزرگترین درنده‌ها یعنی این شکل شیر عظیم و بزرگ شد و مرد افسونگر را شکار کرد.

هارون و ندیمان او برو افتادند و بیهوش شدند و عقل از سر آنها پرید بجهت ترس و هول آنچه مشاهده کردند پس بحال خود آمدند هارون بآن بزرگوار عرض کرد که از تو سؤال میکنم بحقی که بر تو دارم که از این صورت بخواهی که این مرد را برگرداند حضرت فرمود اگر عصای موسی برگردانید رسن و چوبدستیها را که سحر کرده بودند و بلعید این صورت هم برمیگرداند این مرد را که بلعیده است پس این تمامتر عملی است از اعمال که باعث وفات موسی بن جعفر شد. «مترجم گوید» که این خبر دلالت بر صحت وفات آن جناب ندارد چه مقصود مصنف اخراج اخباریست که دلالت بر صحت وفات آن بزرگوار دارد بجهت رد بر واقفیه چنانچه بعد از این اشاره میکند و جزء آخر روایت یا کلام راوی است یا کلام مصنف.

بهر حال مسلم نیست چه این عمل حضرت باعث شدت بغض هارون شد و لیکن ملازمه ندارد با وفات حضرت که گفته شود چون این معجزه از آن جناب ظاهر شد هارون او را بقتل رسانید بلکه این عمل باعث خوف هارون می‌شود از قتل آن بزرگوار.

(۳) حسن بن محمد بن بشار از مردی از عامه نقل میکند که مقبول القولست که او گفت من بعضی از اهل بیت رسالت را که مردم اقرار میکنند بفضل او دیده‌ام و هرگز کسی را مثل او ندیده‌ام در کردار او بر فضل او حسن می‌گویند که من گفتم کیست و چه از او دیده‌ام گفت در ایام سندی بن شاهک ما هشتاد نفر مرد جمعیت کردیم و بر موسی بن جعفر وارد شدیم سندی گفت نظر کنید باین مرد آیا حادثه از برای او رو داده و صدمه باو واقع شده است چه مردم

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۶۳

را گمان میرسد که صدمه باو زده‌اند (۱) و بسیار این سخن را از زبان میرانند و این منزل او و خوابگاه اوست که وسیع است و بر او تنگ نیست و امیر المؤمنین بدی از برای او اراده نکرده است امیر المؤمنین او را منتظر ساخته است که بیاید و با او مناظره و محاجه کند و شما مشاهده کنید این مرد صحیح و سالم است و از او سؤال کنید

ببینید چنین است که من میگویم حضرت فرمود اما مطلبی را که گفت از بابت وسعت مکان چنین است که مذکور داشت بغیر از اینکه من بشما مردم خبر میدهم که مرا زهر داده‌اند و در نه دانه خرما آن زهر را ریخته‌اند و فردا رنگ بدن من سبز می‌شود و بعد از فردا وفات میکنم و آن مرد راوی گفت که چون نظر کردم بسندی بن شاهک دیدم که ارکان بدن او معرّتش است و مثل برک خشک درخت خرما میلرزد و حسن گفت که این مرد راوی از خوبان عامه است و شیخی است راستگو و مقبول القول و معتمد نزد مردم (۲) و از عمر بن واقد مرویست که گفت در شب سندی بن شاهک نزد من فرستاده و مرا استحضار نمود و من در بغداد بودم پس ترسیدم که بدی از برای من اراده کرده باشد عیال خود را بهر قدر محتاج بودم وصیت کردم و گفتم **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** پس از آن سوار شدم چون سندی مرا دید می‌آیم گفت یا ابا حفص شاید ما از این عمل که در این شب کردیم ترا ترسناک و فزعناک کرده باشیم.

گفتم بلی گفت چیزی نیست بجز خیر و خوبی من گفتم که پس کسیرا میفرستی در خانه من که عیال مرا اطلاع دهد بر خیر و سلامتی من گفت بلی پس از آن گفت یا ابا حفص آیا میدانی من چرا عقب تو فرستاده‌ام گفتم نمیدانم گفت موسی بن جعفر را میشناسی گفتم بلی سوگند بخدا که من او را می‌شناسم و روزگاری میان من و او صداقت و رفاقت بود.

گفت کیست در اینجا که او را بشناسد و مقبول القول هم باشد من جمعی را اسم بردم و در این حال بقلب من گذشت که آن حضرت وفات یافته و سندی فرستاد و تمام آنها را آوردند چنانچه مرا آورده بود پس از آن بآنها گفت آیا می‌شناسید قومی که موسی بن جعفر (ع) را بشناسند آنها هم جمعی را شمردند آنها را هم حاضر ساخت پس چون صبح کردیم ما من ملاحظه کردم پنجاه نفر و کسری مرد بودیم که در خانه بودیم از کسانی که می‌شناختند موسی بن جعفر را و مصاحب او بودند عمر بن واقد گفت که سندی برخاست و داخل خانه شد و ما نماز خواندیم پس کاتب او بیرون آمد و طوماری با او بود و اسماء ما را نوشت و منزلها و شغلها و نسبهای ما را نوشت پس از آن در منزل سندی بن شاهک داخل شد و سندی بیرون آمد و دست خود را بمن زد و گفت برخیز یا ابا حفص من برخاستم و این جمعیت هم برخاستند و داخل منزل سندی شدیم سندی بمن گفت ای ابا حفص برادر این جامه را از روی موسی بن جعفر (ع) من جامه را برچیدم دیدم آن بزرگوار وفات یافته بود من گریه کردم و کلمه استرجاع از زبان جاری ساختم پس از آن گفت بآن جمعیت نظر کنید باو آنها هم هر یک نزدیک شدند و باو نظر میکردند پس چون همه دیدند گفت تمام شما شهادت دهید که این موسی بن جعفر بن محمد

است (۱) ما گفتیم بلی ما شهادت میدهیم که این موسی بن جعفر بن محمد (ع) است پس از آن گفت ای غلام دستمالی بر روی عورت او بپوش و او را برهنه کن غلام آن بدن طیب و طاهر را برهنه کرد گفت آیا می بینید اثر منکری یا جراحی در بدن او ما گفتیم که ما چیزی نمی بینیم در بدن او و او را نمی بینیم مگر آنکه وفات یافته است گفت پس بیرون روید تا آنکه او را غسل دهید و او را کفن نمائید و دفنش کنید پس ما بیرون رفتیم تا آنکه غسل داده شد و کفن کرده شد و حمل شد بجائی که نماز میخوانند و سندی بن شاهک بر او نماز گزارده و ما او را دفن کردیم و مراجعت کردیم و عمر بن واقد میگفت که احدی بهتر از من حال موسی بن جعفر (ع) را نمیداند چگونه میگویند او زنده است و حال اینکه من او را دفن کرده‌ام (۲) و عتاب ابن اسید از جماعتی از مشایخ اهل مدینه روایت کرده است که چون پانزده سال از سلطنت هارون گذشت ولی خدا موسی بن جعفر (ع) را شهادت یافت بزهر جفا و سندی بن شاهک لعنه الله بامر هارون ملعون او را مسموم ساخت در حبسی که معروف بخانه مسیب بود و رباب کوفه و در آنجا درخت کناری مغروس بود و آن بزرگوار برضوان و رحمت و کرامت خداوند جل شانہ پیوست در روز جمعه پنجم ماه رجب سنه صد و هشتاد و سیم هجری و عمر شریف او پنج‌سال و چهار سال بود و تربت و محل دفن او در بغداد در جایی که مشهور بمدینه السلام است در طرف غربی در باب التین در مقبره معروفه بمقابر قریش است. (۳) حسن بن عبد الله صیرفی از پدرش روایت کرده است که حضرت موسی بن جعفر (ع) در دست سندی بن شاهک وفات یافت پس او را بروی تابوت گذاشته و فریاد میکردند که اینست امام رافضیها بشناسید او را پس چون که نعش نزدیک فراش خانه رسید چهار نفر برخاستند و فریاد کردند که هر کس بخواهد خبیث پسر خبیث را به بیند بیرون بیاید و ملاحظه کند از اتفاق سلیمان بن ابی جعفر از قصر خود بیرون آمده روی بسوی شط میرفت شنید صیحه و آواز مردم را بغلامان و فرزندان خود گفت چه خبر است گفتند سندی بن شاهک است بر نعش موسی بن جعفر فریاد میکند و بد میگوید پس بفرزندان و غلامان گفت که نزدیکست این عمل در جنب غربی بلد واقع شود پس چون عبور آنها باین طریق افتاد که طرف غربی است با غلامان فرود بیائید و نعش را از دست آنها بگیرید و اگر ممانعت کردند آنها را بزنید و جمعیت آنها را برهم زنید پس چون بآن طرف عبور کردند فرود آمدند و نعش را از دست آنها گرفتند و آنها را زدند و جمعیت آنها را زدند متفرق ساختند و نعش را بر دوش چهار نفر از ملازمان گذاشتند و منادی فریاد کرد که هر کس بخواهد ببیند طیب پسر طیب موسی بن جعفر (ع) را بیرون بیاید و خلق حاضر شدند و او را غسل دادند و حنوط نمودند و او را کفن کردند بکیفیتی که در آن نوشته شده بود که دو هزار و پانصد دینار در او کار کرده بودند و تمام قرآن را بر او نوشته بودند و سلیمان پای برهنه و پیاده تشییع جنازه او نمود در حالتی که پیراهن خود را پاره کرده بود و سر خود را نیز برهنه کرده بود تا قبرستانهای قریش و در آنجا بزرگوار را

دفن نمود و این مطلب را بهارون نوشت هارون بسلیمان نوشت که عمو صله رحم بجا آوردی خداوند جزای نیکو بتو عطا کند و سوگند بخداوند که این عمل را سندی بن شاهک کرده است و بامر ما این عمل را نکرده است. (۱) از عمر بن واقد مروی است که گفت سینه هارون تنگ شد از بسکه فضل موسی بن جعفر بر او ظاهر میشد و باو میرسید که شیعیان قائل بامامت او هستند و در پنهانی با او مراوده میکنند در شب و روز و او را ترس فرو گرفت چه از جهت خودش و چه از جهت اغتشاش امر مملکتش فکر کرد که آن جناب را بزهر جفا شهید کند و فرمان داد قدری رطب از برای او آوردند و قدری از آن رطب را خورد پس از آن سینی طلب نمود و مقداری بیست دانه رطب در آن سینی نهاد و رشته طلب کرده آن رشته را بزهر آغشته کرده و در تک سوزنی داخل نمود بعد از آن یک دانه رطب از آن بیست دانه برداشت و این رشته را که بزهر آلوده بود در آن رطب گذر داد تا اینکه یقین پیدا کرد که زهر در رطب تأثیر نمود دو مرتبه رشته را بزهر آلوده کرد و از رطب گذر داد تا چند مرتبه پس از آن بخادم گفت که این سینی را نزد موسی بن جعفر (ع) می‌بری و باو میگوئی که امیر المؤمنین از این رطب خورد و بعضی از آن را از برای شما فرستاده و قسم داده است بحقی که بر تو دارد که مجموع این رطب را تناول کنی و چیزی از آن را باقی نگذاری و باحدی اطعام نکنی پس خادم آن رطب را خدمت آن حضرت آورده و تبلیغ سلام نمود حضرت فرمود خلالی از برای من بیاور پس خادم خلال بآن جناب داد و در مقابل او ایستاد و آن بزرگوار رطب تناول میفرمود و هارون را سگی بود که او را عزیز میداشت آن سگ خود را کشانید و بیرون آمد در حالتی که زنجیرهای طلا و جواهری که در گردنش بود میکشانید بروی زمین تا اینکه آمد مقابل حضرت آن جناب آن خلال را داخل کرد در آن دانه رطبی که بزهر آلوده بود و انداخت نزد سگ پس آن سگ آن رطب را خورد و طولی نکشید که آن سگ خود را بر زمین زد و فریاد کرد و گوشت او مضمحل و قطعه قطعه شد و آن جناب باقی رطب را تناول نمود و غلام سینی را برداشت و برد نزد هارون.

هارون بخادم گفت که تمام رطب را تناول نمود گفت بلی یا امیر المؤمنین گفت چگونه او را دیدی گفت من آنچه گفته بودی بجای آوردم بعد از آن خبر کردن سگ را بهارون داد که گوشت سگ مضمحل شد و سگ مرد هارون مضطرب شد باضطراب شدیدی و این واقعه بنظر او عظیم آمد و آن سگ را نزد هارون آوردند دید آن سگ بجهت زهر مضمحل شده است هارون خادم را احضار نمود فرمان داد شمشیری و سفره چرمی حاضر کردند و بخادم گفت که یا راست بگو این واقعه را یا اینکه میکشم ترا خادم گفت یا امیر المؤمنین من رطب را نزد موسی بن جعفر بردم و سلام ترا باو رسانیدم و در مقابل او ایستادم از من خلالی طلب کرد من خلال را باو دادم و او دانه دانه رطب را بر میداشت و آن خلال را در جوف آن داخل مینمود و آن رطب را تناول میفرمود تا اینکه آمد سگ از آنجا عبور کند

خلال را در یک دانه از رطب داخل نمود (۱) و آن دانه رطب را نزد سگ انداخت پس آن سگ آن دانه رطب را خورد و آن جناب باقی رطب را تناول نمود این نوع شد که می‌بینی هارون گفت ما سودی از موسی (ع) نبردیم رطب پاکیزه باو اطعام کردیم و زهر خود را ضایع کردیم و سگ خود را بکشتن دادیم چقدر حيله در موسی بن جعفر است پس از آن جناب موسی بن جعفر (ع) مسیب را خواست و این خواستن مسیب سه روز پیش از وفات آن بزرگوار بود و مسیب موکل آن جناب بود و باو فرمود ای مسیب عرض کرد لبیک ای مولای من فرمود من در این شب می‌خواهم بروم در مدینه جدم رسول خدا (ص) از برای اینکه با فرزندم علی (ع) عهد کنم آن عهدی را که پدرم با من نمود و او را وصی خود و خلیفه خود کنم و امر خود را باو واگذار کنم مسیب گفت من عرض کردم ای مولای من چگونه مرا امر میکنی که این درها و قفلها را گشاده گذارم و حال اینکه پاسبانها نزدیک درها با من حفظ و حراست میکنند فرمود ای مسیب یقین تو در خدا و در حق ما ضعیف است من عرض کردم نه ای مولای من فرمود پس سکوت کن عرض کردم ای سید من خداوند را بخوان که مرا ثابت بدارد پس آن جناب دعا کرد و گفت الهی یقین او را ثابت بدار پس از آن فرمود که خدای عز و جل را بآن اسم عظیم میخوانم که آصف آن اسم را خواند و تخت بلقیس را پیشروی حضرت سلیمان حاضر ساخت پیش از اینکه چشم او برهم بخورد که جمع کند خداوند میان من و فرزندم علی در مدینه مسیب گوید که من آن بزرگوار را دیدم که دعا مینمود پس او را دیگر ندیدم در محل نماز خود و من ایستاده بودم بر روی دو قدم تا اینکه آن بزرگوار را دیدم برگشت بمکان خود و آهن را بر روی پای خود گذاشت پس من بر روی بسجده شکر افتادم بشکرانه این نعمت معرفت آن بزرگوار را که حقتعالی بمن کرامت فرمود پس بمن فرمود ای مسیب بردار سر خود را من میدانم که در سیم این روز وفات میکنم مسیب گوید که من گریه کردم فرمود ای مسیب گریه مکن علی فرزند من امام و مولای تست بعد از من تمسک کن بولایت و محبت او و چنگ بزن بدوستی او که اگر این صفت پیوسته با تو باشد هرگز گمراه نخواهی شد من گفتم الحمد لله بعد از آن در شب سیم مولای من مرا خواست و فرمود من بر تو شناساندم که رحلت خواهم نمود بسوی خداوند عز و جل و اگر من شربتی از آب خواستم و آشامیدم و تو مرا دیدی که نفخ نمودم و شکم من بالا آمد و رنگ من زرد و سرخ و سبز شد و برنگهای مختلفه تغییر یافت پس خبر بده آن طاغی را که مراد هارون باشد بوفات من و این قضیه را که دیدی البته بر احدی اظهار مکن مگر بعد از وفات من مسیب بن زهیر گوید که من علی الاتصال منتظر وعده آن حضرت بودم تا اینکه شربت آبی خواست و آشامید پس مرا خواند و فرمود ای مسیب این نحس خبیث سندی بن شاهک را گمان میرسد که مباشر غسل و دفن من خواهد شد و چنین چیزی هرگز نخواهد شد و هر گاه مرا بردند بمقبره معروفه بمقابر قریش مرا در قبر بخوابانند و قبر مرا بیش از چهار انگشت گشاده نکنند و چیزی از خاک

قبر مرا از برای تبرک بر ندارند (۱) زیرا که خاک قبر ما حرام است مگر خاک قبر جدم حسین بن علی (ع) چه حق تعالی در آن خاک شفا قرار داده از برای شیعه ما و دوستان ما پس من شخصی را دیدم که شبیه‌ترین مردم بود بآن بزرگوار و در ذهن من چنین معهود بود که مولای من حضرت رضا (ع) است و هنوز بسن شباب نرسیده بود من خواستم از او سؤال کنم مولای من موسی بن جعفر صیحه کشید که ای مسیب من ترا نهی نکردم پس من صبر کردم تا اینکه آن جناب رحلت نمود و بجوار رحمت الهی پیوست و آن شخص غائب شد من خیر آن حضرت را به هارون رسانیدم.

سندی بن شاهک آمد بحق خداوند قسم که من بچشم خود دیدم که دست آنها بحضرت نمیرسید و حال اینکه گمان میکردند که او را غسل میدهند و حنوط می‌کنند و کفن میکنند و من می‌دیدم که هیچ یک از این‌ها او را نمیشناسند و آن شخص را میدیدم که مباشر غسل و حنوط و کفن آن بزرگوار بود و در ظاهر اظهار میکرد که آنها را در این اعمال یاری میکند و ایشان او را نمیشناختند.

پس چون از امر خود فارغ شد این شخص بمن فرمود ای مسیب هر زمان شک میکنی در چیزی در حق من شک مکن که من امام تو و حجت خداوند بر تو هستم بعد از پدر بزرگوارم ای مسیب مثل من مثل یوسف صدیق است و مثل این‌ها مثل برادران یوسف است هنگامی که بر یوسف داخل شدند چه یوسف آنها را شناخت و برادران یوسف را نشناختند پس آن جناب را برداشتند و در مقابر قریش دفن نمودند و قبر او را زیاده از آنچه فرموده بود بلند نکردند و بعد از آن قبر او را بلند کردند و بر آن قبر بنائی ساختند. (۲) از سلیمان بن حفص مروزی مروی است که گفت هارون الرشید موسی بن جعفر (ع) را در سال صد و هفتاد و نهم گرفت و در بغداد در حبس او وفات یافت در ماه رجب در پنج شب باقی مانده بآخر آن در سال صد و هشتاد و سیم و چهل و هفت سال سن شریف آن حضرت بود و در مقابر قریش مدفون شد و سی و پنج سال و کسری زمان امامت او بود و مادر او ام ولد بود و او را حمیده المصفاة می‌نامیدند و این حمیده بود مادر دو برادر آن حضرت اسحق و محمد دو فرزندان جعفر بن محمد (ع) و آن بزرگوار تصریح فرموده بامامت فرزند دلبندهش علی بن موسی الرضا (ع) بعد از وفات خود (۳) و از محمد بن صدقة العنبری مرویست که گفت چون ابو ابراهیم موسی بن جعفر (ع) وفات یافت هارون ملعون مشایخ طالبیه و بنی عباس و سایر اهل مملکت و حکام را جمع نموده و ابو ابراهیم موسی بن جعفر (ع) را حاضر نمود و گفت این موسی بن جعفر است و وفات یافته است بمرگ خدائی و نیست چیزی میان من و او از چیزهائی که من استغفار میکنم از خداوند عالم از آن یعنی من باعث قتل او نشده‌ام نظر کنید باو پس هفتاد نفر از شیعیان بر او داخل شدند و بموسی بن جعفر نظر کردند و در او اثر جراحی یا خفه کردن ندیدند و در پای مبارک او اثر حنا بود پس سلیمان بن ابی جعفر او را برداشته و متحمل غسل و تکفین او شد و در جنازه او پای و سر خود را برهنه کرد و زیاده اظهار حسرت میکرد.

(۱) (مصنف) گوید که من این اخبار را در این کتاب ضبط و ثبت نمودم بجهت رد بر واقفیه بر موسی بن جعفر (ع) چه این طایفه را گمان میرسد که موسی بن جعفر (ع) زنده است و منکرند امامت حضرت رضا (ع) را و همچنین سائر ائمه بعد از حضرت رضا (ع) را قبول ندارند و اگر بصحت پیوست وفات موسی بن جعفر (ع) مذهب این طایفه باطل خواهد شد و این طائفه را ایرادی بر این اخبار است و آن ایراد اینست که میگویند حضرت صادق (ع) فرموده است که امام را کسی غسل نمیدهد مگر امام و اگر حضرت رضا (ع) امام بود چنانچه شما در این اخبار ذکر کردید پس چرا موسی (ع) را غیر او غسل داد و این ایراد وارد نیست زیرا که حضرت صادق (ع) نهی فرمود از اینکه غیر امام را غسل بدهد و فرمود که غسل ندهد امام را مگر کسی که امام باشد پس اگر غیر از امام امام را غسل داد امامت آن امامی که بعد از این امام است باطل نمیشود و حضرت صادق فرموده که امامت امام متحقق نمیشود مگر باینکه امام قبل از خود را غسل بدهد.

پس این تعلیق باطل شد که گفتند اگر رضا (ع) امام بود در این اخبار ذکر نمیشد که موسی را غیر از رضا غسل داده علاوه بر اینکه ما در بعضی از این اخبار روایت کردیم که حضرت رضا (ع) پدر بزرگوارش موسی بن جعفر را غسل داد بنوعی که بر کسانی که حاضر شده بودند از برای غسل او مخفی بود و کسی اطلاع نیافت بر غسل دادن او مگر بعضی که پیشتر ذکر شد واقفیه انکار نمیکنند جواز طی الارض را از برای امام (ع) که بزمان اندک مسافت بعیدی را طی کند و سبب این مطلب این باشد که حقتعالی زمین را از برای او بر هم پیچیده بعد از اینکه تجویز نمودند این مطلب را میگوئیم حضرت رضا از مدینه تا بغداد بطی الارض آمد. (۲) احمد بن عبد الله غروی از پدرش روایت کرده که گفت داخل شدم بر فضل بن ربیع در حالی که بر روی بام خانه نشسته بود پس بمن گفت نزدیک بیا من نزدیک رفتم تا اینکه محاذی او رسیدم پس از آن بمن گفت که برو بر بالای آن یک در خانه که میان این خانه‌ها واقع است من بر آن خانه مشرف شدم گفت چه می‌بینی در این خانه گفتم جامه میان این خانه افتاده گفت نیکو نظر کن چون تأمل کردم و درست نظر کردم و فهمیدم گفتم مردی سجده کرده است گفت او را می‌شناسی گفتم نمی‌شناسم او را گفت این مولای تست گفتم مولای من کیست گفت تجاهل میکنی بر من گفتم تجاهل نمیکنم و لکن مولائی از برای خود نمی‌شناسم گفت أبو الحسن موسی بن جعفر (ع) است من او را در شب و روز مفقود میکنم و نمی‌یابم او را در وقتی از اوقات مگر بر این حالت که بعد از طلوع فجر نماز میخواند و بعد از نماز مقدار یک ساعت تعقیب میخواند تا اینکه آفتاب طلوع میکند پس از آن سجده میکند و علی الاتصال در سجده است تا اینکه آفتاب از دایره نصف النهار زائل می‌شود و ظهر می‌شود و کسی را گماشته بودم که مترصد وقت زوال باشد و او را اطلاع دهد و من ندانستم چه وقت غلام باو گفت که وقت زوال شده است همین قدر میدیدم که آن جناب از سجده خود سر بر میداشت و شروع میکرد بنماز ظهر بدون اینکه تجدید طهارتی کند پس من میدانستم که خواب

نرفته است در سجود خود و پینکی هم نزده است (۱) و علی الاتصال اشتغال بنماز داشت تا اینکه از نماز عصر فارغ میشد پس از فراغ از نماز عصر سر مبارک را بسجده میگذاشت و متصل سجده میکرد و در سجده بود تا اینکه آفتاب غروب میکرد و بعد از غروب آفتاب سر از سجده بر میداشت و نماز مغرب را بجا می‌آورد و بدون اینکه طهارتی تجدید کند و علی الاتصال مشغول بنماز بود و سر خود را بخاک میگذاشت تا اینکه نماز عشا را بجا می‌آورد و بعد از نماز عشا قدری طعام بریان شده که از برای او می‌آوردند افطار مینمود پس از آن تجدید وضو میکرد و سجده مینمود و سر خود را بلند میکرد و خواب سبکی میرفت پس از آن بر میخواست و تجدید وضو میکرد و در آن وسط شب علی الاتصال نماز میکرد تا طلوع فجر و من ندانستم چه زمان باو گفت که فجر طالع شده است و این قدر دانستم که شروع میکرد بنماز صبح این بود آداب آن جناب از زمانی که او را بمن تسلیم کردند پس من باو گفتم بپرهیز از خداوند مبادا از تو عملی صادر شود که باعث زوال نعمت تو شود تو میدانی که احدی از مردم نسبت باحدی از این سلسله بدی نکرده است مگر نعمت از او زائل شده است گفت مکرر فرستاده‌اند مرا بقتل او امر کرده‌اند من قبول نکردم و بایشان اعلام کرده‌ام که من هرگز چنین عملی نکنم و اگر مرا در معرض قتل او درآورند مسئول آنها را اجابت نکنم بعد از چندی دیگر آن جناب را تسلیم فضل بن یحیی البرمکی نمودند چند روز هم نزد او حبس بود و فضل بن ربیع هر روز طعام از برای او میفرستاد تا اینکه سه روز و سه شب گذشت چون شب چهارم شد غذا از برای آن جناب از فضل بن یحیی آوردند آن حضرت دست خود را بلند کرد و عرض کرد پروردگارا تو میدانی که اگر این غذا را پیش از امروز خورده بودم خود باعث هلاکت خود شده بودم کنایه از اینکه از آن مضطرب بخوردن این غذا و غذا را تناول نمود و ناخوش شد روزانه دیگر طبیب از برای او آوردند و در گودی کف دست آن جناب رنگ سبز عارض شده بود بطیب عرضه شد و این زهری بود که بآن جناب داده بودند در این موضع جمع شده بود طبیب برگشت و بایشان گفت قسم بخداوند که آن جناب دانایتر است از شما بآنچه شما در حق او کرده‌اید پس آن جناب وفات یافت. (۲) از علی بن رباط مروی است که گفت من بحضرت علی بن موسی الرضا (ع) عرض کردم که مردی نزد ما مذکور ساخت که پدر بزرگوارت زنده است و شما واقع امر را میدانید فرمود سبحان الله رسول خدا وفات میکند و موسی بن جعفر وفات نمیکند بخدا سوگند که وفات کرد و اموال او قسمت شد و کنیزکان او بشوهر رفتند.

(۱) باب نهم «در ذکر کسانی از اولاد رسول که در یک شب هارون الرشید آنها را بقتل رسانید»

بعد از کشتن آن ملعون موسی بن جعفر را بزهر سوای کسانی از اولاد رسول را که در سایر ایام و لیالی بقتل آورده. (۲) از عبید الله بزاز نیشابوری که مرد مسن بود مروی است که گفت میان من و حمید بن قحطبه الطائی

الطوسی معامله بود من در بعضی ایام وارد بر او شدم چون خبر آمدن من باو رسید در آن وقت مرا استحضار نمود و من جامه سفر را تغییر نداده بودم و آن زمان ماه رمضان در وقت نماز ظهر بود چون من بر او داخل شدم دیدم او را در خانه که آب در آن خانه جاری بود من سلام کردم بر او و بشستم پس طشتی و ابریقی آوردند و دست او را شستند و مرا نیز امر نمود دستم را شستم و غذا حاضر ساختند در این حال بخیال من خطور کرد که ماه رمضان است پس چون متذکر شدم دست خود را نگاه داشتم حمید بمن گفت چرا غذا نمیخوری گفتم ایها الامیر ماه رمضانست و مرا مرضی و علتی نیست که موجب شود بر اینکه روزه خود را افطار کنم شاید امیر را عذری یا علتی باشد که موجب افطار باشد گفت مرا علتی نیست که موجب افطار باشد بدن من صحیح است و اشک از دیده‌اش سیلان نمود و گریه کرد بعد از آنکه از طعام خوردن فارغ شد من باو گفتم ایها الامیر چه چیز ترا بگریه درآورده گفت وقتی که هارون در طوس بود شبی کسی را نزد من فرستاد که بیا نزد امیر المؤمنین هارون چون که من بر او وارد شدم دیدم پیش روی او شمعی برافروخته است و شمشیر سبزی کشیده گذاشته است و برابر او خادمی ایستاده است سر خود را بلند کرد و گفت اطاعت تو نسبت بامیر المؤمنین چگونه است من گفتم بنفس و مال اطاعت میکنم سر خود را بزیر افکند و مرا اذن داد که مراجعت کنم در منزل خود درنگی نکردم که مجددا شخصی را نزد من فرستاد و گفت بیا نزد امیر المؤمنین من در نزد خود گفتم إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و بر خود ترسیدم که عزم کرده باشد بر قتل من و چون مرا دید حیا کرد از من پس رفتم و پیش روی او نشستم سر خود را بلند کرد و گفت چگونه است اطاعت تو نسبت بامیر المؤمنین گفتم بنفس و مال و عیال و فرزند اطاعت میکنم تبسمی نمود و مرا اذن داد مراجعت کنم چون در منزل خود رسیدم طولی نکشید باز کسی را نزد من فرستاد که اجابت کن امیر المؤمنین را چون پیش روی او حاضر شدم بر همان حالت اولی بود سر خود را بلند کرد و گفت چگونه است حالت تو نسبت بامیر المؤمنین گفتم تا بنفس و مال و عیال و فرزند و دین اطاعت میکنم خنده کرد و گفت بگیر این شمشیر را و هر چه این خادم میگوید عمل کن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۷۱

(۱) خادم شمشیر را بمن داد و مرا برداشته آورد بر در خانه که بسته بود در خانه را گشود دیدم در وسط آن خانه چاهی است و در آن خانه سه خانه است که درهای آن خانه‌ها بسته است پس در یکی از آن خانه‌ها را گشودم دیدم در آن خانه بیست نفر را که بعضی پیر بودند و بعضی بر سن کهولت و بعضی جوان بودند و همه گیسوی بافته شده داشتند و موی سر آنها تراشیده نبود و در قید بودند.

خادم بمن گفت که امیر المؤمنین ترا امر کرده است که اینها را بقتل آوری و تمام آنها سادات علویه هستند و از اولاد علی و فاطمه (ع) هستند و اینجا در قید هستند پس یکی یکی را بیرون آورد و من گردن زدم تا تمام آنها را

گردن زدم و جسدها و سرهای آنها را ریخت در میان آن چاه و در خانه دیگر را گشود دیدم در آن خانه نیز بیست نفر سادات علویه از اولاد علی و فاطمه در قید هستند خادم گفت:

امیر المؤمنین ترا امر کرده است که اینها را نیز بقتل آوری پس یکی یکی را بیرون آورد و من گردن زدم و او بدن آنها را در چاه میانداخت تا تمام آنها را گردن زدم پس از آن در خانه سیم را گشود دیدم مثل آن دو خانه بیست نفر از اولاد علی و فاطمه (ع) در قید هستند و همه گیسوی بافته شده داشتند و سر آنها تراشیده نشده بود و خادم بمن گفت که امیر المؤمنین ترا امر کرده است که اینها را همه بقتل آوری و او یکی یکی را بیرون آورد و من میزدم گردن آنها را و او بدن آنها را در چاه میانداخت تا آنکه نوزده نفر آنها را گردن زدم و یک مرد پیری باقی ماند که موی سر او هم بلند بود بمن گفت:

وای بر تو ای تباہکار بدبخت در روز قیامت نزد جد ما رسول خدا چه عذر می‌آوری که شصت نفر از اولاد او را بقتل آوردی که مجموع آنها از اولاد علی و فاطمه بودند.

بدن من مرتعش شد و گوشت‌های بدن من بلرزه آمد خادم نظری غضبانه بمن نمود مرا ترس فرو گرفت و او را نیز بآنها ملحق کردم و خادم بدن او را در چاه انداخت پس عمل من باین نوع باشد که شصت نفر از اولادان رسول خدا را بقتل آورده‌ام نماز و روزه چه ثمر دارد از برای من و حال آنکه میدانم که مخلد خواهم بود در آتش. (۲) (مصنف) این کتاب گوید که از منصور هم چنین عملی نسبت بذریه رسول خدا صادر شد (۳) و از حاکم ابا احمد محمد بن محمد بن اسحق الانمطی النیشابوری باسناد متصله مروی است که چون منصور عمارت‌های بغداد بنا مینهاد سادات علویه را بسعی تمام پیدا میکرد و آنها را میان ستون‌های میان خالی میگذاشت که از گچ و آجر بنا میکرد.

روزی جوان نیکو روئی که موی سیاهی داشت و از فرزندان حسن بن علی بن ابی طالب (ع) بود پیدا کرد و او را به بنائی که از برای او این بناها را میساخت تسلیم نمود که او را در میان ستون گذارد و بر روی او بنا کند و بعضی از معتمدین خود را بر وی گماشت که در حضور او آن جوان را در میان ستون گذارند و روی او را بچینند.

بنا او را میان ستون گذاشت در آن حال آن بنا بر آن جوان رقت کرد و بر او رحم کرد و در آن ستون سوراخی قرار داد که باد داخل آن ستون شود و آن غلام خفه نشود و بغلام گفت باکی بر تو نیست صبر کن که چون تاریکی شب عالم را فرو گرفت من بزودی می‌آیم

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۷۲

و ترا از میان این ستون بیرون می‌آورم. (۱) پس چون ظلمت شب عالم را فرو گرفت آن بنا در آن تاریکی آمد و آن علوی را از میان آن ستون بیرون آورد و باو گفت بپرهیز از خداوند از ریختن خون من و خون این فعله‌ها که

با من کار میکردند و خودت را ظاهر مکن من تو را در این تاریکی شب بیرون آوردم از میان این ستون بجهت اینکه ترسیدم اگر ترا واگذارم در میان این ستون جد تو رسول خدا (ص) در روز قیامت خصم من باشد در پیشگاه حضرت الله پس موی آن جوان را بالای گچ بری هر قدر ممکن بود چید و باو گفت:

خودت را پنهان کن و نفس خودت را نجات بده و نزد مادرت مرو جوان گفت اگر چنین است که باید من دیگر نزد مادر خود نروم پس این واقعه را بمادرم بگو که من نجات یافتم و گریختم تا اینکه خوشدل شود و جزع نکند و گریه زیاد نکند اگر بهیچ وجه من نتوانم نزد او معاودت کنم.

پس جوان گریخت و معلوم نشد که بکدام طرف از روی زمین خداوند رو نهاد و کسی ندانست که بکدام شهر رفت شخص بنا میگویی که آن جوان مکان مادرش را بمن نمایانده و موی خود را بجهت نشانی بمن داده بود پس رفتم نزد مادر او از آن راهیکه آن جوان بمن نمایانده بود صدای گریه شنیدم مثل صدای مگس من دانستم که اینست مادر آن جوان پس نزدیک رفتم و خبر فرزندش را باو گفتم و موی او را دادم و برگشتم.

(۲) «باب دهم» «در ذکر علت اینکه بعضی واقف شدند بر موسی بن جعفر و بعد از او اولاد امجاد او را امام ندانستند»

(۳) از ربیع بن عبد الرحمن مروی است که گفت بخداوند سوگند که حضرت موسی بن جعفر (ع) از کسانی است که بتأمل و ثبوت فراست و نظر حقیقت اشیا را درک میکند آن بزرگوار میدانست کسانی را که بعد از موت او واقف شدند و کسی که بعد از او امام است منکر او شوند و آن جناب کظم غیظ بر آنها مینمود و غضب خود را فرو می‌نشانید و ایشان نمیدانستند که مطلبی آن جناب از ایشان میدانند و از این جهت بود که آن جناب را کاظم میگویند (۴) و از یونس بن عبد الرحمن مروی است که گفت چون حضرت أبو الحسن (ع) وفات یافت نبودند کسانی که آن جناب آنها را نصب کرده بود و متحمل امورات آن حضرت میشدند مگر آنکه نزد آنها از آن جناب مال بسیاری بود و این مطلب باعث شد که بآن جناب وقف کردند و موت او را انکار نمودند که مبادا مال را از آنها بگیرند از آن جمله در نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار بود و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار بود یونس گوید که چون من این قضیه را دیدم و حق بر من معلوم شد و دانستم امر ولایت حضرت ابی الحسن الرضا (ع)

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۷۳

را بنا گذاردم بسخن گفتن و مردم را باو دعوت نمودم (۱) زیاد قندی و علی بن ابی حمزه نزد من فرستادند و گفتند که چه چیز ترا وامیدارد باینکه این گونه سخنان میگوئی اگر مال میخواهی ما ترا بی‌نیاز میکنیم و ضمانت کردند که ده هزار دینار بدهند و بمن گفتند که دیگر این نوع سخنان مگو من ابا و امتناع نمودم و بآنها گفتم که ما از صادقین (ع) روایت کرده‌ایم که هر گاه بدعت ظاهر شد و کسی عالم است بآن باید علم خود را ظاهر کند و

اگر آنچه در آن باب میداند اظهار نکند نور ایمان از او سلب می‌شود و من زحمت و مشقت در امر خداوند را وانمیگذارم پس بمن بد گفتند و اظهار عداوت نمودند. (۲) از احمد بن حماد مروی است که گفت یکی از کسانی که متحمل امور آن حضرت موسی بن جعفر میشدند و آن حضرت او را نصب کرده بود عثمان بن الرواسی بود و همیشه در مصر منزل داشت و نزد او هم مال بسیاری و شش نفر کنیز از آن جناب بود احمد گوید که حضرت أبو الحسن الرضا (ع) نزد او فرستاد و مطالبه اموال و کنیزکان را نمود عثمان بآن جناب نوشت که پدر بزرگوارت وفات نیافته حضرت باو نوشت که پدرم وفات یافت و ما میراث او را قسمت نمودیم و این قدر خبر رسیده که بصحت پیوسته موت آن حضرت و از برای او دلیل بر وفات آن حضرت آورد احمد گوید که عثمان نوشت بآن جناب که اگر پدر بزرگوارت وفات نیافته است چیزی بتو نمی‌رسد که مطالبه کنی و اگر بنا بر آنچه خودت می‌گوئی وفات یافته مرا امر نکرده است باینکه چیزی بتو بدهم و کنیزکان را آزاد کرده‌ام و آنها را بشوهر داده‌ام. (۳) (مصنف) کتاب گوید که حضرت موسی بن جعفر از کسانی نبود که مال جمع کند و لیکن در زمان هرون الرشید این اموال از برای او جمع شد و دشمن او هم بسیار بود نمیتوانست این اموال را بمردم بدهد مگر بقلیلی از کسانی را که بر آنها اعتماد داشت که کتمان سر میکنند و بهارون خبر نمیدهند که موسی بن جعفر (ع) بمردم مال میدهد پس باین سبب این اموال نزد او اجتماع یافت و آن جناب میخواست بر گردن خود ثابت نکند گفته کسانی را که بد گوئی آن جناب را نزد هارون مینمودند و می‌گفتند که اموال از برای موسی بن جعفر حمل می‌شود از اطراف و اعتقاد بامامت او دارند و هارون این مطلب را حمل کند باینکه میخواهد خروج کند و اگر این مطلب نبود و آن جناب تفریق میکرد این اموال را که در نزد او جمع شده بود و بفقرا می‌بخشید علاوه بر اینکه این اموال از فقرا نبود و این اموالی بود که دوستان آن جناب باو رسانیده بودند بجهت اکرام و احترام و بجهت نیکی و احسان بآن حضرت علیه آلاف التحية و الثناء.

(۴) «باب یازدهم» «در ذکر اخباری که از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در توحید وارد شده است»

(۵) ۱- از یاسر خادم مروی است که گفت از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع)

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۷۴

شنیدم که فرمود (۱) هر کس خدای عز و جل را بخلق تشبیه کند مشرکست و شریک از برای خداوند قرار داده است و هر کس بخداوند نسبتی بدهد که از آن نهی شده باشد کافر است. (۲) از ابراهیم بن ابی محمود مروی است که گفت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) فرمود در تفسیر قول حق تعالی ۲- «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاصِرَةٌ» یعنی روها در آن روز نیکو و با طراوت و روشن و درخشانند است و منتظر ثواب پروردگار است. «مترجم گوید» که مناسبت این تفسیر حضرت با این مقام که حکایت توحید است آنست که حضرت میفرماید که قول

خداوند اِلی رَبِّهَا ناظِرَةً بظاهر خود باقی نیست چه در ظاهر معنی او اینست که وجوه پروردگار نظرکننده است و این در وقتی متصور است که خداوند محسوس باشد.

حضرت میفرماید که خداوند محسوس نیست که کسی باو نظر کند بلکه مراد اینست که وجوه ضیاء بخشنده و درخشنده است.

(۳) -۳ از عبد الله السلام بن صالح الهروی مروی است که گفت من بعلی بن موسی الرضا (ع) عرض کردم یا ابن رسول الله چه میفرمائید در این حدیث که اهل حدیث روایت کرده‌اند که مؤمنین در بهشت از منزلهای خود خداوند را می‌بینند فرمود ای ابا صلت خدای تبارک و تعالی تفصیل داد پیغمبر گرامی خود محمد (ص) را بر جمیع خلق از پیغمبران و ملائکه و طاعت او را اطاعت خود قرار داده و پیروی او را پیروی خود قرار داد و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خود قرار داد و فرمود هر کس رسول را اطاعت کند خداوند را اطاعت کرده است و فرمود کسانی که بیعت کنند ترا ای رسول محترم خدا را بیعت کرده‌اند و دست خدا بالای دست خلق است یعنی چون دست خلق نیست و پیغمبر مکرم فرمود هر کس مرا زیارت کند در حیات و زندگی من یا بعد از موت من خداوند را زیارت کرده است و درجه پیغمبر در بهشت بلندترین درجات است و کسی که از منزل خود در بهشت آن جناب را در درجه او زیارت کند خداوند تبارک و تعالی را زیارت کرده است ابا صلت عبد السلام گوید که عرض کردم یا ابن رسول الله چه چیز است معنی آن خبری را که روایت کرده‌اند که ثواب لا اله الا الله نظر کردن بروی خداوند است فرمود ای ابا صلت کسی که وصف کند حق تعالی را بر روی مثل صورت و روهای مردم باین معنی که بگوید خداوند روی دارد کافر است و لکن روی خداوند انبیاء و رسل و حجج او صلوات الله علیهم هستند و ایشانند کسانی که خلق بسبب اینها روی بخداوند و دین خدا و معرفت او مینمایند و حق تعالی فرمود.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ یعنی هر کس بر روی زمین است فانی خواهد شد و روی پروردگار باقی و برقرار است و نیز حق تعالی فرموده كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ و هر چیز هلاک خواهد شد مگر روی پروردگار پس نظر بسوی انبیاء خدا و رسل و حجج او در درجات ایشان در روز قیامت ثواب عظیم دارد از برای مؤمنین و پیغمبر اکرم فرموده کسی که دشمن دارد اهل

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۷۵

بیت و عترت مرا (۱) نخواهد دید مرا و منمهم نخواهم دید او را در روز قیامت و فرمود در شما کسی است که مرا نخواهد دید بعد از آنکه از من مفارقت کند ای ابا صلت خداوند تبارک و تعالی نه موصوف خواهد شد بمکان و نه ابصار ابا صلت گوید که عرض کردم یا ابن رسول الله خبر بده مرا از جهنم و بهشت که آیا حق تعالی آنها را خلق فرموده است یا بعد از این خلق میکند فرمود خلق فرموده است و پیغمبر خدا (ص) در شب معراج چون عروج کرد باسماں داخل بهشت شد و جهنم را هم رؤیت نمود.

ابا صلت گوید که من عرض کردم که طائفه‌ای قائلند باینکه بهشت و جهنم مقدرند و هنوز خلق نشده‌اند حضرت فرمود نه این طائفه از ما هستند و نه ما از ایشان کسی که انکار کند خلقت بهشت و جهنم را تکذیب نموده است ما را و چیزی از ولایت ما را ندارد و مخلد خواهد بود در آتش جهنم.

حقتعالی فرموده هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آَنِ اَيْنست دوزخی که تکذیب کنند آن را گناهکاران طواف کنند میان آن و میان آب جوشان بسیار گرم.

و پیغمبر معظم فرمود که چون عروج دادند مرا بسوی آسمان جبرئیل دست مرا گرفت و مرا داخل بهشت نمود و از رطب بهشتی بمن داد من تناول نمودم پس این تغییر یافت بنطفه در صلب من چون هبوط کردم بزمین و با خدیجه نزدیکی کردم حامله شد فاطمه پس فاطمه حوراء و انسیه شد و هر زمان که مشتاق بوی بهشت میشدم بوی دخترم فاطمه (ع) را استشمام مینمودم. (۲) ۴- ریان بن الصلت از علی بن موسی الرضا (ع) از پدر بزرگوارش روایت کرده است و او از پدران خود از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده‌اند که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که خداوند جل جلاله فرمود ایمان بمن نیاورده است کسی که کلام مرا برای خود تفسیر کند و نشناخته است مرا کسی که مرا تشبیه بخلق من کند و بر دین من نیست کسی که استعمال کند قیاس را در دین من. (۳) ۵- احمد بن محمد بن خالد از بعضی اصحاب ما روایت کرده که گفت حضرت رضا (ع) بقبری از قبور اهل بیت خود گذشت دست خود را بروی قبر گذاشت و گفت:

الهی بدت قدرتک و لم تبد هیئة فجهلک و قدروک و التقدير علی غیر ما به وصفوک و انی بری یا الهی من الذین بالتشبيه طلبوک لیس لمثلک شیء الهی و لن یدرکوک فظاهر ما بهم من نعمک دلیلهم علیک لو عرفوک و فی خلقک یا الهی مندوحة ان یتناولوک بل سووک بخلقک فمن ثم لم یعرفوک و اتخذوا بعض آیاتک ربا فبدلک وصفوک فتعالیت یا ربی عما به المشبهون نعتوک

یعنی پروردگارا ظاهر شد قدرت تو و هیئت و شکل از تو ظاهر نشد پس ترا نشناختند و ترا قیاس بخلق کردند و وصف ترا بقیاس که سزاوار نبود از برای تو و تو بآن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۷۶

متصف نبودی (۱) پروردگارا من بیزارم از طائفه که ترا تشبیه گرفتند مثل تو چیزی نخواهد بود و ترا درک نکردند و حال اینکه اگر بخواهند بشناسند نعمتهای ظاهر تو دلیل ایشان است پروردگارا اگر قصد معرفت ترا داشته باشند مخلوقات راه وسیعی است از برای شناسائی تو بلکه ترا با مخلوق تو مساوی نمودند و از این جهت ترا نشناختند و بعضی از آیات و علامات ترا خدا دانستند و ترا بآن متصف ساختند پروردگارا بلند است شأن تو از آنچه مشبه ترا وصف نمودند (۲) ۶- از احمد بن محمد بن ابی نصر مرویست که گفت قومی از وراء النهر خدمت

حضرت ابی الحسن الرضا (ع) آمدند و عرض کردند که ما آمده‌ایم سه مسأله از تو سؤال کنیم اگر در این سه مسأله جواب ما را دادی میدانیم که تو عالم و دانا هستی فرمودند سؤال کنید عرض کردند خبر بده ما را از خداوند که در چه مکان و بچه کیفیت است و بر چه چیز اعتماد نموده فرمود حق تعالی ایجادکننده کیفیت است از برای کسی که گوید خدا چگونه است پس بدون کیفیت است و ایجادکننده مکان است از برای کسی که میگوید خدا کجا است پس بدون مکان است و اعتماد او بر قدرت است.

گفتند که ما شهادت میدهیم که تو عالم و دانائی (۳) «مصنف گوید» که مراد از فرموده او که اعتماد او بر قدرت اوست این است که اعتماد او بر ذات او است زیرا که قدرت آن صفات ذات خداوند است. (۴) ۷- از محمد بن عرفه مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم که حقتعالی اشیاء را بقدرت خلق فرمود یا بغیر قدرت فرمود سزاوار اینست که خلق اشیاء بقدرت باشد زیرا که هر گاه بگوئی اشیاء بقدرت خلق شده است گویا قدرت را چیزی غیر از خدا قرار داده و قدرت را آلت از برای خدا قرار داده که بآن آلت اشیاء را خلق کرده است و این شرک بخداوند است و هر گاه بگوئی که اشیاء بغیر قدرت خلق شده است پس متصف ساخته خداوند را باینکه خلق کرده است اشیاء را بغیر از خود که قدرت است و لکن خداوند نه ضعیف است و نه عاجز است و نه محتاج است بغیر خود بلکه قادر است بذات خود نه بقدرت. (۵) ۸- و از حسین بن بشار مروی است که گفت از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) سؤال کردم که آیا خداوند عالم است باینکه چیزی که نیست اگر بود بچه کیفیت میبود گفت خداوند عالم بود و هست بتمام اشیاء قبل از وجود اشیاء چنان که فرموده است إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ما پیش از این استنساخ میکردیم و ثبت مینمودیم آنچه را که شما عمل میکنید بعد از این و باهل جهنم میفرماید وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ اینها که ادعا میکنند که اگر ما برگردیم بدنیا عمل خوب میکنیم اگر رد شوند بدنیا هر آینه عود میکنند بآنچه که خدا نهی فرموده و اعمال قبیحه را که مرتکب میشدند باز هم مرتکب خواهند شد و بدرستی که اینها در دعوی خود کاذبند پس خداوند عالم علم داشت باینکه اگر اینها بازگشت کنند عود میکنند بعمل خود و چون ملائکه بخدا

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۷۷

عرض کردند. (۱) أ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ يَا قَرَارَ مِدهی در زمین مخلوقی را که افساد کنند و خون ریزش کنند و حال آنکه ما تسبیح میکنیم بحمد تو و تقدیس میکنیم ترا حقتعالی در جواب آنها فرموده إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ مَنْ مِیدانم چیزی را که شما نمیدانید پس همیشه علم حقتعالی سابق بر اشیاء بود و قدیم بود پیش از اینکه اشیاء را خلق کند پس پاکست خدا و دور است از ناشایستها پروردگار ما و بلند است مرتبه او از هر وصفی و عظیم الشان است و خلق فرموده است اشیاء را بآن طوری که مشیت او قرار گرفت و عالم بود بر آنها سابق بر اشیاء چنین است پروردگار ما و همیشه پروردگار ما دانا و شنوا و

بینا بوده است. (۲) ۹- از فضل بن شاذان مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که میفرمود در دعاء خود، منزه و مبرا از عیوب و نقائص است کسی که آفرید خلق را بقدرت خود و محکم کرد آنچه آفرید بحکمت خود و نهاد هر چیزی را در موضع خود بسبب علم خود و منزه است کسی که عالم و دانا است بنگریستن کسی که دزدیده می‌نگرد بکسی که حلال نیست نگریستن بآن و میداند آنچه را که در سینه‌ها مخفی و پنهانست و نیست مثل او چیزی و اوست شنوا و بینا. (۳) ۱۰- از حسین بن خالد مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که میگفتند که خداوند تعالی عالم و قادر وحی و قدیم و شنوا و بینا بود من باو عرض کردم یا ابن رسول الله از جمعی شنیدم که میگفتند که حقتعالی همیشه عالم است بعلمی و قادر است بقدرتی وحی است بحیوانی و قدیم است بقدمی و سمیع و شنوا است بسمعی و بصیر و بینا است ببصری، فرمود کسی که این طور بگوید و متدین باین معنی شود خدای دیگر با خدا گرفته است و از ولایت ما بهره ندارد.

پس از آن فرمود خدای عز و جل همیشه دانا و قادر وحی و قدیم و شنوا و بینا است بذات خود یعنی اینها صفات ذات است و بلند است شأن او بلندی عظیمی و مبرا است از چیزی که مشرکین و مشبهه قائلند. (۴) ۱۱- از صفوان بن یحیی مروی است که گفت بحضرت ابی الحسن (ع) عرض کردم که فرق میان اراده خالق و اراده مخلوق چیست؟

فرمود اراده مخلوق عزم و قصد است بر فعل که بعد از این ظاهر سازد و آن فعلی است که بعد ظاهر خواهد شد اما اراده خداوند احداث و ایجاد است نه غیر آن چه حقتعالی نمینگرد در فعل و عزم نمیکند و فکر و اندیشه نمیکند و این صفات از او منتفی است و اینها از صفات مخلوق است پس اراده حقتعالی عین فعل است نه غیر آن چون بگوید ایجاد می‌شود بدون لفظی و بدون سخن راندن بزبانی و بدون عزمی و بدون تفکری و بدون کیفیت و چگونگی چه حقتعالی بدون کیفیت است.

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۷۸

(۱) ۱۲- از حسین بن خالد مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم یا ابن رسول الله مردم روایت میکنند که رسول خدا فرمود که خدای عز و جل آدم را بصورت خود خلق کرد فرمود:

خدا بکشد این طایفه را که این نوع روایت میکنند اینها اول حدیث را انداخته‌اند و حدیث این است که رسول خدا بدو مرد گذشت که بهم‌دیگر دشنام میدادند یکی از آن دو را شنید که بدیگری میگوید خداوند قبیح کند روی ترا و روی کسی را که شباهت بتو دارد حضرت فرمود ای بنده خدا این را ببردت نگو حق تعالی او را بصورت او خلق فرموده است. (۲) ۱۳- و از محمد بن عبیده مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم از قول خدا که با ابلیس میفرماید؟

ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِيَّ چه چیز ترا بازداشت از اینکه سجده کنی بچیزی که من بدو دست خود خلق نمودم حضرت فرمود یعنی بقدرت و قوت خلق کردم (۳) «مصنف گوید» که از بعضی از مشایخ شیعه شنیدم که در این آیه شریفه ذکر میکرد که ائمه وقف میکردند بر قول خدا ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ و ابتدا میکردند بقول خدای تعالی بِيَدِيَّ اُسْتُكْبِرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ و این مثل قول قائلست که بگویند با شمشیر من با من مقابله میکنی و با نیزه من با من جنگ میکنی گویا که حقتعالی میفرماید بنعمت من و احسان من بسوی تو قوت یافته بر استکبار و نافرمانی من (۴) ۱۴- از حضرت رضا (ع) مروی است در آیه شریفه يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُودِ که حجابیست از نور ظاهر می‌شود مؤمنین سجده میکنند و صلیبهای منافقین مستحکم می‌شود و استطاعت و قدرت بر سجده ندارند (۵) «مترجم گوید» که مصنف حدیثی ۱۵- دیگر از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آن جناب باسناد متصله از جد بزرگوارش علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است و آن خطبه است که آن جناب در مسجد کوفه انشاء فرموده چون وضع این ترجمه بجهت تقریب اذهان عوام است باحدیث مذکوره در این کتاب پس ترجمه این خطبه بی‌مقام است زیرا که بر فرض ترجمه نمودن از جهت اشتغال آن بر مطالب علمیه نفع و ثمره عاید عوام نخواهد شد پس اولی آنست که از او غمض عین شود: (۶) ۱۶- از ابراهیم بن ابی محمود مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم از قول حقتعالی که میفرماید:

وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ فرمود که حقتعالی متصف بترک و وا گذاشتن نمیشود چنان که مخلوق او باین صفت متصفند و لیکن زمانی که میداند که این کفار از کفر و ضلالت خود بازگشت نمیکنند پس منع خواهد نمود یاری کردن و لطف را از ایشان و ایشان را باختیار خود وامیگذارد.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۷۹

(۱) ابراهیم گوید از آن جناب سؤال کردم از قول حقتعالی خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ فرمود ختم مهر زدن بر قلوب کفار است بجهت عقاب کردن بر کفر ایشان چنان که فرموده است لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ اِلَّا قَلِيلًا و سؤال کردم از اینکه آیا حقتعالی جبر میکند کفار را بر معاصی فرمود جبر نمیکند آنها را بلکه مخیر میگذارد و مهلت میدهد آنها را تا اینکه توبه کنند.

عرض کردم آیا تکلیف میکند بندگان خود را بچیزی که طاقت نداشته باشند فرمود چگونه چنین میکند و حال آنکه فرموده وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ پروردگار تو ظلم نکند به بندگان پس از آن حضرت فرمود پدر بزرگوارم موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد (ع) روایت کرده است که فرمود کسی که گمان میکند که خداوند جبر میکند بندگان خود را بمعاصی یا اینکه تکلیف ما لا یطاق میکند ایشان را ذبیحه او را نخورید و شهادت او را قبول نکنید و عقب او نماز نکنید و چیزی از زکاة او ندهید یعنی کسی که این عقیده داشته باشد

کافر است. (۲) ۱۷- از یزید بن عمیر بن معاویة الشامی مروی است که گفت وارد شدم بر حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در مرو و عرض کردم یا ابن رسول الله حدیثی از صادق آل محمد جعفر بن محمد از برای ما روایت شده است که فرمود

لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین

چیست معنی این حدیث فرمود کسی که گمان کند که خداوند افعال ما را مرتکب می‌شود. پس از آن ما را بر آن افعال عذاب میکند قائل بجبر است و کسی که گمان کند که خدای عز و جل خلق و و رزق را تفویض بحجج خود (ع) نموده قائل بتفویض است و کسی که قائل بجبر است کافر است و کسی که قائل بتفویض است مشرکست عرض کردم یا ابن رسول الله پس معنی امر بین الامرین چیست فرمود یافتن راه است بکردن آنچه بآن امر فرموده‌اند و ترک کردن آنچه از آن نهی فرموده‌اند عرض کردم آیا از برای خدای عز و جل مشیت و اراده هست در این فعل و ترک فرمود اما طاعات و عبادات پس اراده و مشیت خداوند امر بآنها و رضای آنها و یاری کردن بآنها است و اراده و مشیت حق در معاصی نهی از آنها و سخط و غضب از آنها و خذلان و فرو گذاشتن یاری از برای آنها است عرض کردم آنها از برای خداوند در عبادات و معاصی حکم است فرمود بلی عملی از بندگان از خیر و شر صادر نمیشود مگر بحکم خداوند و از برای خداوند در آنها حکم است عرض کردم معنی این حکم چیست فرمود حکم کردن از برای ایشان بآنچه استحقاق دارند بر افعال خود از ثواب و عقاب در دنیا و آخرت. (۳) ۱۸- از عبد العزیز بن مسلم مروی است که گفت سؤال کردم از حضرت رضا (ع) از قول حقتعالی نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ فرمود از برای خداوند نسیان و سهو نیست نسیان و سهو از برای مخلوق خدا است و از برای کسی است که وجود او تازگی داشته باشد نه خدا که وجود

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۸۰

او قدیم است (۱) آیا نشنیدی که حقتعالی میفرماید وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا بلی حقتعالی مکافات میدهد کسی را که فراموش نموده است او را و فراموش کرده است ملاقات روز جزا را باینکه نفسهای خود را از یاد ایشان میبرد چنان که فرموده است وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ مثل کسانی نباشد که خدا را فراموش نموده‌اند حقتعالی خود ایشان را فرو گذاشت بحال خود و ایشانند فاسقان و نیز فرموده است.

فَأَلْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ يَعْنِي و امیگزاریم ایشان را چنانچه ملاقات روز خود را که روز جزا باشد فرو گذاشتند و فراموش کردند. (۲) «مصنف گوید» که مراد از واگذاشتن این است که ثواب کسی را که امید ملاقات روز جزا دارد بآنها نمیدهیم چه واگذاشتن سزاوار حق نیست اما قول حقتعالی وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ یعنی بعقاب آنها تعجیل نمی‌کنیم و مهلت می‌دهیم آنها را تا توبه کنند. (۳) ۱۹- و از حسین بن علی بن فضال مروی است که گفت سؤال کردم از حضرت رضا (ع) از قول خدا كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ در روز

حساب کفار از پروردگار خود در حجابند آن حضرت فرمود که حقتعالی متصف بمکانی که در آن حلول کند نخواهد بود که از بندگان پوشیده باشد و لیکن مراد حق اینست که ایشان از ثواب پروردگار خود محجوبند.

سؤال کردم از قول خدا وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا فرمود حقتعالی متصف بآمدن و رفتن نمیشود بلند است مرتبه او از انتقال یافتن بلکه مقصود از این آیه شریفه این است که بیاید امر پروردگار تو و حال اینکه ملائکه صف اندر صف ایستاده باشند میگوید که سؤال کردم از آن حضرت از قول حقتعالی هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلَائِكَةُ فرمود روزی که حقتعالی ملائکه را از برای ایشان بیاورد در حالتی که در سایه‌های ابر باشند و باین نوع نازل شده است آیه شریفه یعنی آیه تحریف شده است اصل آیه این قسم بوده است إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ میگوید که از آن حضرت سؤال کردم از قول حقتعالی سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ از قول خدا يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ از قول خدا وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ از قول خدا يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ

فرمود خدای عز و جل سخریه و استهزاء و مکر و خدعه نمیکند و لکن مکافات میدهد ایشان را جزاء سخریه و جزاء استهزاء و جزاء مکر و خدعه بلند است مرتبه خدا از آنچه ظالمین میگویند نهایت بلندی. (۴) ۲۰- از حضرت رضا (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) در روز قیامت فرا گیرد حجزه خدا را و ما فرا میگیریم حجزه پیغمبر خود را و شیعیان ما فراگیرند حجزه ما را پس از آن فرمود حجزه بمعنی نور است و در حدیث دیگر فرموده حجزه بمعنی دین است

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۸۱

بمعنی دین است. (۱) ۲۱- و از ابراهیم بن ابی محمود مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم یا ابن رسول الله چه میفرمائی در حدیثی که عامه روایت میکنند از رسول خدا (ص) که فرمود خداوند هر شب جمعه فرود می‌آید با آسمان دنیا فرمود خداوند لعنت کند کسانی را که کلمات را از مواضع خود تحریف کنند و تغییر و تبدیل دهند سوگند بخدا که رسول خدا چنین نفرمود رسول خدا فرمود که حقتعالی در ثلث آخر هر شب و در ثلث اول شب جمعه فرو میفرستد فرشته را به آسمان دنیا و امر میکند او را که فریاد کند که آیا سائلی هست که من باو عطا کنم آیا توبه‌کننده هست که من توبه او را قبول کنم، آیا کسی هست که طلب آمرزش کند تا من او را بیمارزم، ای طالب خیر اقبال کن و ای طالب شر روی خود را برگردان و علی الاتصال ندا میکند تا طلوع فجر و چون فجر طلوع کند عود کند بمحل خود در آسمان و این حدیث را پدر بزرگوام از جد امجدم از پدران خود از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند (۲) ۲۲- حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدر بزرگوارش از پدران خود از علی (ع) روایت کرده‌اند که فرمود رسول خدا فرموده که چون موسی بن عمران با پروردگار مناجات میکرد عرض کرد پروردگارا آیا تو دوری از من تا فریاد کنم ترا یا نزدیکی بمن تا با تو راز بگویم حقتعالی بسوی او وحی فرمود که من همنشینم با کسی که مرا یاد کند موسی عرض کرد پروردگارا بسا هست که من در حالتی هستم که شأن ترا

اجل از این میدانم که ترا در آن حالت یاد کنم فرمود ای موسی یاد کن مرا بر هر حالتی که هستی. (۳) ۲۳- فتح بن یزید جرجانی از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که از آن جناب شنیدم در قول خدای تعالی هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ سمیع است یعنی شنوا است بصیر است یعنی بینا است واحد است یعنی متفرد بذات است احد است یعنی متفرد بمعنی است صمد است یعنی بزرگی منتهی باو است ولد نمی‌آورد و کسی از او متولد نمیشود و احدی نظیر و مساوی با او نیست ایجادکننده اشیاء است. ترکیب آورنده اجسام است و تصویرکننده صورتها است و اگر خداوند چنین است که بعضی میگویند و بغیر آنچه ذکر شد وصفش میکنند خالق از مخلوق شناخته نمیشود و ایجادکننده از ایجاد شده تمیز نمیابد لیکن او ایجادکننده است کسانی را که مجسم نموده و مصور فرموده و ایجاد نموده زیرا که او موجودی است که چیزی باو شباهت ندارد و او بچیزی شباهت ندارد عرض کردم بلی فدای وجودت تصدیق نمودم بآنچه فرمودی لکن فرمودی خدا احد است و صمد است و فرمودی که بچیزی شباهت ندارد خدا واحد واحد است و انسان واحد است آیا وحدانیت این شباهت بدیگری ندارد.

فرمود ای فتح خدا یقین ترا ثابت بدارد مقصود تشبیه در معنی است که در مقام منفی است اما در اسماء مفاد واحد در انسان و در خدا متحد است و آن دلالت کردن بر مسمی است و لیکن در معنی چنین نیست زیرا که انسان که گفته می‌شود واحد است مقصود اخبار از این است که یک جثه است و دو جثه نیست.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۸۲

(۱) پس نفس انسان یکی نیست زیرا که اعضاء او مختلف است و الوان و متغایر است و بسیار است و یکی نیست و مرکبست از اجزائی که هر جزء غیر جزء دیگر است و مساوی با جزء دیگر نیست خون او غیر گوشت او است و گوشت او غیر خون او است و پی او غیر رگهای او است و موی او غیر بدن او است و سیاهی او غیر سفیدی او است و همچنین سایر آنچه در او خلق شده است و یا غیر انسان از سایر مخلوق پس انسان واحد است در اسم و در معنی واحد نیست و خدای عز و جل واحدی است که غیر از او واحدی نیست و اختلاف و تفاوت و زیاده و نقصان در او نیست.

پس انسان مخلوق مصنوع که مرکب است از اجزاء مختلفه و جواهر متکثره غیر از این است که مجموع واحد است و یک چیز است یعنی مراد از این واحد بالاجتماع واحد در اسم است و مراد از اختلاف و عدم صدق واحد بر انسان مختلف در معنی است پس مطمحن نظر معنی است نه لفظ؛ فتح گوید عرض کردم فدای وجودت عقده مرا گشودی خداوند عقده ترا بگشاید پس تفسیر کن اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ را از برای من چنانچه الواحد را تفسیر نمودی چه من میدانم که لطافت خدا غیر لطافت خلق او است بجهت اینکه فرق است میان خالق و مخلوق و لیکن من دوست دارم که مطلب را برای من تشریح کنی حضرت فرمود ای فتح ما لطیف را اطلاق کنیم بر خلق لطیف و باللطافت و علم و دانائی او بچیز لطیف و خلق غیر لطیف نیز گوئیم و در خلق لطیف از حیوانات کوچک چون پشه

باقسام و انواع آن که از جمله است پشه که کوچکتر است از همه انواع خود صنایع و لطایفی بکار رفته است که بچشم معلوم نمیشود و چشم آن را نتواند رؤیت نمود بلکه از جهت کوچکی آن نر و ماده آن از هم تمیز داده نمیشود و جدید و قدیم آن را تشخیص نمیتوان داد.

پس چون ملاحظه کنیم کوچکی این حیوان را در مقام لطافت این حیوان و راه یافتن آن بسیر کردن در منازل قریبه و بعیده و گریختن آن از اسباب مرگ و جمع نمودن آنچه مصلحت او است از اغذیه از آنچه در معظم دریاها و آبها است و در پوستهای درختان است و در بیابانها است با آب علف و غیر آن است و در فهمیدن بعضی از بعضی دیگر زبان آن را و فهمیدن اولاد آنها از آنها زبان آنها را و در نقل کردن غذا بسوی اولاد پس از آن در ترکیب رنگهای آنها از سرخی یا زردی و یا سفیدی یا سبزی و آنچه را که چشمهای ما نشناسد از غایت خلقت آنها نمیتواند رؤیت و بمالیدن دست معلوم نخواهد شد.

پس چون اینها را ملاحظه کردیم میدانیم که خلق کننده این مخلوق لطیف است و لطافت بکار برده و در خلقت آنچه را که بیان نمودیم بدون فعل و عملی و بدون ادوات و آلاتی و میدانیم که هر کس که چیزی میسازد عمل او بر آن چیز واقع شده است که بود نه آنکه آن چیز را هم خودش خلق نموده باشد اما خداوند خالق لطیف جلیل

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۸۳

خلق فرموده و صنعت بکار برده است نه چیزی را که قبل از این بوده است بلکه آن چیز را نیز خودش ایجاد فرموده است. (۱) ۲۴- از محمد بن سنان مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم که آیا خداوند پیش از آنکه مخلوق را آفرید عارف بنفس خود بوده است فرمود بلی عرض کردم که خود را میدید و می شنید فرمود محتاج باین نبود زیرا که خود خداوند غیر از او نبود که از خود سؤال کند و یا طلب کند بله خدا نفس خود است و نفس او خود او است را قدرت او نفوذ دارد و مخلوق را بقدرت خلق میفرماید.

پس احتیاج ندارد باینکه نامیده شود باسمى و اسمی از برای خود تشخیص نماید و لیکن حقتعالی اسمائی از برای خود برگزید که بخواند غیر او آن اسما را زیرا که اگر باسمى خوانده نشود شناخته نخواهد شد و اول اسمی که از برای خود اختیار فرمود الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ بود زیرا که حقتعالی بلندترین اشیاء بود پس معنی الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ خداوند است و این اسم الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ اول اسماء او است زیرا که او بلندی دارد بر هر چیزی (۲) و نیز از محمد بن سنان مرویست که گفت از آن حضرت سؤال کردم از اسم که چیست اسم فرمود اسم صفت کسی است که متصف بصف است. (۳) ۲۵- حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا (ع) روایت کرده که فرمود اول چیزی که حق تعالی آفرید از برای فهمیدن و دانستن کتابت حروف و معجم بود و فرمود که هر گاه مردی را عصائی بر او زنند در مقام تعلیم بگمان این که بعضی از کلام را فصیح نگفت و درست ادا نموده و شکسته تعبیر کرده حکم در این واقعه آنست که باید حروف معجم را بر او عرضه دارند و باو بگویند که این حروف را ادا کن پس از آن

ملاحظه کنند هر قدر از این حروف را که ممکن او نباشد تعبیر کند بمقدار آن باو دیه بدهند چه تکلیف شاق نفرموده و او را قدرت بر تنطق باین حروف نبوده است.

و آن جناب میفرماید که پدر بزرگوام از پدرش و او از جدش امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که فرمود در اب ت ث الف آلاء و نعمتهای خدا است؛ با بهجت و بزرگی خدا است؛ تا تمامیت امر است بحضرت قائم آل محمد عجل الله فرجه و تا ثواب مؤمنین است بر اعمال حسنه و صالحه ایشان ج ح خ جیم جمال خدا و جلال او است و حاء حلم و صبر پروردگار است بر گناه و نافرمانی بندگان و خاء خمول و سقوط ذکر اهل معاصی است نزد خداوند د ذ دال دین خدا است، ذ از ذی الجلال است، ر ز، راء از الرؤف الرحیم است زاء زلازل و لغزشهای قیامت است.

س ش، س سنا و رفعت خدا است، شین از شاء الله ما شاء است بخواهد و اراده کند آنچه اراده کند و نخواهد شما بندگان مگر اینکه او بخواهد، ص ض، صاد از صادق الوعد و وعده راست است در عمل کردن مردم را بر صراط و حبس کردن ظالمان را در مرصاد، ضاد ضلالت و گمراهی کسی است که مخالفت کند محمد و آل محمد را ط ظ

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۸۴

(۱) طاء طویی و خوشی است از برای مؤمنین و نیکی مال است و ظاء ظن و گمان بردن مؤمنین است بخداوند خیر و خوبی را و گمان بردن کافر است بخدا شر و بدی را، ع غ، عین از عالم و دانا است، غین غنی و بی نیازی است.

ف. ق، فاء فوج و مقدار بیشمار است از آتش، قاف قرآن است که بر خداوند است جمع آن و اثبات قرائت آن در صدر جناب مصطفوی (ص). ک. ل. کاف از کافی و کفایت و تکفل حق است امور بندگان را، لام از لغو گفتن کافران است در افترا بستن بر خداوند دروغ را م. ن. میم ملک خداوند است در روزی که مالکی نیست غیر از او و آن روز میفرماید که امروز ملک از کیست پس ارواح انبیاء و رسل و حجج او بنطق می آیند و میگویند لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ پس از آن میفرماید الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ.

امروز است روزی که هر نفسی پاداش عمل خود را به بیند و امروز ظلم نیست و حق بزودی حساب کشد بنده را.

نون نوال و عطا خداوند است از برای مؤمنین و نکال و عقوبت او است از برای کافرین.

و. ه. و او ویل است از برای کسی که معصیت کند خدا را ها هون و خواری کسی است که نافرمانی خدا را کند در نزد خدا لای لام الف

لا اله الا الله

است و آن کلمه اخلاص است نیست بنده که این کلمه را از روی اخلاص بگوید مگر آنکه بهشت بر او واجب می‌شود و یاء ید و دست خدا است که بالای همه دستها است و بذل و بخشش کند روزی بندگان را و منزه و مبرا است و بلند است مرتبه او از آنچه مشرکان گفتند و از برای او شریک قائل شدند.

پس از آن فرمود که حقتعالی قرآن را باین حروف که متداول بود در میان جمیع عرب نازل فرمود و این آیه شریفه را تلاوت نمود قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً بگو ای پیغمبر گرامی اگر جن و انسانی جمع شوند که مثل این قرآن بگویند نمیتوانند مثل این قرآن بگویند اگر چه بعضی ظهیر و پشت بند بعضی دیگر شوند. (۲) ۲۷- و از حمدان بن سلیمان النیشابوری مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم از قول خدای عز و جل فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً چه این بظاهر مفید جبر است فرمود معنی آیه اینست که کسی را که خداوند اراده کند بسبب ایمانی که در دنیا دارد که او را راهنمایی کند بسوی بهشت خود و خانه کرامت و رحمت خود میگشاید سینه او را و توسعه میدهد از برای تسلیم و رضا از برای خداوند و اعتماد باو و ساکن شدن قلب او بآنچه را که با وعده فرمود. از ثواب او تا اینکه مطمئن خواهد شد بآن و هر کس را که خواهد گمراه کند از

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۸۵

بهشت و خانه کرامت و مرحمت خود (۱) بجهت کفر او و بجهت نافرمانی و معصیتی که در دار دنیا نموده سینه او را تنگ میکند و می‌بندد تا اینکه در کفر خود میماند و اعتماد قلبی او مضطربست تا اینکه بجائی میرسد که گویا بآسمان بالا می‌رود کنایه از اینکه بکثرت قلب او و عقیده او مغشوش است و حقتعالی این طور رجس را از برای کسانی که باو نمی‌گروند قرار میدهد. (۲) ۲۸- از محمد بن عبد الله خراسانی خادم حضرت رضا (ع) مرویست که گفت مردی از زنادقه وارد شد بر حضرت رضا (ع) در حالتی که جماعتی نزد آن بزرگوار حضور داشتند حضرت رضا (ع) باو فرمود اگر قول شما که میگوئید خدائی و بهشتی و جهنمی نیست درست و صحیح باشد و حال اینکه درست نمیگوئید ما و شما مساوی هستیم و این نماز و روزه و زکاة و اقراری که ما میکنیم ضرر از برای ما ندارد اگر منفعت نداشته باشد آن دهری سکوت کرد حضرت فرمود اگر قول ما که میگوئیم خدائی و بهشتی و جهنمی است درست باشد چنانچه قول درست این است آیا چنین نخواهد بود که شما هلاک میشوید و ما نجات می‌یابیم پس چرا شما قول ما را قائل نمیشوید عرض کردم بحضرت رحمک الله بمن بنما که چگونه است خدا و در کجا است فرمود وای بر تو این خیالی که کرده غلط و باطلست چه خدای ما ایجادکننده مکان است و او را مکانی نیست و ایجادکننده کیف و کیفیت است پس بود او را کیفیتی نیست پس شناخته نمیشود

بکیفیت و مکان و ادراک نمیشود بحواس پنجگانه و چیزی را نمیتوان باو قیاس نمود آن مرد عرض کرد چیزی نیست که بیکی از حواس درک نشود.

حضرت فرمود وای بر تو چون که چشم و گوش و دماغ و دهن و دست تو بدیدن و شنیدن و بو کردن و چشیدن و بالیدن عجز پیدا کرده‌اند که ادراک کنند خدا را تو انکار میکنی ذات خدا را و ما چون عجز پیدا کرده این حواس ما از ادراک او یقین پیدا کرده‌ایم که او پروردگار ما است و اینکه او چیز است بخلاف این چیزها.

دهری عرض کرد پس مرا اخبار کن که خدای شما چه زمان بوده است حضرت فرمود تو اخبار کن مرا که چه زمان نبوده است تا من اخبار کنم که چه زمان بوده است دهری عرض کرد بفرما دلیل آن را.

فرمود چون که من نظر میکنم ببدن خود که ممکن نیست مرا کم و زیاد کنم در عرض یا در طول و ممکن نیست مرا که مکاره و ناخوشیها را دفع کنم از بدن خود و هر چه منفعت دارد از برای آن یعنی خوبی آن را جلب کنم پس میدانم که از برای این بنیان بناکننده هست و کسی هست که این بنیان را درست کرده است پس اقرار نمودم باینکه می‌بینم چرخ را که پیوسته در گردش است بقدرت او و همچنین پیدا شدن ابر در آسمان و وزیدن بادهای مختلفه و جاری شدن آفتاب و ماه و ستارگان و غیر از اینها از علامات عجیبه غریبه محکمه پس دانستم که کسی هست که اینها را ایجاد فرمود.

دهری گفت پس چرا این خدا از ما پوشیده است حضرت فرمود حجاب بر خلق بجهت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۸۶

بسیاری گناهان ایشانست (۱) اما خداوند چیزی بر او مخفی و پوشیده نیست در ساعات شب و روز عرض کرد پس چرا چشم ما او را نمی‌بیند.

فرمود تا اینکه فرق باشد میان او و میان مخلوق او که چشم آنها را می‌بیند و خداوند جل شأنه بزرگتر است از اینکه چشم او را درک کند و وهم باو احاطه کند و عقل او را ضبط کند.

عرض کرد پس تحدید کن او را از برای من حضرت فرمود احدی از برای او نیست عرض کرد چرا حدی از برای او نیست فرمود زیرا که هر محدودی متناهی خواهد شد بحدی و چیزی که می‌توان او را تحدید نمود زیاده در آن متصور است و چیزی که احتمال زیاده داشته باشد احتمال نقصان دارد پس خداوند نه محدود است و نه قبول زیاده میکند و نه قبول نقصان و نه اجزاء دارد و نه بوهم می‌آید.

دهری عرض کرد پس اخبار کن مرا از گفته خودتان که میگوئید خدا لطیف است و سمیع است و حکیم است و بصیر است و علیم است آیا شنیدن مگر بغیر از گوش است و دیدن مگر بغیر از چشم است و لطافت و نازکی کار مگر بغیر از عمل بدو دست است و حکمت مگر بغیر از صنعت است:

حضرت فرمود لطیف از ما بر حد ساختن صنعت است آیا ندیدی مردیکه بسازد چیزی را که در ساختن آن لطافت و نازکی و استقامت بکار برده باشد پس میگویند چقدر لطیف ساخته فلان چیز را پس چگونه از برای خالق جلیل نمیگویند که لطیف است بجهت اینکه آفریده است مخلوق لطیف و جلیل را و مرکب کرده است و ساخته است در حیوان از این مخلوقات نر و ماده را و آفریده است هر جنسی را متباین و متحالف از همجنس خود در صورت هر جنسی صورت بعضی از آن ببعضی دیگر شباهت ندارد پس هر یکی از اینها از برای آن لطافت است از خالق لطیف خبیر در ترکیب نمودن صورت آن پس از آن نظر کنیم بدرختان که این ماکولات پاکیزه و غیر ماکولات از آنها میروید پس درین حال میگوئیم که خالق و آفریدگار ما لطیف است نه مثل لطف خلق او در صنعتهای خودشان و میگوئیم که خالق سمیع است یعنی مخفی نمی ماند بر او صداها و میان آسمان و زمین از ذره و بزرگتر از آن در بیابانها و دریاها و بر او اشتباه نیست و میداند همه لغات و زبانهای مخلوق را پس در این وقت گوئیم که سمیع و شنوا است نه بگوش و میگوئیم که بصیر و بینا است نه بچشم زیرا که او می بیند اثر و جای پای مورچه سیاه را در شب بسیار تاریک بر روی سنگ سیاه سخت و می بیند جای راه رفتن مورچه که آهسته راه رود در شب تاریک و می بیند ضررها و منفعتهای آنها را و اثر برجستن نر بماده از آنها و جوجه آنها و نسل آنها پس در این وقت میگوئیم که بصیر است و می بیند نه مثل دیدن خلق خود.

راوی گوید که بر نخواست آن مرد مگر آنکه اسلام آورد نزد آن حضرت و در این مقام کلام و گفتگو است غیر از آنچه ذکر شد.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۸۷

(۱) ۲۹- ابی الفتح بن یزید جرجانی از حضرت ابی الحسن (ع) روایت کرده است که میگوید از آن جناب سؤال کردم از اقل مراتب معرفت و شناختن خداوند عالم فرمود اقل مراتب معرفت اقرار باینست که نیست خدائی غیر از پروردگار بی نیاز و شبیه و نظیر ندارد و ایجادکننده و قدیم و موجود است که فقدان و نابودی از برای او نیست و مثل او چیزی نیست. (۲) ۳۰- از عبد العزیز بن مهتدی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) از توحید سؤال کردم فرمود هر کس بخواند سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را و اعتقاد بآن داشته باشد توحید را شناخته و دانسته است عرض کردم چگونه آن سوره را قرائت کند فرمود بآن نوع که مردم قرائت میکنند در آخر آن زیاد کند

کذلک الله ربی

را سه مرتبه. (۳) ۳۱- از محمد بن عبد الله خراسانی خادم حضرت رضا (ع) مروی است که گفت بعضی از زنداقه حضرت رضا (ع) عرض کرد آیا گفته می‌شود که خدا چیز است فرمود بلی خود در کلام خود اطلاق شیء بر خود کرده است در آن موارد که میفرماید

قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ فَهُوَ شَيْءٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

(۴) ۳۲- حسین بن خالد از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) روایت کرده است که مردی وارد شد بآن حضرت و عرض کرد یا ابن رسول الله دلیل بر حدوث و تازه بودن عالم چیست فرمود دلیل حدوث عالم اینست که تو نبودی و وجود پیدا کردی و حال اینکه میدانی که نه خود تکوین نموده و موجود ساخته نفس خود را و نه کس دیگر مثل تو تو را تکوین نموده (۵) ۳۳- از ابو الصلت مروی است که گفت مأمون از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) سؤال کرد از قول خدای تعالی وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا حضرت فرمود که حقتعالی عرش و ملائکه و آب را پیش از خلقت آسمان و زمین بیافرید و ملائکه از وجود خودشان و عرش و آب راه می‌یافتند بر وجود حقتعالی پس از آن عرش خود را بر روی آب قرار داد تا اینکه اظهار کند قدرت خود را بر ملائکه و بدانند که حقتعالی بر هر چیزی قادر است پس از آن بقدرت خود عرش را بلند کرد و نقل نمود از روی آب و بالای آسمانهای هفتگانه قرار داد پس از آن آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و خود استیلا داشت بر عرش خود و قادر بود بر اینکه بقدر یک چشم همزدن آسمانها و زمین را خلق کند لکن در شش روز آفرید تا اینکه ظاهر کند بر ملائکه آنچه را خلق میکند بتدریج و استدلال کنند ملائکه مرتبه دیگر و راه یابند از آنچه تازه وجود پیدا میکند بر ذات خداوند و حقتعالی عرش را نیافرید از جهت احتیاج خود چنانچه او غنی و بی‌نیاز است از عرش و از جمیع آنچه آفریده است و نمیتوان حقتعالی را متصف ساخت ببودن او در عرش زیرا که او جسم نیست و ذات او منزّه و مبرا است از صفت مخلوق خود و اما مقصود از قول خدای تعالی که میفرماید لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا اینست که حقتعالی بندگان را آفریده است تا اینکه مبتلا کند ایشان را بتکلیف طاعت و عبادت خود نه بر سبیل

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۸۸

تجربه و امتحان زیرا که امتحان سزاوار کسی است که علم نداشته باشد بعاقبت امور و احوال اشیاء و حقتعالی عالم است بهر چیزی. (۱) مأمون عرض کرد گشایش دادی غم مرا یا ابا الحسن خداوند غم و اندوه ترا گشایش دهد پس از آن گفت یا ابن رسول الله چیست معنی قول حقتعالی وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ظاهراً معنی آیه اینکه ای پیغمبر گرامی اگر پروردگار تو خواسته باشد هر آینه ایمان می‌آورد هر کسی که در زمین است آیا تو اکراه و اجبار

میکنی مردم را تا ایمان بیاورند و حال اینکه نمیرسد نفسی را که ایمان بیاورد مگر باذن خداوند حضرت رضا (ع) بمأمون فرمود که حدیث کرد از برای من پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب که آن جناب فرمود که مسلمین برسول خدا (ص) عرض کردند که یا رسول الله اگر اکراه و اجبار کنی بر مسلمان شدن کسیرا که بر او دست بیابی جمعیت ما مسلمین زیاد خواهد شد و بر دشمنان غلبه میکنیم.

رسول خدا (ص) فرمود که من در حکم پروردگار بدعت نمیکنم تاکنون حدیثی از برای من در این واقعه نازل نشده است و من نیستم از کسانی که تکلیف جبر بر کسی القا کنم پس حقتعالی این آیه شریفه را نازل ساخت که ای پیغمبر و لو شاء ربك لآمن من في الأرض كلهم جميعاً اگر میخواست و مشیت پروردگار تو قرار گرفته بود هر آینه مجموع کسانی که بر روی زمین بودند ایمان می آوردند بر سبیل الجا و اضطرار در دنیا چنانچه در آخرت چون ملاحظه عذاب الهی میکنند و آن عقوبتها را می بینند ایمان می آورند و لیکن ثمری ندارد و من اگر در دار دنیا این نوع می کردم که اینها از روی الجا و اضطراری ایمان بیاورند مستحق مدح و ثواب نبودند لیکن من میخواهم که در حال اختیار بلا شائبه اکراه و اضطرار ایمان بیاورند تا اینکه مستحق شوند و تأثیر کند در آنها قرب من و کرامت من و خلود دائمی در بهشت خلد و جاوید آیا تو اکراه میکنی مردم را که ایمان بیاورند اما ای مأمون قول خدای تعالی و ما كان لنفس ان تؤمن إلا بإذن الله در این آیه مراد حرام گردانیدن ایمان بر آن نفس بدون اذن خدا نیست بلکه مراد اینست که نفس ایمان نیاورد مگر باذن خداوند و اذن خدا امر خدا است نفس را بایمان آوردن مادامی که مکلف باشد و قبول کند عبادت پروردگار را و ملجا و مضطر نمودن خدا است آن نفس را بایمان در وقتی که آن تکلیف زایل شود و این نفس قبول عبادت نکند یعنی در صورتی که تکلیف نباشد اضطرار ایمان جایز است و تکلیف بالضروره موجود است پس اضطراری در مقام نیست.

مأمون عرض کرد گشایش دادی غم مرا یا ابا الحسن خداوند غم و اندوه ترا گشایش دهد.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۸۹

(۱) اخبار کن و اطلاع بده مرا از قول خدای تعالی الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا.

حضرت فرمود که پوشیدن چشم مانع از نفهمیدن ذکر نیست زیرا که ذکر را بچشم نمی بینند بلکه ذکر و گفتگو را می شنوند و لیکن حقتعالی تشبیه کرده است کسانی را که کافر شدند بولایت علی بن ابی طالب (ع) و انکار نمودند بکوران چه شخصی که کور است نمی بیند چیزی را تا برود و بفهمد از بسکه قول پیغمبر در حق علی بر اینها گران بود استطاعت شنیدن آنها را نداشتند مأمون عرض کرد گشایش دادی غم مرا خدا اندوه ترا گشایش دهد. (۲) ۳۴- از حمدان بن سلیمان مروی است که گفت نوشتم بحضرت رضا (ع) و از آن جناب سؤال کردم که

آیا افعال و کردار بندگان آفریده شده است یا آفریده نشده است پس آن جناب در جواب من نوشت که افعال و کردار بندگان دو هزار سال پیش از آفریدن بندگان در علم خدا مقدر بود. (۳) ۳۵- حسین بن خالد از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) روایت کرده است و او از پدر بزرگوارش و او از پدران خود از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده‌اند که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که کسی که ایمان نیاورده است بحوض من وارد نمیکنم او را در حوض خود و کسی که ایمان نیاورده و قبول نکرده است شفاعت مرا هرگز او را خدا بشفاعت من نرساند پس از آن فرمود شفاعت مخصوص کسانی از امت من است که گناهان کبیره کرده باشند اما کسانی که گناه نکرده‌اند راهی بر آنها نیست یعنی کسی آنها را عقاب نمیکنند تا شفاعت خواسته باشند، حسین بن خالد گوید که من بحضرت رضا (ع) عرض کردم یا ابن رسول الله پس چیست معنی فرموده حقتعالی و لا یشفعونَ اِلاّ لِمَن ارْتَضی حضرت فرمود معنی آن اینست که شفاعت نمیکنند مگر کسی را که حق تعالی دین او را به پسندد و از دین او خشنود باشد. (۴) «مصنف گوید» که مؤمن کسی است که حسنه و عمل صالح او را خشنود کند و سیئه و عمل بد او را ناخوش کند چه پیغمبر اکرم فرموده که هر کس حسنه او مسرور کند او را و سیئه و عمل زشت او ناخوش کند او را مؤمن است و هر زمان که بداند و ناخوش آید مؤمن را از رفتار بد خود پشیمان شود و پشیمانی توبه است و تائب مستحق شفاعت و آمرزش خداوند است و هر کس که از سیئه و عمل بد او را خوش آید مؤمن نیست و هر کس که مؤمن نیست مستحق شفاعت نیست زیرا که خدای عز و جل دین و آئین او را نپسندیده است و عمل او مرضی خداوند نیست. (۵) ۳۶- جناب حسن بن علی (ع) از پدر بزرگوارش علی بن محمد و او از پدرش محمد بن علی و او از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر (ع) از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین روایت کرده است در قول خدای تعالی الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً که آن جناب فرمود حقتعالی آسمان و زمین را ملایم با

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۹۰

طبیعتهای شما خلق فرمود (۱) و موافق با بدنهای شما آفرید و آنها را زیاد گرم قرار نداد تا اینکه بسوزانند شما را و زیاد سرد قرار نداد تا اینکه شما بسته شوید مثل یخ و زیاد بوی خوش قرار نداد تا اینکه سرهای شما درد بیاید و زیاد بوی بد قرار نداد تا اینکه هلاک کند شما را و زیاد نرم قرار نداد مثل آب تا اینکه غرق کند شما را و زیاد سخت قرار نداد تا اینکه نتوانید خانه و بناهای غیر از آن بسازید و قبور اموات خود را درست کنید و لکن خدای عز و جل قرار داده است در زمین آن مقدار از استحکام و سختی را که شما منتفع و بهره‌مند شوید و نگاهداری کنید یک دیگر را و بدنها و بناهای خود را در روی زمین نگاه دارید و حفظ کنید و زمین را در اطاعت شما قرار داده که میتوانید خانه و قبر در آن بنا کنید و بیشتر از منافع خود را از آن بردارید پس از این جهت زمین را فراش از برای شما قرار داده پس از آن فرمود وَ السَّمَاءَ بِنَاءً یعنی آسمان را سقف قرار داد که محفوظ است از

شیاطین و استماع آنها اذکار ملائکه را که در آن آسمان گردش میکند آفتاب و ماه و ستارگان بجهت منافع شما پس از آن فرمود.

وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً يَعْنِي فَرُو فَرَسْتَادَ مِنْ طَرَفِ بَالَا بَارَانَ رَا مَتَفَرَّقَ فَرَمُودَه دَر اَطْرَافِ عَالَمِ بَسَه نَوْعِ يَكِ قَسْمِ بَارَانَ رِيزَه وَ ضَعِيفَ وَ يَكِ قَسْمِ بَارَانَ شَدِيدَ وَ دَرَشْتِ قَطْرَهَ وَ لِيَكُنْ اِتِّصَالَ نَدَارَدَ وَ يَكِ قَسْمِ بَارَانَ شَدِيدَ كِه پِيوسته مِي آيَدِ پَسِ اَيْنِ اِقْسَامِ بَارَانَ رَا بَايِنِ قَسْمِ اَفْرِيَدِ تَا اَيْنَكِه بِيَاشَامَدَ زَمِينَهَايِ شَمَا رَا اَزِ اَيْنِ بَارَانَ وَ قَرَارِ نَدَادِ اَيْنِ بَارَانَ رَا يَكِ قَطْعَه بَلَكِه جَزْءَ جَزْءَ قَرَارِ دَادَ تَا اَنَكِه زَمِينَهَايِ شَمَا وَ دَرِخْتَهَايِ شَمَا وَ زَرَاعْتَهَايِ شَمَا فَاسَدَ نَشُودَ پَسِ اَزِ اَنَ فَرَمُودَ فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ يَعْنِي اَزِ اَنَ مِيَوْهَهَائِي رَا كِه اَزِ زَمِينِ بِيْرُونَ مِي آوَرَدَ رِزْقَ وَ رَوْزِي اَزِ بَرَايِ شَمَا قَرَارِ دَادَ فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اُنْدَادًا پَسِ اَزِ بَرَايِ خَدَاوَنَدِ شَبِيهَ وَ مَانَنَدِ قَرَارِ نَدَهِيَدِ بَتَانِي رَا كِه نَه عَقْلِ دَارَنَدِ وَ نَه مِي شَنُونَدِ وَ نَه مِي بِيْنَنَدِ وَ نَه قَدْرَتِ بَرِ چِيْزِي دَارَنَدِ وَ حَالِ اَيْنِ كِه شَمَا مِي دَانِيَدِ كِه قَدْرَتِ نَدَارَنَدِ بَرِ اَفْرِيْدَنِ چِيْزِي اَزِ اَيْنِ نَعْمَتَهَايِ جَلِيلَه رَا كِه پَرُورْدِگَارِ شَمَا بَرِ شَمَا اِنْعَامَ فَرَمُودَه (٢) ٣٧- حَضْرَتِ عَلِيِّ بِنِ مُحَمَّدِ (ع) اَزِ پَدْرِ بَزْرِگَوَارِشِ مُحَمَّدِ بِنِ عَلِيِّ اَزِ پَدْرِشِ عَلِيِّ بِنِ مُوسَى الرَّضَا (ع) رَوَايَتِ كَرْدَه كِه فَرَمُودَ.

رَوْزِي اَبُو حَنِيفَه اَزِ نَزْدِ حَضْرَتِ صَادِقِ (ع) بِيْرُونَ رَفْتِ بَحَضْرَتِ مُوسَى بِنِ جَعْفَرِ (ع) بَرِخُورْدِ عَرْضِ كَرْدِ اِي جَوَانَ اَزِ كِيَسْتِ مَعْصِيَتِ فَرَمُودِ خَالِي اَزِ سَه نَفَرِ نِيَسْتِ يَا اَزِ خَدَا اَسْتِ وَ لِيَكُنْ اَزِ اُو نِيَسْتِ وَ سَزَاوَارِ نِيَسْتِ كِه كَرِيمِ عَذَابِ كَنْدِ بَنْدَه خُودِ رَا بَسَبَبِ عَمَلِي كِه اَزِ اُو صَادِرِ نَشَدَه اَسْتِ وَ يَا اَزِ خَدَا وَ بَنْدَه اَسْتِ يَعْنِي هَرِ دُو شَرَكْتِ دَارَنَدِ دَرِ مَعْصِيَتِ وَ لِيَكُنْ اَزِ بَرَايِ شَرِيكِ قُوِي رَوَانِيَسْتِ كِه ظَلَمِ كَنْدِ شَرِيكِ ضَعِيفِ رَا وَ يَا اَزِ بَنْدَه اَسْتِ بَلِي اَزِ اَوْسْتِ.

پَسِ اِگَرِ خَدَاوَنَدِ اُو رَا عَذَابِ نَمُودِ بَسَبَبِ گَنَاهِ اَوْسْتِ وَ اِگَرِ اُو رَا عَفُو فَرَمُودِ بَسَبَبِ كَرَمِ وَ بَخْشِشِ حَضْرَتِ حَقِّ اَسْتِ (٣) وَ بِيَكِ طَرِيْقِ حَضْرَتِ عَلِيِّ بِنِ مُحَمَّدِ بَوْسَائِطِ اَبَاءِ خُودِ اَزِ جَدِّ بَزْرِگَوَارِشِ حُسَيْنِ بِنِ عَلِيِّ (ع) رَوَايَتِ مِيَكَنْدِ وَ بَطَرِيْقِ دِيْگَرِ حَضْرَتِ جَعْفَرِ بِنِ مُحَمَّدِ بَهِ وَسَائِطِ اَبَاءِ خُودِ اَزِ جَدِّ بَزْرِگَوَارِشِ عَلِيِّ بِنِ اَبِيِ طَالِبِ (ع) رَوَايَتِ كَرْدَه وَ بَطَرِيْقِ دِيْگَرِ

عيون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ١، ص: ٩١

نيز حضرت جعفر بن محمد بوسائط آباء خود از جد بزرگوارش علی (ع) روایت کرده بطریق دیگر از ابن عباس مروی است که (١) چون جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) از جنگ صفین مراجعت فرمود مرد پیری از کسانی که با آن جناب در صفین بود بر خواست و عرض کرد یا امیر المؤمنین اخبار کن مرا از این رفتن ما در صفین آیا بقضا و قدر حقتعالی ٣٨- بود و لیکن حضرت رضا (ع) در روایت دیگر بوسائط آباء خود از جدش علی بن الحسین روایت کرده که مردی از عراق بر امیر المؤمنین وارد شده عرض کرد اخبار کن مرا از بیرون رفتن ما بسوی اهل شام آیا این بقضاء و قدر حقتعالی بود فرمود بلی ای شیخ سوگند بخداوند که بالا نروید بهیچ فرازی و فرود نیائید بهیچ نشیبی مگر بقضا و قدر حقتعالی شیخ عرض کرد یا امیر المؤمنین از نزد خداوند گمان دارم

زحمت و مشقت خود را یعنی هر عملی از بنده صادر می‌شود خدا میکند فرمود آهسته باش ای شیخ گمان می‌کنی که قضا و قدر لازم و حتمی خداوند چنین باشد که هر عملی که واقع شود خداوند مقدر کرده باشد که لا بد این عمل واقع شود اگر چنین باشد ثواب و عقاب و امر و نهی باطل خواهد بود و معنی وعده ببهشت و وعید بجهنم عاقل خواهد بود و بر بنده بد کار ملامتی نباشد و بر بنده نیکوکار ثنا و مدحی نباشد و بد رفتار سزاوارتر باشد بملامت از بنده گناهکار و بنده گناهکار سزاوارتر باشد چنان که از شخصی نیکو کردار و این عقیده بت پرستان و دشمنان خداوند سبحان و کسانی از این امت باشد که قائل باشند باینکه عمل بنده راجع به پروردگار است و بنده را در آن مدخلیتی نیست و این گفتگوی مجوس این امت است.

ای شیخ حقتعالی بنده را مکلف فرمود باختیار خود و نهی فرمود بجهت ترسانیدن او و بر کسی که عمل اندک قرار داده جزای وافر که عطا فرماید و نافرمانی نکنند او را از روی قهر و غلبه و اطاعت نکنند او را از روی اکراه و اجبار و آسمان و زمین و آنچه در میان زمین و آسمان است باطل نیافریده این عقیده کافران است و بدا بحال ایشان که جهنم سزاوار ایشانست پس شیخ برخاست در حالی که این اشعار بزبان جاری ساخت.

انت امام الذی نرجو بطاعته یوم النجاة من الرحمن غفرانا
 اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربک عنا فیه احسانا
 فلیس معذرتہ فی فعل فاحشۃ قد کنت راکبها فسقا و عصیانا
 لا لا و لا قاتلا ناهیه او أوقعه فیها عبت اذا یا قوم شیطانا
 و لا احب و لا شاء الفسوق و لا قتل الولی له ظلما و عدوانا
 انی یحب و قد صحت عزیزته ذو العرش اعلن ذلک الله اعلانا

یعنی توئی امامی که امیدواریم بجهت اطاعت او در روز قیامت از پروردگار آمرزش را واضح و معلوم کردی از دین آنچه مخفی و اشتباه بود خداوند ترا جزای نیکو عطا کند در این عمل تو از برای ما و عذری نیست در عمل بدی که من مرتکب شدم از روی فسق و معصیت البته عذری نیست و گوینده نیستم نهی کننده فسق را که او ساخت بنده را در معصیت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۹۲

یعنی از این عقیده برگشتم که خدای افعال بندگان را مرتکب می‌شود و اگر چنین بگویم عبادت و پیروی شیطان کرده باشم (۱) و نگوییم که خدا دوست دارد فسق را و نگوییم که خواسته است فسق را و نگوییم خدا دوست خود را از روی ظلم و عدوان در معرض قتل آورد کجا خدا این‌ها را دوست دارد و میخواهد و حال آنکه بصحت پیوسته

است قصد او و صاحب عرش خداوند علانیه گفته است این مطلب را یعنی از اثبات حضرت رضا این معنی حق است و شبهه از برای من نمانده است و این گونه گفتار ناپسند نگویم چه بثبوت پیوست که مقصود خداوند اینها نیست و اینها لغو است. (۲) ۳۹- محمد بن عمرو حافظ که یکی از رواة یکی از طرق این حدیث است روایت نکرده است مگر دو شعر اول این اشعار را و حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء خود از جدش علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده که گفت (۳) رسول خدا فرمود: حقتعالی تقدیر فرمود امورات خلق و جمیع اشیاء را و تدبیر نمود همه مقدرات را دو هزار سال پیش از آنکه آدم را خلق کند. (۴) ۴۰- حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء خود از جدش حسین بن علی بن ابی طالب روایت کرده که فرمود امورات خلق و جمیع اشیاء را شخص یهودی از حضرت امیر المؤمنین سؤال کرد و عرض کرد مطلع گردان مرا بر چیزی که از برای خداوند نیست و چیزی که خدا نمی‌داند امیر المؤمنین (ع) فرمود اما آن چیزی که خداوند نمیداند این گفته شما گروه یهودان است که عزیز پسر خدا است و حال این که خداوند پسری از برای خود نمی‌داند اما قول تو چه چیز است که نزد خداوند نیست ظلم است که نزد خدا نیست خدا هرگز ببنندگان ظلم نکند اما قول تو چه چیز است که از برای خدا نیست شریک است که از برای خداوند شریکی نیست یهودی گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله (۵) ۴۱- از احمد بن سلیمان مروی است که گفت مردی از حضرت رضا (ع) سؤال کرد و آن حضرت طواف میکرد که معنی جواد چه چیز است حضرت فرمود که کلام تو دو احتمال دارد اگر از مخلوق سؤال میکنی جواد کسی است که آنچه حقتعالی بر او واجب گردانیده است ادا کند و بخیل کسی است که بخل کند بآنچیزی که حقتعالی بر او واجب گردانیده است و اگر مقصود تو خالق است پس او جواد است اگر عطا کند و جواد است اگر منع کند زیرا که اگر عطا کند ببنده عطا فرموده است چیزی را که بر او نیست عطا کردن آن و اگر منع کند از او منع کرده است چیزی را که از او نیست. (۶) ۴۲- حضرت علی بن موسی الرضا (ع) توسط آباء خود از جدش علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده که فرمود از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود خدای عز و جل فرمود کسی که راضی نباشد بقضاء من و ایمان نیابد بقدر من خدائی را طلب کند غیر از من و رسول خدا فرمود که هر قضا و مقدری پروردگار خیر مؤمن در آنست.

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۹۳

(۱) ۴۳- از ابراهیم بن عباس مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم در وقتی که مردی از او سؤال کرد که آیا خداوند عالم تکلیفی ببنندگان کرده است که آنها را طاقت نباشد بجا آورند فرمود که عدل خداوند زیاده از این نوع تکلیف است آن مرد گفت که آیا بندگان قدرت دارند بر هر چه اراده کنند فرمود بندگان عاجزترند از اینکه این قسم اراده کنند. (۲) ۴۴- حضرت علی بن موسی الرضا (ع) توسط آباء خود از جدش حسین بن علی (ع) روایت کرده که فرمود از پدرم از پدیرم علی بن ابی طالب (ع) شنیدم که فرمود که اعمال بر سه گونه است واجبات و فضائل که مستحبات است و معاصی که محرمات است اما واجبات پس بامر خدا و برضا او و بقضاء و قدر او

بمشیت و علم او است و اما مستحبات و فضائل پس بامر خدا نیست و لیکن برضاء خدا و قدر خدا و بمشیت و علم خدا است و اما معاصی و محرّمات پس بامر خدا نیست و لکن بقضاء و قدر و مشیت و علم خدا است و عقاب کند بر آن «مترجم گوید» که بعضی از علماء اعلام گفته مراد بقضا خدا در معاصی نهی خدا است زیرا که معنی قضا حکم است و حکم خدا بر بندگان نهی از معصیت است و مراد از قدر خدا در معاصی علم او است بمقدار معاصی و تقدیر نمودن مقدار آنها است و معنی مشیت خدا در معاصی اینست که حقتعالی خواسته است که منع نکند گناهکار را از معاصی خود مگر بزجر در قول و نهی و ترساندن نه بجبر و منع و دفع بقوت و قدرت. (۳) ۴۵-

از حسین بن خالد مروی است گفت بحضرت علی بن موسی الرضا (ع) عرض کردم یا ابن رسول اللّه عامه نسبت بما میدهند قول بتشبییه و جبر را چون از پدران و ائمه (ع) در این باب اخباری روایت شده است فرمود ای پسر حالا خبر بده مرا از اخباری که از پدران من ائمه (ع) روایت شده است در جبر و تشبییه بیشتر است یا اخباری که از پیغمبر خدا در این باب روایت شده است.

عرض کرد بلکه آنچه از پیغمبر روایت شده بیشتر است فرمود پس باید بگویند که پیغمبر قائل بجبر و تشبییه بود من عرض کردم که میگویند رسول خدا چیزی از این اخبار را نفرموده است بلکه بآن جناب افترا بسته‌اند فرمود پس در حق پدران من ائمه (ع) نیز چنین بگویند که چیزی از این اخبار را نگفتند بلکه بر آنها بسته‌اند پس از آن فرمود کسی که قائل است بتشبییه و جبر کافر و مشرک است و در دنیا و آخرت ما از او بیزار و بری هستیم ای پسر خالد اخباری که در تشبییه و جبر نسبت بما میدهند این اخبار را غلاّه که بزرگی خدا و عظمت او را کوچک شمرده‌اند بسته‌اند بما و کسی که ایشان را دوست بدارد ما را دشمن داشته است و کسی که ایشان را دشمن بدارد ما را دوست داشته و کسی که ولایت و محبت ایشان را داشته باشد عداوت با ما دارد و کسی که عداوت با ایشان داشته ولایت و محبت ما را دارد و کسی که با ایشان صلّه و پیوند کند با ما قطع کرده و کسی که با ایشان قطع کند با ما صلّه و پیوند نموده و کسی که بر ایشان جفا کند با ما نیکی نموده باشد و کسی که با آنها نیکی کند بر ما جفا کرده است و کسی که ایشان را گرامی نموده بر ما اهانت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۹۴

نموده (۱) و کسی که اهانت کند ایشان را ما را اکرام نموده و کسی که قبول کند آنها را بر ما رد کرده است و کسی که رد کند بر ایشان ما را قبول کرده و کسی که احسان کند بر ایشان بما بدی کرده است و کسی که بدی کند بایشان بما احسان کرده است و کسی که تصدیق کند ایشان را ما را تکذیب نموده و کسی که تکذیب کند ایشان را ما را تصدیق نموده است و کسی که بایشان عطا کند ما را محروم نموده و کسی که ایشان را محروم کند بما عطا کرده باشد ای پسر خالد کسی که شیعه ما است با اینها دوستی نکند و ایشان را یاری نکند. (۲) ۴۶- از حسن بن علی الوشا مروی است که گفت از حضرت علی بن موسی (ع) پرسیدم و عرض کردم که حقتعالی امر را

بندگان واگذار نموده و تفویض کرده فرمود حقتعالی عزیزتر است از این نسبت که تو باو میدهی عرض کردم که جبر میکند بندگان را بر معاصی و گناهان فرمود حقتعالی عادل تر و حکومت او بهتر است از این نسبت پس از آن فرمود که حقتعالی فرموده ای فرزند آدم من بحسنات و عملهای صالح تو سزاوارترم از تو و تو بگناهان خود سزاوارتری از من تو معصیت میکنی بقوتی که من در تو قرار دادم. (۳) ۴۷- از ابی الصلت هروی مروی است که گفت از حضرت علی بن موسی بن جعفر (ع) شنیدم که میفرمود کسی که قائل باشد جبر زکاء باو ندهید و شهادت او را هرگز قبول نکنید زیرا که حقتعالی بجبر نمیکند و تکلیف نمیکند هیچ صاحب نفسی را مگر بقدر وسع او و تکلیف بر او بار نمیکند مگر بقدر طاقت او و کسب نمیکند هر نفسی مگر آنچه بر اوست یعنی آنچه کرده است پاداش آن را می بیند و حمل نمیشود و بال کسی بر دوش کسی دیگر. (۴) ۴۸- سلیمان بن جعفر حمیری از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که نزد آن جناب جبر و تفویض مذکور شد حضرت فرمود که یک اصل و قاعده از برای شما بگویم که در آن اختلاف نکنید و کسی با شما گفتگو نکند مگر آنکه او را مغلوب کنید ما عرض کردیم که بفرما فرمود حقتعالی اطاعت کرده نشود باکراه و اجبار و معصیت و نافرمانی او نشود بقهر و غلبه و بندگان را مهممل نگذاشته است در ملک خود او مالکست آنچه را که ایشان را بآن مالک گردانیده و قادر است بآنچه ایشان را بر آن قدرت داده و اگر بندگان بآن اقدام کنند بر اطاعت او آنها را سد و منع نمیفرماید و اگر اقدام کنند بر نافرمانی و معصیت و بخواهد حائل شود میان ایشان و معصیت ایشان و نگذارد معصیت بکنند میتوانند و اگر حائل نشود و معصیت از ایشان صادر بشود پس خداوند ایشان را داخل معصیت ننموده است بلکه خودشان معصیت را متحمل میشوند پس از آن فرمود هر که ضبط کند حدود و اطراف این کلام را میتواند با کسی که مخالف اوست مباحثه و مخاصمه کند. (۵) ۴۹- احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از حضرت رضا (ع) روایت کرده که من بآن جناب عرض کردم که بعضی از اصحاب ما قائل بجبر هستند و بعضی قائل باستطاعت هستند یعنی افعال بندگان باستطاعت و میل خود ایشان است آن جناب بمن فرمود بنویس آنچه میگویم

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۹۵

(۱) حقتعالی فرموده ای فرزند آدم بمشیت و خواستن من است آنچه تو میخواهی و بقوت من ادا میکنی واجبات خود را که من واجب کرده ام و بنعمت من قوت یافتی بر معصیت و نافرمانی من، من ترا قرار دادم شنوا و بینا و با قوت و آنچه حسنه و عمل نیکو از تو صادر شود از جانب خدا است و آنچه سیئه و عمل بد از تو صادر شود از جانب خودت خواهد بود از این جهت که من بحسنات تو سزاوارترم از تو و تو بسیئات خود سزاوارتری از من بسبب اینکه من سؤال کرده نمیشوم از آنچه میکنم و شما سؤال کرده میشوید و من هر چیز را که بخواهید از برای شما مهیا کرده ام پس هر عملی خوبی که از شما صادر می شود بجهت نعمت من و قوت من بشما خواهد بود. (۲) ۵۰- حسین بن خالد از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که فرمود خداوند خیر بتو عطا کند بدان که

خداوند تبارک و تعالی قدیم است و قدیم صفتی است که راهنمایی میکند عاقل را بر اینکه چیزی بیش از خدا نیست و چیزی با خدا نیست و دائمی بودن او و از برای ما ظاهر شده است.

با اعتراف عموم خلق و دلالت این صفت که چیزی پیش از خدا نیست و چیزی با خدا نیست و نبوده است در بقاء او و باطل است قول کسی که گمان کرده است که پیش از خدا یا با خدا چیزی بود زیرا که اگر با خدا چیزی بود در بقاء او نمیتوان گفت که حقتعالی او را آفریده است زیرا که او همیشه با خدا بوده است پس چگونه باشد که خدا خالق و آفریننده باشد کسی را که همیشه با او است و اگر پیش از خدا چیزی بود پس اول آن چیز بود نه خداوند و اول بهتر و سزاوارتر است باینکه آفریننده بعد از خود باشد پس از آن حقتعالی متصف نمود ذات پاک خود را با اسماء خود که چون خلق را آفرید و ایشان را مکلف فرمود و مبتلا نمود باحکام خود خواند آنها را باینکه بخوانند او را باین اسماء و این اسماء اینست که خود را مسمی نمود بسمیع و بصیر و قادر و قاهر و وحی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و لطیف و علیم و مانند این اسماء و کسانی که بر ما دروغ بستند و غلو در حق ما نمودند چون این اسماء خدا را دیدند و از ما شنیدند که از جانب خدا میگفتیم که چیزی مانند او نیست و چیزی از حالات و صفات خلق مثل حالت و صفت او نیست بما گفتند که خبر دهید ما را از اینکه با وجود اینکه شما گمان کردید چیزی مثل و شبیه خدا نیست چگونه با او مشارکت کردید در اسماء الحسنی و خود را نامیدید و مسما نمودید بجمیع آن اسماء پس این دلیل است بر اینکه شما مثل خدا هستید در حالات او تمام حالات یا بعضی دون بعضی زیرا که شما جمع نموده‌اید در خودتان اسماء طیبه حقتعالی را و جواب بایشان داده شد که حقتعالی اسمائی از اسماء خود را ببندگان داده و لیکن باختلاف معانی چنان که یک اسم را دو معنی مختلف باشد و دلیل بر این مطلب قول مردم است که تجویز میکنند استعمال اسماء خدا را در بندگان باختلاف معنی و این اسم جامع دو معنی است که حقتعالی خلق را بآن مخاطب کرده و بایشان تکلم نموده بآنچه توانند تعقل کنند تا اینکه بر ایشان

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۹۶

حجت و دلیل روشن باشد (۱) در تزییع آنچه را ضایع نمودند و بوظیفه خود عمل نکردند و بسا هست گفته می‌شود بمردی سگ یا گاو یا حمار یا شیرین یا تلخ یا شیر درنده و حال اینکه تمام اینها خلاف معنی مرد است زیرا که این اسماء واقع نشده است بر معانی که از برای آن معانی وضع شده است بعلمت اینکه انسان شیر نیست و سگ نیست پس بفهم اینها را خداوند رحمت کند ترا ای حسین بن خالد و خدای عز و جل که نامیده می‌شود بعالم نه بجهت آن علم که حادث است و اشیاء را بآن دانسته و بآن استعانت نموده در حفظ کردن آنچه بعد از این می‌آید از امر او و تفکر در آنچه میفرمایند خلق خود را و فانی نمودن گذشتگان از مخلوق او از کسانی را که فانی کرده است آن قسم علمی که اگر آن علم و یقین نزد او حاضر نباشد جاهل و ضعیف خواهد بود چنانچه ما

علماء مخلوق را می‌بینیم که آنها را عالم می‌گویند بجهت علمی که حادث است زیرا که پیش از اخذ این علم جاهل بودند و بسا هست که این علم از نظر آنها می‌رود و چیزی نمی‌دانند و جاهل میشوند و حقتعالی را عالم می‌گویند بجهت اینکه چیزی بر او مجهول نیست پس لفظ علم جامع میان خالق و مخلوق است و در هر دو استعمال می‌شود و لیکن در معنی مختلف است چنانچه بر تو معلوم شد و حقتعالی را سمیع می‌گویند و لیکن جزء از برای او نیست که بآن جزء و عضو مخصوص صدا را بشنود و بتواند بآن جزء به بیند چنانچه ما مخلوق بآن جزئی که می‌شنویم قدرت نداریم با آن جزء به بینیم و لکن خدای عز و جل خودش خبر داده که صداها بر او پوشیده نیست و لیکن نه بآن حد و وصفی که از برای ما مخلوق مقرر است پس لفظ سمیع جامع میان خالق و مخلوق است و بر هر دو اطلاق می‌شود اما در معنی مختلف است و همچنین است بصیر که خداوند را بصیر می‌گویند نه بجهت آنکه او را جزئی باشد که بسبب آن جزء به بیند چنانچه ما می‌بینیم بجزئی که ثمر در غیر دیدن نمی‌کند و لیکن حقتعالی بنا است یعنی چیزی که نظر کرده می‌شود بآن بر او مجهول نیست پس اسم بصیر جامع میان خالق و مخلوق شد در لفظ اما در معنی مختلف است و می‌گویند که حقتعالی قائم است نه مقصود ایستادن بر ساق پای در قطعه از زمین است چنانچه ایستادن اشیاء دیگر چنین است لکن حقتعالی خبر داده است که او قائم است یعنی حافظ است چنان که تو می‌گویی مردی که قائم بامر ماست فلانست یعنی متکفل امور ما است و حفظ میکند اطراف کار ما را و حقتعالی قائم است بر هر نفسی آنچه را که عمل نموده و قائم نیز در کلام مردم بمعنی باقی است و قائم نیز مشعر بمعنی کفایت است مثل قول تو که خطاب کنی مردی قائم بامر فلان را و لیکن قائم نسبت بمخلوق کسی است که بر ساق پای ایستاده باشد پس لفظ قائم جامع میان خالق و مخلوق است و در لفظ متحد است و لیکن در معنی مختلف است و اما لطیف در حقتعالی پس مراد قلت و نازکی و کوچکی نیست بلکه مراد نفوذ در اشیاء و امتناع از درک شدن است یعنی همه چیز را درک میکند و چیزی او را درک نمی‌کند مثل قول تو لطف عنی هذا الامر یعنی ناپدید شد از من این امر یا اینکه لطف فلان فی مذهب و قوله یعنی پوشیدن فلان مذهب و قول خود را پس مراد بلطیف در اسم خدا اخبار از اینست که وجود حق خفاء یافته از نظر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۹۷

خلق (۱) پس عقل از درک آن منقطع شده و در طلب آن زوال یافته پس از آن عود کرده در حالتی که بچیزی از آن نرسیده و وهم نیز درک آن ننموده پس چنین است لطافت خداوند و بلند است مرتبه الهی از اینکه درک شود بحدی و معنی شود بوضعی و لیکن مراد از لطافت در مخلوق قلت و کوچکی است پس لطیف در لفظ متحد است نسبت بخالق و مخلوق و در معنی مختلف است.

و اما خبیر نسبت بخداوند کسی است که چیزی از او پوشیده نشود و از او فوت شود و این نه بسبب تجربه و اعتبار باشیاء باشد یعنی بتجربه و اعتبار اشیاء این علم را تحصیل کرده باشد زیرا کسی که این طور تحصیل کند علم باشیاء را جاهل بوده است و حقتعالی همیشه عالم بمخلوقات خود بوده است و لیکن خبیر بمردم کسی است که طلب خیر کرده باشد از روی نادانی مثل متعلم پس لفظ خبیر جامع میان خالق و مخلوق است در لفظ متحد است اما در معنی مختلف است.

اما ظاهر پس نسبت بخدا مراد این نیست که بلندی بر اشیاء داشته باشد باینکه فوق اشیاء باشد و بر روی آنها نشسته باشد و بر بالای آن قرار گرفته باشد بلکه مراد آنست که قهر و غلبه داشته باشد بر اشیاء و قدرت داشته بر آنها چنانچه مردی گوید ظهرت علی اعدائی و اظهرنی الله علی خصمی یعنی غلبه یافتم بر دشمنان خود و خداوند غلبه دهد مرا بر دشمن من پس چنین است ظهور خداوند بر اشیاء و معنی دیگر اینست که حقتعالی ظاهر است از برای کسی که اراده کند او را و چیزی بر او مخفی نیست و او تدبیر کند و منظم کند هر چه خواهد پس چه ظاهریست که ظاهرتر و امر او واضحتر از خداوند باشد زیرا که تو هر زمان بخواهی می بینی صنعت او را و در وجود تو این قدر از صنعت الهی جاری شده است که ترا از صنایع دیگر بی نیاز میکند و لیکن در ظاهر نسبت بمخلوق کسی است که وجود او بروز یافته و بتعین و حد و وصف معلوم و معین شده است پس در لفظ ظاهر خالق و مخلوق متحد است در استعمال و لیکن در معنی مختلف است.

اما باطن نسبت بخداوند مراد از آن واقف شدن بدرون اشیاء نیست باینکه فرو رود در مطلب تا اینکه بر آن مطلع شود بلکه مراد واقف بودن بدرون اشیاء است از جهت علم و حفظ و تدبیر در آن مثل قول قائل ابطنته یعنی واقف شدم بر آن و دانستم اسرار پنهانی آن را و لیکن باطن نسبت بخلق بمعنی فرو رونده در چیزی پنهانی است تا آن را درک کند پس لفظ باطن نسبت بخالق و مخلوق متحد است اما در معنی مختلف است اما قاهر پس نسبت بخداوند مراد مکر و حيله و خدعه و مدارا و علاج نیست چنانچه بعضی از بندگان بعضی دیگر را مقهور میسازند پس مقهور و مخدول از ایشان غالب و قاهر می شود بر دیگری و قاهر از ایشان مقهور و مغلوب می شود بر دیگری بلکه مراد نسبت بخدای عز و جل اینست که جمیع آنچه که آفریده است ملبس بلباس ذلت هستند نسبت بصانع خود که خداوند است و آنچه اراده کند نسبت بایشان نمیتوانند امتناع کنند و بقدر یک چشم بهمزدن از حکم

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۹۸

او بیرون نتوانند بود و هر زمان که بگوید فلان نوع باش نمیتوانند تخلف نمود (۱) و لیکن قاهر از مخلوق بآن معنی است که مذکور شد و معین گردید پس لفظ قاهر جامع میان خالق و مخلوق است و در معنی مختلف است و همچنین سایر اسماء حقتعالی که ما نگفتیم و افتراق میان خالق و مخلوق را در آنها تقریر نکردیم و ما اکتفاء میکنیم بآنچه گفتیم و حقتعالی معین و ناصر ما و شما باشد در ارشاد و توفیق ما.

(۳) ۵۱- از محمد بن یحیی بن عمر بن علی بن ابی طالب (ع) مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که تکلم فرمود باین کلام نزد مأمون در توحید و از قاسم بن ایوب بن علوی نیز مروی است که چون مأمون اراده کرد که حضرت رضا (ع) را ولیعهد خود کند بنی هاشم را جمع کرد و بایشان گفت که میخواهم حضرت رضا (ع) را ولیعهد خود کنم که بعد از من متصدی امر خلافت باشد بنی هاشم بر او حسد بردند و گفتند که متولی این امر میکنی مرد جاهلی را که بصیرت در تدبیر خلافت ندارد پس کسی را بفرست نزد او تا بیاید و نادانی او را به بینی و بدانی بصیرت ندارد، مأمون فرستاد آن جناب آمد بنی هاشم عرض کردند یا ابا الحسن برو بالای منبر و علامتی از برای وحدانیت حقتعالی تقریر کن تا اینکه ما خدا را بآن علامت عبادت کنیم حضرت بالای منبر رفت و زمانی طولانی نشست که سر خود را بزیر انداخته تکلم نمیفرمود و پس از آن خم شد و راست نشست و حمد و ثنای حقتعالی را بجا آورده و درود بر پیغمبر و آل او فرستاده و فرمود اول بندگی و عبادت خداوند معرفت او است و اصل معرفت خداوند توحید اوست و نظام رشته‌های توحید خدا نفی صفات است از او بجهت شهادت عقول که هر صفت و موصوفی مخلوقست و شهادت هر موصوفی که او را خالق است که نه صفت است و نه موصوف و شهادت هر صفت و موصوفی باقتران این صفت بموصوف و شهادت اقتران بحدث و قدیم نبودن و شهادت حدث بممتنع بودن ازلی ممتنع از حدث یعنی بعد از ثبوت حدیث نفی می‌شود از اینکه آن ممتنع است از حدث زیرا که ازلی با قدیم مقارن است پس با حدث منافات دارد پس خدا نیست کسی که به تشبیه ذات او شناخته شده و یگانه ندانسته او را کسی که کنه از برای او قرار داده و بحقیقت او نرسیده کسی که مانند برای او قرار داده و باو تصدیق نکرده کسی که نهایت از برای او قرار داده و تفوق و بلندی مرتبه از برای او قرار نداده کسی که از برای او مکان معینی قرار داده و باو اشاره نموده و او را قصد نکرده کسی که تشبیه کرده او را، و از برای او تذلل و خضوع ننموده کسی که از برای او اجزا قرار داده و او را اراده نکرده کسی که بوهم او را درک کرده.

هر چیزی که بوجود خود شناخته شد مصنوع خدا است و هر قائم بنفسی نسبت باو معلول است و او علت است بصنع خدا استدلال می‌شود بر وجود او و بعقول اعتقاد بمعرفت او پیدا مینمود و بفطرت و عقل خالی از شائبه و هم ثابت می‌شود حجیه او آفریدن خدا خلق را ستر و

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۹۹

و حجابست میان او و ایشان که او را نتوانند تعقل نمود (۱) و مباینست و جدائی او است از ایشان و جدا بودن او از ایشان ثبوت مکانست از برای ایشان که بایشان میتوان گفت در کجا هستند و باو نمیتوان گفت و ابتدا نمودن

بآفریدن ایشان دلیل ایشان است بر اینکه ابتدائی از برای او نبوده بجهت عجز داشتن هر ابتداکننده از کسی که غیر از او ابتدا کرده باشد و از برای خدا عجز نیست.

پس قبل از او کسی نیست تا ابتدا او باشد و ادات و آلت بودن ایشان دلیل ایشانست بر اینکه ادوات و آلات در خدا نیست زیرا که ادوات شهادت دهند بر اینکه صاحب ماده را فقر و فاقه و احتیاج است و خداوند را ماده نیست و ادوات را ماده است پس اسماء خداوند محض عبارت و تعبیر است و افعال و کردار او مجرد تفهیم است و ذات او حقیقت او است و کنه او جدائی میان او و مخلوق است و هر چه غیر از او است تحدید و تعیین است از برای ما سوای او پس کسی که او را وصف نموده نشناخته است او را و کسی که او را شامل غیر او قرار داده و تعمیم در او قائل شده باو تعدی و جفا کرده و کسی که طلب کنه و حقیقت او نموده خطا کرده و کسی که گفت چگونه است مانند از برای او قرار داده است و کسی که گفت از چه سبب علت در کار او برده و کسی که گفت چه زمان وقت از برای او قرار داده و کسی که گفت در چه حال ظرف از برای او قرار داده و کسی که گفت تا چه زمان نهایت از برای او قرار داده و کسی که گفت تا کجا مسافت از برای او قرار داده و کسی که مسافت از برای او قرار داده در او مسافت قائل شده که او عرض و طول دارد و کسی که در او مسافت قائل شده او را صاحب اجزاء قرار داده و کسی که او را صاحب اجزاء قرار داده او را متصف بوصف کرده و کسی که او را متصف بوصف کرده شرک در او قائل شده و خدا تغییر نمیکند بمغایرت مخلوق چنانچه اگر کسی او را تحدید و تعیین کند محدود نمیشود، یکیست نه بمعنی عدد، ظاهر است نه بمعنی مباشرت و استقراء در مکانی، متجلی و جلوه‌کننده است نه باینکه او را توان رؤیت نمودن، باطن است نه بمعنی مفارقت نمودن از مخلوق و پنهان در چیزی، مباین است و دور نه باینکه او را مسافتی باشد، قریب و نزدیکست نه باینکه پهلوئی شخصی باشد که او را توان تشخیص نمود، لطیف است نه باینکه جسم نازک و کوچک باشد، موجود است نه باینکه اول معدوم بوده، فاعل است و هر عملی از او صادر خواهد شد نه باضطرار بلکه با اختیار خود، مقدور است و تقدیر کند امور را نه باستعانت فکر، مدبر است و تدبیر کند امور را نه باستعانت حرکت مرید است و اراده او تعلق گیرد باشیاء نه اینکه قصد کند، مشیت او بهر چیزی که خواهد تعلق گیرد نه اینکه عزم کند بچیزی، مدرکست و درک کند اشیاء را نه بتوسط جسم، سمیع و شنوا است نه بآلتی مثل گوش، بصیر و بینا است نه باداتی مثل چشم، مصاحب نشود او را اوقات و استقرار نیابد در مکانها و فرو نگیرد او را نعاس و پینکی و تعیین نکند او را صفات و ثمر و منفعت نبخشد او را ادوات و آلات بودن او بر اوقات سبقت دارد و وجود او بر عدم پیشی دارد و ابتداء نسبت باو همیشگی او است بشعور دادن او چیزهائی را که شعور دارند دانسته شود که نسبت شعور باو نتوان داد و مهیا کردن او جواهر و ماده‌های اشیاء را دانسته شود که

او را ماده و جوهری نیست (۱) و بحد قرار دادن او میان اشیاء دانسته شود که او را ضدی نیست و بقرین و نظیر قرار دادن او میان اشیاء دانسته شود که او را شبیه و قرینی نیست نور را ضد ظلمت قرار داد و جلی و آشکار را ضد مبهم و مخفی قرار داد و سخت و خشکی را ضد لیزی و تری قرار داد و سردی را ضد گرمی قرار داد تألیف و ترکیب کند میان اضداد اشیاء و تفریق کند میان ملایم و مناسب اشیاء پس در تفریق او اشیاء را دلالتی است بر مفرق و جداکننده اشیاء و در تألیف جمع کردن میان اشیاء دلالت است بر مؤلف و جمع‌کننده میان اشیاء اینست قول او جل ذکره که میفرماید وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ و از هر چیز آفریدیم ما جفت نر و ماده شاید متذکر شوید چه حقتعالی جمع فرمود میان طبایع مختلفه در وجود حیوانات از آدمی و غیر آن و تفریق فرموده و جدائی انداخته میان پیش و بعد بتوسط وجود موجودات تا اینکه دانسته شود که او را پیش و بعدی نیست و ایجاد طبیعت در اشیاء شاهد است بر اینکه طبیعت قرار دهنده را طبیعتی نیست و تفاوت قرار دادن میان آنها دلیل است بر اینکه وقت قرار دهنده را وقتی نیست حجاب و ستر قرار داده مر بعضی اشیاء را نسبت ببعضی نادانسته شود که میان او و غیر او حجابی نیست از برای او بود معنی در ربوبیت در وقتی که کسی نبود که پروردگاری داشته باشد و از برای او بود حقیقت خدائی در وقتی که خداپرستی نبود و کسی نبود که خدائی بخواهد او بود معنی عالم در وقتی که معلومی نبود و او بود معنی خالق در وقتی که مخلوقی نبود و او بود معنی سامع در وقتی که شنیده‌شده نبود زمانی که آفرید مستحق نشد معنی خالقیت را و بسبب ایجاد کردن او خلاق را معنی ایجاد کردن خلاق از او مستفاد نشده چگونه این نوع خواهد بود و حال اینکه بنهایت نرساند او را لفظی که دلالت کند بر اول مدت و باو نزدیک نشود لفظی که نزدیک کند زمان گذشته را بحاضر و با او استعمال نشود لفظی که معنی آن مشعر حجاب و منع و عدم امکان باشد و او را هنگام فرو نگیرد و لفظی که دلالت کند بر زمان او را موقت و مقید بزمان نکند و مقارن نشود با او لفظی که دلالت کند بر دو بودن و ادوات مثل جوارح و غیر آن تحدید و تعیین میکند خود را و آلات چون حواس پنجگانه و غیر آن اشاره و اشعارکننده بسوی امثال و نظائر خود و مانند خود را ادراک کنند و افعال و کردار موجودات در خودشان یافت شود نه در واجب الوجود و چون ممکن است که در جوارح و حواس لفظی که دلالت کند بر اول زمان یافت شود پس خواهد نفی شد از آنها معنی قدیم و چون ممکن است که لفظی که نزدیک کنید معنی زمان گذشته را بحاضر در آنها یافت شود پس نفی میکند از آنها معنی ازلیت و ابدیت را و اگر نبودند موجودات که متفرق و پراکنده شده بودند پس دلالت کرده بودند بر کسی که آنها را پراکنده نمود و بشکل و صورت از یک دیگر امتیاز داده شده بودند پس استکشاف و اظهار مینمودند از وجود کسی که آنها را از یک دیگر امتیاز داده و جدا ساخته و هر یک را متشکل بشکلی و متلون بلونی آفریده هر آینه جلوه نمیکرد و آشکارا نمیشد صانع موجودات از برای عقول و حقتعالی بتوسط موجودات محجوب شد از رؤیت یعنی اگر موجودات نبودند رؤیت و عدم رؤیت

متصور نبود (۱) و بسوی موجودات فراهم آمده است اوهام و اغلاط یعنی ذات خداوند جل شأنه از این گونه صفات مبرا است و در موجودات اثبات یافته و مقرر گردیده است.

هر چیزی که غیر از خداوند است و از موجودات دلیل و علامت وجود حق بیرون آورده شد چه هر موجودی دلیل مقتضی و برهان محکمی است بر ذات بیهمتای حق جلت عظمته و حقتعالی بواسطه این موجودات بر اینها شناسانیده است اقرار و اعتراف بوحدانیت خود را چه هر یک دلیل اند بر وجود او و بسبب و توسط آن اعتقاد کرده می شود تصدیق بذات او جل شانہ و توسط اقرار بوحدانیت تمام می شود ایمان باو جل ذکره و این نیست مگر بعد از معرفت او و معرفتی نیست مگر باخلاص و اخلاصی نیست با اثبات شبیه و نظیر از برای او و نمیشود سلب شبیه از برای او نمود با اثبات کردن صفاتی که از آنها تشبیه ظاهر است و افاده نمیکند معنی تشبیه را پس هر چه در خلق یافت نمیشود و هر چه در خلق ممکن است در صانع ممتنع است و حرکت و سکون از او برای او نیست و چگونه او را حرکت و سکون است و حال اینکه حرکت و سکون را او ایجاد فرموده و چگونه چیزی را که ابتداء امر ایجاد کرده است باو عائد خواهد شد و اگر چنین باشد ذات او تفاوت میکند و کنه او جزء جزء می شود و معنای او از ازلیت امتناع مییابد و از برای خالق معنی تصور نمیشود غیر از مخلوق و اگر از برای او عقب و پس تحدید شود لا بد از برای او باید پیش تحدید شود و هر گاه تمام از برای او ثابت شود لازم می آید نقصان ثابت شود و چگونه مستحق خواهد شد ازلیت را کسی که ممتنع نیست از حدوث و چگونه ایجاد میکند اشیاء را کسی که ممتنع نیست از این که ایجاد شده باشد و اگر ایجاد شده باشد علامت و دلیل مصنوع در او پیدا شود و تغییر کند بدلیل و علامت صانع بودن بعد از آنکه مدلول بود و شیئی دیگر علامت صانعیت او بود و گفتگوی رسیدن بکنه حق را حجت و دلیلی نیست و سؤال از این مسأله را جوابی نیست و از برای خداوند در قصد این مطلب تعظیمی نیست و در جدا نمودن حق را از مخلوق باین که او جل شانہ واجب الوجود است و صفات او عین ذات او است و مخلوق چنین نیستند ظلمی نیست مگر این که امتناع ازلی دارد و بودن خداوند یعنی اگر عیبی وارد آید شاید این باشد و این مطلب که عیب نیست پس ظلم نبودن محقق است و امتناع ابدی دارد که از برای او ابتدا او اول باشد یعنی همیشه بود و ابتدا نسبت باو تعقل نمیشود نیست خدائی مگر خداوند علی عظیم دروغ گفتند کسانی که شبیه از برای خداوند قرار دادند و گمراه شدند گمراهی بعید و زیان کردند زیانی آشکار و درود و تحیات مر محمد و اهل بیت او را سزاوار است چه آنها پاک و پاکیزه هستند.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۰۲

(۱) باب دوازدهم در ذکر مجلس آن جناب با اهل ادیان و کسانی که گفتگوی در توحید نموده اند نزد مأمون

(۲) از حسن بن محمد نوفلی مروی است که گفت چون حضرت علی بن موسی الرضا (ع) وارد شد در بلد مأمون آن ملعون امر کرد فضل بن سهل را که جمع کند اصحاب مقالات در توحید را مثل جاثلیق که رئیس نصاری است و رئیس بنی الجالوت که بزرگ یهود است و رؤساء صائبین که کسانی هستند که بهیاکل فلکیه و بحلول و تناسخ و بخدایان علیحده در آسمانها فائلند و کواکب را مدبر عالم دانند و رئیس آتش پرستان و اصحاب زردشت و نسطاس رومی و متکلمین تا بشنود آن ملعون کلام آن جناب و گفتگوی اینها را و فضل بن سهل جمع نمود اینها را پس از آن مأمون را اعلام نمود باجتماع ایشان مأمون گفت اینها را حاضر کن نزد من پس از حضور آنها مأمون نوازش نمود آنها را و به آنها مرحبا گفت پس از آن به آنها گفت که من مثل شما را بجهت عمل خیری جمع کرده‌ام و دوست دارم که مباحثه و مناظره و مجادله کنید با پسر عمم این شخص که مدتی بر من وارد شده است و احدی از شما تخلف نکند گفتند سمعا و طاعة یا امیر المؤمنین ما فردا صبح را ان شاء الله می‌آئیم.

حسن بن محمد النوفلی گوید که: حضرت ابی الحسن الرضا (ع) حدیثی از برای ما میفرمود که ناگاه یاسر که متولی امر حضرت بود داخل شد و بحضرت رضا (ع) عرض کرد ای سید و آقای من امیر المؤمنین بشما سلام رسانیده گفته که برادرت فدای تو جمع شده‌اند اصحاب مقالات و اهل ادیان و متکلمون از جمیع ملت‌ها در نزد من اگر میل داشته باشی گفتگوی با آنها را فردا صبح را نزد ما بیا و اگر کراهت داری مشقت بر خودت قرار مده و اگر میل داری که ما بیائیم نزد تو آسانست بر ما حضرت ابی الحسن (ع) فرمودند باو که بمأمون بگو که من میدانم تو چه اراده کرده و من فردا ان شاء الله در مجلس تو می‌آیم حسن بن محمد النوفلی گوید که چون یاسر رفت حضرت رو کرد بما پس از آن فرمود ای نوفلی تو عراقی هستی و رقت و مهربانی عراقی سخت نیست یعنی مهربانی دارد و در دل او رحم پیدا می‌شود پس چه بنظر تو میرسد در جمع نمودن پسر عم ما اهل شرک و اصحاب مقالات را یعنی کسانی که گفتگوی علمی کنند در مجالس و محافل من عرض کردم فدای وجودت می‌خواهد امتحان کند و میل دارد بفهمد علم تو را

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۰۳

(۱) و عملی کرده است در بنای غیر محکمی و سوگند بخداوند که بنای زشتی است آن جناب بمن فرمود که چیست بناء او در این باب عرض کردم که اصحاب بدعت و گفتگو بخلاف علما هستند زیرا که عالم انکار نمیکند قول صواب را و اصحاب گفتگو از غیر اهل اسلام و متکلمین و اهل شرک اصحاب انکار و دروغند و اگر از برای ایشان دلیل بیاوری که خدا یکیست میگویند ثابت کن یگانگی خدا را و اگر بگوئی محمد رسول خدا است میگویند اثبات کن پس حیران میکنند شخص را و چون شخص بدلیل گفته آنها را باطل میکند آنها مغالطه میکنند تا اینکه شخص گفته خود را واگذارد و از قول خود دست بردارد پس از آنها حذر کن فدای وجودت.

حضرت تبسم کرد پس از آن فرمود ای نوفلی آیا می‌ترسی که قطع کنند بر من دلیل مرا عرض کردم نه بخدا قسم من هرگز چنین گمانی در حق شما نمی‌برم و امیدوارم که حقتعالی شما را ظفر بدهد بر آنها ان شاء الله حضرت بمن فرمود ای نوفلی آیا دوست میداری بدانی مأمون چه وقت از عمل خود پشیمان می‌شود عرض کردم بلی فرمود در وقتی که بشنود دلیل آوردن مرا بر رد اهل توریه بتوریه ایشان و بر اهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور ایشان و بر کسانی که بر دین نوح هستند بزبان عبرانی ایشان و بر آتش پرستان بزبان فارسی ایشان و بر اهل روم بزبان رومی ایشان و بر کسانی که گفتگو میکنند هر یک را بزبان ایشان.

پس چون که بند آوردم زبان هر صنفی را و باطل کردم دلیل آنها را و هر یک گذاشتند قول خود را و قول مرا گرفتند مأمون میفهمد که این عمل بد عملی بود مرتکب شد در آن وقت پشیمان می‌شود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس چون که صبح شد فضل بن سهل آمد و عرض کرد بآن جناب قربانت شوم پسر عم تو منتظرتست و قوم جمعیت کرده‌اند پس چیست رأی تو در آمدن.

حضرت فرمود تو پیش میروی من هم بعد می‌آیم انشا الله پس از آن وضوئی گرفت از برای نماز و یک شربت از سویق آشامید و بما از آن سویق آشامانید پس از آن بیرون رفت و ما با او بیرون رفتیم تا اینکه بر مأمون داخل شدیم دیدیم مجلس مملو است از مردم و محمد بن جعفر در میان جماعت بنی طالب و بنی هاشم نشسته و سر عسگران در حضور ایستاده پس چون حضرت رضا (ع) وارد شد مأمون برخاست و محمد بن جعفر نیز برخاست و جمیع بنی هاشم برخاستند و حضرت رضا (ع) با مأمون نشستند و همه ایستاده بودند تا آن جناب امر فرمودند همه نشستند و مأمون پیوسته رویش بآن جناب بود و با او گفتگو میکرد تا یک ساعت پس از آن رو کرد بجاثلیق عالم نصاری و گفت ای جاثلیق این پسر عم من علی بن موسی بن جعفر (ع) است و از اولاد فاطمه (س) دختر پیغمبر ما است و فرزند علی بن ابی طالب (ع) است و من دوست میدارم که با او تکلم کنی و محابه کنی و با انصاف گفتگو کنی.

جاثلیق گفت یا امیر المؤمنین چگونه من محابه کنم با شخصی که دلیل می‌آورد بر من

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۰۴

(۱) بکتابی که من منکر آن کتاب هستم و پیغمبری که من ایمان بآن پیغمبر نیاورده‌ام حضرت رضا فرمود ای نصرانی اگر صحبت و دلیل آوردم بر تو بانجیل تو آیا اقرار و اعتراف بآن دلیل میکنی جاثلیق عرض کرد آیا قدرت دارم بر رد آنچه در انجیل ثبت شده است بلی سوگند بخدا که اقرار میکنم بآن اگر چه بآن سبب بینی من بخاک بمالد حضرت رضا (ع) فرمود بجاثلیق که سؤال کن از آنچه بر تو ظاهر شده است و جواب آن را بدان جاثلیق عرض کرد چه میگوئی در نبوت و پیغمبری عیسی و کتاب او آیا چیزی از این دو را انکار میکنی، حضرت رضا (ع) فرمود که من اقرار میکنم به نبوت عیسی و کتاب او و آنچه را بشارت داد بآن امت خود را و حواریون بآن اقرار

کردند و قبول ندارم پیغمبری و نبوت هر عیسی را که اقرار نکرد پیغمبری و نبوت محمد (ص) و کتاب او و بشارت و مژده نداد بامت خود وجود آن بزرگوار را جاثلیق عرض کرد آیا چنین نیست که قطع میکنی کلام را بدو شاهد عادل یعنی چون دو شاهد عادل شهادت داد ادعاء طرف مقابل قطع می‌شود.

حضرت فرمود بلی چنین است عرض کرد پس دو شاهد اقامه کن از غیر اهل ملت خود به نبوت محمد (ص) و باید دو شاهد از کسانی باشند که در ملت نصرانی مقبول الشهاده باشند بعد از آن سؤال کن از ما دو شاهد را که از غیر ملت باشند حضرت رضا (ع) فرمود ای نصرانی الان از راه انصاف آمدی آیا قبول نداری از پیشینیان شخصی را که نزد مسیح عیسی بن مریم عادل باشد جاثلیق عرض کرد کیست و نام او چیست.

حضرت فرمود چه میگوئی در حق یوحنا دیلمی عرض کرد بخ بخ ذکر کردی کسی را که دوست‌ترین مردم است نزد مسیح فرمود که قسم میدهم بتو که آیا در انجیل هست که یوحنا گفت مرا مسیح خبر داده است بدین محمد عربی و مرا مژده داده است باین که محمد (ص) بعد او است و من باین خبر حواریان را مژده داده‌ام و آنها ایمان آوردند بمحمد و قبول کردند او را.

جاثلیق عرض کرد که یوحنا این مطلب را از مسیب نقل کرده است و مژده داده است به نبوت مردی و باهل بیت او و وصی او و لیکن تشخیص نکرده است که این در چه زمان است و نام آنها را نگفته است تا من آنها را بشناسم.

حضرت رضا (ع) فرمود اگر ما بیاوریم کسی را که قرائت کند انجیل را و بر تو تلاوت کند ذکر محمد و اهل بیت و امت او را آیا باو ایمان می‌آوری عرض کرد بلی این حرفی است محکم حضرت رضا (ع) رو کرد به نسطاس رومی و فرمود چگونه حفظ کرده سفر سیم انجیل را عرض کرد چه نوع من آن را حفظ می‌کردم یعنی حفظ نکرده‌ام آن را حضرت رو کرد برئیس بنی جالوت و فرمود آیا انجیل نمیخوانی عرض کرد چرا بجان خودم سوگند که میخوانم فرمود پس توجه کن تا من سفر را بخوانم اگر در آن ذکر شده است محمد و اهل بیت او و امت او پس گواهی دهید از برای من و اگر ذکر نشده است گواهی ندهید از برای من پس

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۰۵

آن جناب سفر سیم را قرائت نمود (۱) تا اینکه رسید بجائی که ذکر شده بود پیغمبر (ص) ایستاد پس از آن فرمود ای نصرانی بحق مسیح و مادر او از تو می‌پرسم آیا میدانی که من دانا هستم بانجیل عرض کرد بلی پس از آن تلاوت نمود بر او ذکر محمد (ص) و اهل بیت او و امت او را پس از آن فرمود ای نصرانی چه میگوئی این قول عیسی بن مریم است پس اگر تکذیب کنی آنچه را که در انجیل نوشته است موسی و عیسی (ع) را تکذیب نموده و اگر منکر شوی این ذکر محمد و اهل بیت و امت او را قتل تو واجب است زیرا که تکذیب کرده خدا و پیغمبر و

کتاب خود را جاثلیق عرض کرد آنچه در انجیل بر من ظاهر شده است انکار نمیکنم و بآن اقرار میکنم حضرت رضا (ع) فرمود گواه باشید بر اقرار او پس از آن فرمود ای جاثلیق سؤال کن از آنچه میدانی جاثلیق عرض کرد خبر ده مرا از حوارین عیسی بن مریم چند تن بودند و علماء انجیل چند نفر بودند حضرت رضا (ع) فرمود بر شخص بینائی گرفتار شده اما حوارین دوازده مرد بوده‌اند و افضل و اعلم آنها الوقا بود اما علماء نصاری سه نفر بودند یوحنا الاکبر در اخا ساکن بود و یوحنا در قرتیسا ساکن بود و یوحنا الدیلمی در دجاز ساکن بود و نزد او بود ذکر پیغمبر (ص) و ذکر اهل بیت او و امت او و او کسی بود که بشارت داده شد بوجود او امت عیسی و بنی اسرائیل پس از آن فرمود ای نصرانی سوگند بخدا که ما تصدیق میکنیم بآن عیسی که ایمان آورد و تصدیق نمود بوجود محمد (ص) و قائل نیستم بر عیسای شما چیزی را مگر ضعف او و کم روزه گرفتن او و کم نماز خواندن او. جاثلیق عرض کرد بخدا قسم که علم خود را فاسد کردی و امر خود را ضعیف نمودی و من گمان ندارم که تو داناترین اهل اسلام باشی حضرت رضا (ع) فرمود از چه جهت جاثلیق عرض کرد از این گفتار تو که عیسی ضعیف بود و کم روزه و کم نماز بود حال آنکه عیسی هرگز افطار نکرد روزی را و پیوسته روزه بود و هرگز شبی را نخوابید و علی الدوام روزها روزه بود و شبها نماز میگذارد حضرت رضا (ع) فرمود پس از برای چه کس روزه میگرفت و نماز میخواند پس جاثلیق لال شد و کلام او منقطع شد حضرت رضا (ع) فرمود ای نصرانی من از تو مسأله میپرسم عرض کرد پرس اگر بدانم جواب میگویم فرمود انکار نمیکنی که عیسی مرده زنده میکرد باذن خدا جاثلیق عرض کرد که این مطلب را انکار میکنم زیرا که کسی که مرده را زنده میکند و بسازد کور مادرزاد و پیس را او خدا است و مستحق ستایش و بندگی است.

حضرت فرمود که یسع پیغمبر مثل عیسی بود و آنچه از عیسی صادر شد از وی صادر شد چون روی آب راه رفتن و مرده زنده کردن و بساختن کور مادرزاد و پیس چرا امت او خدایش ندانستند و احدی بندگی او نکرد از امت او و بجز بندگی خداوند بندگی کسی را نکردند و از حزقیل پیغمبر صادر شد آن چه از عیسی معجزه صادر شد و سی و پنج هزار

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۰۶

نفر مرده را زنده کرده بعد از این که شصت سال بود مرده بودند. (۱) پس از آن رو کرد برأس الجالوت و فرمود ای رأس الجالوت آیا می‌یابی در توریه که این سی و پنج هزار نفر از جوانان بنی اسرائیل بودند و بخت النصر اینها را از میان اسیران بنی اسرائیل جدا کرد هنگامی که در بیت المقدس جنگ کرد و اینها را آورد در بابل و کشت آنها را پس از آن حقتعالی حزقیل را فرستاد آنها را زنده کرد این مطلب در توریه است و انکار نمیکنند این مطلب را مگر کافر از شما رأس الجالوت عرض کرد ما این مطلب را شنیده‌ایم و دانسته‌ایم حضرت فرمود راست گفتی ای یهودی توجه کن تا من این سفر از توریه را بخوانم.

پس آن جناب چند آیه از توریه را تلاوت نمود آن یهودی هوش از سرش رفت متحیرانه نظر میکرد بحضرت و تعجب مینمود که چگونه آن جناب اینها را تلاوت میفرماید پس از آن حضرت رو کرد بنصرانی و فرمود ای نصرانی آیا این سی و پنج هزار نفر پیش از زمان عیسی بودند یا عیسی پیش از زمان آنها عرض کرد بلکه آنها پیش از زمان عیسی بودند حضرت فرمود طائفه قریش جمعیت نموده رفتند خدمت رسول خدا (ص) و از آن بزرگوار مسألت نمودند که از برای ایشان مردگان ایشان را زنده کند آن بزرگوار رو کرد بعلی بن ابی طالب (ع) و فرمود باو که برو در قبرستان و با علی صوت نامهای این طائفه و گروهی که اینها میخواهند بر زبان جاری کن که ای فلان و ای فلان.

محمد رسول خدا (ص) میفرماید بشما برخیزید باذن خداوند عز و جل پس بیک مرتبه همه برخاستند در حالتی که خاک را از روی سر خود میافشاندند پس طائفه قریش رو کردند بآنها و از آنها می پرسیدند امورات آنها را پس از آن بقریش خبر دادند که محمد (ص) پیغمبری مبعوث شده است و گفتند که ما دوست میداشتیم درک خدمت او نمائیم و ایمان آوریم و پیغمبر ما (ص) به میساخت کور مادرزاد و پیس و دیوانه‌ها را و با حیوانات و مرغان و جن و شیاطین تکلم نمود و ما او را پروردگار فرا نگرفتیم و خدایش ندانستیم و غیر از خداوند عز و جل کسی دیگر را ستایش نکردیم و ما انکار نمیکنیم فضیلت احدی از اینها را اما نه اینکه خدایش بدانیم و شما که عیسی را خدا میدانید چرا یسع و حزقیل را خدا نمیدانید و حال اینکه این دو نفر هم مثل عیسی بودند در عمل از مرده زنده کردن و غیر آن نشنیده‌ای که چندین هزار از قوم بنی اسرائیل از شهرهای خود فرار کردند بجهت خوف از طاعون و ترس از مردن.

پس حقتعالی همه آنها را در یک ساعت هلاک کرده و اهل قریه که اینها در آنجا مردند اندوهگین شدند و دیواری گرداگرد آنها ساختند و پیوسته چنین بود تا اینکه استخوانهای آنها ریزه شده و پوسید پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بآنها گذشت تعجب کرد از آنها و از بسیاری استخوانهای کهنه و پوسیده پس از جانب پروردگار وحی رسید بآن پیغمبر که میل داری زنده کنم اینها را تا بآنها نظر کنی.

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۰۷

(۱) عرض کرد بلی پروردگارا وحی رسید که آنها را بخواه و فریاد کن.

آن پیغمبر گفت ای استخوانهای پوسیده برخیزید باذن خدا پس بیک مرتبه جمیعا زنده شدند در حالتی که خاکها را از روی سر خود میافشاندند و نشنیده‌ای ابراهیم خلیل الرحمن هنگامی که مرغان را گرفت و آنها را ریزه ریزه کرد و هر جزئی را بر سر کوهی گذاشت پس از آن ندا کرد بآن مرغان یک مرتبه همه بسوی او آمدند و موسی بن عمران (ع) با هفتاد نفر از اصحاب خود که آنها را برگزیده و اختیار نموده بود از میان قوم رفتند بسوی کوه پس آن اصحاب بموسی عرض کردند که تو خداوند را دیده بنما او را بنما چنانچه تو دیده او را موسی بآنها

فرمود که من او را ندیده‌ام عرض کردند که هرگز بتو ایمان نیاوریم تا اینکه آشکارا خدا را بما بنمائی پس صاعقه آنها را فرو گرفت و مجموع سوختند موسی تنها ماند عرض کرد پروردگارا من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را برگزیدیم و با آنها آمدم الحال تنها مراجعت کنم و جواب آنها را چه بگویم و چگونه تصدیق خواهند کرد مرا اگر این خبر را بآنها دهم اگر میخواستی هلاک میکردی ایشان را پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم و مرا نیز هلاک میکنی ما را بسبب آنچه سفیهان و بی‌خردان ما کردند یعنی بجهت بعضی از هفتاد کس که این جرأت کردند و طلب رؤیت نمودند همه ما را هلاک میکنی.

پس حقتعالی همه ایشان را زنده نمود بعد از مردن ایشان، ای جاثلیق تمام اینها را که از برای تو ذکر کردم قدرت نداری بر رد هیچ یک از آنها زیرا که اینها در توریه و انجیل و زبور و قرآن مذکور است پس اگر هر کس زنده کند مرده را و به سازد کور مادر زاد و پیس و دیوانه‌گان را سزاوار عبودیت و بندگیست و باید او را ستایش نمود نه خداوند عز و جل را پس تمام اینها را خدایان خود بدان چه میگوئی ای نصرانی جاثلیق عرض کرد که قول قول تست لا اله الا الله پس از آن حضرت رو کرد برأس الجالوت و فرمود ای یهودی اقبال کن و توجه نما بر من از تو سؤال میکنم بحق ده معجزه که بر موسی بن عمران نازل شد آیا یافته در توریه که نوشته شده باشد خبر محمد (ص) و امت او که هر گاه بیایند امت اخیره که اتباع شتر سواری باشند و علی الاتصال تسبیح کنند پروردگار را بتسبیح تازه یعنی بغیر آن تسبیح که امت سابق بر آن تسبیح می‌نمودند و در مساجد تازه که تازه بسازند تسبیح کنند.

پس باید بنی اسرائیل آهنگ کنند بسوی آنها و در ملک آنها بروند تا این که مطمئن و مستحکم شود قلوب آنها چه در دست آنها شمشیر باشد که بآن شمشیرها از امتهای کافره در اطراف زمین انتقام کشند ای یهودی آیا چنین است آنچه در توریه نوشته شده است رأس الجالوت عرض کرد بلی ما چنین یافته‌ایم پس از آن بجاثلیق فرمود ای نصرانی چگونه است علم تو نسبت بکتاب شعیا میدانی آن را عرض کرد حرف بحرف آن را میدانم فرمود به جاثلیق و رأس الجالوت آیا میدانید این کلام او را ای قوم من دیدم صورت سوارشونده بر حمار را در حالتی که لباس نور پوشیده

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۰۸

بود و دیدم سوارشونده شتر را که روشنائی او گفتند بلی شعیا (ع) مثل روشنائی ماه بود چنین گفته است. (۱) فرمود ای نصرانی آیا میدانی قول عیسی (ع) را در انجیل که من بسوی پروردگار شما و پروردگار خود خواهم رفت و فارقلیطا یعنی محمد (ص) می‌آید و اوست کسی که گواهی دهد بر من بحق چنانچه من از برای او گواهی دادم و او است کسی که تفسیر کند از برای شما هر چیزی را و او است که ظاهر کند فضیحتها و رسوائیهای امت‌ها را و او است کسی که می‌شکند ستون کفر را پس جاثلیق عرض کرد ذکر نفرمودی چیزی را در انجیل مگر

آنکه ما اقرار و اعتراف میکنیم بآن آن جناب فرمود آیا مییابی این مذکورات را در انجیل عرض کرد بلی فرمود ای جاثلیق آیا خبر نمیدهی مرا از انجیل اول هنگامی که او را مفقود نمودید نزد چه کس یافتید آن را و کیست آن کسی که این انجیل را از برای شما ساخت.

عرض کرد ما مفقود نکردیم انجیل را مگر یک روز و بعد از یک روز یافتیم انجیل را و لیکن این انجیل تازه بود و نو درست شده بود و یوحنا و متی این انجیل را بیرون دادند از برای ما حضرت رضا (ع) فرمود چقدر کم است معرفت تو بسر انجیل و علمای انجیل پس اگر چنان باشد که تو گمان داری چرا اختلاف کردید در انجیل و اختلاف در این انجیل واقع شد که امروز در دست شما است پس اگر این بر عهد اول باقی بود و انجیل اول بود در آن اختلافی ظاهر نمیشد و لیکن من این سر را از برای تو میگویم بدان که چون انجیل اول مفقود شد نصاری اجتماع کردند بسوی علماء خود و گفتند که عیسی بن مریم (ع) کشته شد و ما انجیل را مفقود نمودیم و گم کردیم و شما علماء ما هستید پس چه کنیم و نزد شما چقدر است از این انجیل الوقا و مراقبوس گفتند که انجیل در سینه ما نقش است و میدانیم آن را بیرون می‌دهیم سفر سفر آن را در حق هر کس که نازل شده بود از برای شما تا این که تمام آن جمع شود.

پس الوقا و مراقبوس و یوحنا و متی نشستند و این انجیل را از برای شما ساختند بعد از این که انجیل اول از نظر شما مفقود شده بود و این چهار نفر شاگردهای عالمان پیشینیان بودند من این واقعه را بتو اعلام نمودم جاثلیق عرض کرد که من این قضیه را مطلع نبودم و الآن به آن دانا شدم و بر من ظاهر شد زیادتی علم تو بانجیل و چیزهای چند از آن چه میدانی شنیدم و قلب من گواهی میدهد بر حقیقت آن و طلب می‌کنم زیادتی و بسیاری فهم را حضرت فرمود شهادت این‌ها نزد تو چگونه است عرض کرد جائز و مسموح است این‌ها علماء انجیل هستند و هر چه شهادت دهند حق است پس حضرت رضا (ع) بمأمون و و حضار از اهل بیت خود و غیر ایشان فرمود گواه و شاهد باشید بر او عرض کردند گواه هستیم.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۰۹

داستان از برای شما آوردم و او از برای شما معنی و تأویل می‌آورد یعنی من لفظ آوردم او حقیقت و معنی از برای شما می‌آورد آیا ایمان می‌آوری و تصدیق میکنی اینها را که در انجیل است.

عرض کرد بلی انکار نمیکنم اینها را (۱) پس از آن آن حضرت فرمود ای رأس الجالوت سؤال میکنم از تو از پیغمبر تو موسی بن عمران عرض کرد سؤال کن فرمود چه دلیل داری بر اثبات نبوت و پیغمبری موسی آن یهودی عرض کرد دلیل من آنست که موسی معجزه آورد از برای نبوت خود بچیزی که احدی از پیغمبران قبل از او نیاوردند فرمود چه معجزه آورد.

عرض کرد مثل شکافتن دریا و عصا اژدها شدن و زدن بر سنگ و چشمه از آن جاری شدن و برون آوردن ید و بیضا از برای نظرکنندگان و علامتهای دیگر که خلق بر مثل آن قدرت ندارند حضرت فرمود راست گفتی در اینکه حجت و دلیل او بر نبوتش این بود که آورد چیزهایی که خلق قدرت بر مثل آن نداشتند آیا چنین نیست که هر کس ادعای نبوت کرد پس از آن آورد چیزی را که خلق بر مثل آن قدرت نداشتند واجب است بر شما تصدیق او. عرض کرد قبول ندارم زیرا که موسی نظیری از برای او نبود در مکان او و قرب او نزد پروردگار خود و بر ما واجب نیست اقرار و اعتراف بر نبوت هر کسی که ادعای پیغمبری کند مگر آنکه مثل موسی (ع) معجزه آورد.

حضرت فرمود پس چگونه اقرار نمودید به پیغمبران که قبل از موسی بودند و حال اینکه دریا را شکافتند و از سنگ دوازده چشمه جاری ساختند و دستهای ایشان مثل دست موسی بیضا بیرون نیاوردند و عصا را اژدهای و زنده نکردند آن یهودی عرض کرد که من میگویم از برای تو که هر وقت آوردند بر نبوت خود علامات و معجزه را که خلق قدرت نداشته باشند مثل آن بیاورند اگر چه معجزه بیاورند که موسی نیاورد و بغیر آنچه موسی مأمور شد که بر خلق برساند مأمور باشند واجبست تصدیق نمودن ایشان و ایمان آوردن، حضرت فرمود ای رأس الجالوت پس چیست باعث منع کردن ترا از اقرار و اعتراف کردن بنبوت عیسی بن مریم و حال اینکه زنده میکرد مردگان را و به می ساخت کور مادرزاد و پیس را و از گل شکل مرغ می ساخت و باد بر آن میدمید پس باذن خداوند پرواز مینمود، رأس الجالوت عرض کرد میگویند چنین میکرد و لیکن ما آن را مشاهده نمودیم.

حضرت فرمود آیا گمان میکنی که آن معجزه‌هایی که موسی آورد مشاهده کرده مگر نه اینست که اخباری از معتمدان اصحاب موسی بتو رسیده که موسی چنین میکرد عرض کرد بلی حضرت فرمود پس عیسی بن مریم هم چنین است اخبار متواتره آمده است که عیسی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۱۰

چنین و چنان آورد (۱) پس چگونه شما تصدیق میکنید موسی را و تصدیق نمیکنید عیسی را رأس الجالوت نتوانست جواب بگوید حضرت فرمود همچنین است حکایت محمد (ص) و معجزه‌هایی که آورده و حکایت هر پیغمبری را که خداوند عالم مبعوث نموده و از علامات محمد (ص) این بود که یتیم بود و فقیر بود و شبان بود و اجیر بود و کتابی نیاموخته بود و نزد معلمی نرفته بود که چیزی آموخته شود پس از آن قرآن آورد که در او بود قصه‌های پیغمبران و خبرهای آنها حرف بحرف و خبرهای گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت پس از آن محمد (ص) خبر میداد مردم را باسرار پنهانی آنها و هر عملی که در خانه‌های خود میکردند و این قدر معجزه آورد که بشماره نمی‌آید رأس الجالوت عرض کرد که صحیح نیست نزد ما خبر عیسی و خبر محمد (ص) و از برای ما جایز نیست که اقرار کنیم از برای دو نفر بچیزی که نزد ما صحیح نیست حضرت فرمود پس شاهی که گواهی داده است از برای عیسی و محمد (ص) شاهد دروغ است آن یهودی بازماند از جواب دادن (مترجم گوید) باعث اینکه

از جواب ماند این بود که اگر میگفت شاهد کاذبست آن جناب میفرمود شاهد موسی نیز چنین است و اگر میگفت شاهد صادقست مدعی آن حضرت ثابت میشد پس از آن حضرت نزد خود خواند موبد اکبر را که بزرگ مجوسیان و آتش پرستان بود باو فرمود که خبر بده مرا از زردشت که گمان میکنی پیغمبر تو است چیست دلیل تو بر نبوت او عرض کرد که او معجزه آورد بچیزی که کسی پیش از او نیاورد و ما مشاهده نکردیم و لیکن اخبار از پیشینیان ما از برای ما وارد شده است باین که او حلال کرده است از برای ما چیزی را که کسی غیر از او حلال نکرده است پس ما او را متابعت کردیم.

حضرت فرمود چنین است که چون اخباری از برای شما آمده است و بشما رسیده است متابعت کرده‌اید پیغمبر خود را عرض کرد بلی فرمود سایر امم گذشتگان هم اخباری به آنها رسیده است که پیغمبران چنین و چنان کرده‌اند موسی و عیسی و محمد (ص) فلان خبر آوردند پس چیست عذر تو در این که اقرار نمیکنی به آنها و اقرار کرده بر زردشت از جهت این که اخبار متواتره آمده است که آورد چیزی را که غیر او نیاورده پس موبد در مکانی که بود سخن او منقطع شد و یا این که خودش نیز بیرون شتافت از مجلس.

پس از آن حضرت رضا (ع) فرمود ای قوم اگر در شما کسی باشد که مخالف اسلام باشد و بخواهد سؤال کند مسألت کند و لیکن غضبناک نشود پس از آن برخاست عمران صابی و او یکی از متکلمین بود و عرض کرد ای عالم و دانای مردم اگر خودت دعوت و خواهش نکرده بودی مسألت نمودن از خود را من اقدام نمی‌نمودم که مسائل از تو سؤال کنم و من در کوفه و بصره و شام و جزیره رفته‌ام و متکلمین را ملاقات نموده‌ام و لیکن بر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۱۱

کسی واقف نشده‌ام (۱) که از برای من ثابت کند یکتا را که غیر او نباشد و قائم باشد بوحدانیت خود آیا اذن میفرمائی از تو سؤال کنم.

حضرت رضا (ع) فرمود که اگر در این جمعیت عمران صابی باشد تو هستی عرض کرد بلی منم فرمود سؤال کن ای عمران و لیکن انصاف پیشه کن و از کلام فاسد و جور و جفا بگذر عرض کرد ای سید و مولای من سوگند بخدا که من اراده ندارم که از برای من چیزی ثابت شود که بتوانم دست آویز خود کنم و مرا قانع کند پس تجویز نکنم آن را حضرت فرمود سؤال کن آنچه از برای تو ظاهر شده و میدانی پس مردم ازدحام و جمعیت نموده و بعضی روی بعضی دیگر میرفتند عمران صابی عرض کرد خبر بده مرا از کائن و ثابت اول و از آنچه خلق نمود حضرت فرمود سؤال نمودی پس بفهم اما خداوند واحد و یگانه همیشه یکتا و یگانه بود پیوسته بود و چیزی با او نبود و نیست و چیزی نبود که او را تمیز دهد از غیر او و تشخیص نماید او را پس حدی از برای او نیست یعنی تعقل نمیشود که چیزی عارض او شود و همیشه چنین بوده پس از آن خلقی تازه آفرید که مختلف بودند بعوارض و حدود متفاوته که هر کسی بشکلی متشکل و بلونی متلون و بقسم مخصوصی متصف بود و حقتعالی نه

در چیزی اقامه کرده بوجود آورده خلق را و نه در چیزی تحدید و تشخیص و تعیین فرموده آنها را و نه در برابر چیزی خلق کرده که صورت و شکل خلق را از جایی برداشته باشد یعنی هر چه ساخته خود ساخته و هیچ چیز را در آن مدخلیت نبوده پس از خلق مخلوق اقسام مختلفه پدیدار شد بعضی خلق خوب و بعضی زشت بعضی مختلف و بعضی متفق بعضی بلونی و بعضی بلونی دیگر و همچنین در قوه ادراکیه و در طعم که هر آفریده را طعمی خاص و اینها نه از برای آن است که حقتعالی احتیاجی داشت باین گونه اختلافات و نه زیادت منزلت بود که حقتعالی بآن منزلت نمیرسید مگر بپدید آوردن این نوع اختلاف میان مخلوقات و نه این است که در خود از جهت این مخلوق زیاده یا نقصانی حاصل میشدی عمران آیا تعقل میکنی اینها را عرض کرد سید من بخدا سوگند که تعقل میکنم فرمود ای عمران بدان که اگر حقتعالی این خلق را که آفرید اگر بجهت احتیاج او باین خلق بود خلق نمیفرمود مگر کسی که یاری کند او را بر حاجت و احتیاج او و سزاوار بود که چند برابر این خلق بیافریند زیرا که اعوان و انصار هر قدر بیشتر شوند صاحب آنها قوتش زیادتر می شود ای عمران خلق دفع حاجت نتوانند نمود زیرا که حقتعالی هر زمان خلق ایجاد میفرماید احتیاج در آنها پیدا می شود زیرا که مخلوق بی احتیاج محالست پس از این جهت است که من میگویم خلق را بجهت احتیاج داشتن به آنها نیافریده و لکن بعضی را محتاج ببعضی دیگر قرار داده و بعضی را بر بعضی دیگر فضیلت و مزیت داده بدون احتیاج داشتن بکسی که او را فضیلت داده و نه انتقام کشیدن از کسی که او را ذلیلش کرده پس بتوسط این فضیلت

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۱۲

دادن و ذلیل نمودن از برای امتحان آفریده خلق را (۱) عمران عرض کرد ای سید و مولای من آیا حقتعالی که وجود او ثابت بود، نزد خودش معلوم بود وجود او حضرت فرمود که علم پیدا کردن نزد خلق بجهت نفی خلاف او است که جهل باشد پس باید جهل باشد تا بنفی او علم موجود شود و نسبت بحقتعالی جهلی تصور نمیشود که مخالف با علم باشد تا حاجت داشته باشد بنفی این جهل بتشخیص معلومات خود «مترجم گوید» که علم بر دو قسم است یا حصولی است یا حضوری و حصولی آن بود که وجود نداشته باشد و بعد او را تحصیل کنند مثل علم مخلوق و حضوری آن باشد که بالذات وجود داشته باشد پس محتاج بتحصیل نباشد مثل علم خدا پس مراد بعلم نسبت بذات پروردگار قسم ثانی است که حضوری باشد نه قسم اول پس از آن حضرت فرمود ای عمران آیا فهمیدی عرض کرد بلی بخدا قسم ای مولای من پس خبر بده مرا که بچه چیز دانست آنچه دانست آیا بضمیر و صورت ذهنیه دانست یا بغیر آن حضرت فرمود خبر بده مرا از اینکه هر گاه بضمیر دانست آیا چاره هست از اینکه از برای این ضمیر حدی و نهایی باشد که این معرفت بآن منتهی شود عمران عرض کرد لا بد نهایی میخواهد حضرت فرمود این ضمیر چیست عمران جواب نداد حضرت فرمود چه ضرر دارد من از تو سؤال کنم از این ضمیر آیا باید شناخت این ضمیر و خاطر و صورت ذهنیه را بضمیر دیگر عرض کرد بلی فرمود فاسد کردی ادعای خودت را «مترجم گوید» حاصل جواب این باشد که بنا بر این دور لازم آید یا تسلسل زیرا که اگر چنین باشد که

معلوم نیست بخدا محتاج باشد بذهنی که این معلوم در آن صورت پذیرد پس ذهن هم یکی از معلوماتست و آن نیز محتاج است بذهنی دیگران نیز چنین است و هکذا پس اگر نهایت نداشته باشد تسلسل است و اگر نهایت داشته باشد یا اینست که نهایت او ضمیر و صورت ذهنیه اول باشد این دو راست و دور و تسلسل بحکم عقل باطل است چنانچه در محل خود مبرهن شده است و یا اینکه نهایت او غیر از ضمیر اول است پس لازم آید که معرفت حق متناهی شود و بعد از تصور تناهی لازم آید که بعضی اشیاء نزد او مجهول باشد و همچنین لازم آید که معرفت و علم حق حادث باشد نه قدیم زیرا که از برای قدیم تناهی متصور نیست.

پس از آن حضرت فرمود ای عمران آیا سزاوار نیست که بدانی که واحد یگانه موصوف نخواهد شد بضمیر و صورت ذهنیه زیاده از کردن عمل و صنعت نمیتوان نسبت داد باو و حقیقت آن را نمیتوان فهمید و نسبت باو تو هم و تصور نشود طریقهها و صاحب جزء بودن مثل طریقههای مخلوقین جزء جزء شدن ایشان پس تعقل کن آن را و از هر چیز که میدانی حق و صواب آن اینها را مبنای آن قرار ده عمران عرض کرد ای مولای من آیا خبر نمیدهی مرا از حدود خلق او که چگونه است آن و چیست معنی آن و حدود خلق و تشخیص آن بر چند نوع است حضرت فرمود سؤال نمودی پس بدان جواب آن را که حدود خلق خدا بر شش نوع است

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۱۳

(۱)

ملموس و موزون و منظور الیه و ما لا ذوق له و هو الروح و منها منظور الیه و لیس له وزن و لا لمس و لا حس و لا لون و لا ذوق و التقدير و لا اعراض و الصور و العرض و الطول و منها العمل و الحركات التي تصنع الاشياء و تعملها و تغییرها من حال الی حال و تزیدها و تنقصها فاما الاعمال و الحركات فإنها تنطلق لانه لا وقت لها اکثر من قدر ما تحتاج الیه فاذا فرغ من الشیء انطلق بالحركة و بقى الاثر و یجری مجرى الکلام الذی یذهب و یبقى اثره

«مترجم گوید» شاید غرض از این تقسیم چنین باشد که از بحار منقولست که قسم اول آنست که بمالیدن دست و وزن نمودن و نظر کردن بچشم معلوم شود چون اغلب اشیاء، و قسم دوم آنست که باین اوصاف معلوم نشود و باین گونه صفات درک نشود مثل روح.

و قسم سیم آنست که بنظر نمودن بآثار آن معلوم شود و لیکن بوزن و بمالیدن دست و بدیدن چشم و برنگ و بچشیدن معلوم نشود چون هوا و آسمان و یا ملائکه و جن و اشباه آن و قسم چهارم مقدار است و در این قسم داخل شود صور که اشکال باشد و طول و عرض و قسم پنجم اعراض قاره مدرکه بحواس است چون رنگ و روشنائی و قسم ششم اعراض غیر قاره است چون اعمال و حرکات که از موجودات صادر شود و آن را عمل آورند و تغییر دهند آنها را از حالتی بحالت دیگر و زیاد و کم نکنند آنها را چه اعمال و حرکات بگذرد زیرا که وقتی

زیاده از قدر احتیاج از برای آن نباشد و بعد از فراغ از عملی آن عمل زایل شود و حرکتی در آن نباشد و لیکن اثر آن باقی باشد و این نظیر سخن گفتن است که زایل خواهد شد و اثر آن باقی است. عمران عرض کرد ای سید من آیا خبر نمیدهی مرا از خالق که اگر یگانه باشد و چیزی غیر از او نباشد و چیزی با او نباشد پس چرا تغییر کند بآفریدن خلق حضرت فرمود که خداوند قدیم است و بآفریدن خلق تغییر نکند و لیکن بسبب تغیر دادن او خلق تغییر کنند. عمران عرض کرد پس بچه چیز ما او را بشناسیم حضرت فرمود بغیر او یعنی بمصنوعات او عرض کرد چیست غیر او فرمود اسم او و صفت او و مشیت او و اشباه اینها و تمام اینها حادث باشند و مخلوق باشند و از تدبیر او بوجود آمده باشند. عمران عرض کرد ای سید من پس چیست خدا فرمود نور است باین معنی که راه نماینده است مخلوق را از اهل آسمان و زمین و از برای تو زیاده از این نیست بر من که او را یگانه ثابت کنم. عمران عرض کرد ای سید من آیا چنین نیست که خدا ساکت بود پیش از آفریدن خلق و تنطق نمیکرد و پس از آفریدن خلق سخن گفت حضرت فرمود سکوت معنی ندارد مگر بعد از تنطق و مثل این مطلب آنست که نمیگویند چراغ ساکت است و سخنگو نیست و در صورتی که مقصود صدور فعلی باشد از چراغ نسبت بما

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۱۴

(۱) نمیگویند چراغ روشنائی داد زیرا که روشنائی از برای چراغ فعل و عمل او نیست و ابراز وجودی نیست چه روشنائی از برای چراغ چیزی غیر او نیست تا اینکه وجود و یا عملی غیر از نفس او حاصل شود پس چون که روشنائی دهد گوئیم روشنائی داد از برای ما بسبب آن روشنائی حاصل شد آیا مطلب بتو واضح شد عمران عرض کرد ای سید من چیزی که من میدانم اینست که واجب الوجود چون آفرید خلق را در صدور این عمل از او حال او تغییر یافت حضرت فرمود ای عمران محال پیدا شد در گفته تو که واجب الوجود او بجهتی از جهات تغییر یافت و این عارض سریان کرد در ذات او پس ذات او بجهت عروض تغییر نمود ای عمران آیا تغییر نمودن خود آتش تغییر میدهد آتش را و می‌یابی حرارت را که بسوزاند خودش را یا اینکه دیده هرگز که چشم به‌بیند خودش را عمران عرض کرد ندیده‌ام این را ای سید من آیا خبر نمیدهی مرا که خداوند در خلق است یا خلق در خدا فرمود ای عمران خدا منزّه و مبرا است از اینها نه او در خلق و نه خلق در او بلند است شأن و مرتبه او از این گونه سخنان و الان تعلیم کنم ترا چیزی که بواسطه آن خدا را بشناسی و لا قوه الا باللّه خبر بده مرا از آینه که تو در آینه هستی یا آینه در تو اگر هیچ یک از شما در دیگری نیستید پس بچه چیز راه یافتی بوجود خودت در آینه ای عمران عرض کرد بروشنائی که میان من و میان آینه است یعنی روشنائی از چشم من بیرون آید و بآینه واقع شود و عکس روشنائی از آینه برمیگردد من خودم را می‌بینم حضرت فرمود آیا این روشنائی را در آینه بیشتر از روشنائی در چشم خود می‌بینی عرض کرد بلی حضرت فرمود پس بنما این روشنائی‌زا بما عمران جواب نداد و ظاهر اینست که سبب سکوتش این بود که جواب خود را فهمید که چنانچه این ضوء را نمیشود دید خدا نیز چنین است حضرت فرمود پس نمی‌بینم این روشنائی را مگر اینکه رهنما شده است ترا و آینه را بر دیگری و

این روشنائی نه در تست و نه در آینه و از برای این مطلب مثلهای بسیار است غیر از این مثل که نمی‌یابد جاهل در گفتگو آن را و لله المثل الاعلی پس از آن حضرت رو کرد بمأمون و فرمود وقت نماز شد عمران عرض کرد ای مولای من مسأله مرا قطع مکن قلب من رقیق و نازک شده است حضرت فرمود نماز میگذاریم و عود میکنیم پس آن جناب برخاست و مأمون نیز برخاست و آن جناب میان خانه نماز گذارد و مردم بیرون عقب محمد بن جعفر نماز گزاردند پس از آن حضرت و محمد بن جعفر از محل نماز خارج شدند و حضرت برگشت در مجلس و عمران را طلبید و فرمود ای عمران سؤال کن عرض کرد ای سید من آیا خبر نمیدهی مرا که خدای عز و جل بحقیقت و کنه شناخته می‌شود یا بوصف یعنی می‌شود بکنه او پی برد و یا آنکه بوصف محض او را استدراک توان نمود

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۱۵

(۱) حضرت فرمود خداوند اولاً خلق را آفرید و ثانیاً خلق را از وجود بعدم برد و دوباره ایجاد کند او است یکتا و اول بوده و همیشه یگانه بود چیزی با او نبود و فرد بود و دویمی از برای او نبود نه معلوم و نه مجهول و نه کسی که حقیقت او مشخص باشد و نه کسی که حقیقت او تشخیص نشده باشد و نه کسی که مذکور باشد در السنه خلق و نه کسی که فراموش شده باشد در افواه خلق و نه چیزی که واقع شود بر او اسم چیز غیر از ذات او یعنی اینها دویم خدا و با خدا نمیتوانند بود حق یگانه و یکتا است نه ابتدا وقتی بود و نه منتهی بوقت خواهد شد نه قیام و نصب او بچیزی بود و نه بچیزی قائم و نصب می‌شود نه بچیزی استناد و اعتماد نمود و نه بچیزی پنهان شد و اتصاف او بتمام این صفات پیش از خلق نیز بود زیرا که چیزی غیر از ذات بی‌نیاز او نبود و هر چه من گفتم از این صفات حادث است و ترجمه است و لیکن باینها صفات خدا را میداند و میفهمد هر کس باید بداند و بدان که ایجاد و مشیت و اراده بیک معنی هستند و اسماء آنها سه است و اول ابداع یعنی ایجاد اراده و مشیت خداوند حروف است که حقتعالی حروف را اصل هر چیزی و دلیل و رهنما قرار داده از برای هر چیزی که درک گردیده شود و تمیز دهنده هر مشکلی قرار داده و بسبب این حروف است جدا کردن هر چیزی را از حق و باطل و ساختن و ساخته شده و معنی و غیر معنی و تمام امور بحروف فراهم آید و حقتعالی از برای حروف در وقت ایجاد نمودن معنی غیر از خود این حروف قرار نداد که نهایت این حروف بآن باشد و در خارج وجودی از برای حروف نباشد زیرا که حروف ایجاد شدند بایجاد کردن پس چیزی غیر از ایجاد و حروف نبود که محل ظهور و بروز حروف باشد و نور که مراد وجود و ایجاد است در این مقام اول فعل خداوند است که مزین و روشن نمود خداوند آسمان و زمین را بوجود و حروف ساخته شده و مفعول این فعل است و این حروف این گفتگوها و این عبارات است که حقتعالی بخلق تعلیم نموده و این حروف سی و سه حرف است بیست و هشت حرف از آنها دلالت کند بر لغت عربی و از این بیست و هشت حرف دوازده حرف دلالت کند بر لغتهای سریانی و عبرانی و از این دوازده حرف پنج حرف است که تغییر داده شده است و در سایر لغات از عجم و سایر اقالیم استعمال می‌شود پس آن بیست و هشت حرف با این پنج حرف که از آن بیست و هشت تغییر داده شده است مجموع اینها بسی و سه

حرف می‌شود و اما آن پنج حرف بسبب حدوث علل و اسباب مثل انحراف لهجه‌های خلق و اختلاف منطق آنها شده است که ذکر آنها سزاوار نیست زیاده بر آنچه ذکر شد. «مترجم گوید» که چون عبارت در بعضی از نسخ این طور نسخه شده است که

و اما الخمسة المختلفه فبحجج

و مرحوم مجلسی میفرماید در بحار که اظهر اینست که این عبارت این نوع نبوده است و روات بجهت اشتباه امر بر آنها تصحیف کرده‌اند و آن پنج حرف کاف فارسیه است مثل اینکه گویند بگو و جیم سه نقطه است مثل اینکه میگویند چه میگوئی و از سه نقطه است مثل اینکه میگویند:

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۱۶

ژاله و باء سه نقطه است مثل اینکه میگویند پیاله و پیاده و باء هندیه است و آن مرحوم باء هندیه را تفصیل نداده است (۱) پس از خلقت حروف قرار داده، حقتعالی حروف را بعد از شماره در آوردن و متقن نمودن شماره آن حروف را فعل خود مثل قول او عز و جل کن فیکون پس لفظ کن از حقتعالی صنع و فعلست و آنچه بلفظ کن بوجود آید موضوع و مفعولست.

پس خلق اول اصل ایجاد است که نه وزن دارد و نه حرکت و نه سمع و نه حس و خلق دویم حروف است که نه وزن دارد و نه رنگ و لیکن مسموعست و موصوف بصفات است و محسوس نیست.

و خلق سیم همه اقسام خلقت است یعنی آسمان و زمین و اطعمه و اشربه و غیر آنها که محسوس است و بقوه لامسه میتوان آن را درک نمود و همچنین بقوه باصره پس وجود حقتعالی مقدم است بر ایجاد زیرا که نه پیش از او چیزی بود و نه با او چیزی بود و ایجاد مقدمست بر حروف و حروف بر غیر خود دلالت نکند.

مأمون عرض کرد چگونه بر غیر خود دلالت نکند حضرت فرمود زیرا که حقتعالی آنچه از این حروف مرکب نمود از برای معنی مرکب نمود یعنی مفردات اینها معنی ندارد پس بر معنی دلالت ندارد و بر غیر خود دلالت نکند پس چون از اینها چهار حرف یا پنج حرف یا شش حرف یا بیشتر یا کمتر مرکب نمود از برای غیر از معنی مرکب ننمود و نبود مگر از برای معنی که آن معنی حدوث پیدا کرد و قبل از آن چیزی نبود یعنی قبل از حدوث این معنی از ترکیب معنی متصور نبود از برای مفردات این حروف تا دلالت کند بر چیزی غیر از خود عمران عرض کرد چگونه ما باین مطلب معرفت پیدا کنیم حضرت فرمود باب این معرفت و راه این معرفت آنست که هر گاه نخواهی از این حروف غیر خود این حروف را بدانی ذکر میکنی این حروف را فرد فرد ا ب ت ث ج ح خ تا آخر پس نمی‌یابی از برای اینها معنی غیر از خود اینها پس چون مرکب کنی اینها را و چند حرف اینها را در یک جا

جمع کنی و اسم قرار دهی یا صفت از برای آنچه خواسته و بآن وجهی که قصد کرده اینها دلیل شوند بر معانی خود و ترا بخوانند بآنچه اینها را وصف از برای آن قرار داده آیا فهمیدی.

عرض کرد بلی حضرت فرمود بدان که رهنمای موصوف صفت است و رهنما و دلیل معنی اسم است و رهنما محدود حد است یعنی شخص انسانی چون خواهد بحقیقت اشیاء پی برد باسم و وصف و تعریف پی برد و لیکن اسماء و صفات حقتعالی جمیعا دلالت کند بر کمال و وجود حق جل و علا و دلالت بر کنه ذات بی نیاز او نکنند چنانچه دلالت کنند بر حدود که آن چهار بودن و یا سه بودن و یا شش بودن است و یا امثال آن چه حقتعالی بلندتر و عزیزتر است از اینکه کنه و حقیقت او بصفات و اسماء درک شود یا اینکه تحدید شود بطول یا عرض و قلت و کثرت و رنگ و وزن و مانند آن و سزاوار جلالت شان و نبالت

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۱۷

رتبه حقتعالی نیست که خود را بخلق خود بشناساند بطریقی که مخلوق خود را می شناسند (۱) چه این مطلب بدیهی است و محتاج ببرهان نیست چنانچه ذکر شد و لیکن صفات حقتعالی و اسماء او رهنمای وجود او باشند و از آنها شخص پی بوجود حق برد و بموضوع و مخلوق او معرفت باو حاصل شود.

پس چون بآثار و علامات صفت و قدرت او معرفت باو پیدا شود شخص طالب را که کنجکاو می کند احتیاج نباشد بدیدن از چشم و شنیدن از گوش و مالیدن از دست و احاطه نمودن بقلب و اگر صفات او دلالت نکند بر وجود او و اسماء او رهنما نباشند ببودن او و اشیائی که واسطه باشند در فهمیدن مطالب از قبیل حواص پنجگانه او را بمعنای او درک نکنند پس عبادت و طاعت بندگان از برای اسماء و صفات نه از برای معنای او باشد و اگر چنین نباشد معبود یگانه غیر از خداوند خواهد بود زیرا که بنا بر این مطلب صفات و اسماء او غیر از ذات او باشند آیا فهمیدی.

عرض کرد بلی ای سید من زیاد کن بیان خود را از برای من، حضرت فرمود بترس و بپرهیز از گفته نادان و کور باطن و اهل گمراهی و ضلالت که گمان میکنند حقتعالی در آخرت عیان باشد و مرئی شود از برای حساب و عقاب و ثواب و رسیدگی در امر بندگان و لیکن در دنیا دیده نشود از برای آنکه بندگان طاعت کنند و امیدوار باشند و اگر در وجود حقتعالی نقصی و یا شکستگی بود در آخرت پدیدار نمیشد و لیکن این قوم بمطلب نرسیدند و از راه نادانی کور و کر شدند از حق و اینست قول حقتعالی که میفرماید وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى یعنی کسی که در این عالم کور باشد از حقیقتهای موجوده و از موضوعهای گوناگون که هر یک برهانیهست روشن و دلیلی است متقن بر وجود صانع پی نبرد بذات حق پس در آخرت کور است از معرفت و محروم است از آموزش و مغفرت چه بر صاحبان عقل روشن است که درک نمودن ذات پروردگار و حصول معرفت حضرت کردگار در این دنیا راههای بسیار و واسطه‌های بی شمار دارد که در عالم بقا نیست یعنی آن زمان موقع این گونه

وقایع نیست در این دنیا محل آنست و کسی که خواهد دانستن این قضیه را برای خود اخذ کند و وجود او درک نمودن ذات او را از خود بدون این طریق طلب کند از برای او از این قسم دانستن بغیر از دوری چیزی حاصل نشود چه حقتعالی علم این را مخصوص ساخته بکسانی که عقل دارند و میدانند و میفهمند.

«مترجم گوید» شاید این مطلب کنایه از مقربان خاص حضرت احدیت باشد چون ائمه چه آنها وسائط میان خالق و مخلوق باشند و این گونه مسائل باید از این طایفه علیه مسألت شود.

عمران عرض کرد ای سید من آیا خبر نمیدهی مرا از ایجاد نمودن که آیا مخلوق است یا غیر مخلوق

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۱۸

(۱) حضرت فرمود بلکه مخلوقی است ساکن یعنی ایجاد نسبت و ربط است میان علّه و معلول پس گویا ساکن است در علت و معلول یا اینکه عرض است قائم بمحل پس مفارقت آن ممکن نیست از محل و ساکن است در محل پس این امر اضافی اعتباری درک نشود در خارج و قابل اشاره حسیه در خارج واقع نشود بلکه عقل آن را انتزاع کند و این مخلوق باشد زیرا که چون غیر حق است پس محدث است و حق او را احداث کرده پس مخلوق او است و چیزی را اطلاق وجود بر آن نتوان نمود مگر پروردگار و خلق او و ثالثی میان این دو نباشد و غیر از این دو شاید هر چیزی را که حقتعالی آفریده است تجاوز از این نکند که مخلوق او باشد و مخلوقات خداوند مختلف باشند بعضی ساکن باشند و بعضی متحرک و بعضی مخالف و بعضی متفق و حقیقت بعضی معلوم و حقیقت بعضی مجهول و آنچه حد و نهایت بر آن روا باشد مخلوق خداوند باشد و بدان که آنچه حواس تو آن را دریابد آن معنی و مرادی باشد که حواس آن را یافته و هر یک از حواس دلالت کنند بر آنچه حقتعالی در ادراک آن از برای آن یک قوه قرار داده و قلب جمیع آنچه را که حواس درک کنند درک کند و بدان که خداوند یگانه قائم است بدون اندازه و نهایتی از برای او و آفرید خلق را که مقرون باندازه و نهایت باشند و آنچه را که در ابتداء امر آفرید یعنی حروف از خلقت آن دو چیز پدید آمد یکی نفس ایجاد و دیگر ایجاد شده و در یکی از این دو یعنی ایجاد رنگی و یا وزنی و یا قوه دراکه نباشد پس بسبب یکی از این دو که موجود باشد دیگری یعنی ایجاد درک شود و اینها را قرار داد که بخودی خود درک شوند چه موجود بخود موجود درک شود و ایجاد بموجود پس این دو چیز بغیر این دو چیز درک نشوند بلکه بنفس این دو چیز درک شدند و نیافریده چیزی را که فرد و مجرد از تحدید باشد و قائم بخود باشد و در درک آن احتیاج بغیر خود نداشته باشد چه مراد او از این آفرینش دلالت و رهنمائی بوجود و اثبات آن بوده پس حقتعالی یکتا و یگانه است و دویمی با او نیست که او را نصب کند و یا اینکه او را یاری کند و یا اینکه او را مخفی کند از نظر و بمشیت حقتعالی و اذن او بعضی از خلق برخی متمسک شوند و حقتعالی را بصفات خود متصف نمودند و این سبب کثرت دوری ایشان شد از حق و اگر متصف نموده بودند حقتعالی را بصفات خودش و مخلوق را نیز بصفات مخلوق متصف کرده بودند هر آینه بفهم و یقین گفته بودند و

اختلاف نمیکردند و لیکن چون از این راه ضلالت برآمدند در این ورطه گرفتار شدند و خداوند هدایت کند هر کس را که خواهد براه راست رود.

عمران عرض کرد ای سید من شهادت میدهم که خداوند اینست که تو وصف نمودی او را و لیکن یک مسأله دیگر از برای من باقی مانده است.

حضرت فرمود سؤال کن آنچه اراده کرده عرض کرد سؤال میکنم ترا از خدای حکیم که در چه چیز است آیا چیزی باو احاطه

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۱۹

میکند از چیزی بچیز دیگر یعنی از حالی بحالی آیا احتیاج دارد بچیزی. (۱) حضرت فرمود ای عمران خبر میدهم ترا و لیکن تعقل کن در این جوابی که بتو میدهم زیرا که این سؤال مشکلتر چیزی است که بر مخلوقین وارد می شود در مسائل آنها و نمیفهمد آن را کسی که عقل او متفاوت باشد یعنی حواس او جمع نباشد و کسی که او را نادانی فرو گرفته باشد و لیکن صاحبان عقل که انصاف داشته باشند از فهم آن عاجز نباشند اما اول سؤال های تو پس اگر حقتعالی آفریده باشد آنچه را که آفریده است بجهت احتیاج آن هر آینه برسد گوینده را که بگوید از کتم عدم بوجود می آورد بجهت احتیاج بآن و همیشه وجود او ثابت و برقرار بوده نه در میان چیزی بوده و نه استناد بچیزی نموده اما مخلوق بعضی از آنها بعضی دیگر را نگاهداری کنند و بعضی از آنها داخل بعضی مخلوق شوند و بعضی از آنها از بعضی دیگر خارج شوند و لیکن خداوند مقدس و بزرگست و بقدری خود مخلوق را نگاهداری میکند و در چیزی داخل نشود و از چیزی بیرون نیاید و بر او گران نباشد حفظ آن و عجز ندارد از نگاهداری آن واحدی کیفیت آن را نداند مگر حقتعالی و کسی که حقتعالی او را مطلع ساخته باشد از پیغمبران او و اهل سر او و کسانی که حافظ امر او باشند و نگهبانان امر او که بشریعت او قائم باشند و امر حقتعالی مثل یک چشم بهم زدن یا نزدیکتر باشد پس چون چیزی خواهد خطاب مستطاب نماید بلفظ کن پس فی الفور بمشیئاً و اراده او بوجود آید و چیزی از خلق او نزدیکتر باو از چیزی نباشد و نه چیزی دورتر باو از چیزی باشد آیا فهمیدی ای عمران.

عرض کرد بلی ای سید من فهمیدم شهادت میدهم که خداوند من بر این نوع است که تو وصف نمودی و او را یگانه ثابت نمودی و شهادت میدهم که محمد (ص) بنده خاص او است و مبعوث شده است بدین حق و براستی و درستی پس از آن بسجده افتاد روی بقبله و مسلمان شد.

حسن بن محمد النوفلی گوید که چون متکلمین نظر بکلام عمران صابی نمودند و حال اینکه مرد جدلی بود که هرگز کسی در سخنوری او سبقت ننموده بود نزدیک حضرت رضا (ع) نیامدند و چیزی از او سؤال نکردند و چون

شام شد مأمون با حضرت رضا (ع) برخاستند و داخل خانه شدند و مردم متفرق شدند و من با جماعتی از اصحاب بودم که ناگاه محمد بن جعفر فرستاد و مرا احضار نمود من نزد او حاضر شدم گفت ای نوفلی دیدی گفتگوی رفیق خود را بخدا سوگند که من چنین گمانی در حق علی بن موسی الرضا نمیبردم که هرگز تفکر نموده باشد در هیچ یک از این مطالب که امروز بیان فرمود و عارف نبودیم که در مدینه تکلم کرده باشد و اصحاب کلام نزد او اجتماع یافته باشند من گفتم که حاجیان نزد او می آمدند و از مسائل حلال و حرام خود میپرسیدند و او جواب آنها را میداد و بسا بود که نزد او می آمدند و با او محاجه میکردند محمد بن جعفر گفت:

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۲۰

(۱) ای ابا محمد من بر او میترسم که این مرد یعنی مأمون بر او حسد برد و او را زهر دهد یا اینکه در بلیه او را گرفتار کند تو باو اشاره کن که خود را از امثال این سخنان نگاهدارد و این گونه مطالب نفرماید من گفتم از من قبول نمیکند و مراد این مرد یعنی مأمون امتحان او بود که بداند نزد او چیزی از علوم پدران او هست یا نه گفت باو بگو که عم تو ناخوش دارد این حرکات ترا و بجهت چندین مصالح دوست میدارد که خود را از این گونه سخنان نگاهداری کند چون برگشتم بمنزل حضرت رضا (ع) آن چه عم او محمد بن جعفر گفته بود باو خبر دادم.

حضرت تبسم نمود و فرمود خداوند عم مرا محافظت کند چه خوب نمیشناسم او را که از چه سبب ناخوش دارد این طور سخنان مرا و فرمود ای غلام برو نزد عمران صابی و او را حاضر کن من عرض کردم فدای وجودت کردم من میدانم در کجا است او در نزد بعضی از برادران ماست از شیعیان فرمود باکی ندارد و مال سواری برده او را بیاورید من رفتم و او را حاضر نمودم.

حضرت باو فرمود مرحبا و او را مخلع نمود بلباس و اسب باو عطا کرد و ده هزار درهم باو داد من عرض کردم فدایت شوم عمل جد تو امیر المؤمنین حیدر چنان بمن رسیده «مترجم گوید» شاید مراد این باشد که جد تو این مقدار بمردم نمیداد بلکه تقسیم میکرد بفقرا هر چه داشت و با این که مراد این باشد که جد تو نیز در واقعه مخصوصه مثل تو کرد.

حضرت فرمود این نوع دوست میداریم ما یعنی عطای ما چنین است پس آن حضرت فرمود شام آوردند و مرا در طرف راست خود نشانید و عمران را در طرف چپ خود تا این که از شام خوردن فارغ شدیم حضرت بعمران فرمود بمصاحبت نوفلی برو در منزل خود و صبح نزد ما حاضر شو تا ترا اطعام کنیم بطعام مدینه و بعد از این عمران چنین بود که متکلمین از اصحاب مذاهب نزد او اجتماع مینمودند و امر آنها را باطل میکرد تا این که از او دور میشدند و اجتناب میکردند و مأمون ده هزار درهم باو داد و فضل قدری مال و اسب سواری باو داد و حضرت او را متولی صدقات بلخ نمود که ضبط آن صدقات باوی بود تا اینکه بعطای بی شماری رسید.

(۱) باب سیزدهم «در ذکر مجلس آن حضرت با سلیمان مروزی متکلم خراسان در توحید در نزد مأمون»

(۲) از حسن بن محمد النوفلی مروی است که میگفت سلیمان مروزی متکلم خراسان بر مأمون وارد شد مأمون او را اکرام نموده باو صله عطا کرد.

پس از آن باو گفت که پسر عم من علی بن موسی از حجاز آمده و بر من وارد شده است و دوست دارد گفتگو کردن با اصحاب کلام را و تو در روز ترویبه نزد ما بیا و با او مناظره کن.

سلیمان عرض کرد یا امیر المؤمنین ناخوش دارم که در مجلس تو از او سؤال کنم و حال اینکه جماعتی از بنی هاشم حاضر باشند و چون با من تکلم کند در سخنوری کوتاهی کند و نزد قوم خود خوار شود و جایز نباشد که با او بسخن بنهایت رسد مأمون گفت که من ترا بر این عمل واداشتم بجهت قوت تو در سخنوری و مقصودی ندارم بغیر از اینکه لا اقل از یک دلیل او برآورد کنی و سخن او را قطع کنی.

سلیمان عرض کرد یا امیر المؤمنین اگر این مطلب ترا کفایت کند من و او را در یک جا حاضر کن و اگر بر من مذمتی وارد آید تو مرا واگذار با مذمت خود یعنی او نتواند بر من غالب آید.

پس از آن مأمون فرستاد نزد حضرت و عرض کرد که مردی از اهل مرو بر من وارد شده و او یگانه خراسان است در گفتگو کردن پس اگر آسان است بر تو که بر خود مشقت و زحمت قرار دهی در آمدن نزد ما اطلاع بده ما را نوفلی گوید که حضرت برخاست از برای وضو و بما فرمود که شما پیش بروید و عمران صابی با ما بود رفتیم درب خانه مأمون یاسر و خالد دو نفر غلام او بودند دست مرا گرفتند و مرا وارد بر مأمون نمودند چون سلام کردم گفت کجا است برادر من أبو الحسن خداوند او را باقی بدارد گفتم عقب ماند که جامه‌های خود را بپوشد و ما را امر کرد پیش از او نزد تو آئیم پس از آن من بمأمون گفتم.

یا امیر المؤمنین عمران غلام تو با من بود و الآن بر در خانه واقف است مأمون گفت عمران کیست گفتم عمران صابی که بر دست تو اسلام اختیار کرد فرمان داد تا داخل شود پس چون وارد شد مأمون باو مرحبا گفت پس از آن گفت ای عمران نمردی تا اینکه از بنی هاشم شدی.

(۱) عمران گفت حمد خدا را که شرافت داد مرا بسبب شما یا امیر المؤمنین پس از آن مأمون باو گفت ای عمران این سلیمان مروزی متکلم خراسان یگانه است در گفتگو و فکر و حال اینکه منکر است بدارا «مترجم گوید» که بدا در لغت بمعنی ظهور است قال الله تعالی وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا و گاهی استعمال می‌شود در

علم بعد از جهل و این معنی نسبت بخداوند محالست و گاهی اراده می‌شود بدا نسبت بخداوند عالم که خلق کند چیزی را پس از آن معدوم کند آن را و غیر آن چیز خلق کند یا اینکه امر کند بچیزی پس از آن نهی کند از آن یا اینکه امر کند بآن یا اینکه قبله را تغییر دهد پس کسی که اقرار کند از برای خداوند که. له ان یفعل ما یشاء و یؤخر و ما یشاء و یخلق مکانه ما یشاء و یقدم ما یشاء و یؤخر ما یشاء آن کس اقرار کرده است بیدا و این معنی را مصنف در کتاب توحید ذکر کرده است و گفته است که این رد بر یهود است چه آنها قائلند باینکه حقتعالی از امر فارغ شده است و ما گوئیم که حقتعالی کل یوم فی شان زنده میکند و میمیراند و آنچه خواهد میکند و دیگر گفتگوها باشد در بدا مثل آنکه تخصیص داده‌اند بعضی بدا را بامر تکوینی و امر تکلیفی را بیرون کرده‌اند از بدا پس نسخ نزد ایشان بدا نباشد و این گونه سخنان و تحقیق مطلب را مقام دیگر است.

پس چون که عمران گفت بمأمون که سلیمان منکر است بدا را مأمون باو گفت چرا مناظره و گفتگو نمیکنی با او عمران گفت که این امر موکول باو است یعنی اگر خواهد محاجه کند من حرف ندارم در این اثنا حضرت رضا (ع) وارد شد و فرمود در چه مطلب گفتگو میکردید.

عمران عرض کرد یا ابن رسول الله این سلیمان مروزی است سلیمان بعمران گفت آیا راضی شدی بابی الحسن و گفته او به بدا عمران گفت بلی راضی شده‌ام بقول بیدا از حضرت ابی الحسن چه او از برای من دلیلی آورده که میتوانم بآن دلیل محاجه کنم با امثال و اقران خود در اهل نظر مأمون عرضکرد یا ابا الحسن چه میگوئی در این مسأله که این دو نفر گفتگو میکردند در آن حضرت فرمود ای سلیمان چرا منکر شدی بدارا و حال آنکه حقتعالی میفرماید.

أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا وَ مِيفرمايد وَ بَدَأُ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ وَ مِيفرمايد وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يُتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ مِيفرمايد وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا يُنْقَصُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ وَ تمام این آیات دلالت کند بر بدا سلیمان عرضکرد آیا روایت از پدران خود در بدا داری حضرت فرمود بلی از پدرم روایت میکنم که او از حضرت صادق (ع) روایت کرده

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۲۳

است که فرمود (۱) از برای حق تعالی دو علم است علمی است پوشیده و نهان که غیر از خودش کسی نمیداند و از آن علم است بداء و علميست که آموخته است آن را بملائکه و پیغمبران بود و علماء از اهل بیت پیغمبر میدانند آن علم را «مترجم گوید» ظاهرا مقصود این است که آن علمی را که بملائکه و پیغمبران تعلیم فرموده است تغییر نخواهد داد چه اگر آن علم را تغییر دهد بسا هست که تغییر کند نه اینکه آنچه در لوح ثبت است غیر از آن شود بلکه آن چه ثبت است حکم حتمی است و لیکن چون تغییر داده شود مطابق لوح خواهد شد پس از آن سلیمان عرض کرد که دوست میدارم که این فرموده خود را از قرآن بیرون آوری حضرت فرمود حق تعالی به

پیغمبر گرامی خود فرمود **فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ** مقصود آنکه ای پیغمبر روگردان از ایشان چون چنین کردی کسی را نرسد ترا ملامت کند و حقتعالی خواست آنها را هلاک کند و آن وقت بحسب ظاهر مصلحت این نوع اقتضاء مینمود که این گونه فرمان دهد پس مصلحت نوع دیگر اقتضا نمود فرمود **وَ دَكَّرَ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ** سلیمان عرض کرد فدایت زیاده از این بیان کن حضرت فرمود که حقتعالی به پیغمبری از پیغمبران خود وحی نمود که بفلان پادشاه خبر بده که فلان وقت ترا از دار دنیا بدار بقا رحلت خواهم داد پس آن پیغمبر بیادشاه چنین خبر داد آن پادشاه بر روی تخت سلطنت استقرار داشت چون این واقعه را استماع نمود روی بدرگاه حضرت احدیت نموده دعا کرد تا اینکه از تخت خود افتاد و عرض کرد پروردگارا مرا مهلت بده تا طفل من جوان شود و امر خود را انجام دهم حقتعالی بآن پیغمبر وحی فرستاد که برو آن پادشاه را اعلام کن زمان وفات ترا تأخیر انداختم و پانزده سال بر عمر تو افزودم پیغمبر عرض کرد پروردگارا تو میدانی که هرگز حرفی از من صادر نشده است که مردم آن را دروغ پندارند حقتعالی وحی فرستاد که تو بنده مأموری برسانی پیام مرا با و خدا از آنچه میکند سؤال از کرده او نمیکند پس از آن حضرت توجه فرمود بسلیمان و باو فرمود گمان من آنست که تو مانند یهودان در این باب گفتگو میکنی عرض کرد پناه میبرم بخدا از این کردار مگر یهود چه گویند حضرت فرمود **يَهُودُ يَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ** و مقصود آنها اینست که خدا از امر فارغ شده است و دیگر چیزی را بوجود نیاورد و تصرفی در امری از امورات نکند خداوند فرمود **عَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لَعْنُوا بِمَا قَالُوا** یعنی دست یهود بسته شده است و بواسطه گفته خود از رحمت الهی دور شدند و شنیدیم که قومی از پدر بزرگوارم موسی بن جعفر (ع) از بدا سؤال کردند آن بزرگوار فرمود انکار نکنند مردم از بدا مگر آنکه حقتعالی قومی را میگمارد بایشان که تأخیر بیندازند امر ایشان را سلیمان عرض کرد آیا خبر نمیدهی مرا از آیه شریفه **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ**

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۲۴

فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ که در چه امری نازل شد (۱) حضرت فرمود ای سلیمان شب قدر شبی است که هر چه در آن سال تا سال دیگر واقع شود از زندگی و خوبی و بدی و روزی حقتعالی آنها را در آن شب مقدر میکند پس آنچه در آن شب مقدر فرمود حتمی است سلیمان عرض کرد فدایت شوم الان فهمیدم زیاده از این بیان فرما حضرت فرمود ای سلیمان پاره از امور هست که نزد حقتعالی است و بس آنچه میخواهد مؤخر میدارد ای سلیمان عیسی (ع) فرمود علم دو علم است علمی است که حقتعالی آن را تعلیم ملائکه و پیغمبران خود فرموده پس آنچه تعلیم پیغمبران و ملائکه نموده همیشه بحال خود خواهد بود و حقتعالی خود و ملائکه و پیغمبران خود را تکذیب نخواهد کرد و علمی است که نزد حقتعالی مخزون است و پوشیده و نهان است که احدی از خلق خود را بآن اطلاع ندهد و هر چه خواهد اثبات میکند سلیمان بمأمون گفت یا امیر المؤمنین بعد از این روز دیگر بدا را منکر نشوم و آن را دروغ و کذب نپندارم ان شاء الله تعالی مأمون گفت ای سلیمان آنچه از برای تو ظاهر شده و میدانی از ابی الحسن سؤال کن و لیکن تعدی از راه انصاف نکن و براستی و درستی استماع کن سلیمان عرض

کرد ای سید من سؤال کنم حضرت فرمود سؤال کن از آنچه بر تو ظاهر شده است عرض کرد چه میفرمائی در حق کسی که اراده را اسم و صفت قرار دهد مثل حی و سمیع و بصیر و قدیر حضرت فرمود که فرق دارند زیرا که شما میگوئید اشیاء حادث شوند و مختلف شوند بجهت اینکه مشیت و اراده خدا بآن تعلق گرفته است و خداوند خواسته است و اراده کرده است و نمیگویند که اشیاء حادث شوند و مختلف گردند بجهت اینکه خدا سمیع و بصیر است پس این دلیل است بر اینکه اراده با این صفات مساوی نیستند سلیمان عرض کرد که خداوند همیشه مرید بود حضرت فرمود پس اراده او غیر او است عرض کرد بلی حضرت فرمود پس تو ثابت کردی از برای او چیزی را که غیر او است همیشه با اوست سلیمان عرض کرد که من این را ثابت نکرده‌ام از برای او حضرت فرمود آیا اراده حادث است یا قدیم سلیمان عرض کرد که اراده حادث نیست مأمون باو صیحه زد و گفت ای سلیمان آیا با مثل چنین کسی منازعه و مکابره میکنند چرا انصاف پیشه نمیکنی آیا نمی بینی اهل نظر در اطراف تو نشسته‌اند پس از آن رو کرد بحضرت و عرض کرد با او سخن بگو او متکلم خراسان است حضرت مسأله را اعاده کرد و فرمود ای سلیمان اراده حادث است زیرا که چیزی که حادث نیست ازلی است سلیمان عرض کرد که اراده او از اوست چنانچه سمع و بصر و علم او از او است حضرت فرمود پس تو میگوئی اراده او نفس او است عرض کرد نه فرمود پس مرید مثل سمیع

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۲۵

و بصیر نیست (۱) سلیمان عرض کرد که حقتعالی نفس او خود را مرید کرده چنانچه نفس او خود را سمیع و بصیر و قدیر کرده حضرت فرمود چیست معنی اینکه نفس او خود را مرید کرده است آیا مقصود تو اینست که اراده کرده است مرید باشد و اراده کرده است که حی و سمیع و بصیر و قدیر باشد عرض کرد بلی فرمود پس باراده خود متصف باین صفات شده است عرض کرد بلی پس فرمود هر گاه باراده او نباشد معنی ندارد گفته تو اراده کرده است حی و بصیر و سمیع باشد سلیمان عرض کرد بلی باراده او باید این صفات متحقق شود برای او مأمون و کسانی که گرداگرد او بودند خندیدند حضرت نیز تبسم فرمود پس از آن مأمون گفت مدارا کنید با متکلم خراسان و گفت ای سلیمان پس بنا بر این حقتعالی نزد شما هر زمانی بحالتی است و هر وقت تغییر میکند حالت او وقتی متصف باین صفات است و وقتی نیست و این چیزی است که حقتعالی هرگز بآن متصف نشود کلام سلیمان منقطع شد و نتوانست سخن بگوید حضرت فرمود ای سلیمان مسأله از تو سؤال میکنم عرض کرد قربان وجودت سؤال کن فرمود خبر بده مرا از تو و اصحاب تو که آیا با مردم تکلم میکنند بآنچه میدانند و می شناسند یا اینکه تکلم میکنند بآنچه میدانند و نمیشناسند عرض کرد بآنچه میدانیم و می شناسیم تکلم میکنیم با مردم به آن چه میدانند فرمود مردم میدانند که مرید غیر از اراده است و بناگذارنده پیش از بنا شده است و این باطل کند سخن شما را که میگوئید اراده و مرید یکخبر باشند عرض کرد فدای وجودت این از قبیل چیزی نیست که مردم بشناسند و نه از چیزی که بفهمد حضرت فرمود چنین می بینم شما را که ادعا کنید علم

چیزی را بدون معرفت آن و قائل شده‌اید باینکه اراده مثل سمع و بصر است یعنی دیدن و شنیدن قبل از بصیر و سمیع خواهد بود بنا بر اینکه گفته شد پس چیزی را میگوئید که کسی نمیگوید و تعقل نمیشود سلیمان باز ماند از جواب حضرت فرمود ای سلیمان آیا خدا میداند جمیع آنچه در بهشت و جهنم است عرض کرد بلی حضرت فرمود پس آنچه حقتعالی بآن عالم است در بهشت و جهنم موجود است عرض کرد بلی حضرت فرمود پس هر گاه چنین باشد که هر چه در بهشت و جهنم است خداوند بآن عالم باشد آیا زیاد میکند آنها را یا کم میکند آنها را و منقطع میکند سلیمان عرض کرد بلکه زیاد میکند حضرت فرمود پس چنین می‌بینم در گفته تو که زیاد میکند آنها را و در علم او نباشد تمام آنچه در بهشت و جهنم موجود خواهد شد عرض کرد فدای وجودت آنچه زیاد شود نهایت ندارد فرمود هر گاه خداوند نهایت آن را نداند پس تمام آنچه در بهشت و جهنم باشد علم خدا بآن احاطه ندارد و هر گاه علم خدا احاطه نداشته باشد بآنچه در بهشت و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۲۶

جهنم است پس نمیداند آنچه در بهشت و جهنم است پیش از آنکه موجود شود و این جهل است و بلند است خداوند عالم و منزّه و مبرا است از این گونه سخنان. (۱) سلیمان عرض کرد من که میگویم نمیداند آنچه بعد موجود می‌شود بسبب آنست که نهایی از برای زیادتی طول بهشت و عذاب و عقابهای جهنم نیست چه حقتعالی بهشت و جهنم را وصف نموده بخود یعنی بجاوید بودن و بقاء بدون زوال و ما را نهی فرموده از اینکه انقطاعی از برای آنها قرار دهیم حضرت فرمود تعلق داشتن علم خداوند بآنچه در بهشت و جهنم بوده و خواهد بود باعث انقطاع نعمت و عذاب از اهل بهشت و جهنم نخواهد شد چه عیب وارد آید که بگوئیم حقتعالی علم دارد و زیاد میکند و قطع نمیکند آنها را از اهل بهشت و جهنم و همیشه چنین باشد چه حقتعالی در وصف اهل جهنم فرمود.

كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ یعنی هر گاه که پخته شود و یا بسوزد پوستهای کفار بآتش بدل کنیم ایشان را پوستهای دیگر غیر آنچه پخته و سوخته شد باین وجه که پوستهای سوخته را عود کنیم بصورت دیگر تا بچشند عذاب را یعنی تا چشیدن عذاب ایشان دائمی باشد و در وصف اهل بهشت میفرماید عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ یعنی عطا داد خدا اهل بهشت را نه منقطع و بریده یعنی ممتد الی غیر النهایه و میفرماید.

وَ فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ یعنی و اهل بهشت در میوه‌های بسیار باشند از هر جنسی که باشد نه بریده شده و نه فانی گشته یعنی در هیچ زمانی انقطاع نیابد بخلاف میوه‌های دنیا که در بساتین و در فصلی باشد دون فصلی و نه منع کرده شده یعنی آن را از خورنده بهیچ نوع منع نکنند بخلاف میوه‌های دنیا که در بساتین و حظایر حفظ آن میکنند و از مردمان منع میکنند و بسبب بعد و اذیت ممتنع میشوند پس حقتعالی میداند آنها را و این زیادتی نعمت و عذاب را از اهل بهشت و جهنم منقطع نمیکند آیا گمان میکنی که هر چه اهل بهشت

بخورند و بیاشامند حقتعالی در مکان آن نعمت نعمتی دیگر مثل آن خلق نمیفرماید عرض کرد چرا خلق میکند فرمود پس اگر در مکان آن نعمت نعمت دیگر آید پس قطع نعمت از ایشان است عرض کرد نه فرمود پس هر چه در بهشت است هر گاه جای آن را نعمت آفریده کند از اهل بهشت نعمت خود را قطع نفرموده.

سلیمان عرض کرد بلی نعمت خود را قطع میکند و زیاد نمیکند حضرت فرمود پس نعمتهای خود را از آنها میگیرد ای سلیمان این مطلب باطل میکند خلود را و این خلاف فرموده خداوند است در قرآن مجید چه حقتعالی میفرماید.

لَهُمْ مَا يَشَاؤْنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ مر اهل بهشت راست آنچه بخواهند و ما زیاده از خواسته آنها بآنها عطا کنیم و میفرماید:

عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ عطا داد خداوند اهل بهشت را نه منقطع و بریده یعنی عطاء دائمی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۲۷

و ابدی (۱) و میفرماید.

وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ پرهیزکاران از بهشت بیرون نروند و میفرماید خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا دائماً در بهشت جاوید میباشند و میفرماید وَ فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ سلیمان در جواب دادن باز ماند حضرت فرمود ای سلیمان آیا خبر نمیدهی از اراده که آیا فعلست یا غیر فعل عرض کرد فعل است فرمود پس حادث است چه هر فعلی حادث باشد عرض کرد فعل نیست فرمود پس قدیم است و با خدا است غیر خدا که اراده باشد و اراده ازلی خواهد بود عرض کرد که اراده انشاء و ایجاد است حضرت فرمود ای سلیمان این مطلب را که قصد کرده قول ضرار است و اصحاب او که میگویند هر چه حقتعالی در آسمان یا زمین یا بیابان یا دریا آفریده از سگ و خوک و میمون یا جنبنده اراده حقتعالی است و میگویند اراده خدا که این مخلوقست زنده می شود و میمیرد و می رود میخورد و می آشامد و نکاح میکند و متولد می شود و ظلم میکند و عملهای شنیع مرتکب می شود و کافر می شود و مشرک میگردد و ما خدا را از اینها بری میدانیم و او را دشمن اینها میدانیم و خود مخلوق را باین حدود منتسب میسازیم.

سلیمان عرض کرد که اراده مثل سمع و بصر و علم است حضرت فرمود دوباره برگشت بسمع و بصر و علم خبر بده مرا که سمع و بصر و علم مصنوع و مخلوق است یا نه عرض کرد نه فرمود پس چگونه انکار میکنید مصنوع بودن اراده را و حال اینکه یک مرتبه میگویند اراده کرد خدا و مرتبه دیگر میگویند اراده نکرد و این چگونه موافقت میکند یا اینکه اراده مصنوع و مخلوق باشد.

سلیمان عرض کرد این نظیر قول ما است که یک مرتبه میگوئیم عالم معلوم است و معلومی از برای او ثابت میکنیم و مرتبه دیگر میگوئیم عالم نیست و معلومی از برای او ثابت نمیکنیم.

حضرت فرمود اینها مساوی نیستند زیرا که نفی معلوم مستلزم نفی علم نیست اما نفی مراد مستلزم نفی وجود اراده است چون که چیزی اگر اراده نشده باشد پس اراده نیست و بسا هست که علم ثابت و محقق است و لیکن معلومی نیست آیا دیده انسان را که بسا هست انسان بینا است اما دیده شده نیست و علم هم ثابت است اما معلومی نیست سلیمان عرض کرد که اراده مصنوع و مخلوق است.

حضرت فرمود پس اراده حادث است و مثل سمع و بصر نیست زیرا که سمع و بصر مخلوق و مصنوع نیستند و اراده مصنوع است سلیمان عرض کرد که اراده صفتی از صفات خداوند است که همیشه بوده است.

حضرت فرمود پس باید انسان همیشه موجود باشد و قدیمی باشد زیرا که اگر اراده خلقت خداوند است و حال این که اراده از مراد تخلف نکند و اراده ازلی باشد پس باید انسان هم ازلی باشد عرض کرد لازم نیست که چنین باشد زیرا که ممکن است

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۲۸

خداوند اراده نکرده باشد. (۱) حضرت فرمود ای خراسانی چقدر زیاد است غلط تو آیا باراده و فرموده خداوند اشیاء بوجود نیابند عرض کرد نه حضرت فرمود پس اگر باراده و بمشیت و امر و مباشرت خداوند اشیاء بوجود نیابند پس از کجا بوجود آیند تعالی الله عن ذلک؛ سلیمان از جواب باز ماند حضرت فرمود آیا خبر نمیدهی مرا از قول حقتعالی وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا

مقصود خداوند اینست که اراده ایجاد شود عرض کرد بلی فرمود پس اگر اراده ایجاد شود گفته تو که اراده عین خدا است یا صفت خدا است باطل است زیرا که ممکن نیست که حقتعالی وجود خود را ایجاد کند و خدا از حال خود تغییر نمیکند عرض کرد که از قول خود اردنا مقصود او نیست که ایجاد کند اراده را فرمود پس چیست مقصود او عرض کرد کردن عمل و فعل است مقصود او فرمود وای بر تو چقدر نکول میکنی و اعتراف میکنی در این مسأله بتو نگفتم که اراده حادث است بجهت اینکه فعل است و فعل حادث است پس اراده معنی ندارد.

حضرت فرمود حقتعالی ذات خود را باراده متصف کرده است و از قول تو لازم آید که حقتعالی خود را متصف کرده باشد بچیزی که از برای او معنی نباشد چه هر گاه اراده را معنی نباشد نه قدیم و نه حادث باطل خواهد شد قول شما که حقتعالی همیشه مرید بود سلیمان عرض کرد که قصد من این بود که اراده فعل است از جانب حق و ازلی است حضرت فرمود آیا نمیدانی که چیزی که ازلی است فعل و مصنوع نخواهد شد و ممکن نیست در یک حالت هم حادث و هم ازلی باشد.

سلیمان از جواب بازماند حضرت فرمود باکی نیست سؤال‌های خود را تمام کن سلیمان عرض کرد که من می‌گویم اراده صفتی است از صفات خداوند حضرت فرمود چقدر بازگو میکنی از برای من که اراده صفتی است از صفات خدا آیا صفت خدا حادث است یا قدیم عرض کرد حادث است.

حضرت فرمود الله اکبر پس اراده حادث است و حال اینکه اگر صفتی از صفات او بود ازلی بود سلیمان از جواب باز ماند.

حضرت فرمود چیزی که ازلی است ممکن نیست که مصنوع و منقول شود سلیمان عرض کرد که نبود در ازل چیزی از اراده و مراد تخلف کردند از یک دیگر و در ازل اراده بود و مراد نبود.

حضرت فرمود ای سلیمان وسواس داری ممکن نیست اراده و مراد از یک دیگر تخلف کنند پس اگر در ازل اراده باشد لا بد مراد هم هست پس بنا بر قول تو لازم آید که حق تعالی ازلی را خلق کرده باشد یعنی چیزی که خلقت و فعل آن ازلی است خداوند آن را خلق کرده باشد و این صفت کسی است که نمیداند چه کرده است و خدا از این صفت منزّه و مبرا است.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۲۹

(۱) سلیمان عرض کرد ای سید من بتو عرض کردم که اراده مثل سمع و بصر و علم است مأمون برآشفست و گفت ای سلیمان وای بر تو چقدر این غلط را باز می‌گوئی این سخن را قطع کن و در غیر این سخن گفتگو کن زیرا که قوت و قدرت نداری بر غیر این سخن که بتو رد شده.

حضرت رضا (ع) بمأمون فرمود واگذار او را یا امیر المؤمنین مسأله او را بر او قطع مکن تا این که از برای او حجتی باشد ای سلیمان تکلم کن عرض کرد من گفتم که اراده مثل سمع و بصر و علم است.

حضرت فرمود ضرر ندارد از برای من بگوئی که اراده را یک معنی است یا او را معنی بسیار است سلیمان عرض کرد که معنی اراده یکیست.

حضرت فرمود پس همه اراده‌ها یک معنی دارد عرض کرد بلی حضرت فرمود اگر معنی همه اراده‌ها یکی باشد پس اراده قیام اراده قعود است و اراده حیوة اراده موت است و اگر اراده خدا یکی باشد باید بعضی اشیاء مقدم بر بعضی دیگر نباشند و بعضی اشیاء مخالف با بعضی دیگر نباشند و همه یک چیز باشند.

سلیمان عرض کرد معنی اراده مختلف است حضرت فرمود خبر بده مرا که مرید اراده است یا غیر اراده سلیمان عرض کرد مرید اراده است.

حضرت فرمود پس مرید نزد شما مختلف است چه مرید بنا بر قول تو اراده است و اراده مختلف است پس مرید مختلف است سلیمان عرض کرد ای سید من اراده مرید نیست.

حضرت فرمود پس اراده حادث است و اگر گوئی ازلی است لازم آید با خدا غیر او باشد ای سلیمان بفهم و زیاد کن سؤال خود را سلیمان عرض کرد که اراده اسمی است از اسماء خدا حضرت فرمود آیا خداوند خود را مسمی باین اسم نموده سلیمان عرض کرد خودش نفس خود را مسمی باین اسم ننموده حضرت فرمود پس ترا نمیرسد او را مسمی کنی با اسمی که خودش از برای خود نام نهاده سلیمان عرض کرد خودش خود را متصف کرده باینکه مرید است.

حضرت فرمود که متصف نمودن خود را بمرید نه اخبار باینست که اراده است و نه اخبار باینست که اراده اسمی است از اسماء او سلیمان عرض کرد که اخبار باینست که اراده اسمی از اسماء او است زیرا که اراده او علم او است.

حضرت فرمود ای نادان هر گاه علم بچیزی دارد باید اراده کند آن را سلیمان عرض کرد بلی حضرت فرمود پس هر گاه اراده نکند چیزی را باید علم نداشته باشد بآن عرض کرد بلی فرمود از کجا میگوئی و چه دلیل داری باینکه اراده او علم او است و حال

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۳۰

آنکه علم دارد بچیزی که هرگز آن را اراده نکرده است (۱) چه خود فرموده وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَيِ پيغمبر گرامی اگر بخواهیم هر آینه به بریم آن چیزی را که وحی کرده ایم بتو که مراد قرآنست یعنی از سینه ها و مصحفها محو کنیم پس حقتعالی علم دارد چگونه ببرد و محو کند وحی را از سینه ها و مصحفها و حال آنکه هرگز نبرد آن را سلیمان عرض کرد این از جهت آنست که حقتعالی از امر فارغ شده است و آنچه باید تقدیر نماید تقدیر نموده و دیگر تغییر و تبدیل ندهد پس در امر خود چیزی زیاد نکند.

حضرت فرمود این گفتار یهود است و اگر چنین باشد پس چگونه حقتعالی فرمود ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ بخوانید مرا و بخواهید حاجات خود را تا من از برای شما مستجاب کنم سلیمان عرض کرد مقصود خداوند این است که قادر است بر روا کردن حاجت حضرت فرمود آیا خداوند وعده میکند چیزی را که بآن وفا نمیکند پس اگر از امر فارغ شده است چگونه فرمود يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ در خلق زیاد میکند آنچه مشیت او قرار گیرد و فرمود يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ محو میکند خدا آنچه میخواهد یعنی ثواب میداند خدا نسخ آن را و اثبات میکند آنچه در آن مصلحت میبیند و نزد او است اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ چیزی نیست مگر که در آن نوشته است (مترجم گوید) از ابن عباس نقل است که حقتعالی لوح محفوظ را از یک در سفید آفریده است

که درازی آن پانصد ساله راهست هر روز حقتعالی سیصد و شصت بار نظر در آن لوح میکند آنچه خواهد محو کند و آنچه خواهد بگذارد بحسب مصلحت اشخاص مثل آنکه چون بنده دعائی کند یا صدقه بدهد یا طاعتی کند عمر او را دراز گرداند پس سلیمان از جواب بازماند حضرت فرمود ای سلیمان آیا خدا میداند و علم دارد بوجود انسانی و حال اینکه هرگز اراده ندارد او را خلق کند و علم دارد باینکه انسانی میمیرد و حال اینکه امروز اراده ندارد بمیرد سلیمان عرض کرد بلی حضرت فرمود پس خداوند علم دارد بوجود پیدا کردن چیزی را که اراده دارد وجود پیدا کند و علم دارد باینکه صورت می‌پذیرد چیزی را که اراده نکند وجود پیدا کردن آن را عرض کرد بلی علم دارد بهر دو که می‌شود واقع شود.

حضرت فرمود پس در این وقت علم دارد که انسانی مرده است و زنده است و ایستاده است و نشسته است و کور است و بینا است در یک حالت و این محالست (مترجم گوید) حاصل جواب اینست که فی المثل خداوند میداند که انسانی میمیرد و اراده ندارد امروز بمیرد و میداند انسانی زنده است و اراده دارد زندگی و حیات او را

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۳۱

پس اگر اراده علم باشد چنانچه سلیمان میگوید پس خدا میداند که انسانی در یک حالت هم مرده است و هم زنده است زیرا که بنا بر فرض مذکور علم اراده است و اراده هم از مراد تخلف نکند.

پس در یک حالت انسانی را که خدا علم بحیات و موت او دارد اراده بحیات و موت او دارد و اراده هم از مراد تخلف نکند پس مراد حیات و موت او است و چیزی هم که مراد است لا بد بفعلیت رسیده است و الا مراد معنی ندارد پس فعلا انسانی در یک آن هم مرده است و هم زنده است و این جمع بین المتناقضین است و عقل حکم بیطلان آن میکند (۱) سلیمان عرض کرد فدای وجودت خداوند بیکی از این دو چیز مذکور علم دارد و بدیگری علم ندارد حضرت فرمود باکی نیست بگوئی بکدام یکی از این دو چیز علم دارد بآنچیزی که اراده کرده است علم دارد یا بآنچیزی که اراده نکرده است وجود آن را سلیمان عرض کرد علم دارد بآنچیزی که اراده کرده است وجود آن را.

پس حضرت رضا (ع) و مأمون و اصحاب نظر که در آنجا بودند بر او خندیدند و حضرت رضا (ع) باو فرمود که غلط کردی و چیزی را که بآن اقرار کردی واگذاشتی و انکار نمودی قول خود را که حقتعالی علم دارد باینکه انسانی میمیرد و اراده ندارد امروز موت او را و علم دارد باینکه وجود پیدا کنند خلقی و حال آنکه اراده ندارد آنها را خلق فرماید و هر گاه جایز نباشد نزد شما علم داشتن خدا بچیزی که اراده نکرده باشد وجود پیدا کردن آن را پس علم دارد بچیزی که اراده کرده است وجود آن را نه بچیزی که اراده نکرده است پس چرا گفתי علم دارد بچیزی که اراده نکرده است سلیمان عرض کرد که قول من اینست که اراده نه علم است و نه غیر علم حضرت فرمود ای نادان تو که میگوئی اراده علم نیست پس اراده را غیر علم قرار داده و چون میگوئی اراده غیر علم نیست

پس اراده را علم قرار داده و این تناقض است سلیمان عرض کرد خداوند قبل از خلق کردن علم دارد که چگونه چیزی را خلق میفرماید؟

فرمود بلی عرض کرد پس این اثبات چیزی است با خدا حضرت فرمود چیزی گفتی که محال است زیرا که بسا هست مردی نیکو بنائی میداند اگر چه بنائی ننهاده باشد و بسا هست نیکو میداند خیاطی کردن را اگر چه خیاطی نکرده باشد و نیکو میداند ساختن چیزی را اگر چه هرگز آن را نساخته باشد پس از آن فرمود ای سلیمان آیا میداند خدا که یکیست و چیزی با او نیست عرض کرد بلی فرمود پس این اثبات چیزی است برای او سلیمان عرض کرد که خدا نمیداند که یکیست و چیزی با او نیست؟

حضرت فرمود تو میدانی این را عرض کرد بلی فرمود ای سلیمان پس تو از خدا داناتری؟ سلیمان گفت اصل سؤال محال است یعنی دانستن من حضرت فرمود محال است در نزد تو که حقتعالی یکیست و چیزی با او نیست و خدا شنوا و بینا و حکیم و قادر است عرض کرد بلی محال است فرمود پس چگونه خودش خبر داده است باینکه یکیست و حی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۳۲

است و شنوا و بینا و دانا و خبیر است (۱) و حال آنکه تو میگوئی عالم بانهائیت پس این قول تو رد فرموده خداوند است و تکذیب او است و خدا منزه است از این گفتار تو پس از آن حضرت باو فرمود پس چگونه اراده میکند خدا ساختن و صنعت نمودن چیزی را که نمیداند ساختن آن را و نمیداند که این چه چیز است و هر گاه صانع پیش از صنعت نمودن خود نداند که چگونه چیزی را صنعت میکند پس متحیر است و منزه است خداوند از این صفت سلیمان عرض کرد اراده قدرتست حضرت فرمود حقتعالی قادر است بر چیزی که هرگز اراده آن نکند و چاره نیست ترا مگر آنکه قبول کنی زیرا که میفرماید وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَيِ پيغمبر گرامی اگر بخواهیم ما هر آینه ببریم آن چیزی را که وحی کرده ایم بتو که مراد قرآنست پس اگر اراده قدرت باشد باید حقتعالی اراده کرده باشد که ببرد قرآن را از سینه پیغمبر چه قدرت بر آن دارد سلیمان خاموش شد و توانائی سخن راندن نداشت در این وقت مأمون باو گفت ای سلیمان این جوان داناترین بنی هاشم است پس از آن جمعیت پراکنده شدند (۲) (مصنف کتاب گوید) که مأمون هر کسی از متکلمین از هر مذهبی و گمراه از هر ملتی را که می یافت او را با حضرت رضا (ع) در مقام گفتگو در می آورد از زیادتی حرص او بر منقطع شدن و بازماندن حضرت رضا (ع) از دلیل و جواب ایشان که شاید از جواب دادن بر یکنفر عاجز شود بجهت حسدی که بآن بزرگوار داشت و بلندی مرتبه که آن جناب از علم داشت و آن حضرت سخنوری با احدی نکرده مگر آنکه اقرار بفضل او نمود و حجت و برهان او را ملتزم شد و قبول نمود زیرا که حقتعالی باید کلمه خود را بلند کند و نور خود را تمام کند و حجت خود را یاری کند و حقتعالی چنین وعده فرمود در کتاب مجید إِنَّآ لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ

الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَقْصُودِ او وَ الَّذِينَ آمَنُوا ائمه هداة باشند و متابعين آنها که عارف بانها باشند و کسانی باشند که آنها را اخذ کرده و یاری کند حقتعالی آنها را مادامی که در دنیا باشند و آنها را بر مخالف خود غلبه دهد و خصم آنها را ملزم کند و همچنین در آخرت نیز یاری کند آنها را چه حقتعالی خلاف وعده نمیکند.

(۳) باب چهاردهم در ذکر مجلس دیگر از آن حضرت نزد مأمون با اهل ملل و ادیان و ذکر آنچه را که آن جناب جواب داده است به علی بن محمد الجهم در عصمت انبیاء

(۴) از ابو الصلت هروی مروی است که چون مأمون ملعون سخنوران اهل اسلام و ادیان مختلفه از یهود و نصاری و مجوس و صائبین و سایر سخنگویان را در نزد حضرت علی بن

عیون اخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۳۳

موسی الرضا جمع نمود (۱) احدی برنخواست سخنوری کند مگر آنکه حضرت او را الزام نموده و ساکتش مینمود و حجت او را رد میفرمود و بطوری او را ساکت میکرد که گویا لقمه سنگی در دهان او بود که قادر بر تکلم نبود در آن وقت علی بن محمد الجهم برخاست و عرض کرد یا ابن رسول الله آیا قائل هستی باینکه انبیاء عصمت داشتند و هیچ معصیتی از آنها صادر نمیشد حضرت فرمود بلی عرض کرد پس چه میکنی در قول حقتعالی وَ عَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى حضرت آدم علیه السلام معصیت کرد پس گمراه شد و در قول حقتعالی وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ ياد کن ای پیغمبر صاحب ماهی را که مراد یونس بن متی است چون بیرون رفت از میان قوم خود در حالتی که خشمناک بود بر ایشان پس گمان برد که ما قدرت نداریم بر او و در قول حقتعالی در حق یوسف وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا وَ هَرَّ آيِنَهُ قَصِدَ كَرْدَ زَلِيخَا يَوْسُفَ زَلِيخَا را و در قول حقتعالی در حق داود وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ وَ گمان برد داود که ما او را بفتنه انداختیم و در قول حقتعالی نسبت به پیغمبر اکرم خود (ص) وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ پنهان میکنی در قلب خود چیزی را که خداوند ظاهر بسازد آن را یعنی میل کردن بزن زید بنت جحش حضرت رضا (ع) باو فرمود وای بر تو ای علی از خدا بترس نسبت مده به پیغمبران خدا این عملهای شنیعه را و کتاب خدا را برای خود تفسیر مکن حقتعالی خود فرموده وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نمیداند تأویل آنچه متشابهاتست و حمل آن بر معنی مراد او مگر خدا که آن را فرو فرستاده است و کسانی که ثابت قدمانند در دانش و متمکن هستند در بینش که علمای اهل ایمان باشند اما قول حقتعالی در حق آدم (ع) که فرمود وَ عَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى حقتعالی آدم را حجت قرار داد در زمین خود و خلیفه قرار داد در بلاد و شهرهای خود و او را از برای بهشت خلق نفرموده بود و معصیتی که از آدم سر زد در بهشت بود نه در زمین و عصمت او باید در زمین باشد تا واجبات الهی را با تمام رساند پس چون آدم (ع) بزمین فرود آمد و حجت و خلیفه خدای عز و جل شد معصوم شد بقول حقتعالی إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ و اما قول حق تعالی وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ

عَلَيْهِ لَفْظُ ظَنِّ فِي آيَةِ شَرِيفَةٍ بِمَعْنَى (اِسْتَيْقِنَ) اِسْتَيْقِنَ يُونُسُ يَقِينٌ يَبْدَأُ كَرْدَ كَمَا خَدَا رَزَقَ اَوْ رَا بَرَّ اَوْ تَنَكُّ نَكِيرًا وَ بِنَا بَرَّ اَيْنَ لَنْ نَقْدِرَ مَعْنَى اَوْ لَنْ نَضِيقَ اِسْتَيْقِنَ اَيَا نَشْنِيْدَهٗ اَيَ قَوْلِ حَقْتَعَالَى رَا كَمَا مَيْفَرْمَايْدُ وَ اَمَّا اِذَا مَا اِبْتَلَاةً فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ يَعْنِي ضَيْقَ عَلَيْهِ وَ اِگَرِ يُونُسُ چَنِيْنِ گَمَانِ كَرْدَهٗ بُوْدَ كَمَا خَدَا قَدْرَتَ نَدَارْدُ اَلْبَتَّهٗ كَاْفِرٌ مَيَشْدُ وَ اَمَا قَوْلِ حَقْتَعَالَى دَرِ حَقِّ يُوْسُفَ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهَا زَلِيخَا قَصْدَ مَعْصِيَّتِ نَمُوْدُ وَ يُوْسُفَ قَصْدَ كَرْدَ كَشْتَنَ زَلِيخَا رَا اِگَرِ زَلِيخَا اِجْبَارَ كَنْدُ اَوْ رَا چَهٗ سَخْتِ شَدَهٗ بُوْدَ اَصْرَارَ

عيون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۳۴

زلیخا و رفت و آمد او (۱) پس حقتعالی گردانید از یوسف قتل زلیخا و عمل زشت را چنانچه میفرماید کَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ الْقَتْلَ وَ الْفَحْشَاءَ يَعْنِي الزَّانَا هَمَّ بِهَا يُوْسُفَ رَا بَرَّهَانَ رُوْشَنَ تَا بَغْرْدَانِيْمَ اَزِ وِي بَدِي رَا يَعْنِي قَتْلَ زَلِيخَا وَ عَمَلِ رَا وَ فَحْشَاءَ زَشْتِ رَا يَعْنِي زَنَا رَا وَ اَمَا دَاوُدَ پَسِ چَهٗ مَيْگُوِيْنْدُ پِيْشِيْنِيَانِ شَمَا دَرِ حَقِّ اَوْ عَلِيِّ بِنِ مُحَمَّدِ الْجَهْمِ عَرْضَ كَرْدَ كَمَا مَيْگُوِيْنْدُ دَاوُدَ (ع) دَرِ مَحْرَابِ عِبَادَتِ نَمَازِ مَيْگَزَارْدُ دَرِ اَنِّ حَالِ اِبْلِيسَ بِشَكْلِ مَرْغِيِّ جَلُوَهٗ گَرِ شَدَ كَمَا نِيْكَوْتَرِيْنِ مَرْغَانَ بُوْدَ.

داود نماز خود را قطع کرد و برخاست که آن مرغ را بگیرد مرغ در اندرون خانه رفت و او از عقب آن مرغ رفت و آن مرغ پرید بروی بام داود در طلب آن مرغ بالا رفت بر بام آن مرغ خود را انداخت در اندرون خانه اوریا بن حنان، داود در عقب آن مرغ در خانه اوریا روان شد ناگاه زن اوریا را دید که غسل میکرد پس چون نظر داود (ع) بآن زن افتاد مایل شد بوی و در بعضی از غزوات اوریا را فرستاد تا جدال کند و بسالار و بزرگی که از جانب او مأمور بود نوشت که اوریا پیش جنگ قرار دهد او نیز بنا بر فرموده داود اوریا را پیش جنگ قرار داد اوریا بمشركان ظفر یافت و این مطلب بر داود گران آمد ثانيا نوشت باو که اوریا را در جلو تابوت پیش آهنگ قرار ده او چنین کرد اوریا (ره) کشته شد داود زن او را تزویج کرد، راوی گوید که چون حضرت رضا (ع) این مطلب را استماع نمود دست خود را بر پیشانی مبارک آشنا کرد و فرمود اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَا جِعُوْنَ بِيْغَمْبَرِيْنِ اَزِ پِيْغَمْبَرَانِ نَسْبَتِ دَاوِيْدِ كَمَا بِيْ اِعْتِنَائِي كَرْدَ بِنَمَازِ هَنْگَامِي كَمَا دَرِ عَقْبِ مَرْغِ بِيْرُوْنِ رَفْتِ پَسِ اَزِ اَنِّ اَوْ رَا بَعْمَلِ زَشْتِ نَسْبَتِ دَاوِيْدِ پَسِ اَزِ اَنِّ بَقْتَلِ اَوْ رَا نَسْبَتِ دَاوِيْدِ عَرْضَ كَرْدَ يَا اِبْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ پَسِ چَهٗ چِيْزِ بُوْدَ خَطَايِ دَاوُدَ.

حضرت فرمود وای بر تو گمان کرد که حقتعالی کسی را داناتر از او نیافریده حقتعالی دو فرشته مبعوث نمود پس بالا رفتند در خانه که محل عبادت او بود و گفتند که ما خصم یک دیگریم بعضی از ما بر برخی دیگر ستم کرده است پس حکم کن در میان ما برآستی و درستی و در حکم کردن بر ما جور مکن و از حق دور مشو و راه نما ما را براه میانه که طریق عدلست و یکی از آن دو نفر گفت ای داود بدرستی که این مرد برادر منست در دین و یا در صداقت و الفت و یا در شرکت و خلقت و او را نود و نه میش است و مرا یک میش است و بمن گفته است که مرا کفیل گردان تا از برای خود کفایت کنم آن میش را با سایر اموال خود یعنی آن میش را نصیب من گردان و

تملیک من کن تا در تحت تصرف من باشد و غلبه کرده بمن در این مخاطبه و مجادله و نگذاشته که من در آن تعلق کنم و سخنی گویم داود (ع) تعجیل نموده و بمدعی علیه گفت که ستم کرده است بر تو برادر تو بخواستن میش تو و اضافه کردن آن را بسوی میشهای خود پس داود از مدعی شاهد بر این مطلب نخواست و پس از آن رو نکرد بمدعی علیه که باو

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۳۵

بگوید تو چه میگوئی (۱) اینست خطای داود در تعجیل کردن حکم نه چیزی را که شما میگوئید نشنیده‌ای قول حقتعالی را که بداود میفرماید یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ تا آخر آیهی داود بدرستی که ما گردانیدیم ترا جانشین در روی زمین یعنی تدابیر امور بندگان را در کف کفایت تو نهادیم همچنان که سلاطین غیر خود را خلیفه و جانشین خود میگردانند در بعض بلاد و تدبیر آن بلاد را بدو تفویض میکنند پس حکم کن میان مردمان بحق و راستی یعنی بوفق امر ما اشیا را در موضع خود وضع نما عرضکرد یا ابن رسول الله پس چیست قصه داود (ع) با اوریا حضرت فرمود در زمان داود (ع) چنین رسم شده بود که هر وقت زنی شوهر او وفات میکرد یا کشته میشد بعد از شوهر خود هرگز باید بکسی شوهر نکند پس اول کسی را که حقتعالی مباح کرد از برای او که تزویج کند زنی را که شوهر او کشته شده باشد حضرت داود بود پس آن جناب تزویج کرد زن اوریا را بعد از آنکه اوریا کشته شد و عده آن ضعیفه منقضی شد و این مطلب بر مردم گران آمد اما پیغمبر اکرم محمد (ص) که خداوند عز و جل به او فرمود وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ چون که حقتعالی در دار دنیا اسماء زنان پیغمبر را قبل از وقوع باو فرمود چنانچه اسماء زنان او را در آخرت نیز باو شناسانید و باو فرمود که این نسوان مادرهای مؤمنین هستند و حقتعالی یکی از زنهایی را که از برای پیغمبر گرامی خود اسم برد زینب بنت جحش بود و زینب در آن زمان زن زید بن حارثه بود جناب پیغمبر (ص) نام او را در قلب خود مخفی داشت و اظهار نمود تا اینکه منافقین بگویند که پیغمبر زنی را که الان در حباله و تصرف کسی دیگر است و در خانه کسی دیگر است یکی از زنهای خودش شمرده است و او را از مادرهای مؤمنین دانسته است چون آن جناب از قول منافقین ترسید حقتعالی این آیه را نازل کرد وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ یعنی در قلب خود ترس میداری از مردم و حقتعالی سزاوارتر است باینکه از او خشیت داشته باشی و حقتعالی متولی نشد تزویج احدی از خلق خود را مگر تزویج حوا به آدم و زینب بر رسول بنا بفرموده خود فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا تَا آخِر آیه و فاطمه بعلی (ع) راوی گوید که علی بن محمد بن الجهم گریه کرد و عرضکرد یا ابن رسول الله من توبه کردم که بعد از این روز در حق انبیاء سخنی نگویم مگر به آنچه تو فرمودی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۳۶

(۱) باب پانزدهم در ذکر مجلس دیگر از برای آن جناب نزد مأمون در عصمت انبیاء

(۲) از علی بن محمد بن الجهم مروی است که گفت در مجلس مأمون حاضر شدم در وقتی که حضرت رضا علی بن موسی در نزد مأمون بود مأمون به آن جناب عرض کرد یا ابن رسول الله آیا این قول تو نیست که انبیاء معصوم هستند فرمود بلی قول منست عرض کرد پس چیست معنی قول خدا وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى حضرت فرمود حقتعالی به آدم (ع) گفت اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كَلَّا مِنْهَا رَعَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ساکن شو تو و جفت تو که حوا است در بهشت و بخورید از میوه‌ها و نعمت‌های بهشت خوردنی بسیار و با فراغت و خوشحالی از هر کجا که خواهید یا هر چه اراده کنید و نزدیک مشوید این درخت را و حقتعالی اشاره کرد بدرخت گندم تا باشید آن هنگام که نزدیک شوید باین درخت از ستمکاران بر نفسهای خود حقتعالی نفرمود نخورید از این درخت و نه آن چه از جنس این درخت است پس آدم و حوا از آن درخت مشار الیه نخوردند و از غیر آن درخت که از جنس آن درخت بود خوردند چون شیطان آن‌ها را وسوسه کرد و به آن‌ها گفت ما نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ بَاز نداشت و نهی نکرد شما را از خوردن این درخت و شما را منع کرد از خوردن غیر این درخت مخصوص و چیزی باز ندارد شما را از خوردن درخت گندم، إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِیْنَ وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِیْنَ مگر نخواستن شما که دو فرشته شوید در علو مرتبت با حسن صورت یا از جاوید ماندگان در بهشت باشید که هرگز مرگ بشما نرسد و سوگند خورد برای رغبت آدم و حوا در خوردن آن و گفت که من از نصیحت‌کنندگان شمایم که یعنی از روی شفقت میگویم از این درخت بخورید تا نمیرید آدم و حوا چون مشاهده نکرده بودند پیش از این قسم کسی قسم دروغ خورده باشد و بجهت این قسم فریفته شدند فَذَلَّلَاهُمَا بِغُرُورٍ پس فرود آورد شیطان ایشان را بخوردن آن درخت بفریب و وسوسه پ

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۳۷

(۱) پس چون که حقتعالی او را برگزید بیغمبری معصوم شد که هرگز گناه صغیره و کبیره از او صادر نشد چنانچه حقتعالی فرموده وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى وَ در محل دیگر می‌فرماید.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ مأمون به آن جناب عرض کرد پس چیست معنی حقتعالی فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا حضرت فرمود که حوا پانصد شکم از برای آدم زائید و در هر شکمی یک پسر و دختر و آدم و حوا با حقتعالی معاهده کردند و دعا کردند و عرض کردند لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ اگر بدهی ما را فرزندی مستوی الخلقه و بی‌عیب ما بدین نعمت از سپاس دارندگان و شکرگزاران باشیم فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا پس آن هنگام که عطا کرد خدا بر ایشان فرزند صالح البدن را که مستوی الخلقه بود و بری بود از فساد و عیب و آنچه بر ایشان عطا کرد دو قسم فرزند بود یک قسم پسر یک قسم دختر فجعل الصنفان لله شركاء پس این دو قسم فرزند از برای حقتعالی شریک قرار دادند در آنچه از فرزندان که

حقتعالی باین دو قسم عنایت فرمود یعنی آن فرزندان را عبد الحارث و عبد الشمس و عبد العزی و امثال آن نام نهادند و مثل پدر و مادر خود آدم و حوا شکرگزاری نکردند خدا را فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ پس بزرگست خدا و پاکست از آنچه برای او انباز میگیرند.

مأمون عرض کرد گواهی میدهم حقا که توئی فرزند رسول الله و عرض کرد که خبر بده مرا از حق تعالی در حق ابراهیم (ع) فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي حضرت فرمود که ابراهیم میان سه طائفه واقع شده بود یک طائفه ستاره زهره را می پرستیدند و یک طایفه ماه را می پرستیدند و یک طایفه آفتاب پرست بودند و این هنگامی بود که حضرت ابراهیم از میان غاری که مادر او وی را در آن غار مخفی کرده بود از ترس نمرود بیرون آمد با مادر خود فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ پس چون در آمد بر او شب و ظلمت شب عالم را فرو گرفت ستاره زهره را دید گفت اینست پروردگار فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ پس چون آن ستاره فرو رفت گفت من دوست ندارم فرو روندگان را و زائل شدگان را زیرا که افول و زوال از صفات حادث است نه از صفات قدیم فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۳۸

(۱) پس چون ماه را دید در حالتی که برآمده بود گفت این است پروردگار من بر سبیل انکار و استفهام فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ پس چون که ماه بغروب رو نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد ابراهیم گفت اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت خود بر وجه لطف و توفیق هر آینه از گروه گمراهان باشم پس چون صبح شد رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ و ابراهیم دید آفتاب را بر آینده و بنور خود جهان را تابنده تر گفت این پروردگار من است این کوكب بزرگتر است در جرم و بیشتر است در ضیاء از زهره و ماه و این مطلب را نیز بر سبیل انکار و استفهام گفت نه بر سبیل اخبار و اقرار پس چون نشان زوال دید و انتقال بدو ظاهر شد باین سه طائفه که زهره و ماه و آفتاب می پرستیدند گفت يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ای گروه من بیزارم از آنچه شما بانبازی و شریک میگیرید با خدا از اشیاء محدثه محتاجه بمحدثی و موجدی من متوجه ساختم روی خود را یعنی خالص گردانیدم دل خود را یا روی دل خود را متوجه گردانیدم بآن کسی که از محض قدرت و قدرت محض بیافرید آسمانها و زمین را در حالتی که میل کننده ام از همه ادیان باطله و رو آورنده ام بدین توحید و از مشرکان نیستم و مراد ابراهیم بآنچه گفت این بود که ظاهر سازد از برای آنها بطلان دین آنها را و ثابت کند نزد آنها که بندگی سزاوار کسی نیست که بصفه زهره و آفتاب و ماه باشد و بندگی سزاوار کسی است که اینها را از کتم عدم بعرضه وجود آورده و او است آفریننده آسمانها و زمین و آنچه را برهان آورد بر قوم خود از الهام ملک بود چنانچه حق تعالی فرموده وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ مأمون عرض کرد خداوند ترا اجر خیر دهد ای فرزند

رسول خدا خبر بده مرا از قول ابراهیم رَبُّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي حضرت فرمود که حقتعالی وحی فرستاد بابراهیم که من برگزینم از بندگان خود خلیل را که اگر از من مسألت کند زنده کردن مرده را اجابت کنم او را در قلب ابراهیم خطور کرد که خودش خلیل باشد عرض کرد رَبُّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى ای پروردگار من بنما مرا بر وجه مشاهده که بقدرت کامله خود چگونه زنده میگردانی مردگان را خدا فرمود آیا تو ایمان نیاورده و تصدیق نکرده‌ای مرا باینکه مرده زنده میگردانم و قادرم بر اعاده مردگان عرض کرد بلی ایمان دارم و بکمال قدرت تو گرویده‌ام وَ لَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي و لیکن این سؤال کردم تا ساکن شود دل من بمعاینه آن بر خلت من فرمود

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۳۹

(۱) فَخَذُ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرَهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْأً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ پس فراگیر چهار عدد از مرغان وضم کن اینها را بسوی خود یعنی هر یک از آنها را بدست گیر و در صورت آنها نیکو تامل کن و همه جزئیات بدنیه هر یک را بنظر خود باز بین تا بعد از زنده شدن آنها بر تو مشتبه نگردد و بعد از آنکه آنها را پاره پاره کرده باشی مجتمع ساز اجزاء ابدان آنها را و سرهای آنها را بدست خود نگاهدار و بعد از آن بر هر کوهی که ممکن باشد ترا بگذار از آن مرغان در هم کوفته ممزوج شده پاره پس بخوان آن مرغان را بنامهای ایشان تا باذن خدا اجابت نموده بیایند بسوی تو و بشتابند شتافتنی در آمدن یا در پریدن و بر وجه معاینه بدان که خدای تعالی غالب است و عاجز نیست از آنکه اراده کند و محکم کار است در هر چه می‌سازد پس ابراهیم (ع) فرا گرفت کرکس و مرغابی و طاوس و خروس را و آنها را پاره پاره کرده و بهم آمیخت پس از آن بهر کوهی که در اطراف او بود که ده کوه در اطراف او بود پاره نهاد و منقارهای آنها را در میان انگشتان خود گرفت پس از آن هر یک از آن مرغان را بنامهای آنها خواند و نزد خود هم آب و دانه گذاشته بود اجزا پریدند بر یک دیگر و متصل شد بعضی از آنها ببعضی دیگر تا اینکه این بدنها مساوی شد و هر بدنی آمد و بسر خود چسبید ابراهیم (ع) منقار آنها را از دست خود رها کرد و آنها طیران کردند بر کنار ابراهیم فرود آمدند و از آن آب خوردند و از آن دانه قدری برچیدند و گفتند ای پیغمبر خدا زنده ساختی ما را خداوند ترا زنده بسازد ابراهیم فرمود بلکه خداوند زنده میکند و میمیراند و بر هر چیزی قدرت دارد مأمون عرض کرد بارک الله فیک یا ابا الحسن خبر بده مرا از قول خدا فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ حضرت فرمود مراد آنست که چون موسی در شهرهای فرعون در آمد در هنگام غفلت که میان مغرب و عشا بود و مردم بکار خود مشغول بودند در آن شهر دو مرد را دید که با هم قتال و جدال میگردند یکی از گروه موسی و دیگری از گروه فرعون پس آن کسی که از پیروان موسی بود استغاثه و طلب یاری نمود از موسی بجهت دفع دشمن پس موسی بامر خدا بفرعونی مشتکی زد او بمرد موسی گفت که این قتال و جدال که در میان این دو مرد بود از کردار شیطان بود نه آنچه موسی کرد بر قبطنی از قتل او و بدرستی که شیطان دشمنی است گمراه‌کننده که هویدا است دشمنی او

مأمون عرض کرد پس چیست معنی قول موسی رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی حضرت فرمود که مراد موسی از این آن بود که من وضع کردم نفس خود را در غیر موضع خود بجهت داخل شدن در این شهر پس بیوشان مرا از دشمنان خود تا بر من ظفر نیابند و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۴۰

مرا بقتل نرسانند (۱) پس خدا او را مستور ساخت چه او است پوشنده بندگان و مهربان بایشان پس از آن موسی (ع) عرض کرد ای پروردگار من بسبب آنچه انعام کردی بر من از کمال قوت که این مرد را بیک مشت زدن کشتم پس هرگز نخواهم بود معاون و هم پشت و مددکار بدکاران بلکه مجاهده کنم در راه تو باین قوت تا اینکه از من راضی شوی پس بامداد کرد موسی (ع) در آن شهر در حالتی که ترسان و هراسان بود و انتظار میبرد که دم بدم کسی او را طلبد و قصاص جوید پس ناگاه آن کسی که طلب یاری میکرد از او دیروز یعنی آن سبطی که بسبب او در روز گذشته قبطی را بقتل رسانیده بود باز طلب فریادرسی میکرد از او و استغاثه مینمود بر دفع ظلم قبطی دیگر موسی از حادثه روز گذشته دلتنگ و خائف بود روی بوی کرده و گفت که تو گمراه و ناامیدی از مطلوب خود و پیدا و هویدا است گمراهی تو و انحراف از صواب که دیروز مخاصمه کردی با مردی باز امروز با این مرد در مقام منازعه برآمدی تا من بسبب تو اذیت کرده شوم و موسی خواست که بگیرد آن کس را که دشمن مر موسی و بنی اسرائیل بود و شر او را از سبطی دفع کند پس آن هنگام که خواست موسی بگیرد آن کس را که دشمن موسی و بنی اسرائیل بود حال آنکه در واقع از پیروان موسی بود گفت ای موسی آیا میخواهی مرا بکشی همچنان که بکشتی دیروز آن مرد را نمیخواهی از این فعل مگر آنکه گردن کش باشی در زمین مصر و نمیخواهی از اصلاح کنندگان در میان مردمان باشی مأمون عرض کرد خداوند جزا و پاداش خیر دهد ترا از پیغمبران او که آنها را تنزیه نمودی از معصیت پس چیست معنی قول موسی از برای فرعون که گفت فَعَلْتُهَا إِذَا وَ اَنَا مِنَ الضَّالِّينَ حضرت فرمود چون که موسی (ع) نزد فرعون آمد فرعون باو گفت وَ فَعَلْتَ فَعَلْتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ اَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ و کردی آن کردنی که کردی یعنی قبطی را که خباز من بود کشتی و تو از ناسپاسانی نعمت مرا که قصد یکی از خوص من کردی پس تو کافری نعمت مرا و یا از ناگرویدگانی بالهیت من موسی در جواب فرعون گفت فَعَلْتُهَا إِذَا وَ اَنَا مِنَ الضَّالِّينَ کردم آن کردنی را که قتل قبطی بود آن هنگام و من گمراه بودم و نمیدانستم راه را که در شهری از شهرهای و واقع خواهم شد و این عمل از من صادر می شود فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ پس بگریختم از شما آن هنگام که ترسیدم مرا بکشید و بمدین رفتم پس بخشید مرا پروردگار من بوقت رجوع از مدین بوادی ایمن آنچه حکمت داعی آن بود از فهم تو ریه و دانستن حلال و حرام و سایر حدود و احکام و مرا داخل ساخت در زمره پیغمبران خود که

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۴۱

بخلق فرستاده بود (۱) و حقتعالی بیغمبر خود محمد مصطفی (ص) میفرماید أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى مقصود اینست که ای پیغمبر گرامی آیا نیافت ترا خدا وحید و بی کس پس جا داد ترا بر کنف کفایه جد و عم تو و وجدک ضالا و یافت ترا راه گم کرده از قوم و قبیله خود ناشناخته در نزد ایشان فهدی پس راه نمود ایشان را بمعرفت تو و ترا بآنها شناسانید وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى و یافت ترا فقیر و محتاج پس ترا بی نیاز کرد باینکه هر چه خواستی اجابت کرد و دعای تو در نزد او مستجاب است (مترجم گوید) که مناسبت این آیات شریفه با سؤال مأمون از آیه شریفه فَعَلَّتْهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ اینست که مقصود مأمون این بود که اگر انبیاء معصوم هستند پس چرا موسی اقرار کرد باینکه گمراه بودم و حضرت جواب او را بوجه احسن داد و ضلالت را معنی کرد بعد از آن میفرماید چنانچه ضلالت در اینجا بمعنی گمراهی از دین مبین نیست ضلالت در سوره ضحی نسبت بمحمد مصطفی (ص) نیز این معنی را ندارد و معنی دیگر دارد مأمون عرض کرد بارک الله فیک یا ابن رسول الله چیست معنی قول خدای عز و جل وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ تَا آخِرَ آيَةٍ و چگونه حایز است که کلیم خدا موسی بن عمران نداند که خداوند عز و جل را رؤیت نمودن ممکن نیست و سؤال کند که رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ ای پروردگار من بنما مرا تا به بینم ترا حضرت رضا (ع) فرمود کلیم خدا موسی بن عمران (ع) میدانست که حقتعالی بلند است و منزه است از آنکه بدیدهها رؤیت شود و لیکن چون حقتعالی با او تکلم فرمود او را در مقام قرب برده و با او راز گفت موسی (ع) برگشت نزد قوم خود و بآنها خبر داد که حقتعالی باو سخن گفته و او را در مقام قرب برده و با او راز گفته قوم گفتند که ما ایمان بتو نیاوریم و تصدیق تو ننمائیم تا بشنویم کلام خداوند را بآن نوع که تو شنیدی و قوم هفتصد هزار مرد بودند موسی هفتاد هزار مرد از میان آنها اختیار کرد پس از آن هفت هزار از میان آن هفتاد هزار برگزید پس از آن هفتصد نفر از آن هفت هزار نفر اختیار کرد پس از آن هفتاد نفر از میان آن هفتصد نفر برگزید از برای میقات پروردگار خود یعنی وقتی که با وی وعده نموده که آن زمان را حاضر شود و سخن پروردگار بشنود.

پس موسی با این هفتاد نفر بطور سینا روانه شد و آن هفتاد نفر را برابر دامنه کوه گذاشته و خود بر کوه طور سر بالا شد و از حقتعالی مسألت کرد که با او تکلم فرماید و ایشان بشنوند کلام خدا را حقتعالی تکلم فرموده این قوم کلام او را از بالا و پائین و یمین و شمال و پیش و عقب شنیدند زیرا که حقتعالی کلام را در درختی ایجاد فرموده بود و آن کلام را منبعث و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۴۲

فرستاده شده از آن درخت قرار داده بود تا آن کلام را از شش جهت بشنوند «مترجم گوید» که شاید نکته آنست که درخت بر شش جهت استیلا دارد چه بن آن در زمین است و شاخهای آن در هوا اطراف را گرفته (۱) پس آن قوم گفتند که ای موسی ما بمجرد اینکه این کلام را شنیدیم بتو ایمان نیاوریم و تصدیق نکنیم تا آشکارا خدا را

ببینیم و بعد از آن تصدیق کنیم پس آن هنگام که این قول عظیم گفتند و طلب بزرگی کردند و از حد خود تجاوز کردند.

حقتعالی صاعقه فرستاد بر ایشان پس گرفت صاعقه ایشان را بسبب ظلمی که بر نفس خود کرده بودند و تمام آنها مردند موسی عرضکرد ای پروردگار من چون نزد بنی اسرائیل مراجعت کردم بمن گفتند که تو آن هفتاد نفر را برده و بقتل آوردی زیرا که تو صادق نیستی در ادعای خود که با خدا مناجات میکنی و او با تو سخن میگوید.

پس جواب آنها را چه گویم حقتعالی آن هفتاد نفر را زنده کرد و آنها را با موسی فرستاد که بروند بموسی گفتند که اگر تو از خدا سؤال کنی که خود را بتو نماید و تو او را مشاهده کنی خداوند ترا اجابت میکند و آن هنگام تو ما را خبر میدهی که چگونه بود و ما او را میشناسیم بآن طوری که باید شناخت.

موسی گفت ای قوم خدا بدیده‌ها دیده نشود و کیفیتی از برای خدا نیست و خداوند بعلامات او و باعلام و اخبار نمودن او شناخته می‌شود گفتند ما بتو ایمان نیاوریم تا از او سؤال کنی موسی عرض کرد پروردگارا تو شنیدی گفتگوی بنی اسرائیل را و تو به صلاح آنها داناتری حقتعالی وحی فرستاد که ای موسی هر چه از تو سؤال کردند از من سؤال کن من بسبب نادانی ایشان از تو مؤاخذه نکنم در این وقت موسی عرضکرد رَبِّ اَرِنِي اَنْظُرْ اِلَيْكَ اَيِ پروردگار من بنما ذات خود را بمن نظر کنم بسوی تو حق تعالی در جواب او فرمود لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ اَنْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ فَاِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ تا آخر آیه هرگز نتوانی دید مرا ای موسی و لیکن نظر کن بکوه زبیر که بلندترین کوهها است پس اگر این کوه قرار گیرد در مکان خود در هنگام فرود آمدن نور من پس زود باشد که تو نیز مرا به بینی مرا پس آن هنگام که تجلی داد و ظاهر گردانید پروردگار علامتی از علامات خود را بر آن کوه گردید آن کوه ریزه ریزه و موسی از هول آن چه مشاهده کرد از پاره پاره شدن آن کوه بیهوش بیفتاد.

پس چون بهوش آمد گفت منزه میسازم ترا از هر چه لایق حضرت تو نیست و پاک میدانم ترا از آنچه بچشم سر دیده شوی و باز کشتم بمعرفت تو از نادانی قوم خود و توبه کردم و اول کسی هستم که تصدیق کنم باین که تو دیده نخواهی شد مأمون عرض کرد خداوند پاداش خیر بتو عطا کند یا ابا الحسن خبره بده مرا از قول حق تعالی وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا اَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٍ

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۴۳

حضرت فرمود که زلیخا قصد یوسف نمود و اگر ندیدی و نیافتی یوسف راه روشنی پروردگار را یعنی نور عصمت الهی و لمعه نبوت یوسفی هر آینه قصد مخالطه زلیخا کردی چنانچه او قصد مخالطه یوسف نمود لکن یوسف معصوم بود و معصوم قصد گناه نکند و گناه از او صادر نشود و پدر بزرگوارم از پدر بزرگوارش حضرت صادق (ع) روایت کرده که زلیخا قصد کرد مخالطه کند و یوسف (ع) قصد کرد مخالطه نکند مأمون عرض کرد خداوند اجر

خیر بتو عنایت کند یا ابا الحسن خبر بده مرا از قول حقتعالی وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ
حضرت فرمود مراده بذاننون یونس بن متی است و ظن بمعنی استیقن است و لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ یعنی لن نضیق
علیه رزقه یعنی زیاد کن یونس بن متی را چون از میان قوم خود بیرون رفت در حالتی که خشمناک بود بر
ایشان.

پس یقین کرد که ما روزی او را بر او تنگ نمیگردانیم و نظیر این است قول خدا وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ
یعنی ضیق علیه و قتر پس یونس ندا کرد در سه تاریکی تاریکی شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی و در
این سه تاریکی خدا را باینکه هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر تو تسبیح میکنم ترا و ترا از نقص و عیب
دور میکنم بدرستی که من از ستمکاران بر خود باشم بسبب ترک نمودن این عبادتی را که در شکم ماهی مرا
فارغ ساختی از برای آن عبادت خداوند دعای او را مستجاب کرده و فرمود فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ
فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ اگر نه آنکه یونس از تسبیحکنندگان بود در شکم ماهی باقی میماند تا روز قیامت
مأمون عرض کرد خداوند اجر کثیر النفع بتو عطا کند یا ابا الحسن خبر بده مرا از قول حقتعالی إِذَا اسْتَيْأَسَ
الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَحَمَّ اللَّهُ كُفْرَهُمْ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَحَمَّ اللَّهُ كُفْرَهُمْ
خود و قوم ایشان گمان کردند که پیغمبران دروغ میگویند پیغمبران بیاورند یاری ما را یعنی عذاب بر آن قوم
فرود آورند مأمون عرض کرد خداوند اجر با منفعت بتو عطا کند یا ابا الحسن خبر ده مرا از قول حقتعالی لِيُغْفِرَ
لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ.

حضرت فرمود که مراد مشرکین اهل مکهاند احدی گناه او بزرگتر از رسول خدا نبود زیرا که مشرکین خدا
نمیپرستیدند و سیصد و شصت بت میپرستیدند پس هنگامی که حضرت آنها را بکلمه لا اله الا الله دعوت نمود
این مطلب بر ایشان گران آمد و این واقعه را مطلب بزرگی پنداشتند و گفتند أَجْعَلُ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا
لَشَيْءٌ عَجَابٌ وَ أَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۴۴

أَنْ امشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَى إِلَهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَّةِ الْآخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ (۱) آیا
گردانید محمد (ص) از برای ما خدایان را خدائی یکتا و یگانه بدرستی که قول محمد (ص) در این باب که
یگانگی خداست هر آینه چیزی است اینک تعجب آورنده چه سیصد و شصت خدا که ما داریم کار یک شهر مکه
را راست نمیتوانند کرد چگونه یک خدا کار جمیع عالم را درست کند و بشتاب روان شدند از مجلس ابی طالب
جماعتی که از رؤسای قریش و اشراف بودند و با یک دیگر میگفتند بروید و شکیبائی ورزید بر پرستش خدایان
خود و ثابت قدم باشید بر تحمل مشاق آن که این امر یعنی مخالفت محمد (ص) بما و زیاد شدن اصحاب او
چیزی است یعنی حادثه‌ای است از حوادث و نوائب روزگار که خواسته شده است از برای ما یعنی باید بر ما واقع

شود پس از وقوع آن چاره نیست و دفع آن ممکن نه نشنیدیم اینکه او گوید از وحدانیت خدا و نبودن شریکان او یعنی اوئان که خلائق آنها را می‌پرستند در ملاء باز پسین یعنی کیش عیسی (ع) که آخرین ملتها است چه نصاری بتثلیث قائلند نه توحید نیست این توحید که محمد (ص) میگوید مگر بر بافتنی از نزد خود یعنی آن کذبی است که خود بر بافته است پس چون که فتح کرد و گشود خدای عز و جل مکه را از برای پیغمبر خود باو فرمود ای محمد إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ مَا فَتَحَ كَرْدِيمَ وَ گشودیم برای تو فتوحی روشن و گشودنی هویدا تا این گناهی که بزعم مشرکین اهل مکه از تو صادر شده و صادر شود که آنها را دعوت کردی بوحدانیت خدا پیش از این و بعد از این دعوت کنی خدا می‌بخشد از برای تو نزد آنها چه بعضی از مشرکین مکه اسلام آورده بودند و بعضی از ایشان از مکه بیرون رفته بودند و برخی که باقی مانده بودند چون آنها را دعوت بر توحید مینمود قادر بر انکار آن نبودند پس این گناه که آنها را دعوت مینمود در نزد ایشان بخشیده شد بسبب ظهور صدق کلام حضرت بر ایشان مأمون عرض کرد پاداش تو بر خداوند کریم است یا ابا الحسن خبر بده مرا از قول خدا عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ حضرت فرمود این آیه شریفه از قبیل

ایاک اعنی و اسمعی یا جاره

است یعنی از این قبیل است که مطلبی بر شخصی اظهار شود بخواهند از او و لیکن مقصود او نباشد و این مطلب را باو اظهار کنند تا آن کس که مقصود است امثال آن کند و حقتعالی اگر چه این خطاب را نسبت بیپیغمبر؟؟؟ صادر کرده است اما مقصود امت او باشند؟؟؟ حقتعالی بیپیغمبر خود میفرماید ای پیغمبر گرامی خداوند از تو عفو کرد چرا دستوری بمنافقین دادی که در مدینه بمانند و جهاد نیابند و بمجرد حيله ایشان و عذر آوردن اکتفا نمودی پس مراد آن است که امت چرا نیابند در موضع جهاد و این گونه عذرها

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۴۵

آورند (۱) و مانند این آیه شریفه است.

لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ که مراد آنست که هر یک از امت که شرک آورند عمل آنها باطل خواهد بود و از زیانکاران باشند و نیز نظیر آنست قول حقتعالی وَ لَوْ لَا أَنْ تَبْتُنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا یعنی اگر نه این بود که ترا ثبات دادیم بمدد عصمت نزدیک بود که میل کنی بسوی ایشان میل کردنی اندک یعنی بجهت قوت کید و مکر ایشان نزدیک بود که تو در صدد میل شوی بسوی ایشان و لیکن عصمت ما ترا نگاهداشت پس مقصود حقتعالی تخویف امت است که میل نکنند بسخن مشرکان و الا پیغمبر هرگز میل بسخن ایشان نداشت مأمون عرض کرد راست گفتی یا ابن رسول الله.

پس خبر بده مرا از قول خدای عز و جل وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ حضرت فرمود رسول خدا را امری رخ داد و بسبب آن امر قصد خانه زید بن حارثه بن شراحیل کلبی کرد چون در خانه او تشریف فرما شد زن زید را دید که غسل میکرد فرمود

سبحان الذي خلقك

و مراد حضرت باین تسبیح تنزیه خداوند بود از قول کسانی که گمان کردند که ملائکه دختران خدا هستند و حقتعالی فرموده أ فَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا آیا پس برگزید شما را پروردگار شما بپسران و فرا گرفت از فرشتگان برای خود دختران که ایشان از خسیس‌ترین اولادند بدرستی که آنچه شما میگوئید سخن بزرگی است که نسبت اولاد بحق سبحانه می‌دهید و خود را بر او تفضیل می‌دهید که محبوب را بخود و مکروه را بخدا نسبت می‌دهید.

پس پیغمبر (ص) چون زن زید را دید که غسل میکند فرموده منزّه است و میرا خدائی که ترا خلق کرده است از اینکه از برای خود فرزندی فرا گیرد که محتاج باین غسل و تطهیر باشد و هنگامی که زید در منزل خود باز آمد زن او باو خبر داد از آمدن رسول خدا و گفتن

سبحان الله خلقك

و زید ندانست مقصود آن جناب را و گمان کرد که چون آن جناب از حسن او تعجب کرده این سخن فرموده است پس زید نزد رسول خدا آمد و عرضکرد یا رسول الله من اراده دارم زن خود را طلاق گویم زیرا که با من ناسازگاری میکند و از جهت شرافت و مزیت حسنی که دارد با من ترفع میکند.

حضرت فرمود أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ نگاه دار او را و به ترس

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۴۶

از خدا از اینکه اذیتی باو رسانی (۱) و چون که حقتعالی عدد ازدواج پیغمبر را باو فرموده بود باو شناسانیده بود که زن زید یکی از ازدواج او است آن جناب پنهان داشت این امر را در قلب خود و اظهار نفرمود بزید و ترسید که مردم بگویند که محمد به پسر خوانده خود میگوید که زن تو بزودی یکی از زنان من شود و باین سبب از برای او ثابت کند و حق تعالی فرموده وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ يَادْ كُنْ أَيْ مُحَمَّدٌ (ص) وقتی را که میگفتی مر آن کس را که انعام کرده است خدای تعالی بر او بتوفیق اسلام و هدایت ایمان و خدمت و متابعت ترا وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَ انعام کردی تو بر پروریدن و آزاد کردن او از فرط محبت و اختصاص تو او را در فرزند خواندن یعنی گفستی زید را

که مستغرق نعمت خدا و رسول است اُمسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ نگاه دار بر خود زن خود را یعنی زینب و بترس از خدای تعالی در امر زینب از آنکه او را طلاق دهی از روی اضرار وَ تَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ و پنهان میکردی در نفس خود آن چیزی را که خدا آشکار سازنده آن است از نکاح کردن تو زینب را که زید طلاقش گوید وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ و می ترسیدی سرزنش مردمان بغیر حق را که گویند زن پسر خوانده خود را خواست و حال آنکه خدا سزاوارتر است که بترسی در آنچه باید از او ترسید پس زید بن حارثه زن خود را طلاق گفت و آن زن عده نگاه داشت و بعد از انقضای عده حقتعالی او را برای پیغمبر خود محمد مصطفی (ص) تزویج نمود و قرآن بدین منوال نازل شد فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا پس آن هنگام که گذارد زید از زینب زن خود حاجتی را که باو داشت از نکاح و مباشرت و یا اینکه مراد خود را یافت و او را طلاق داد و تزویج نمودیم ترا با او و او را بتو دادیم تا نباشد بعد از تو بر مؤمنان شکی یا اثمی و وبالی در خواستن زنان پسر خواندگان خود را وقتی که گذارده باشند حاجت خود را که نکاح است یا طلاق و انقضای عده یعنی بجهت آنکه مؤمنان اقتدا بتو کرده زوجات مطلقه ادعیای خود را بنکاح درآورند زینب را بتو تزویج کردیم و رسم جاهلیت را در هم شکستیم و هر امری که اراده الهی بآن تعلق گیرد البته گذارده شود و بوقوع آید چنانچه تزویج سید عالم با زینب بوقوع پیوست و چون که حقتعالی میدانست که منافقین پیغمبر اکرم را عیب میکنند بسبب تزویج زینب این آیه را نازل کرد ما كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ بَرِ پیغمبر هیچ وزری و وبالی نیست در آنچه قسمت کرده و تقدیر نموده خدا برای او یعنی حلال گردانیده مرا و را از تزویج زنان پسر خواندگان مأمون عرض کرد یا ابن رسول الله شفا دادی سینه مرا و واضح کردی از برای من

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۴۷

آنچه بر من اشتباه بود (۱) پس خداوند از پیغمبران خود و از اسلام ترا جزای خیر عنایت کند یعنی چون از برای پیغمبران عصمت ثابت کردی و اسلام را قوت دادی خداوند پاداش نیکو بتو عطا کند علی بن محمد بن الجهم گوید که مأمون برخاست از برای نماز کردن و دست محمد بن جعفر بن محمد را گرفت و او در مجلس حاضر بود و من از عقب آنها رفتم مأمون باو گفت چگونه گمان کردی پسر برادر خود را گفت عالم است و ما او را ندیدیم که نزد اهل علم رفت و آمد کند مأمون گفت پسر برادر تو از اهل بیت نبوت است و از کسانی است که رسول خدا در حق آنها فرمود که نیکان ذریه من و طیبان اولاد من که من اصل آنها هستم و آنها از شاخه‌های من هستند حلیم‌ترین مردمند از جهت کوچکی و داناترین مردمند از جهت بزرگی و تعلیم نکنید ایشان را و آنها داناترین شما باشند بیرون نکنند شما را از باب راهنمایی و داخل نکنند شما را در باب گمراهی و حضرت رضا (ع) در منزل خود مراجعت نمود چون صبح شد من نزد او شتافتم و او را از قول مأمون و جواب عم او آگاه ساختم حضرت تبسم کرد و فرمود ای پسر جهم مغرور نکند ترا آنچه از مأمون شنیدی بزودی مرا هلاک کند از راهی که

کسی نداند یعنی مرا زهر دهد و خدا انتقام مرا از او بکشد (۲) (مصنف گوید) که این حدیث از طریق علی بن محمد بن الجهم غریب است با اینکه ناصبی بود و دشمن اهل بیت رسالت (ص) بود.

(۳) باب شانزدهم در ذکر آنچه وارد شده است از آن جناب از حدیث اصحاب الرس

(۴) ابو الصلت هروی از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و او از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر و او از پدر بزرگوارش علی بن الحسین و او از پدر بزرگوارش حسین بن علی (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود مردی از اشراف طائفه تمیم سه روز پیش از قتل علی بن ابی طالب نزد او آمد و او را عمرو نام بود عرضکرد یا امیر المؤمنین خبر بده مرا از اصحاب رس که در چه عصر بودند و منازل آنها کجا بود و پادشاه زمان آنها کی بود و آیا حقتعالی پیغمبری از برای آنها فرستاد یا نه و بچه سبب هلاک شدند و من در کتاب خدا ذکر آنها را یافته‌ام و لیکن خبری از آنها نشنیده‌ام و نفهمیده‌ام حضرت فرمود حدیثی از من سؤال کردی که احدی پیش از تو این حدیث را سؤال نکرده بود و احدی بعد از من از برای تو حکایت نکند. مگر از من و در قرآن آیه نیست مگر آنکه میدانم تفسیر آن را و میدانم که در چه مکان نازل شده است از کوه و دشت و در چه

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۴۸

وقت نازل شده است از شب یا روز (۱) و اشاره بسینه مبارک خود کرد و فرمود که در اینجاست علم بسیار از هر چیزی و لیکن طالبان این علم‌اند کند و چون من از میان ایشان بروم و مرا مفقود کنند باندک زمانی پشیمان خواهند شد که چرا از هر چیزی مسألت نکردیم یا ابا تمیم قصه اصحاب رس چنین باشد که این‌ها قومی بودند که درخت صنوبر می‌پرستیدند و آن درخت را شاه درخت گفتندی و آن درخت را یافت بن نوح در کنار چشمه غرس کرده بود که آن چشمه را روشاب گفتند و آن چشمه بعد از طوفان نوح از برای نوح جوشیدن گرفت و ایشان را اصحاب رس برای آن خواندندی که پیغمبر خود را در زیر زمین پنهان ساختند و این پیغمبر بعد از سلیمان بن داود بود و ایشان را دوازده قریه بر کنار نهری بود و آن نهر را رأس گفتندی و آن قری از بلاد مشرق بود و این نهر بنام ایشان اشتهاار یافته بود و در آن روزگار نهری نبود در زمین که آب او از آن آب کثیر النفعتر و شیرین‌تر باشد و شهری از آن قری بیشتر و آبادان‌تر نبود و نام یکی از آن قری ابان و دویم آذر سیم دی و چهارم بهمن و پنجم اسفند و ششم فروردین و هفتم اردی‌بهشت و هشتم خرداد و نهم مرداد و دهم تیر و یازدهم مهر و دوازدهم شهریور بودی و بزرگترین آن شهرها شهری بودی که آن را اسفندار گفتندی و پادشاه ایشان را آنجا مسکن بود و نام آن ترکوز بن غابور بن یارش بن خازن بن نمرود بن کنعان بود و نمرود بن کنعان فرعون ابراهیم خلیل الرحمن بوده است.

(مترجم گوید) که فرعون مفرد فراعنه است و فراعنه سه تن بودند یکی فرعون خلیل الرحمن که نام او سنان بن کنعان بود دویم فرعون یوسف ابن یعقوب (ع) که نام اوریان بن ولد بود سیم فرعون موسی بن عمران که نام او

ولید بن مصعب بود و چون در آن روزگار هر کسی که سر تخت سلطنت استقرار مییافت او را نمرود گفتندی چنان که ملوک النمارده پنجاه و هفت نفر بودند که نمرود شدند و تاج سلطنت بر سر نهادند و نمرود بضم نون بمعنی عظیم الشان است پس نام فرعون ابراهیم (ع) سنان بود و از جهت این که بر تخت سلطنت استقرار یافت او را نمرود گفتند و حضرت او را بلقب نام برده و نمرود بن کنعان گفته:

القصة آن چشمه و آن درخت صنوبر در آن ده بود که پادشاه مسکن داشت و در هر یک از آن قریه‌ها شاخه از شاخه‌های آن درخت صنوبر گرفته و نشانیده بودند تا درخت عظیمی شده بود و آب آن چشمه و جویهائی که از آن روان بود بر خود حرام کرده بودند نه خود خوردندی و نه چهار پایان را از آن آب دادندی و اگر کسی از آن آب بر گرفتی او را کشتندی و گفتندی که این حیات خدایان ما است و کسی را نمیرسد که حیات خدایان ما را کم کند و خود ایشان و چهارپایان ایشان از نهر رس که بر کنار قریه‌های ایشان میگذشت آب می‌آشامیدند و در هر ماهی از سال در هر قریه عیدی قرار داده بودند اهل هر قریه چون عید ایشان میرسد جمعیت مینمودند و آن درخت را که در ده ایشان بود با انواع حلل و جواهر می‌آراستند و جامهای حریر که انواع صورت بر آن نقش بود بآن درخت می‌پوشانیدند

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۴۹

(۱) و گاو و گوسفند بسیار می‌آوردند و از برای آن درخت قربانی میکردند و آتش می‌آفروختند و این قربانیها را در آتش میافکندند و چون بوی و دود آن ذبایح بر هوا بلند شدی و آسمان را بیوشانیدی بنوعی که آسمان را ندیدی آن درخت را سجده کردند و گریستندی و تضرع زیاد کردند تا از ایشان راضی شود و گفتندی ای خدای ما از ما راضی شو شیطان لعنة الله علیه می‌آمد و شاخهای آن درخت را می‌جنبانید و از ساق آن درخت آوازی میداد مانند آواز کودک و میگفت ای بندگان من از شما خشنود شدم ایشان خوشدل میشدند و چشمهای آنها روشن میشد و در آن حال سرهای خود را از سجده بر میداشتند و بشراب خوردن مشغول میشدند و عود و طنبور میزدند و بانواع ملاحی در آن روز و شب می‌پرداختند بعد آن حال آنها بدین منوال میبود و روزانه دیگر بر میکشند و نام ماههای عجم را که آبان ماه و آذر ماه و غیر آن گویند از نام این دوازده قریه مشتق ساختند زیرا که بعضی ایشان بعض دیگر که میرسیدند میگفتند این عید ماه فلان قریه است و آن عید ماه فلان قریه است و اسم قریه را می‌بردند القصة چون عید قریه اسفندار که قریه بزرگ ایشان بود میرسید کوچک و بزرگ همه قریه‌ها جمع میشدند و سراپرده دیبائی که انواع صور بر آن کشیده بودند نزدیک آن چشمه و درخت که اصل همه درختان بود بر سر پا میکردند و آن پرده را دوازده در بودی هر دری از برای اهل قریه از آن قریه‌های دوازده‌گانه معین بودی و بیرون از سراپرده آن درخت را سجده میکردند و اضعاف آن قربانیها که نزدیک هر درختی که در قریه خود داشتند در نزدیک آن درخت اصلی قربانی مینمودند پس ابلیس پر تلبیس می‌آمد و آن درخت را

بشدت تمام می‌جنابانید و از جوف آن درخت با‌آواز بلند آواز میداد و ایشان را وعده میداد و منت می‌گذاشت زیاده از آنچه تمام شیاطین در درختهای دیگر وعده میدادند و منت می‌گذازدند پس آنها سرهای خود را از سجده برمیداشتند و شادان میشدند و چندان بنشاط و سرور اشتغال می‌یافتند که نهایت نداشت و از کثرت اشتغال بشرب خمر و زدن ملامهی سخن با یک دیگر نمی‌گفتند و دوازده شبانه روز بعدد عیدها که در هر سال ایشان را در این قریه‌ها بود حال آنها بدین منوال بود و بعد از آن بمنزلهای خود مراجعت میکردند و چون مدت مدیدی از کفر ایشان بگذشت و ایشان عبادت غیر خدا را کردند پیغمبری از فرزندان یهودا ابن یعقوب بر ایشان فرستاد و مدت مدیدی ایشان را ببندگی خدا و معرفت ربوبیت او دعوت مینمود اجابت نکردند چون آن پیغمبر دید که این دعوت مفید نیست و مدتی است مدید که در گمراهی و ضلالت میباشند و هر چه آنها را براه راست و رستگاری دعوت میکند قبول نمیکنند روز عید قریه بزرگ ایشان حاضر شد و رو بدرگاه الهی آورد و عرض کرد بار خدایا تو عالمی که این بندگان تو بغیر از تکذیب کاری نکرده‌اند و بتو کافرند و هر روز چون صبح کنند پرستش درخت میکنند که ضرر و منفعتی بر وجود آن درخت مترتب نیست و قدرت و

عیون اخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۵۰

سلطنت خود را بدیشان بنمای و درخت آنها را خشک گردان (۱) صبح روز دیگر آن قوم دیدند که درخت ایشان خشک شده است از این حال پریشان شدند و امر آنها سخت شد و گفتگوی در میان آنها پیدا شد و بدو فرقه شدند گروهی گفتند که این مرد سحر کرده خدایان شما را و این مرد پیغمبر خدای آسمان و زمین است و میخواهد شما روی از خدایان خود بگردانید و روی کنید بخدای او و گروهی گفتند چنین نیست بلکه چون این مرد عیب کرد خدایان شما را و دشنام داد آنها را و شما را بعبادت غیر آنها دعوت کرد خدایان شما بر شما غضب کردند و حسن و بهاء خود را از شما محجوب کردند تا اینکه بر او خشمناک شوید بسبب خدایان خود و نصرت یابید از جهت اذیت کردن او پس همه بر کشتن آن پیغمبر اتفاق کردند پس آبنوبهای بلند از ارزیز ساختند که دهنه آنها وسعت زیاد داشت یعنی این قدر وسعت داشت که انسان از میان آن میگذشت پس یکی از آنها را در ته چشمه قرار دادند و دیگری را بر روی آن و هکذا هر یک را روی دیگر گذاشته تا آنکه از روی آب گذرانیدند نظیر چاهها که در کنار خانه‌ها درست میکند و اطراف آنها را از سفال برمی‌آورند و محل کثافات قرار میدهند و آبهایی که در میان آبنوبها بود بیرون ریختند پس در ته چشمه چاهی عمیق تنگی حفر نمودند و این پیغمبر را در میان آن چاه کردند و سنگ عظیمی بر سر آن چاه نهادند پس از آن آبنوبها را از میان آب بیرون آوردند و آب روی چاه را گرفت و لیکن چون منافذ آن چاه را مسدود کرده بودند آب میان چاه نمیرفت و بعد از آن گفتند امیدواریم الان خدایان ما از ما خوشنود شوند چون به بینند که ما این نوع بقتل آوردیم کسیرا که بآنها بد میگفت و منع میکرد ما را از عبادت آنها و ما او را زیر خدای بزرگ دفن کردیم تا از قل او شفا یابد و نور و سبزی خود را از برای ما برگرداند مثل سابق.

پس بقیه آن روز ناله او را می‌شنیدند که میگفت ای خدای من تو می‌بینی تنگی مکان مرا و سختی محنت مرا پس رحم کن بر ضعف بدن و کمی چاره من و تعجیل فرما بقبض روح من و تأخیر مکن اجابت دعای مرا تا اینکه وفات کرد.

خداوند عز و جل بجبرئیل فرمود ای جبرئیل کثرت حلم من این بندگان کافر نعمت را مغرور کرده و ایمن شدند از غضب من و سالها است که بعبادت غیر من مشغولند و کشتند پیغمبر مرا و گمان میکنند که میتوانند متحمل شوند غضب مرا و یا اینکه از قدرت من بیرون رفتند و حال اینکه من انتقام کشم از کسی که نافرمانی من کند و از عذاب من نترسد بعزت و جلال خودم که اینها را عبرت جهانیان گردانم پس چون نوبت عید ایشان در رسید بر عادت خود بعیدگاه آمدند باد وزان بسیار سرخی وزیدن گرفت پس اینها متحیر شدند و از آن باد ترسیدند پس آن باد آنها را بر روی یک دیگر میریخت و زمین در زیر ایشان سنگ کبریت شد و آتش از آن زبانه کشید و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۵۱

(۱) ابری سیاه بر بالای سر ایشان بایستاد و آتش بر ایشان باریدن گرفت که هر قطعه آتش چون طاق عمارتی بود پس آتش شعله کشید و بدنهای آنها را گداخت چون ارزیز که در آتش گداخته شود، پناه میبریم بخدا از غضب او و نزول بلای او و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

(۲) باب هفدهم در ذکر خبری که وارد شده است از آن جناب در قول حقتعالی وَ قَدِیْنَاهُ بِذَبْحِ عَظِیْمٍ

(۳) از فضل بن شاذان مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که میفرمود هنگامی که حقتعالی حضرت ابراهیم (ع) را امر فرمود که جای فرزندش اسماعیل بره که از برای او فرستاده بود قربانی کند ابراهیم (ع) از خداوند آرزو کرد که کاش فرزند خود اسماعیل را بدست خود در راه خدا قربانی میکردم و کاش مأمور نشده بودم بقربانی کردن بره جای اسماعیل تا اینکه قلب من رجوع کند و قلب پدری شود که عزیزترین فرزندان خود را بدست خود در راه دوست قربانی کند و باین سبب درجه‌های او بلندتر شود از کسانی را که حقتعالی بآنها ثواب عطا فرموده بجهت نزول مصائب بآنها حقتعالی وحی بسوی او فرستاد که ای ابراهیم از مخلوق من کیست دوست‌تر بسوی تو عرض کرد پروردگارا این همه مخلوق را که آفریدی احدی را بیش از حبیب تو محمد مصطفی (ص) دوست‌تر ندارم حقتعالی باو وحی فرستاد که آیا او را بیشتر دوست میداری یا خود را عرض کرد بلکه او را فرمود فرزند او را بیشتر دوست میداری یا فرزند خودت را عرض کرد بلکه فرزند او را فرمود قربانی شدن فرزند او بر دست دشمنان او از روی ظلم بیشتر دل ترا بدرد می‌آورد یا قربانی کردن فرزند خود را بدست خود در اطاعت من عرض کرد بلکه قربانی شدن فرزند او بر دست دشمنان او بیشتر دلم را بدرد می‌آورد فرمود ای ابراهیم

طائفه را گمان برسد که از امت محمد (ص) باشند و بکشند فرزند او حسین را بعد از او بجزور و ستم مانند آنکه بره را ذبح کنند یعنی قتل آن حضرت نزد آنها عظمی ندارد و مستوجب شوند باین سبب سخط و غضب مرا پس فریاد و فغان ابراهیم (ع) بلند شد و دل او بدرد آمد و شروع کرد بگریه کردن پس خطاب از مصدر جلال الهی رسید که ای ابراهیم جزع و فغان تو را فدای فرزندت اسماعیل قرار دادم مثل آنکه اسماعیل را بدست خودت فدا کرده چون بر حسین (ع) و قتل

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۵۲

او گریه کردی و واجب گردانیدم از برای تو بلندترین درجات کسانی را که ثواب دادم بجهت مصائب و این است تفسیر قول حق تعالی که میفرماید وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

(۱) باب هیجدهم در ذکر آنچه وارد شده است از آن جناب در گفته پیغمبر انا بن الذبیحین حضرت فرمود یعنی اسماعیل

(۲) حسن بن علی بن فضال از پدرش روایت کرده است که گفت از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) سؤال کردم از معنی قول پیغمبر

انا بن الذبیحین

حضرت فرمود یعنی

اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن و عبد الله بن عبد المطلب

اما اسماعیل آن پسر بردبار و حلیم است که حق تعالی مژده داد ابراهیم (ع) را بوجود او و چون باوان بلوغ رسیده و در جوانی و خوشروئی عدیل و نظیر نداشت ابراهیم باو گفت ای پسرک من پیوسته در خواب می بینم که ترا ذبح می کنم یعنی پیایی در خواب خطاب الهی بمن میرسد که داغ فراق چون تو فرزندی بر دل بریان نهم و ترا بزخم بیدریغ قربانی کنم پس بنگر در این کار چه چیز می بینی اسماعیل عرض کرد راضی هستم برضای خدا ای پدر بزرگوار بکن آنچه مأموری و بجای او آنچه در خواب ترا نموده اند و اسماعیل نگفت ای پدر مکن آنچه می بینی چون اگر این طور گفته بود کشف از عدم رضای او می نمود زیرا که پدر قتل پسر را نمی پسندد ای پدر زود باشد که بیابی مرا در این امر اگر خدای من بخواهد از صبرکنندگان بر ذبح یعنی اگر توفیق سبحانی قرین حال من باشد متحمل این بلیه عظیم شوم و اصلا جزع نکنم چون که ابراهیم (ع) بر ذبح او عزم نمود و مصمم شد و اسباب ذبح فراهم آورد حق تعالی فدا فرستاد از برای او بذبح عظیم و بزرگ جثه و آن بره بود کبود رنگ و سفیدی میزد مثل رنگ نمک و فربهی و بزرگی او بر وجهی بود که این قدر سایه او بزرگ بود که علف میخورد در سایه

خود و آب میخورد در سایه خود و نظر میکرد در سایه خود و راه میرفت در سایه خود و بول میکرد در سایه خود و پشکل میانداخت در سایه خود و پیش از آوردن آن چهل سال دو باغ بهشت چریده بود و از گوسفند ماده نژائیده بود بلکه حقتعالی بدون اسباب بید قدرت ایجاد کرده بود تا این که آن را فدای اسماعیل قرار دهد پس تا روز قیامت هر چه در منی فدا خواهد شد فدای اسماعیل است و این یکی از آن دو ذبح است اما ذبح دیگر عبد الله بن عبد المطلب پدر آن بزرگوار است و تفصیل آن این است

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۵۳

(۱) که عبد المطلب را فرزندی نبود وقتی بحلقه در کعبه آویخت و دعا کرد که خداوند عز و جل ده پسر باو عطا کند و نذر کرد که اگر ده پسر باو خداوند عنایت کند یکی از آنها را قربانی کند.

دعای او بههدف اجابت رسید خداوند ده پسر باو عطا کرد گفت که چون حق تعالی دعای مرا مقرون باجابت فرمود من هم باید بنذر خود وفا کنم پس فرزندان خود را داخل کعبه نمود و قرعه زد میان آنها قرعه به نام نامی عبد الله پدر رسول خدا (ص) بیرون آمد و چون عبد الله را بیش از همه فرزندان دوست میداشت ثانیاً قرعه زد باز بنام عبد الله بیرون آمد ثالثاً قرعه زد باز باسم عبد الله بیرون آمد عبد الله را گرفت و او را حبس کرد و عزم کرد او را قربانی کند قریش جمعیت کردند و که او را ممانعت کردند از این عمل زنان عبد المطلب گریه و زاری میکردند و صیحه می کشیدند تا آنکه دختر عبد المطلب پیش آمد و گفت ای پدر فکری بخیاال من رسیده است که می شود عذری شود از برای تو میان تو و خدا در باب کشتن فرزند خود گفت ای دخترک چه عذری به نظر تو رسیده است تو دختری هستی مبارکه و میمونه گفت شتران چرنده که داری بیاور و قرعه بزنی بنام عبد الله و شتران تا پروردگار از تو خوشنود شود عبد المطلب فرستاد شتران خود را حاضر ساخت و ده شتر از میان آنها جدا کرد و قرعه زد بنام آن شتران و عبد الله قرعه بنام عبد الله بیرون آمد پیوسته ده شتر ده شتر زیاد میکرد و قرعه میزد بنام عبد الله بیرون می آمد تا این که رسید بصد نفر شتر پس قرعه به نام شتران بیرون آمد بیک مرتبه چنان صدای تکبیر قریش بلند شد که کوه تهامه به لرزه در آمد عبد المطلب گفت نمیشود این مطلب تا من سه مرتبه قرعه نزنم پس سه مرتبه قرعه زد بنام شتران بیرون آمد چون مرتبه سیم قرعه را تمام کرد زبیر و ابو طالب و سایر برادران عبد الله را از زیر پای عبد المطلب بیرون کشیدند و او را بر دوش گرفتند و چون عبد المطلب صورتش را بر روی خاک گذاشته بود پوست صورتش کنده شده بود و او را بلند میکردند و میبوسیدند و خاکی که بر لباس و بدن او نشسته بود میریختند و عبد المطلب امر کرد شتران را در خروره نحر کنند و خروره موضعی است میان صنعا و مروه که در آن موقع بازار مکه بود و معروفست و عبد المطلب جمیع شتران را نحر کرده و از آن شتر چیزی تصرف نکرد از عبد المطلب پنج سنت است که حقتعالی آنها را در اسلام جاری کرد اول آنکه زندهای پدران را بر فرزندان حرام کرد دویم آنکه دیه قتل صد شتر شد سیم آنکه طواف خانه کعبه هفت شوط شد

چهارم آنکه گنجی پیدا کرده بود خمس آن را داد از این جهت این طریقه استقرار یافت پنجم اینکه چون زمزم را حفر نمود سقایه حاج قرار داد الآن نیز چنان است و اگر عمل عبد المطلب حجت نبود و قصد او بر قربانی کردن فرزندش عبد الله مثل قصد ابراهیم

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۵۴

خلیل الرحمن در قربانی کردن فرزندش اسماعیل نبود (۱) پیغمبر فخر نمیکرد به نسبت دادن خود را باین دو نفر و نمیفرمود

انا بن الذبیحین

و هر جهتی باعث شد که اسماعیل را خداوند نگذاشت قربانی شود بهمان جهت عبد الله را نگذاشت قربانی شود و آن جهت این بود که وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت (ص) در صلب آنها استقرار داشت پس ببرکت وجود پیغمبر و ائمه علیهم السلام خداوند این حکم را از آنها مرفوع ساخت پس این سنت در میان مردم جاری نشد که اولاد خود را قربانی کنند و اگر نه این بود بر جمیع مردم واجب میشد که در هر عید قربان اولاد خود را قربانی کنند بجهت تقرب درگاه حضرت حق سبحانه پس هر چه در عید قربان مردم بجهت قرب خداوند قربانی کنند فداء اسماعیل است تا روز قیامت (۲) «مصنف گوید» که در ذبیح روایات مختلف وارد شده است از بعضی از روایات برمیآید که ذبیح اسحق بن ابراهیم بود و از بعضی از روایات بر می آید که اسماعیل بن ابراهیم بود و چون طرق احادیث طرفین بصحت پیوسته راهی برد احادیث هیچ طرف نیست و لیکن ذبیح اسماعیل است و بعد از وقایع اسماعیل اسحق متولد شد و چون آرزو کرد که پدر بزرگوارش بذبح او مأمور بودی و صبر مینمود بامر خداوند و قبول میکرد امر خدا را مثل صبر برادرش و تسلیم او پس حقتعالی او را در ثواب بدرجه که سزاوار است میرساندی و حقتعالی از ضمیر او آگاه بود که چنین میکند و این خیال دروغ نیست از این جهت حقتعالی او را میان فرشتگان ذبیح نامید بسبب این تمنا و حدیث آن را با اسناد در کتاب نبوت اخراج کرده‌ام

(۳) باب نوزدهم در ذکر آنچه وارد شده است از آن جناب در علامات امام (ع)

(۴) علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود از برای امام علاماتی است از آن جمله آنکه امام باید داناترین مردم و بهترین مردم در حکم کردن و با کفایت ترین مردم و بردبارترین مردم و شجاعترین مردم و سخیترین مردم و عابد ترین مردم باشد و باید متولد شود در حالتی که ختنه شده باشد و پاک و منزه باشد از کثافات و ببیند از عقب سر چنان که از پیش روی ببیند و او را سایه نباشد و هر گاه از شکم مادر بزمین آید بر دو کف دست بزمین آید در حالتی که آواز او بشهادتین بلند باشد و محتلم نشود و چشم او در خواب باشد اما قلب او باید بیدار باشد و باید

حدیث زیاد گوید. (۱) و زره رسول خدا بر قامت او موزون باشد و بول و غایط او را کسی نه بیند زیرا که زمین از جانب رب العالمین مأمور است که هر چه از او بیرون آید بلع کند و باید خوشبوتر از بوی مشک باشد و اولی باشد بمردم از خود ایشان و مهربانتر باشد بمردم از پدران و مادران ایشان و تواضع او زیاد از مردم باشد و امر خدا را بیشتر از مردم و زودتر امتثال کند و خود را از نهی زودتر باز دارد یعنی اهتمام او در این دو مرحله زیادتر باشد و دعای او مستجاب باشد به نوعی که اگر بر سنگ خارا نفرین کند دو نیمه شود و سلاح رسول خدا در نزد او باشد و شمشیر او ذو الفقار باشد و در نزد او باشد صحیفه که اسماء شیعیان او تا روز قیامت ثبت است و در نزد او صحیفه باشد که نامهای دشمنان او تا روز قیامت ثبت است و جامعه در نزد او باشد و آن صحیفه‌ای است که هفتاد زراع است طول او و جمیع آنچه فرزندان آدم احتیاج دارند در آن ثبت است و جفر اکبر و جفر اصغر در نزد او باشد که پوست او یکی از بز است و یکی از میش و جمیع علوم در جفر اکبر و جفر اصغر است حتی دیه خراشیدن پوست بدن انسان و نصف پوست و ثلث پوست و مصحف فاطمه (ع) در نزد او باشد (۲) و در حدیث دیگر است که امام بروح القدس مؤید و منصور است و میان او و خدا عمودی از نور است که در آن عمود است اعمال بندگان و هر وقت به آن احتیاج پیدا کند از برای رهنمائی مطلع می‌شود بر آن و چون از برای او باز کنند دانا شود و چون بر هم پیچند چیزی از آن نداند و امام متولد می‌شود و از او ولد بوجود می‌آید و صحیح می‌شود و مریض می‌شود و می‌خورد می‌آشامد و بول میکند و غایط میکند و نکاح میکند و خواب می‌رود و سهو و نسیان از برای او است و شاد می‌شود و غمگین می‌شود و گریه میکند و می‌خندد و حیات دارد و میمیرد و قبر او را پنهان میکنند و زیارت کرده می‌شود و در آخرت محشور می‌شود و در موقف می‌آید و در معرض حساب بر می‌آید و از او سؤال میکند و ثواب باو عطا می‌شود و شفاعت کرده می‌شود و بسبب ده خصلت که در او است رهنمائی میکند یکی در علم و دانشوری و دیگری در مستجاب شدن دعای او هر چه از خداوند به خواهد و هر چه از وقایع و حوادث که پیش از وقوع آنها خبر دهد بعلت عهدهی که از رسول خدا (ص) نزد او معهود است و از پدران خود ارث برده و ایشان از یک دیگر ارث می‌برند تا برسد برسول خدا (ص) و این عهدهی است که جبرئیل امین از جانب رب العالمین با پیغمبر کرده است و تمام یازده نفر امام که بعد از پیغمبرند کشته شوند بعضی بشمشیر و آنها دو نفرند یکی امیر المؤمنین (ع) و دیگری حسین (ع) و باقی بزهر ستم شهید شدند و هر امامی را طاعی زمان خودش شهید کند و جریان این امر بر آنها از روی حقیقت و صحت است نه آنچنان که غلاۀ و مفوضه گویند چه ایشان گویند که از روی حقیقت کشته نشوند بلکه بر مردم چنین نماید و دروغ گویند از رحمت خدا دور باشند امر احدی از پیغمبران و حجت‌های خدا بر مردم اشتباه نشد مگر امر عیسی (ع) زیرا

که او از زمین زنده بالا رفت (۱) و او را در میان زمین و آسمان قبض روح کردند پس از آن باآسمانش بالا بردند و روحش را باورد کردند اینست که حقتعالی میفرماید إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتَوَفَّيْكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ يَادُ كُنْ أَيْ مُحَمَّد (ص) وقتی را که خدا فرموده ای عیسی من تمام کننده اجل توام باین وجه کن من نگاه دارنده توام از قتل یهود تا وقتی که اجل مکتوب تو در رسد ترا بمیرانم و بر دارنده توام بسوی کرامیت خود یعنی بعد از قبض روح تو بمواضع ملائکهات برسانم که آسمانست و حقتعالی حکایت میکند از قول عیسی در روز قیامت وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ وَ گواه بودم من بر احوال و افعال این امت مادام که در میان ایشان بودم پس آن هنگام که مرا قبض روح کردی از دار دنیا بدار آخرت بردی تو بر ایشان نگهبان بودی و بر احوال ایشان اطلاع داشتی و تو بر همه چیز گواهی و اطلاع داری و میگویند کسانی که در امر ائمه (ع) از حد خود تجاوز نمودند که چگونه می شود که جایز باشد امر عیسی (ع) بر مردم مشتبه باشد و بنظر ایشان چنان نماید و حال اینکه واقع امر غیر از آن بود و جایز نباشد که امر ائمه بنظر خلق چنین نماید که آنها را کشتند و چیزی که سزاوار است در جواب ایشان گفته شود اینست که عیسی (ع) متولد شد بدون پدر پس چرا جایز نباشد که ائمه (ع) متولد شوند و از برای آنها پدران نباشد و اینها جرأت نمیکردند بر اظهار مذهب خودشان در این باب و هر گاه جایز باشد که جمع پیغمبران و رسولان و حجتها بعد از آدم (ع) از پدر متولد شده باشند و از میان ایشان عیسی (ع) بدون پدر متولد شده باشد جایز است که امر او در غیر از او از پیغمبران و رسولان بر مردم اشتباه باشد و چنان نماید و حال اینکه واقع بخلاف آن باشد چنانچه جایز است که متولد شود بدون پدری و حال اینکه سایر پیغمبران چنین نباشند لیکن حقتعالی اراده کرد که حکایت حضرت عیسی علامتی از برای مردم باشد که بر هر چیزی قادر است.

(۲) باب بیستم «در ذکر آنچه وارد شده است از آن جناب در وصف امامت و امام و ذکر فضل امام و رتبه او»

(۳) از عبد العزیز بن مسلم مروی است که گفت ما در زمان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در مرو بودیم و آن زمان ابتدای کار ما بود یعنی جوان بودیم روز جمعه اجتماع کردیم در مسجد جامع و مردم گفتگو از امامت در میان انداختند و اختلاف مردم را در امامت ذکر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۵۷

کردند (۱) من بر سید و مولای خود حضرت رضا (ع) وارد شدم و او را آگاه ساختم از گفتگوی مردم و امامت حضرت تبسمی کرد و فرمود ای عبد العزیز قوم جاهل و نادان شدند و از دینهای خود فریب خوردند یعنی هر چه خودشان آن را دین دانسته بودند گرفتند و حق را از دست دادند و حقتعالی پیغمبر گرامی خود را قبض روح نکرد مگر آنکه دین را از برای او تمام کرد و قرآن را بر او نازل ساخت که در آنست تفصیل هر چیزی و بیان شده است در قرآن همه اشیاء از حلال و حرام و حدود و احکام و جمیع آنچه تمام مردم به آن احتیاج دارند چه حق

تعالی فرموده ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ فَرُو نَغْذَاشْتِيمِ در قرآن چیزی را از حلال و حرام و قصص و امثال و مواعظ و اخبار و در حجة الوداع که آخر عمر آن بزرگوار بود حقتعالی این آیه را باو نازل کرد الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً «مترجم گوید» در محل نزول این آیه شریفه اختلاف است بعضی را اعتقاد آنست که روز جمعه پیغمبر خطبه خواند و در آن مجلس جمعی بسیار بودند آن حضرت بهمه ایشان نظر کرد در میان ایشان غیر از سلمان کسی دیگر را ندید شادمان شد حقتعالی این آیه را فرستاد که امروز مشرکان را استیلائی و تسلطی بر اهل اسلام نباشد تا روز قیامت و از اخبار متکثر چنین مستفاد می‌شود که این آیه نازل شد بعد از آنکه حضرت رسالت امیر المؤمنین (ع) را خلیفه خود گردانید در روز غدیر خم در وقت انصراف از حجة الوداع و فرمود

من كنت مولا فهذا علي مولا

و این آخر فریضه بود که نازل فرمود بعد از آن هیچ فریضه نازل نساخت.

پس کمال فرایض الهی منصب امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین (ع) بوده باشد و این صریح کلام حضرت رضا (ع) است که میفرماید در حجة الوداع که آخر عمر آن حضرت بود این آیه نازل شد و معنی آیه شریفه این است که امروز علی (ع) را نصب کردم کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردم نعمت خودم را برای شما و اختیار کردم برای شما اسلام را دین و پاکیزه‌تر از همه دین‌ها همین دین است تا روز قیامت و امر امامت اتمامیت دین است و حضرت رسالت پناهی از این دار دنیای فانی بدار بقا رحلت نفرمود مگر آنکه بیان فرمود طریقه‌های دانستن و فهمیدن این را و روشن گردانید راههای دین را و امت را وا گذاشت بقصد اینکه راستی و حق را بیابند و علی بن ابی طالب (ع) را نصب فرمود و امام قرار داد وانگذاشت چیزی را که امت بآن محتاج باشند مگر آنکه بیان فرمود پس کسی که گمان کند که حقتعالی دین خود را ناقص گذاشته و کامل ننموده قرآن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۵۸

خدا را رد نموده (۱) و کسی که قرآن را رد کند کافر است آیا می‌شناسند و میدانند شأن امامت و محل امامت را از برای امت تا جایز باشد که اختیار کنند امامت را و میفهمند که امامت جلیل القدر و عظیم الشأن و بلند مکان‌تر و ممنوع‌تر از نظر و دورتر در فکر است که مردم برسند آن را بعقول ناقصه و بآراء ناتمام خود و باختیار خود امامی نصب کنند و حال اینکه حق جل و علا امامت را اختصاص داد بابراهیم خلیل بعد از اینکه مفتخر ساخت او را بنبوت و خلت پس امامت مرتبه سیم او شد و امامت را مرتبه بود که بسبب فضیلت آن مزید شرف یافت وصیت مزیت و علو رتبت او در ارکان عالم پیچید و حقتعالی در کلام معجز نظام خود فرمود اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا اَي ابراهیم من ترا از برای مردم پیشوا و امام قرار دادم که همه صلحا بعد از تو بتو اقتداء نمایند ابراهیم (ع) شادان شد و از روی فرح و سرور عرض کرد وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي وَ بعضی از فرزندان و نبیره‌گان مرا امام گردان حقتعالی در

جواب او فرمود لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ نرسد عهد من که امامت است بر ستمکاران یعنی عاصیان و فاسقان ذریه ترا این منصب ندهم بلکه بصلحا و اتقیای ایشان کرامت فرمایم پس حقتعالی بسبب این آیه باطل گردانید امامت هر ظالم و ستمکاری را تا روز قیامت و امام را از زمره برگزیدگان خود قرار داد پس از آن حقتعالی حضرت خلیل را مکرم فرمود باینکه در ذریه او قرار داد اهل عصمت و طهارت را و فرمود وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّمَا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ وَ بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری نام او اسحق و نام نبیره او یعقوب در حالتی که محض عطیه بودند از ما بدون جزا و استحقاق و هر یک از این پیغمبران را که ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوبند نیکان و شایستگان گردانیدیم یعنی توفیق بایشان دادیم بصلاحیت و نیکو کاری و بلطف خود ایشان را هدایت دادیم تا در صلاح بمرتبه کمال رسیدند و گردانیدیم ایشان را امامان و پیشوایان که بندگان در افعال و اقوال اقتدا بایشان کنند و بفرمان واجب الادعان ما مردم را براه حق بنمایند و وحی کردیم بدایشان که مردم را ترغیب کنند بر اعمال صالحه و بپاداشتن نماز و دادن زکاه و ایشان ما را باخلاص پرستیدند و حقتعالی در ذریه ابراهیم پیوسته امامت را از بعضی ببعضی دیگر ارث میداد و از قرنی بقرنی دیگر از این ذریه طیبه نمیگرفت تا اینکه حضرت ختمی مآب و ارث آن شد پس حقتعالی فرمود إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ بدرستی که سزاوارترین مردمان بدین ابراهیم و وارث شدن امامت او کسانی باشند که متابعت او کردند یعنی انبیاء بعد از ابراهیم و این پیغمبر گرام می‌باشد

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۵۹

که محمد مصطفی (ص) است و آنان که بدین پیغمبر ایمان آوردند که مراد ائمه هدی است و خدا دوست مؤمنان و سازنده کار ایشان و یاری دهنده ایشان و پاداش دهنده بر ایمان ایشان است (۱) پس امامت مخصوص پیغمبر اکرم شد و حقتعالی بر او واجب گردانید که این امامت را بعد از وفات خود بعلی بن ابی طالب (ع) دهند پس این فضیلت و مزید شرف استقرار یافت در ذریه اصفیاء او که معدن علم و ایمانند بنا بر گفته حضرت سبحان وَ قَالَ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ چه مراد از اهل علم و ایمان که در آیه شریفه است ائمه هدی باشند که رد بر کفار کنند از آن سوگندی که کفار خوردند بر اینکه بیش از یک ساعت درنگ ما در دنیا نبوده پس در جواب ما ایشان گویند که شما درنگ کردید در دنیا چرا دروغ میگوئید در کتاب خدا یعنی در قرآن و یا لوح محفوظ ثبت شده است درنگ شما در دنیا و در قبر تا روز بر انگیختن که روز قیامت باشد پس اینست روز قیامت که شما انکار آن مینمودید پس این فضیلت امامت در اولاد علی (ع) است تا روز قیامت زیرا که پیغمبری بعد از محمد (ص) نیاید پس این نادانان از کجا اختیار امامی غیر از ائمه از برای خود میکنند و حال اینکه امامت منزلت انبیاء وارث اوصیاء است امامت خلافت رب العالمین و خلافت رسول امین و مقام امیر المؤمنین (ع) و میراث حسن و حسین است امامت مهار دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت

مؤمنین است امامت بیخ درخت اسلام و شاخه آن درخت است بسبب امامت است به جای آوردن نماز و زکاة و حج و جهاد وافر شدن غنیمت و صدقات و ممضی شدن حدود و احکام و سد ثغور و سوراخها و اطراف اسلام و امام است که حرام میکند حرام خدا را و حلال میکند حلال خدا را و حدود خداوند را اقامه میکند و قرق میکند دین خدا را و میخواند براه پروردگار خود بحکمت و موعظه نیکو و دلیل تمام امام مثل آفتاب نورانیست که جهان را روشن کند و لیکن در افق باشد و دستها و چشمها بآن نرسد امام مانند ماه تمام نور دهنده است و چراغ روشنائی دهنده و نوری که پیوسته بالا رود و ستاره درخشنده که در تاریکی شب بآن راه را پیدا کنند و شهر بسیار وسیع و دریای بسیار بزرگ و عمیق است امام مانند آب شیرین و گواراست از برای تشنه و راه نماینده است براستی و درستی و نجات دهنده است از مهالک امام چون آتش است بر بالای بلندی که همه کس او را به بیند و گرم کننده است کسی را که طلب گرمی کند و راه نماینده است راههایی را که هلاکت شخص در آنست تا مردم از آن احتراز کنند و کسی که از امام مفارقت کند هلاک شود، امام چون ابر ریزان و باران با منفعت پی در پی و آفتاب روشنائی دهنده و زمینی مسطح که هر کسی در آن قرار گیرد و چشمه پر آب و محل جریان آب و باغ خرم و سبز است امام رفیق امین و پدر با محبت و برادر مهربان و محل پناه بندگان است در مصابی که بر آنها وارد شود امام امین خدا است در زمین او و حجت خدا است بر بندگان او و خلیفه خدا است در بلاد او خواننده بسوی خدا است یعنی بسوی اوامر او و قرق کننده حرام خدا است یعنی بنهی و محرمات او امام پاک است از ذنوب و مبرا است

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۶۰

از عیوب (۱) مخصوص است بعلم و موسوم است بعلم و بردباری نظم دهنده دین است عزت مسلمین است و غیظ و غضب منافقین است هلاک کننده کافرین است امام یگانه دهر خود است که احدی نتواند در سخنوری او را کند کند و هیچ عالمی را قدرت نباشد در علم با او مساوی باشد و تبدل از برای او یافت نشود و مثل و ماندنی نداشته باشد، صاحب فضل باشد بدون طلب و اکتساب بلکه این عطیه باشد از خداوند وهاب پس کیست آن کسی که او را برسد امام را بشناسد و او را ممکن باشد که خود امام اختیار کند هیئات عقلمها در بادیه گمراهی نادان حلمها در بیابان فکر سر بگریبان صاحبان هوش در این ورطه مدهوشان چشمها حسرت نابینائی نشان بزرگان لباس کوچکی پوشان حکما در وادی حیرت سر گردان عاقلان در عالم قصور حیران خطیبان را راه تنگی پیشه لبیان در جاده جهل در اندیشه شاعران را زبان تنطق بسته ادیبان را لسان تکلم خسته بلیغان از فصاحت بیان رسته چه عجز دارند از وصف شانی از شئونات او یا فضیلتی از فضایل او پس بعجز و قصور اقرار کنند و چگونه او را میتوان وصف نمود و بکنه او پی برد یا امر او را فهمید و کی یافت شود که قائم مقام او باشد و بوجود او از امام مستغنی شد و چگونه معرفت در حق او حاصل شود و از کجا میتوان او را شناخت و حال اینکه امام چون ستاره دور است از دست کسانی که قصد او کنند و وصف او نمایند پس از کجا امام را اختیار کردند و کدام

یک از عقول امتیاز آن را نمود و از کجا یافتند او را که متصف باین صفات باشد آیا گمان کردند که امام در غیر آل رسول یافت شود سوگند بخداوند علی اعلی که نفس ایشان بدروغ انداخته است ایشان را و ایشان را باین راه باطل واداشته است پس بالا رفتند محل مشکل و سختی را که لا بد بلغزد از آن محل قدمهای ایشان و به حسیض روی نهند باین عقول حیران ناقص باین نصب کردند امام را و باین رایهای کاذب گمراه تشخیص نمودند امام را پس زیاد نکنند نسبت بامام مگر دوری خویشتن را از او بکشد خدا ایشان را که از مقصود خود چقدر دور شدند بتحقیق که بر امر مشکلی شدند و دروغ بستند و نهایت گمراهی پیدا کردند و در بیابان حیرانی و سرگردانی واقع شدند زیرا که از روی بصیرت واگذاشتند امام را و شیطان اعمال باطل و ضایع آنها را بنظر آنها جلوه داد و آنها را از راه حق باز داشت و طلب بصیرت نمودند و از اختیار خدا و رسول خدا رو گردانیدند و اختیار خود را ترجیح دادند و حال اینکه قرآن فریاد میکند وَ رَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ و پروردگار تو می آفریند آنچه میخواهد بر وجه حکمت و مصلحت و اختیار میکند از برای هدایت بندگان هر که را میخواهد و نیست و نباشد مر کافران را اختیاری یعنی ایشان را نسزد کسیرا اختیار کنند و برگزینند چه زمام اختیار در قبضه قدرت قادر مختار است هر که را مصلحت بیند و حکمت مقتضی آن باشد اختیار میکند و هر که را مصلحت تقاضای آن نکند او را این مرتبه ارجمند ندهد منزله و میرا است خدا از آنکه کسی بالای اختیار

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۶۱

او اختیاری کند و او را شریکی و منازعی در خلق باشد و بلند مرتبه و برتر است از مشارکت آنچه شرک می آورند باو بت پرستان و شریک وی میگردانند (۱) و حقتعالی میفرماید وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ نَسَزِدْ هِيَجْ مَرْدَ مَوْمَنٍ وَ زَن مَوْمَنَه رَا چُون حَكْم كَنَد خَدَا وَ رَسُول او امری را باینکه باشد مر ایشان را اختیاری از کار خود و چیزی را بلکه واجبست بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا و رسول خدا قرار دهند و باز حقتعالی فرموده ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ چیست شما را ای کافران چگونه حکم میکند در حق اهل توحید و غیر آن در مزیت فضل و پندارید که امر جزا مفوض بشما است تا هر چه خواهید چنان کنید و یا شما راست کتابی نوشته و نازل شده از آسمان که شما در آن کتاب میخوانید که مر شما را است در آن کتاب آنچه را خواهید که اختیار کنید و تمنای آن نمائید یا مر شما را است عهد و موثیق مؤکده بسوگندهای بر ما که خداوندیم رساند به نهایت تاکید تا روز رستخیز یعنی آیا ثابت است مر شما را سوگند آن بر ما تا روز قیامت آنکه مر شما راست بآنچه حکم میکنید برای خود از کرامت آن سرای بپرس ای محمد (ص) مشرکان را که کدام یک از شما باین حکم متکفل و ضامن است که در آخرت از عهده بیرون آید آیا ایشان راست مردمانی که با ایشان

شریک باشند در این قول پس باید بیاورند شریکان خود را تا با ایشان موافقت نمایند اگر از راستگویان باشند و در چند سوره دیگر حقتعالی باین مضامین میفرماید:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا أَمْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ أَمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ
إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ
مُعْرِضُونَ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ آیا چرا تفکر نمیکنند در
قرآن و موعظه و آن را بسمع قبول اصغاء نمیکنند و بدیده اعتبار نظر نمیکنند تا بطریق اهتدا معرفت پیدا کرده
از بادیه ضلالت برهند نه آنست که ایشان در احکام قرآن تدبر نمایند بلکه بر دلهای ایشانست قفلهایی که بسبب
آن بذکر و موعظه نمیرسد یعنی معصیت آنها را گرفته است و قلب آنها سخت شده است بحیثیتی که میل
بموعظه ندارند و حقتعالی مهر نهاده است بر دلهای ایشان پس ایشان از عاقبت کار خود آگاه نیستند با اینکه
گفتند ما شنودیم قرآن را و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۶۲

بدان می برند پس گویا نمی شنوند (۱) بدرستی که بدترین جنبنندگان در روی زمین در نزد خدا کرانند از شنوائی
حق گنگانند از گفتن حق که در نمی یابند حق را یعنی خود را نمیدارند بر یافتن حق و اگر دانستی خدای در
ایشان نیکوئی که نفع گرفتن است به آیات قرآن هر آینه بشنوائیدی ایشان را یعنی لطف کردی و توفیق ارزانی
داشتی تا بشنوند آن را بر وجه اختیار و اگر بشنوائیدی ایشان را بوسیله لطف هر آینه برگشتی از آن در حالتی که
ایشان اعراض کنندگان باشند از قبول حق و گفتندی که ما شنیدیم و نافرمانی خدا کردیم و قبول نکردیم بلکه
شنوائیدن حرف حق و پیغمبر را مبعوث گردانیدن و افزونی دادن بر تمام خلق از فضل و کرم خداوند است و خدا
صاحب فضل بزرگست که نعم دنیا و آخرت نزد او محقر و مختصر نماید.

پس با وجود این آیات که در قرآن مجید وارد شده است چگونه ایشان را برسد امام از برای خود اختیار کنند و در
حال آنکه امام عالمی است که جهل از برای او نخواهد بود و رعایت کننده ایست که ضعف در او نخواهد بود امام
معدن قدس و طهارت و اعمال حسنه و زهد و علم و عبادتست امام مخصوص است باین که رسول او را بامامت
خوانده باشد، امام از نسل مطهره بتول عدرا فاطمه زهراست (سلام الله علیها) امام باید عیبی در نسب او نباشد و
هیچ صاحب حسبی او را پست و خوار نکند، امام باید از خانواده قریش باشد و بالا رود تا جد او بهاشم رسد و از
آل رسول و عترت آن بزرگوار باشد و راضی باشد برضای حقتعالی که رضای او اشرف است از آنچه در آن تصور
شود و باید از شاخه های عبد مناف باشد یعنی از ذریه او باشد امام باید صاحب علم کامل و حلم تمام قوی بر
امامت عالم بسیاست و فرایض الهی واجب الاطاعة بر پا دارنده امر خدا و نصیحت کننده بندگان خدا و حافظ دین
خدا باشد و حق جل و علا وجود پیغمبران و ائمه را بزیور توفیق آراسته و از علم مخزون و حکمت خود بآن مقدار

ایشان را پیراسته که از برای غیر ایشان نخواسته و از غیر ایشان مقدار از علم و حکمت عنایت نفرموده پس علم ایشان بالای علم هر کس است از اهل زمان خود و حق تعالی فرموده أَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ آیا آنکه راه مینماید بحق باسباب توفیق و الطاف سزاوارتر است که متابعت کرده شود یا آن کس که بخودی خود راه نیاید بسوی حق مگر آنکه او را راهنمائی کنند پس چیست و چه بوده شما را و چگونه حکم میکنید که این دو قسم یکسانند و باز حقتعالی میفرماید وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و آن کسی که حکمت باو عطا شد باو خیری بسیار عطا شد و خداوند در حق طالوت میفرماید

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۶۳

(۱) إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ بدرستی که خدا برگزیده طالوت را بر شما و افزونی داد او را گشادگی و بسیاری در دانش و بیفزود او را در تن یعنی هیکل او را در کیفیت و کمیت با حسن وجهی بیار است چه طالوت مرد نماینده و با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر بود و خدای که مالک الملک است میدهد ملک خود را هر که را که میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داری است و خدا بسیار فضل است در دادن زمام اختیار بقبضه هر کس که خواهد و داناست باستحقاق کسی که او را برمی‌گزیند و خدا به پیغمبر خود محمد مصطفی (ص) میفرماید وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا

ای پیغمبر گرامی فضل خدا بر تو عظیم و بزرگ است که علوم غیر متناهی را بتو تعلیم فرموده و ترا مزیت مرتبه داده بر سایر انبیاء و خلق عوالم علویه و سفلیه بواسطه وجود تست چنانچه فرمود

لولاک لما خلقت الافلاک

و حقتعالی در حق ائمه که از اهل آن جناب و عترت و ذریه او هستند میفرماید أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ أَمَّنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا بلکه حسد و رشک می‌برند این کفار بر محمد و آل محمد بد آنچه خدا بایشان عطا فرموده است که آن فضل خود که نبوت است بمحمد و امامت بذریه او چه ما عطا کردیم باولاد ابراهیم که مراد محمد و ذریه او باشند قرآن را و حکمت را که مراد نبوت است که به پیغمبر عطا شده است و دادیم ایشان را ملک عظیم یعنی امامت را که باولاد امجاد او عطا فرموده پس بعضی از مردم کسانی هستند که تصدیق کردند بگفته و کرده ما و ایمان آوردند و بعضی از آنها کسانی باشند که اعراض کنند و تصدیق نمیکنند و از برای اینها مهیا است در دوزخ آتش افروخته و هر گاه حقتعالی بسبب اموری چند از امور بندگان خود شخصی را برگزیند البته باو شرح صدر عطا میکند و چشمه‌های حکمت‌های را در قلب او جاری میسازد و علم باو الهام مینماید پس بعد از آن از جواب دادن عاجز نمیشود و از صدق و ثواب منحرف نمیشود و امام معصوم و محفوظ است از گناه و

قول و فعل او بصدق و ثواب مقرون است و ایمن است از خطاها و لغزشها و افتادن بر روی یعنی گمراه شدن و حقتعالی امام را مخصوص باین صفات گردانیده تا اینکه بر بندگان او حجت باشد و بر خلق او شاهد و گواه باشد و این است فضل خدا که عطا کند بهر کس آنچه خود بخواهد و حق جل شأنه صاحب فضل بسیار و رحمت بیشمار است پس آیا بمثل این گونه صفات را قدرت دارند از کسی پیدا کنند و او را اختیار کنند و یا آنکه آن کسی را که اختیار کرده‌اند

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۶۴

باین صفات است و از این جهت او را پیشوا قرار داده‌اند (۱) سوگند بخانه خداوند که از حق تجاوز کردند و کتاب خدا را عقب سر خود انداختند و پشت بر آن کردند گویا نمیدانند که این کتاب از خداوند است و حال اینکه نجات و هدایت در کتاب خداوند است پس کتاب خدا را انداختند و متابعت هوای نفس نمودند و حقتعالی ایشان را مذمت نمود و مبعوض داشت و اخبار فرمود باینکه این عمل سبب هلاکت آنها شد در این آیات و وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و کیست گمراهتر از آن کسی که پیروی کند هوای نفسانی خود را بیراه نمودن و بینائی و بصیرتی از نزد خدا یعنی هیچ کس گمراهتر از آن کس نیست که تابع هوای خود شود بدون راه نماینده و دلیلی و حقتعالی راه نمینماید و بمنزل نجات نمیرساند گروه ستمکاران را که تابع هوای نفس خودند فَتَعَسَأَ لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ پس لغزنده شدند و هلاک شدند هلاک‌شدنی و گم و نابود ساخت خدا عملهای ایشان را یعنی اصلاً اجری و ثوابی بر آن مترتب نگردانید بجهت اینکه اعمال ایشان بر وجه خلوص و قصد قربت نبود كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ آنان که جدال کنند در دفع آیت‌های خدا بدون حجت و برهان بزرگست جدال ایشان از روی بغض و عداوت در نزد خدا و در نزد کسانی که بخدا ایمان آورده‌اند یعنی نزد رسول خدا همچنان که خدا مهر نهاد بر قلوب این جماعت تا علامت کفر ایشان باشد همچنین مهری نهند بجهت نشانه کفر بر دل هر شخصی که از فرمانبرداری سر کشیده باشد و گردنکش باشد که خود را از غیر بالاتر داند (۲) و عزیز بن مسلم نیز از حضرت رضا (ع) این حدیث را روایت نموده

(۳) باب بیست و یکم در ذکر آنچه از آن جناب وارد شده است در تزویج فاطمه (ع)

(۴) حضرت علی بن موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد (ع) و او از جد بزرگوارش و او از حضرت علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود که من قصد مزاجت و مناکحت نمودم و لیکن جرأت نمی‌کردم که این قضیه را بعرض اقدس جناب ختمی مرتبت برسانم و من شب و روز در خیال این واقعه بودم و از سینه‌ام بیرون نرفتی تا این که وقتی من بر حضرت رسالت پناهی وارد

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۶۵

شدم (۱) آن جناب بمن فرمود یا علی عرض کردم لبیک یا رسول الله فرمود آیا ترا رغبت و میلی بتزویج است عرض کردم رسول خدا داناتر است و مرا گمان رسیدی که آن جناب اراده دارد بعضی از زنان قریش را بتزویج من در آورد و ترسان بودم از اینکه فاطمه (ع) از دست من بیرون رود و چیزی از این باب آگاه نبودم تا آنکه رسول اکرم مرا نزد خود خواند من در خانه ام سلمه نزد او حاضر شدم چون آن جناب بمن نظر فرمود روی او گشاده شد و تبسم کرد تا آنکه من نگریستم بدنانهای آن جناب که میدرخشید پس بمن فرمود یا علی مژده بده که حقتعالی امر مرا کفایت کرد در تزویج تو عرض کردم یا رسول الله چگونه آن را بیان فرما حضرت ختمی مرتبت (ص) فرمود جبرئیل بر من نازل شد در حالتی که سنبل و قرنفل با او بود و آنها را بمن داد من آنها را گرفتم و بوئیدم و گفتم سبب این سنبل و قرنفل چیست گفت حق تعالی بفرشتگان ساکنان بهشت و کسی که در بهشت بود امر نمود که جمیع بهشت را زینت نموده از نهالهای آن و نهرهای آن و میوههای آن و درختهای آن و نسیم بهشت را امر نمود بانواع عطر و بوی خوش وزیدن گرفت و حورالعین بهشتی را امر نمود سوره طه و یس و حمعسق قرائت کنند پس از آن فرمود منادی را ندا کرد که ای فرشتگان من و ساکنان بهشت من شاهد باشید که من تزویج کردم فاطمه دختر محمد (ص) را بعلی بن ابی طالب چه من باین واقعه خوشنود بودم و هر یک بدیگری خوشنود بودند پس فرشته از فرشتگان بهشت را که راحیل نام داشت و در فرشتگان فصیحتر و بلیغتر از او نبود امر نمود خطبه خواند که اهل آسمان و زمین مثل آن خطبه انشاء نکرده بودند پس از آن منادی را امر فرمود ندا در داد که ای فرشتگان من و ساکنان بهشت من مبارکباد بگوئید بر علی بن ابی طالب حبیب محمد و فاطمه بنت محمد من بر آنها مبارکباد گفته‌ام راحیل عرض کرد ای پروردگار من مبارکبادی تو زیاده بر آنچه من در بهشت دیده‌ام چیست فرمود ای راحیل مبارکبادی من بر این دو نفر آنست که اینها را بر محبت خود میگذارم و قرار میدهم که بر خلق من حجت باشند بعزت و جلال خودم قسم که از این دو نفر خلقی بوجود آورم و ذریه بیافرینم که در زمین من خزینه دار من و معدن حکم من باشند و بعد از پیغمبران ایشان حجت من باشند بر خلق من پس از آن رسول خدا فرمود یا علی مژده باد ترا که من فاطمه دختر خود را بتو تزویج کردم بنا بر آنچه پروردگار بتو تزویج نمود و من راضی شدم از برای فاطمه بکسی که خدا از برای او راضی شد یا علی بگیر عیال خود را که تو از من باو سزاوتری و جبرئیل بمن خبر داد که بهشت و اهل بهشت بشما دو نفر مشتاقند و اگر حقتعالی اراده نفرموده بود که از شما بوجود آورد کسانی را که بر خلق او حجت باشند هر آینه اجابت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۶۶

فرموده بود بهشت او اهل آن را و شما را ببهشت میبرد (۱) پس تو خوب برادری و خوب دامادی هستی و خوب یآوری هستی و کفایت میکند از برای رضایت تو خوشنودی خدا پس از آن علی بن ابی طالب (ع) عرض کرد پروردگارا مرا ملهم کن و مدد فرما تا شکرگزاری کنم ترا بازاء این نعمت که بمن انعام کرده رسول خدا آمین گفت (۲) و این حدیث را اعمش از جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش و او از جد بزرگوارش و او از پدر بزرگوارش و

او از حضرت علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود که من قصد تزویج فاطمه (ع) را کرده بودم و لیکن جرأت نمی‌کردم که این سخن را نزد رسول خدا گفتگو کنم و مثل این حدیث را تا آخر آن بدون کم و زیاد ذکر کرده است (۳) «مصنف گوید» که از برای این حدیث طریقه‌های دیگر نیز هست که در کتاب مدینه العلم اخراج کرده‌ام (۴) و جناب علی بن موسی الرضا (ع) از پدر بزرگوارش و او از پدران خود و آنها از علی بن ابی طالب (ع) روایت میکنند که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) بمن فرمود یا علی چند نفر از قریش مرا ملامت کردند در امر فاطمه و مرا مؤاخذه کردند و گفتند که ما نزد تو خطبه کردیم فاطمه را و تو ما را منع نمودی و او را بعلی تزویج کردی من در جواب آنها گفتم که سوگند بخداوند که من شما را منع نکردم و بعلی تزویج نکردم بلکه خدا شما را منع کرد و بعلی تزویج نمود پس جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد خداوند می‌فرماید که اگر علی را نیافریده بودم هر آینه بر روی زمین از برای دختر تو فاطمه کفو و هم شأنی نبود نه از آدمی و نه از غیر آن این حدیث را حسین بن خالد از حضرت رضا از پدران خود از علی بن ابی طالب از رسول خدا (ص) روایت کرده است. (۵) «مصنف گوید» آنچه در این معنی روایت کرده‌ام در کتاب مولد و فضایل فاطمه (ع) آنها را اخراج کرده‌ام.

(۶) باب بیست و دویم «در ذکر اخباری که از آن حضرت وارد شده است در ایمان و در اینکه ایمان معرفت بقلب و اقرار بزبان و عمل بارکان است»

(۷) ابو الصلت هروی از حضرت رضا (ع) روایت کرده است و او از پدران خود و آنها از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود که رسول خدا (ص) فرمود ایمان معرفت و شناسائی به قلب و اقرار بزبان و عمل بارکان و جوارح است و بطریق دیگر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۶۷

ابو الصلت بی‌کم و زیاد باسناد مذکوره از علی (ع) روایت کرده است (۱) و بطریق دیگر از ابی الصلت مروی است که گفت من از حضرت رضا (ع) از ایمان سؤال کردم فرمود ایمان بستن بقلب و تلفظ کردن بزبان و عمل بارکان است و ایمان غیر از این نیست و بطریق دیگر از ابی الصلت مثل حدیث سابق لفظاً و سندا مروی است (۲) و از داود بن سلیمان غازی مروی است که گفت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط پدران خود از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که آن جناب گفت رسول خدا (ص) فرمود که ایمان اقرار بزبان و معرفت بقلب و عمل بارکان و جوارح است (۳) و حمزه بن محمد علوی گوید که از عبد الرحمن بن ابی حاتم شنیدم که میگفت از پدرم شنیدم میگفت این حدیث از ابی الصلت هروی از حضرت رضا بمثل این اسناد روایت شده است و ابو حاتم گفت که اگر این اسناد را بدیوانه بخوانند ناخوشی جنون از او دفع خواهد شد (۴) و نیز ابو الصلت بطریق دیگر باسناد سابق از علی بن ابی طالب (ع) روایت میکند که آن جناب فرمود که رسول خدا فرمود ایمان گفتن و

عمل کردن است یعنی گفتن بزبان و اعتراف و اقرار و عمل کردن بجوارح (۵) «مصنف گوید» که من این حدیث را از پدرم شنیدم و چون خواستم بیرون بروم از نزد پدرم احمد بن محمد بن حنبل پدرم گفت که این اسناد چیست پدرم باو گفت این دواى دماغ دیوانه‌ها است اگر این دوا را بدماغ دیوانه کشند از مرض جنون شفا یابد

(۶) باب بیست و سیم «در ذکر مجلس آن جناب با مأمون ملعون در فرق میان عترت و امت است»

(۷) از ریان بن صلت مروی است که گفت حضرت رضا (ع) در مرو در مجلس مأمون حاضر شد و جماعتی از علمای عراق و خراسان در آن مجلس حاضر بودند مأمون گفت خبر دهید مرا از این آیه شریفه **ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا** که مراد از این بندگان که حقتعالی آنها را برگزیده و قرآن را بآنها بعد از امم سالفه میراث داده کیانند علماء گفتند که مراد مجموع امت باشند مأمون بحضرت عرض کرد یا أبا الحسن توجه میفرمائی حضرت رضا (ع) فرمود من چنین نمیگویم که این‌ها میگویند و من میگویم که مراد حقتعالی به الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا عترت طاهره باشند مأمون عرض کرد چگونه حقتعالی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۶۸

عترت طاهره را اراده فرموده و جمیع امت را اراده نکرده (۱) حضرت فرموده که اگر مراد حقتعالی جمیع امت باشد لازم آید که مجموع امت در بهشت وارد شوند زیرا که حقتعالی بعد از این آیه شریفه فرموده **فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ** بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ پس بنا بر این امت را سه طائفه نموده یک طائفه آنان که ستم بر نفس خود کردند در عمل کردند بفرمان یعنی عمل نکردند و این باعث هلاکت ایشان شد، طائفه دوم میانه روند که عمل کنند بآن در اغلب اوقات، طائفه سیم پیشی‌گیرنده‌اند بنیکوئیها که پیوسته عمل باحکام قرآن کنند و بعد از آنکه حقتعالی بنا بر قول شما امت را بر سه طائفه فرمود بطریق جمع فرمود **جَنَاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ** آخر آیه پس لازم آید که این سه طائفه امت که بعضی از آنها علی‌الدوام اشتغال بمعاصی دارند مجموع در بهشت درآیند پس معلوم شد که مراد جمیع امت نباشند بلکه وارث بودن محصور است بعترت طاهره و آنها باشند که در بهشت نعیم درآیند نه غیر آنها «مترجم گوید» که در تفسیر این آیه شریفه اخبار متکثره وارد شده است و میان اهالی تفسیر محل اختلاف شدید است و حاصل تفسیر حضرت رضا (ع) آنچه به نظر احقر میرسد این است که مراد آن جناب چنین است که مقصود الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ائمه هدی باشند چنانچه حضرت فرمود که مراد عترت طاهره است و بعد میفرماید که عترت طاهره ما ائمه باشیم و بعد از آن امت را بر سه طائفه فرماید و مقصود بیان حال امت باشد که یکی از این سه طائفه که سابق بالخیرات است اصطفا نسبت باو باشد و جنات عدن یدخلونها بیان حال آن طائفه مخصوصه باشد نه مجموع امت پس انقسام امت را بر این سه قسم جمله معترضه باشد و از برای آن مذکور شده باشد که امت سه طائفه هستند و یک طائفه آنها مخصوص باصطفا باشند و اگر غیر از این باشد لازم آید که حقتعالی اهل

معصیت را برگزیده و آنها را در بهشت مخلد و جاوید گرداند پس از آن مأمون عرض کرد عترت طاهره کیانند حضرت فرمود عترت طاهره آنان باشند که حقتعالی در کتاب خود آنها را وصف نموده و فرموده **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** در این آیه شریفه تطهیر را در حق آنها نازل فرموده و ایشان باشند که رسول خدا در حق ایشان فرموده

انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی الا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخافونی فیهما ایها الناس لا تعلموهم فإنهم اعلم منکم

من از میان شما بروم و دو چیز سنگین و گران در میان شما واگذارم یکی کتاب

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۶۹

خدا (۱) و دیگری عترت اهل بیت خودم و اینها از یک دیگر جدا نشوند تا اینکه در حوض کوثر بر من وارد شوند پس نیک بنگرید که چگونه با من رفتار خواهید کرد بعد از من در حق این دو چیز این مردم تعلیم مکنید مر ایشان را که آنها داناتر از شما باشند علما گفتند یا ابا الحسن خبر بده بما از عترت رسول که آیا ایشان آل رسول باشند یا غیر آل رسول حضرت فرمود ایشان آل رسول باشند علماء گفتند پس چرا از پیغمبر منقولست که فرمود امت من آل من باشند و چند نفر را شمرد که اینها اصحاب پیغمبرند و این خبر مستفیض را که آل محمد امت او هستند نقل کرده‌اند و دفع آن ممکن نیست حضرت فرمود مرا خبر دهید آیا صدقه بر آل حرام است گفتند بلی فرمود صدقه بر امت حرام است عرض کردند حرام نیست فرمود پس این کشف میکند از اینکه فرق است میان امت و آل و حکم میکند پس چه میگوئید آیا روی از حق برتافتید یا از اندازه تجاوز و تعدی کردید آیا نمیدانید که وارث و طهارت مخصوص به برگزیدگان و راه‌نموده‌شده‌گان است و سایر مردم از آن بهره ندارند عرض کردند یا ابو الحسن از کجا این مطلب ثابت است فرمود از قول حقتعالی **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ** و ما فرستادیم نوح نجی را بر بنی قابیل و ابراهیم خلیل را بر نمرودیان و قرار دادیم یعنی بود یعب نهادیم در میان فرزندان ایشان پیغمبری و کتاب را پس بعضی از ذریه ایشان راه یافتگانند بطریق حق یعنی گرونده بانبیاء و کتاب ایشان هستند و بسیاری از ایشان بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی بکتب و رسل نگروده‌اند پس وراثت پیغمبری کتاب مخصوص مهتدین و راه یافتگان شد نه فاسقان و بیرون رفتگان از طریق حق آیا شما نمیدانید قصه نوح را هنگامی که از پروردگار سؤال کرد و عرض کرد **رَبِّ إِنِّي ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ** پروردگارا پسر من کنعان از اهل من بود و تو وعده فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد و وعده تو راست است و تو بهترین حکم‌کنندگانی و این مسألت از آن جهت بود که حقتعالی باو وعده داده بود که او را با اهلش نجات دهد حقتعالی باو فرمود یا نوح **إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطِكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ** ای نوح پسر

تو از اهل تو نبود یعنی از اهل دین تو نبود چه او صاحب کرداری بود نه نیک و شایسته پس از من سؤال نکن از آنچه ترا بآن راهی نیست یعنی چیزی را که علم بصلاح و فساد آن نداری از من مطلب بدرستی که من پند میدهم ترا تا اینکه

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۷۰

از غافلان و نادانان نباشی که ترک این سؤال اولی است (۱) مأمون عرض کرد که آیا حقتعالی عترت را بر سایر مردم فضیلت داده حضرت فرمود که حقتعالی فضیلت عترت را بر سایر امت در کتاب محکم خود بیان فرموده است مأمون عرض کرد در کجای کتاب الله است این مطلب حضرت فرمود در این آیه شریفه *إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ* بدرستی که خدا برگزیده آدم را بتعلیم اسماء و امر نمودن ملائکه را بسجود او و آوردن انبیا و اصفیاء و اولیاء را از صلب او و نوح را بدرازی عمر و الهام او بساختن کشتی و نجات او از غرق و آل ابراهیم را که اسماعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و حضرت خاتم الأنبیاء (ص) و ذریه طیبه او (ع) باشند بنبوت و بنای خانه کعبه و امامت و آل عمران را که موسی و هرون باشند برسالت و سخن گفتن با پروردگار بیواسطه بر عالمیان در حالتی که همه اینها فرزندان نبوت باشند که برخی ایشان از برخی دیگر داده شده اند یعنی اولاد پسندیده اند از آباء برگزیده خود و حقتعالی در موضع دیگر میفرماید *أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا* بلکه حسد بردند یهودان و کافران بر مردم یعنی بر محمد و آل محمد بر آنچه خدای بدیشان داده است از فضل خود که آن کتاب و نبوت و امامت است پس ما عطا کردیم باولاد ابراهیم که محمد و آل محمد باشند کتاب و علم و حلال و حرام و دادیم ایشان را پادشاهی بزرگ یعنی وجوب اطاعت کردن مردم آنها را پس از این آیه شریفه بفاصله چند آیه حقتعالی بسایر مؤمنان خطاب میفرماید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ ای گروه مؤمنان فرمان برید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا و خداوندان امر از شما را یعنی کسانی که کتاب و علم حلال و حرام از برای آنها بود و بر آنها حسد بردند که مقصود محمد و آل محمد باشند پس فرموده خدا.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا یعنی اطاعت محمد و آل محمد بر مردم لازمست که آنها بر گزیدگان و طاهران باشند پس مراد از ملک اطاعت ایشانست علما عرض کردند خبر بده ما را از اینکه حقتعالی ذریه رسول خود را در قرآن مجید برگزیده است حضرت فرمود در دوازده موضع بدوازده آیه شریفه در ظاهر قرآن این معنی را اظهار فرموده است و این دوازده موضع در ظاهر قرآن است نه باطن قرآن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۷۱

(۱) اول از آن مواضع در آنجا است که میفرماید وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ رَهْطَكَ الْمَخْلَصِينَ ای پیغمبر گرامی انذار کن و بترسان خویشان نزدیک نزدیک‌تر خود را و طائفه خود را که از مخلصان باشند و باین نوع است قرائت ابی بن کعب که و رهطک المخلصین زیاده از قرائت دیگران دارد و این قرائت در مصحف عبد الله بن مسعود ثابت است و این مرتبه اخلاص که از برای طائفه پیغمبر است منزلت بلند و فضلی است عظیم و بزرگ و شرافتی است عالی چه مقصود حضرت پروردگار آل رسول بوده که از برای رسول مختار ذکر فرموده پس این یک آیه شریفه آیه دوم در اصطفا ذریه طیبه قول خداوند متعالست إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً جز این نیست که خدای میخواهد ببرد از شما پلیدی گناه را ای اهل بیت پیغمبر و پاک گرداند شما را از معاصی و ارجاس پاک‌گردانیدنی و خلاصه معنی این که ای اهل بیت پیغمبر اراده الهی تعلق گرفته است باین که خطیئت و سیئات و آثام را از شما دور دارد تا اذیال دامن عصمت شما بگرد عصیان آلوده و آغشته نشود و از صغیره و کبیره منزّه و معصوم باشید و این فضیلتی است که بر احدی پوشیده نباشد و کسی آن را انکار نکند اگر چه معاند و گمراه باشد زیرا که حقتعالی برگزید آنها را بطهارت و این فضلی عظیم است و این تطهیر ثانوی فضلی است بعد از طهارت که این معنی از سابق بر این تطهیر مستفاد میشود یعنی این تأکید اول است در معنی پس این آیم دویم بود.

اما آیه سیم هنگامی است که حقتعالی پاکان از خلق خودش را از میان سایر ناس جدا فرمود پس پیغمبر گرامی خود را امر فرمود که باتفاق ایشان با کتابیان مباحله کند در آیه شریفه ابتهال پس حقتعالی فرمود یا محمد (ص) فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ پس هر که خصومت کند و مجادله نماید از نصاری با تو در باب عیسی و بر اعتقاد باطل خود مصر باشد بعد از آنکه آمد نزد تو از برای دانستن اینکه عیسی بنده برگزیده و رسول خدای تعالی است پس بگو ایشان را که بیائید تا از برای مباحله کردن میخوانیم پسران خود را و پسران شما را یعنی ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را بخوانید و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ما نزدیکان خود را که از غایت عزت و ارجمندی و نهایت اتحاد و مودت ما بمنزله نفس ما باشند و شما نزدیکان خود را بخوانید که بهمین وجه باشند پس مباحله میکنیم و لعن میکنیم بر کاذب خود پس قرار میدهیم لعنت خدا را بر دروغگویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب تا عذاب

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۷۲

خدا متوجه او شود و حق از باطل جدا شود (۱) پس حضرت ختمی مرتبت (ص) علی و حسن و حسین و فاطمه صلوات الله علیهم را همراه خود آورد و نفس خود را با نفس آنها مقترن ساخت یعنی با آنها مجتمع و یکباره بیرون در آمدند حضرت رضا (ع) بعلم فرمود آیا معنی أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ را میدانید عرض کردند که مقصود جناب

رسالت پناهی وجود مبارک خودش بود حضرت فرمود غلط گفتید مقصود او علی بن ابی طالب بود و دلیل بر این مطلب فرموده پیغمبر است در آنجا که فرمود

لینتهین بنو ولیعنه او لأبعثن علیهم رجلا کنفسی

یعنی قبیله بنو ولیعه یا هر چه آنان را از آن نهی میکنیم قبول میکنند یا آنکه بر ایشان میفرستم مردی را که مثل نفس من باشد یعنی علی بن ابی طالب (ع) و مقصود بابناء حسن و حسین باشند و مقصود به نساء فاطمه (ع) باشد.

پس این خصوصیتی است که احدی در این خصوصیت بر این خانواده پیشی نگیرد و فضیلتی است که هیچ بشر بآن فضیلت نرسد و ملحق بایشان نشود و شرافتی است از برای ایشان که هیچ مخلوقی بآن سبقت نگیرد بایشان چه پیغمبر (ص) نفس علی (ع) را مثل نفس خود قرار داد پس این آیه سیم بود.

و اما آیه چهارم بیرون کردن رسول خدا است مردم را از مسجد خود سوای عترت طاهره را تا اینکه مردم در این باب سخن گفتند و عباس عرض کرد یا رسول الله واگذاشتی علی (ع) را و ما را بیرون کردی.

رسول خدا (ص) فرمود من او را وانگذاشتم و شما را بیرون نکردم بلکه حق تعالی او را واگذاشت و شما را بیرون کرد و این است بیان فرموده آن جناب بعلی (ع) که

انت منی بمنزله هارون من موسی

علما عرض کردند در چه جای از قرآن این مطلب مذکور است.

حضرت فرمود مینمایم بشما در این باب قرآن را که حق تعالی و رسول او از برای شما قرائت کرده باشند علما عرض کردند بیاور از قرآن حضرت فرمود حق تعالی فرموده وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكَ مِمَّا مِصْرَ بُيُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ وحی کردیم بموسی و برادر او که فرا گیرند جای بازگشت برای قوم خود در شهر مصر خانهها رجوع کنید بآن جهت پرستش خدا و دیگر حکم کردیم که بسازید خانههای خود را مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه چه موسی نماز را جانب کعبه گذاری پس در این آیه شریفه منزلت هارون نسبت بموسی معلوم گردد چه هر دو مهبط وحی خداوند بودند و در مقام امتثال امر خدائی چون نفس واحد بدان جهد نمودندی و در این آیه شریفه نیز منزلت علی نسبت به رسول خدا محقق شود

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۷۳

«مترجم گوید» شاید و چه دلالت این باشد که حدیث شریف انت منی بمنزله هارون من موسی که اشتها آن نهایت وضوح دارد بانضمام این آیه شریفه مطلب را اثبات می کند چه حدیث شریف دلالت صریحه دارد بر بودن

علی نسبت برسول اکرم مثل هارون به موسی و آیه شریفه نیز در دلالت صراحت دارد بر بودن هارون نفس موسی در انفاذ احکام خداوندی و قرب او بحضرت پروردگار و تسویه آنها در ورود احکام امت و اجراء آن پس علی (ع) نفس پیغمبر خواهد بود (۱) و از اینها گذشته در فرموده رسول مختار دلیلی واضح و برهان لائح است بر این معنی در آنجا که فرمود

الا ان هذا المسجد لا يحل لجنب الا لمحمد و آله

ای مردم آگاه باشید که نرسد بیگانگان را که در خانه آنها در این مسجد مفتوح باشد و کسی سزاوار در این جلالت نباشد مگر محمد و آل محمد علما عرض کردند یا ابا الحسن این شرح و این بیان نزد کسی یافت نشود مگر نزد شما اهل بیت رسالت حضرت فرمود کیست آن کس که منکر شود ما را در این عظمت و جلالت و حال آنکه رسول مختار را گفتار این بود

انا مدينة العلم و علی بابها فمن اراد المدينة فليأتها من بابها

منم شهرستان دانائی و دانشوری و علی است باب آن شهر پس هر کس خواهد وارد این شهر شود باید از در آن شهر در آید پس آنچه ما شرح کردیم و واضح ساختیم از فضل و شرافت و مقدم بودن و برگزیدگی و طهارت معاند نتواند آن را انکار نمود و حمد میکنم خدا را که ما را این مرتبت و عظمت عنایت فرمود پس این آیه چهارم.

اما آیه پنجم قول خداوند جلیل است که میفرماید وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ پس اقربا و خویشان آن جناب را خصوصیتی بود که حقتعالی آنها را ترجیح داد و برگزید آنها را بر امت پس چون که این آیه شریفه نازل شد بر رسول محترم فرمود فاطمه (ع) را بخوانید نزد من آید پس چون فاطمه (ع) را نزد آن جناب خواندند بوی فرمود ای فاطمه عرض کرد لبیک یا رسول الله فرمود این باغ فدک است و این فدک بعنوان قهر و غلبه و جهاد امت و حرب آنها گرفته نشده است و از این جهت مخصوص من است و ربطی بمسلمانان ندارد من آن را بتو دادم چه حقتعالی مرا مأمور فرموده پس بگیر فدک را از برای خودت و فرزندان خود پس این آیه پنجم بود اما آیه ششم قول حقتعالی است قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى بگو ای محمد من مزد رسالت چیزی از شما نخواهم مگر آنکه دوستی کنید بخویشان و اقربای من و این خصوصیتی و شرافتی است مخصوص بمحمد و آل محمد نه غیر ایشان

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۷۴

چنانچه این خصوصیت از برای اقربای پیغمبران سلف نبوده است (۱) چه حقتعالی در کتاب خود در ذکر قصه نوح میفرماید که نوح بقوم خود گفت یا قوم لا أسئلكم عليه مالا إن أجرى إلا على الله و ما أنا بطارد الذين آمنوا إنهم ملاقوا ربهم و لكنني أراكم قوماً تجهلون ای قوم من نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت مالی که مزد کاری من

باشد تا بر شما گران آید اگر ادا نمائید یا بر من شاق باشد اگر ابا نمائید نیست مزد من مگر بر خدای که آن ثواب آخرتست و نیستم من راننده اینها که ایمان آورده‌اند بخدا و پیغمبر او چه ایشان ملاقات‌کننده و رسنده‌اند بجزای پروردگار خود پس چگونه ایشان را پرانم و لیکن می‌بینم شما را گروهی که نمیدانید قدر آنها را.

و در قصه هود حضرت ایزدی بهود فرمود بگو لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَمْ فَلَا تَعْقِلُونَ ای قوم من نمی‌خواهم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی نیست مزد من مگر بر آن کس که بمحض قدرت مرا بیافرید آیا نمیفهمید و عقل خود را بکار نمیبیرید تا اینکه محق را از مبطل تمیز کنید و در حق حضرت مصطفوی فرمود ای محمد بگو لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و حقتعالی مودت ذوی القربی را واجب نفرموده مگر اینکه میدانست از دین هرگز مرتد نشوند و بضلالت و گمراهی نیفتند و علت دیگر از برای نزول این آیه شریفه و امر بمحبت و مودت ذوی القربی آنست که چون مردی دوست دارد مردی دیگر را بسا هست که بعضی از اهل بیت آن مرد دوست ندارند و دشمن دارند آن مرد دوست داشته شده را پس سالم نمیماند قلب آن مرد دوست میدارد ذوی القربی را چون علی نظیر این شان از برای این مقام اینست که پیغمبر دوست دارنده از برای دوست داشته شده و فاطمه و حسن و حسین (ع) را و سائر ائمه هدی و بعضی از اهل اسلام اینها را دشمن میدارند و بسا بود که دوست پیغمبر (ص) بجهت دشمنی اسلامیان ثابت و سالم نمیماند پس از جهت شرافت ذوی القربی خداوند خواست که در قلب رسول خدا نسبت بمسلمانان چیزی نباشد یعنی با آنها دوستی داشته باشد که باعث دشمنی ذوی القربی نشود پس حقتعالی مودت ذوی القربی را بر مسلمانان واجب و لازم فرمود پس هر کسی که دارای این محبت و مودت بوده باشد و رسول خدا (ص) را دوست داشته و اهل بیت او را دوست داشته باشد رسول را نمیرسد که او را دشمن دارد و کسی که محبت و مودت اهل بیت را دارا نباشد و اهل بیت آن بزرگوار را دشمن دارد پس بر رسول خدا (ص) است که او را دشمن دارد چه او واجبی از واجبات خداوند را ترک نموده پس کدام فضیلت و شرافت است که بر این شرافت و فضیلت مقدم باشد یا در منزلت با این شرافت و فضیلت نزدیک باشد و چون که حقتعالی نازل فرمود این آیه شریفه قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى را رسول خدا (ص) از میان اصحاب برخاست و حمد و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۷۵

ثنای خداوند را انشاء نمود (۱) و فرمود ای مردم حقتعالی واجب کرده است بشما که نسبت بمن عملی بجا آرید آیا این واجب را ادا خواهید کرد احدی جواب نداد حضرت فرمود ای مردم این طلا و نقره نیست و خوردنی و آشامیدنی نیست که بر شما گران باشد دادن آن گفتند بیاور آن واجب را حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود مردم گفتند بلی مودت کنیم ذوی القربی را پس بیشتر ایشان وفا باین عهد واجب نکردند و حقتعالی هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود مگر آنکه او را وحی نمود که مزد رسالت از قوم خود مسألت نکند زیرا که اجر و مزد

پیغمبران با خداوند است و حقتعالی بآن وفا مینماید و محمد مصطفی (ص) مودت اقربای او را خداوند بر امت او واجب کرد و آن جناب را امر فرمود که مزد تبلیغ رسالت خود را در میان امت دوستی آنها قرار دهد نسبت بعترت او تا اینکه بدانند و بشناسند فضل عترت طاهره را بر آنها واجب شد و مودت باندازده معرفت و شناسائی فضل است چون حقتعالی مودت را واجب کرد امر صعب و گران شد بجهت گرانی و سنگینی وجوب اطاعت پس قومی متمسک مودت شدند و وفا بميثاق خود نمودند و لیکن اهل شقاق و نفاق معاندت نمودند و ملحد شدند و انکار نمودند مودت را و راه عناد و مخالفت پیشه کردند و میثاق را از تحدیدی که خداوند قرار داده بود تغییر دادند و گفتند که مجموع اعراب قرابت دارند هر یک نسبت بدیگری و هر کسی که ادعای قرابت کند خویش شخص باشد بهر حال ما میدانیم که مودت از برای خویشان نبی ثابت شده است پس هر کس خویشی و به پیغمبر نزدیکتر باشد بمودت سزاوارتر است و باید مودت باندازه خویشی باشد و این قوم در حق پیغمبر رعایت انصاف ننمودند و میثاق را شکستند و رافت جناب نبوی را منظور نداشتند و آن مقدار منت گذاشت حقتعالی بر امت پیغمبر که زبانها از شکرگزاری آن الکن و عاجز است از رعایت امر ایشان و ترحم بر ایشان و اینها همه باین سبب بود که اهل بیت و ذریه او را نیازارند و عترت او را در میان خودشان بمنزله چشم نسبت بسر قرار دهند و آنها را محافظت کنند بجهت قرابت آنها برسول خدا و بجهت دوستی با رسول خدا چگونه چنین نیست و حال اینکه قرآن بآن ناطق و اخبار در این باب ثابت و محقق است که ایشانند اهل مودت و ایشانند کسانی که حقتعالی مودت آنها را بر خلق واجب کرده است و وعده مزد داده بهر کسی که مودت کند و احدی بآن وفا نکرد و هیچ کسی این محبت را با اعتقاد و خلوص نداشته باشد مگر آنکه مستوجب بهشت باشد چه حقتعالی میفرماید در این آیه شریفه مودت و الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَنَانِ كِه ايمان آوردند و کارهای شایسته کردند در مرغزارهای بهشتها یعنی در مواضعی که از حیثیت کثرت نفع مانند مرغزار بهشتی بوده چه آن منفعت زیاد دارد

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۷۶

از جهت تلذذ از میوه‌های گوناگون و نباتات ناضره مر ایشان را است در بهشت آنچه بخواهند و آرزو کنند در نزد پروردگار خود یعنی قرب رتبه دارند در درگاه اله (۱) و آنچه مذکور شد از اصناف کرامت اهل بهشت فضل بزرگ و نعمت بیشمار است که در جنب آن نعمت فانی دنیا بغایت حقیر و بی‌اعتبار است و آن ثواب عظیم آنست که مزده میدهد خداوند بندگان خود را که ایمان آورده‌اند و عملهای شایسته کرده‌اند و بعد از این آیه به پیغمبر میفرماید که اهل ایمان را مخاطب ساخته و بآنها بفرما که لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى پس این آیه شریفه تفسیر و بیان آیه قبل است یعنی مقصود از ایمان و کردار شایسته مودت بخویشان نزدیک حضرت رسالت است پس از آن آن جناب فرمود که پدر بزرگوارم از جد امجدم از پدران خود از حسین بن علی (ع) از برای من

روایت کرده است که آن جناب فرمود که چون جماعت مهاجر و انصار در نزد رسول مختار اجتماع یافتند عرض کردند یا رسول الله ترا مؤنه لازم است از جهت نفقه خود و مخارج مترددین و کسانی که نزد تو آمد و شد کنند و اینک اموال و جانهای ما از آن تست پس حکم فرما در آنها که در آن نیکو کردار و ما جوری و آنچه خواهی عطا فرما و بخشش نما و آنچه خواهی نگاهدار آن جناب گوید که در آن دم رب العالمین روح الامین را فرو فرستاد و آن پیک حضرت پروردگار بر رسول مختار عرض کرد که ای محمد بگو لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى یعنی از شما نخواهم بر تبلیغ رسالت مزدی را مگر آنکه دوستی کنید و نرنجانید خویشان نزدیک مرا بعد از من پس مهاجرین و انصار از نزد آن جناب بیرون شدند و منافقان با یک دیگر این سخن را آغاز نمودند که چیزی رسول خداوند بی نیاز را و انداشت بر وا گذاشتن خواسته‌های ما از مال و جان مگر آنکه خواست ما را ترغیب و تحریص کند بر دوستی اقربا و خویشان خود بعد از وفات او و این پایه نداشت و در مجلس افترا بخداوند بسته و چون این سخن از ایشان سخن بسیار بزرگی بود در آن وقت حقتعالی این آیه شریفه را نازل فرمود أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا و این آیه را نیز نازل فرمود أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ بلکه میگویند محمد بر بسته است قرآن را بر خدا یعنی آن را از نزد خود گفته است و بر خدا نسبت داده است بگو ای محمد (ص) مر ایشان را که اگر بر یافته‌ام قرآن را بر فرض محال پس آن معصیتی باشد در غایت عظمت که مستلزم انواع عذاب باشد چون آن عقوبت بمن نازل گردد پس شما مالک نمیتوانید شد و قادر نخواهید بود برای من از عذاب خدا چیزی را پس در وعید ایشان میفرماید که خدا داناتر است بآنچه شروع میکنید در آن از قدح و طعن در آیات قرآن و اسناد سحر و افترا بر آن و کافی است خدا در گواه بودن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۷۷

میان من و شما و او است آمرزنده کسی را که از کفر و شرک رجوع کند و مهربان بر کسی که در ایمان ثابت قدم باشد (۱) پس از آنکه این آیه بر حضرت ختمی مرتبت نازل شد آن جناب فرستاد نزد مهاجر و انصار که آیا تازه رو داده است عرض کردند بلی یا رسول الله سوگند بخدا که از برخی از ما کلام سختی صادر شد که ما آن سخن را ناخوش داشتیم آن جناب این آیه شریفه را بر ایشان تلاوت فرمود پس گریه کردند و گریه ایشان شدت کرد حقتعالی این آیه شریفه را نازل کرد وَ هُوَ الَّذِي يُقَبَّلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ و خدا است آن کس که بمحض تفضل قبول میکند توبه را از بندگان خود یعنی هر گاه بندگان باو باز کردند و از گناهان نادم گردند و عزم خود را جزم کنند بر عدم عود بمعصیت توبه آنها پذیرفته شود و میبخشد گناهان را یعنی بعد از توبه از جمیع گناهان و جرمهای ایشان در میگذرد اگر چه گناه کبیره باشد و می‌داند آنچه را میکند از نیکی و بدی پس این آیه ششم بود.

و اما آیه هفتم اینست إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا بدرستی که خدا و فرشتگان او درود میفرستند به پیغمبر عالیقدر ای آن کسانی که بخدا و رسول او ایمان آورده‌اید صلاه دهید بر وی و سلام گوئید سلام گفتنی یا تسلیم نمائید خود را و انقیاد او را مرعی دارید و معاندین میدانستند که از چه جهت این آیه شریفه نازل شده و برسول خدا گفته شد که ما میدانیم چگونه بتو سلام دهیم اما کیفیت صلوات را بیان کن آن جناب فرمود بگوئید

الهم صل علی محمد و آل محمد كما صلیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید

پس ای مردم آیا در میان شما در این مطلب خلافی هست عرض کردند خلافی نیست مأمون عرض کرد این مطلب اصلا خلافی در آن نیست و اجماع امت بر آن استقرار یافته است اما چیزی هست نزد خود ز آل که واضحتر از این باشد در قرآن حضرت فرمود بلی مرا خبر دهید از قول خدای تعالی یس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ که مقصود به یس کیست علماء عرض کردند که مقصود به یس محمد است و احدی در آن شک و شبهه ندارد حضرت فرمود یس خدای عز و جل بمحمد و آل محمد از این جهت فضیلتی عطا کرده است که احدی بکنه وصف آن فضیلت نرسد مگر آنکه او را دانشوری و عقل بسیار باشد و نکته این مطلب آنست که حقتعالی بر احدی سلام نگفته است مگر بر انبیاء (ع) که در

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۷۸

قرآن مجید فرموده (۱) سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ وَ فرموده است سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَ فرموده است سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَ هَارُونََ وَ فرموده است سلام علی آل نوح و نفرموده است سلام علی آل ابراهیم و نفرموده است سلام علی آل موسی و هرون و فرموده است سلام علی آل یاسین یعنی آل محمد (ص) مأمون عرض کرد که دانستم شرح و بیان این مطلب در معدن نبوت است یعنی اقرار و تصدیق کردم بمطالبعی که از تو صادر می‌شود چه توئی معدن نبوت و مخزن علوم الهی پس این آیه هفتم بود اما آیه هشتم قول خداوند است وَ اعْلَمُوا اَنَّ مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَاِنَّ لِلّٰهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبٰی وَ الْاِیْتَامٰی وَ الْمَسٰکِیْنِ وَ الْبَنِی السَّبِیْلِ وَ بدانید ای مؤمنان که آنچه غنیمت بدست آوردید از کافران بقهر از هر چه اطلاق چیز بر آن شود حتی ریسمان و چوب پس بدرستی که مر خدای راست پنج یک آن و مر رسول خدای را و مر خویشان رسول را که بنی هاشم و بنی عبدالمطلب و یتیمان ایشان را و درویشان محتاج ایشان را و مسافران ایشان را که زادی نداشته باشند که بوطن خود باز رسند و اگر چه بوطن خود متمول باشند پس حقتعالی سهم اقربا را بسهم خود و بسهم رسول مقترن فرموده پس این فضل و تمیزیست میان آل و امت چه حقتعالی اقربا را در مکانی ذکر فرموده و مردم را اگر چه از سایر فرزندان نبی (ص) باشند در مکانی دیگر بعد از آن مکان و پست‌تر از آن مکان ذکر فرموده و از برای خویشان نبی پسندیده است آنچه از برای خود پسندیده است و ایشان را برگزیده زیرا که مرتبه اول خود را ذکر فرموده و مرتبه دوم رسول را

و بعد از آن ذوی القربی را در هر چه از خراج و غنائم دار الحرب و سایر غنائم بدست آید و در غیر این مقام نیز هر چه از برای خود پسندیده است از برای ایشان پسندیده است و در این مقام فرموده و قول او حق و صدق است وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ پس این تاکید است اکید و اثری است قائم و ثابت در کتاب ناطق خداوندی که بطلان در آن زمان و بعد از آن زمان در آن نگنجد چه فرستاده‌ای است از حکیم پسندیده که این تاکید و اثر از برای ایشان ثابت و محقق است تا روز قیامت اما یتامی و مساکین چنین نباشد چه یتیم هر گاه یتیمی آن برطرف شود او را از غنائم بهره نباشد و همچنین مسکین هر گاه فقر و مسکنت او منقطع شود او را نصیب حظی از غنائم نباشد و حلال بر او حلال نباشد و لیکن سهم ذی القربی از برای ایشان ثابت و محقق است چه غنی باشند و چه فقیر زیرا که احدی غنی و بی‌نیازتر از خداوند اکبر و از جناب پیغمبر نیست با وجود این حقتعالی از برای خود سهمی و از برای آن جناب سهمی قرار داده و آنچه از برای خود و رسول خود پسندیده از برای ذی القربی پسندیده و همچنین

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۷۹

در فی و بازگشت مال کفار بدون غلبه مسلمانان نیز در قول حقتعالی و ما أفاء الله علی رسوله تا آخر آیه.

هر چه از برای خود و پیغمبر خود پسندیده از برای آنها نیز پسندیده است (۱) چنانچه در آیه غنیمت که بهمین نوع جریان یافته و ابتدا بنفس خود فرمود پس از آن به رسول خود پس از آن بذی القربی پس از آن بدیگران که غیر از خویشان نزدیک آن جنابند و سهم خویشان و ذی القربی را بسهم خود و رسول خود مقترن فرموده و همچنین در آیه شریفه طاعت نیز چنین کرده است و فرموده یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ پس در این آیه ابتدا بنفس خود فرموده و پس از آن رسول خود و بعد از آن اهل بیت آن جناب را ذکر کرده است و همچنین در آیه ولایت این صنعت فرموده إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ پس طاعت و ولایت ایشان را باطاعت و ولایت رسول بطاعت و ولایت خود مقترن ساخته چنانچه آیه فی و آیه غنیمت سهم ایشان و سهم رسول را بسهم خود مقترن داشته تبارک الله چقدر بزرگ است نعمت او بر این اهل بیت عصمت و طهارت در حکایت غنیمت و فی چنین کرده است اما در قصه صدقه خود و رسول خود و اهل بیت آن جناب را منزله و مبرا ساخته است و فرموده إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ پس آیا میبایی در آن که حقتعالی چیزی از آن را از برای خود یا رسول خود یا از برای ذی القربی قرار داده باشد چه حقتعالی خود و رسول و اهل بیت خود او را منزله فرموده از صدقه و سهمی در آن قرار نداده است بلکه حرام کرده است پس صدقه بر محمد و آل محمد حرام است زیرا که زکاة چرکهای مالهای مردم است و از برای محمد و آل محمد حلال نیست زیرا که ایشان طاهرند و مطهر از هر بدی و چرکی پس چون که حقتعالی آنها را مطهر قرار داده و برگزیده است

پسندیده از برای ایشان آنچه از برای خود پسندیده است و ناخوش داشته از برای آنها آنچه از برای خود ناخوش داشته است پس این آیه هشتم بود اما آیه نهم این آیه شریفه است فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و ما اهل ذکریم اگر نمیدانید از ما سؤال کنید علما عرض کردند که مقصود حقتعالی باهل ذکر یهود و نصاری است حضرت فرمود سبحان الله پس در این صورت جایز است که ما را بدین خود دعوت کنند و بگویند که دین ما افضل است از دین اسلام مأمون عرض کرد آیا شرحی هست نزد تو در این باب که دلالت کند بر خلاف آنچه علما گفته‌اند حضرت فرمود بلی مقصود

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۸۰

بذکر رسول خدا است (۱) و مائیم اهل آن جناب و بیان این معنی در کتاب خدا است چه در سوره طلاق میفرماید فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ بِكُمْ ذِكْرَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَائِيمِ أَهْلِ أَوْ وَ إِنْ بُوِدَ آيَهُ نَهْمِ أَمَّا آيَهُ دَهْمِ قَوْلِ حَقْتَعَالِي أَسْتِ دَرِ آيَهُ تَحْرِيمِ حُرْمَتِ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ أَخَوَاتِكُمْ تَا آخِرِ آيَهُ شَرِيفِهِ بِسِ خَبَرِ دَهْمِ مَرَا كِهَ اِگَرِ رَسُولِ خُدَا (ص) زَنَدِهَ بُوْدِي صِلَاْحِيْتِ دَاشْتِ كِهَ دَخْتَرِ مَرَا يَا دَخْتَرِ پَسِرِ مَرَا وَ هَرِ نَسْلِي كِهَ اَزِ صَلْبِ مَنِ بُوْجُوْدِ آيِدِ تَزْوِيْجِ فَرْمَايِدِ عَرْضِ كَرْدَنْدِ نِهَ فَرْمُوْدِ پَسِ خَبَرِ دَهْمِ مَرَا Kِهَ اِگَرِ رَسُولِ خُدَا (ص) زَنَدِهَ بُوْدِي صِلَاْحِيْتِ مِيْدَاشْتِ Kِهَ يَكِي اَزِ دَخْتَرَانِ شَمَا رَا تَزْوِيْجِ فَرْمَايِدِ عَرْضِ كَرْدَنْدِ بَلِي فَرْمُوْدِ پَسِ دَرِ اَيْنِ مَطْلَبِ بِيَانِي اَسْتِ وَ اَضْحِ Kِهَ مَنِ اَزِ اَلِ اَوْ هَسْتَمِ وَ شَمَا اَزِ اَلِ اَوْ نِيْسْتِيْدِ وَ اِگَرِ شَمَا اَزِ اَلِ اَوْ بُوْدِيْدِ حَرَامِ بُوْدِ بَرِ اَوْ تَزْوِيْجِ دَخْتَرَانِ شَمَا چِنَانِ Kِهَ حَرَامِ اَسْتِ بَرِ اَوْ تَزْوِيْجِ دَخْتَرَانِ مَنِ چِهَ مَنِ اَزِ اَلِ اَوْ هَسْتَمِ وَ شَمَا اَزِ اَمْتِ اَوْ وَ فَرْقِ اَسْتِ مِيَانِ اَلِ وَ اَمْتِ زِيْرَا Kِهَ اَلِ اَوْ اَزِ اَوْ اَسْتِ وَ اَمْتِ هَرِ گَاهَ اَزِ اَلِ نَبَاشَنْدِ اَزِ اَوْ نِيْسْتَنْدِ پَسِ اَيْنِ بُوْدِ آيَهُ دَهْمِ.

اما آیه یازدهم قول حقتعالی است در سوره مؤمن که حکایت از قول مؤمن آل فرعون میکند و میفرماید وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ مقصود اینکه این مرد پسر خال فرعون بود و حقتعالی او را نسبت بخود فرعون داد و فرمود مردی از آل فرعون و نفرمود مردی از اهل دین فرعون و یا از امت فرعون همچنین ما نیز اختصاص داده شدیم بآل آن جناب چه ما از آن جناب متولدشده‌ایم و مردم آل را تعمیم دهند و هر کس که دین رسول خدا را قبول کرد گویند از آل رسول آنست پس اینست فرق ما بین آل و امت و این آیه یازدهم بود.

اما آیه دوازدهم قول حقتعالی است وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبْرُ عَلَيْهَا وَ اَمْرُ كُنْ اَهْلِ بَيْتِ خُودِ رَا بِهَ نَمَازِ يَعْْنِي بَعْدِ اَزِ اَنَكِهَ مَأْمُورِ شَدِي بِنَمَازِ بَأْيَهَ فَسَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ اَهْلِ خُودِ رَا بَأْنِ اَمْرِ نَمَا وَ صَبْرِ كُنْ بَرِ نَمَازِ يَعْْنِي مَدَاوَمْتِ نَمَا بَرِ اَمْرِ بِنَمَازِ وَ اَدَايِ اَنْ پَسِ حَقْتَعَالِي مَا رَا بَايِنِ خُصُوصِيْتِ تَخْصِيصِ دَا دِ چِهَ مَا رَا بَا اَمْتِ اَمْرِ بِنَمَازِ فَرْمُوْدِ پَسِ مَا Rَا

از میان امت مخصوص بذکر فرمود و جناب ختمی مآب بعد از نزول این آیه شریفه تا نه ماه هر روز پنج مرتبه اوقات نماز پنجگانه می‌آمد درب خانه علی و فاطمه (ع) و میفرمود

الصلاة رحمکم الله

و خداوند عزیز احدی از ذریت‌های پیغمبران را گرامی نداشت بمثل این اکرامی که بما ذریه این پیغمبر گرامی نمود و ما را مخصوص فرمود بمزید شرف از میان همه اهل بیت جمیع پیغمبران مأمون و علما عرض کردند خداوند شما اهل بیت پیغمبر محترم را جزای خیر و پاداش نیکو از جهت تحمل زحمات امت عطا فرماید هر چه بر ما مشتبه می‌شود نمی‌یابیم غیر از شما

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۸۱

کسی را که آن اشتباه را بیان و شرح فرماید.

(۱) باب بیست و چهارم «در ذکر آنچه وارد شده است از آن جناب از خبر مرد شامی و آنچه را سؤال کرده است از امیر المؤمنین در مسجد جامع کوفه»

(۲) عبد الله بن احمد بن عامر طائی از پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر او از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش محمد بن علی از پدر بزرگوارش علی بن الحسین از پدر بزرگوارش حسین بن علی (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود که علی بن ابی طالب (ع) فرمود در کوفه در مسجد جامع بود بناگاه مردی از اهل شام برخاسته و بآن جناب عرض کرد یا امیر المؤمنین می‌خواهم چیزهایی از تو مسألت کنم حضرت فرمود سؤال کن از جهت فهمیدن نه اینکه مقصود تو ایذاء و اظهار عناد باشد مردم چشم‌های خود را گشوده و بنظر تند مینگریستند که آن مرد عرض کرد خبر بده مرا از اول چیزی که خدای تبارک و تعالی آفرید حضرت فرمود اول چیزی را که خدا بیافرید نور بود عرض کرد پس آسمانها از چه چیز آفریده شد فرمود از بخار آب عرض کرد زمین از چه چیز آفریده شد فرمود از کف آب عرض کرد کوهها از چه چیز آفریده شد فرمود از موجهای آب عرض کرد چرا مکه ام القری نام شد فرمود بجهت اینکه زمین از زیر مکه منبسط شد و سؤال کرد از آسمان دنیا که از چه چیز خلق شده فرمود از موج جدا شده آفریده شد و سؤال کرد از عرض و طول آفتاب که چه مقدار است فرمود نهصد فرسخ در نهصد فرسخ و سؤال کرد از عرض و طول ستاره که چه اندازه است فرمود دوازده فرسخ در دوازده فرسخ سؤال کرد از رنگهای آسمانهای هفتگانه و نامهای آنها حضرت فرمود نام آسمان دنیا رفیع است و از آب و دود است «مترجم گوید» ظاهرا مراد آن جناب از اینکه میفرماید آسمان دنیا از آب و دود است رنگ آن باشد چه سؤال از رنگ شد علاوه بر اینکه سؤال از ماده آن سبقت یافت بخصوص که این معنی که از ظاهر اجوبه سؤالیهای بعد نیز معلوم میگردد چه آنها نیز جواب مطابق

سؤال رنگ و اسم است و اسم آسمان دوم قیدوم است و برنگ مس است و اسم آسمان سیم ماروم و برنگ مس زرد است و اسم آسمان چهارم ارقلون است و برنگ نقره است و اسم آسمان پنجم هیعور است و برنگ

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۸۲

طلا است (۱) و اسم آسمان ششم عروس است و برنگ یاقوت سبز است و اسم آسمان هفتم عجماء است و برنگ در سفید است و از آن جناب سؤال کرد که چرا گاو چشم خود را بزیر انداخته و سر خود را با آسمان بلند نمیکند فرمود از خداوند حیا میکند چه قوم موسی ستایش گوساله کردند از این جهت سر خود را بزیر میاندازد و سؤال کرد از جمع میان دو خواهر فرمود یعقوب بن اسحق (ع) جمع میان حیا و راحیل مادر یوسف (ع) نمود بعد از آن حقتعالی حرام کرد مضمون آیه وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ نازل فرمود و سؤال کرد از مد و جزر که آنها چیست فرمود فرشته ایست موکل بدریا که آن را رومان نامند چون دو پای خود را در دریا گذارده آب زیاد شود و چون بیرون آورد فرو نشیند و سؤال کرد از پدر جن فرمود که شونان است که از زبانه صافی از آتش که متحرک و مضطرب و بیدود است آفریده شده است و سؤال کرد که آیا حقتعالی پیغمبری بسوی جن مبعوث گردانیده فرمود بلی پیغمبری یوسف نام بسوی ایشان مبعوث گردانید و ایشان را دعوت بخدا کرده او را در معرض قتل در آوردند و سؤال کرد از اسم ابلیس که در آسمان چه نام داشته است فرمود حارث نام داشته.

و سؤال کرد که چرا آدم بآدم نام شد فرمود بجهت اینکه آدم از ادیم زمین آفریده شد و ادیم زمین را روی زمین و ظاهر آن گویند چه خلقت آدم از خاک بوده است و سؤال کرد که چرا پسر بقدر بهره دو دختر میراث میبرد حضرت فرمود که خوشه گندم را که آدم و حوا در بهشت خوردند سه حبه گندم داشت حوا پیش دستی کرد و یکحبه از آن را خورد و بعد از آن آدم دو حبه دیگر را تناول نمود پس از این جهت پسر بهره دو دختر بمیراث میبرد و سؤال کرد از اینکه حقتعالی کدام یک از پیغمبران را ختنه شده آفرید فرمود حقتعالی آدم را ختنه شده آفرید و بعد از او شیث (ع) متولد شد ختنه شده و بعد از او ادریس و نوح و سام بن نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و لوط و اسماعیل و موسی و عیسی و محمد (ص) ختنه شده آفریده شدند و سؤال کرد که عمر آدم چقدر بود فرمود ششصد و سی سال و سؤال کرد از اول کسی که شعر گفت فرمود اول کسی که شعر گفت آدم (ع) بود عرض کرد شعر او چه بود فرمود که چون آدم از آسمان بزمین فرود آمد دید خاک زمین و وسعت آن و هوای آن را و بعد از آن کشتن قابیل هابیل را ملاحظه کرد گفت

تغیرت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۸۳

البلاد و من علیها- فوجه الارض مغیر قبیح- تغیرا کل ذی لون و طعم- و قل بشاشة الوجه الملیح

(۱) یعنی تغییر کرد شهرها و کسانی که در آن شهرها ساکت بودند و روی زمین غباری رنگ و بد است تغییر کرد هر صاحب رنگی رنگ آن و از خوبی ببدی مبدل شد و تغییر کرد هر چشیدنی و بی‌مزه شد و کم است گشاده روی و خوش روی نمکین «مترجم گوید» آدم را نظر بقصور و حور بهشتی و میوه‌های گوناگون بود پس از ورود او بزمین تقبیح میکند روی زمین را چه زمین در نظر او جلوه ندارد و تقبیح میکند میوه‌های روی زمین را همچنین صورتهای آدمی را و نظر او بحور و غلمان است پس چون آدم باین سخنان تکلم نمود شیطان لعین چند شعر در جواب او گفت

تنح عن البلاد و ساکنها- فبی فی الخلد ضاق بک الفسیح- و کنت بها و زوجک فی قرار و قلبک من اذی الدنیا
مریح- فلم تنفک من کیدی و مکری- الی ان فاتک الثمن الریح و فی بعض النسخ و بدل اهلها اثلا و خمطا-
بجنات و ابواب متیح- الی هنا فلو لا رحمۃ الجبار- اضحی یکفک من جنان الخلد ریح

یعنی ای آدم دور شو از شهرهای زمین و ساکنان آن بسبب من در بهشت جاوید تنگ شده است وسعت تو یعنی من باعث شدم که از جای وسیع خوبی بتنگنای بدی آمدی و تو با جفت خود حوا در بهشت مستقر بودید و قلب تو از اذیتهای دنیا سالم بود و خوشحال بودی پس از کید دیگر من منفک نشدی و علی الاتصال مگر من با تو بود تا اینکه فوت شد ترا و از دست تو رفت آن منفعت و سود گران بها یعنی بهشت عنبر سرشت و اهل دنیا بعوض باغها و درهای پر وسعت آن درخت تلخ و شور داده شدند و نعمتهای گوناگون آنها بدرخت شور و تلخ مبدل شد و اگر نبود رحمت خداوند جبار ظاهر شدی نسیم بهشت در کف تو در باغهای جاوید بهشت یعنی همیشه در بهشت بودی «مترجم گوید» ظاهرا مفاد این شعر آنست که ابلیس گوید که چون حق تعالی بر من ترحم فرمود ترا از بهشت بیرون کرد پس از آن سؤال کرد مرد شامی از آن جناب از گریه آدم از فراق بهشت و از اینکه چه قدر اشک از دو چشم او بیرون آمد حضرت فرمود صد سال گریه کرد و از چشم راست او بقدر آب دجله جاری شد و از چشم چپ او بقدر آب فرات جاری شد و سؤال کرد که آدم چند حجه بجا آورد فرمود هفتاد حجه پیاده بر دو قدم خود بجای آورد و اول حجه که گذارد مرغی که سرد گویند با او بود و او را راهنمایی میکرد بر موضعی که آب داشت و از بهشت با او بیرون آمده بود و از خوردن گوشت سرد و خطاف نهی وارد شده است و از آن جناب سؤال کرد که چرا خطاف بر روی زمین راه نمی‌رود فرمود بجهت اینکه هنگامی که بیت المقدس را خراب کردند خطاف بر گرد آن چهل سال طواف نمود و گریه کرد و علی الاتصال با آدم گریه نمود و از این جهت در خانه‌ها مسکن گرفت چنان که آدم در خانه مسکن کرد و در زمین آرام و قرار نگرفت که راه رود و نه آیه از آیات قرآنی با او است که بآن ترنم کند و این آیات از آیاتی است که آدم در بهشت تلاوت مینمود و تا روز قیامت با

او باشد (۱) سه آیه از اول سوره کهف است و سه آیه از سوره سبحان است که ابتداء آن وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ است و سه آیه از سوره یس است و ابتداء آن از وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا است و سؤال کرد از اول کسی که کافر شد و کفر ایجاد نمود فرمود شیطان لعین و سؤال کرد از اسم نوح که اسم او چه بوده است فرمود اسم او سکن بوده است و او را نوح گویند بجهت آنکه نهصد و پنجاه سال بر قوم خود نوحه کرد و سؤال کرد از کشتی نوح که عرض و طول آن چه مقدار بود فرمود طولش هشتصد زراع و عرضش پانصد ذراع بود و ارتفاع آن در جهت علو و بلندی هشتاد ذراع بود پس از آن آن مرد نشست و مرد دیگر برخاست و عرض کرد یا امیر المؤمنین خبر بده ما را از اول درختی که در زمین روئیده شد عرض کرد درخت کدو بود و سؤال کرد از اول کسی از اهل آسمان که حج کرد فرموده جبرئیل (ع) بود.

و سؤال کرد از اول بقعه که در ایام طوفان در زمین منبسط شد فرمود موضع کعبه معظم بود که از زبرجد سبز بود و سؤال کرد از گرمی‌ترین وادی روی زمین فرمود آن وادی است که آن را سرانندیب گویند که حضرت آدم از آسمان در آنجا افتاد و سؤال کرد از بدترین وادی روی زمین فرمود وادی است در یمن که آن را برهوت گویند و آن از وادیهای جهنم است و سؤال کرد از زندانی که صاحب خود را سیر داد فرمود ماهی بود که یونس بن متی را گردش داد و سؤال کرد از من شش چیز که در رحم پرورش نیافتند و آنها را مادری نبود فرمود آدم و حوا و بره ابراهیم بود که قربانی اسماعیل شد و عصای موسی بود که ازدها شد و شتر صالح بود و خفاش بود که شکل آن را عیسی ساخت و باذن خداوند پرواز نمود و سؤال کرد از چیزی که دروغ بر آن بستند و حال اینکه نه از جن بود و نه از آدمی فرمود گرگی بود که برادران یوسف بر آن افترا بستند که تو یوسف را خورده و سؤال کرد از چیزی که حقتعالی بر آن وحی فرمود و حال اینکه نه از جن بود و نه از انس فرمود آن مگس عسلی بود که حقتعالی وحی بآن نازل کرد پرسید کدام موضع است که یک ساعت از روز آفتاب بر آن تابید و دیگر هرگز آفتاب بر آن نتابید فرمود دریا بود هنگامی که حقتعالی آن را از برای موسی (ع) شکافت زمین دریا پیدا شد و آفتاب بر آن تابید و بعد از آن آب رویش را گرفت و دیگر هرگز آفتاب بآن نرسید و پرسید که این چیست که آشامید هنگامی که زنده بود و خورد هنگامی که مرده

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۸۵

بود (۱) فرمود این عصای موسی است که هنگامی که درخت بود آب می‌آشامید و هنگامی که جماد بود و در دست موسی بود ازدها میشد و می‌بلعید پرسید که کدام نذیر است که قوم خود را انذار کرد و ترسانید و حال اینکه نه از جن بود و نه از آدمی فرمود مورچه بود در زمان سلیمان و سؤال کرد از اول کسی که مأمور شد بختنه کردن فرمود ابراهیم بود و سؤال کرد از اول کسی که از زنان او را ختنه کردند فرمود هاجر مادر اسماعیل بود که ساره او را ختنه کرد تا از اینکه از عهده قسمش بیرون آید چه قسم خورده بود که او را عیبناک کند و سؤال کرد

از اول کسی که دامن خود را بر زمین کشانید فرمود هاجر بود هنگامی که فرار کرد از دست ساره و سؤال کرد از اول مردی که دامن خود را کشانید فرمود قارون بود «مترجم گوید» که عبارت حدیث اینست

و سئله اول امرأة جرت ذیلها فقال هاجر لما هربت من ساره و سئله عن اول من جر ذيله من الرجال قال قارون و برخی گفته‌اند که مراد بجر ذیل دامن کشیدن نیست چه این سؤالی است بیمعنی بلکه مراد قرار دادن ابریشم است و غیر آن در حاشیه جامه و غیر آن از برای زینت و دور نیست که مراد این باشد و سؤال کرد از اول کسی که نعلین پوشید فرمود ابراهیم (ع) بود.

و سؤال کرد از گرامی‌ترین ناس از حیثیت نسب فرمود صدیق الله یوسف بن یعقوب اسرائیل الله بن اسحق بن ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله (ع) بود «مترجم گوید» شاید مراد از ناس پادشاهان مصر باشند و الا برادران او لا اقل مثل او بودند در نسب علاوه بر اینکه کسانی که بهتر از او هستند در نسب بسیارند.

و سؤال کرد از آن شش پیغمبری که از برای هر یک از آنها دو اسم است فرمود یوشع بن نون که او را ذا الکفل نیز میگفتند و یعقوب که او را اسرائیل نیز میگفتند و خضر که او را جدتها میگفتند و یونس که او را ذو النون نیز میگفتند و عیسی که او را مسیح نیز میگفتند و محمد (ص) که او را احمد نیز میگفتند و سؤال کرد که آن چیست که نفس میکشد و حال اینکه نه گوشت دارد و نه خون فرمود صبح است چنانچه خداوند فرموده است وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ و پرسید که آن پنج پیغمبر که بعربی تکلم کردند کیانند فرمود هود و شعیب و صالح و اسماعیل و محمد (ص) بودند پس آن مرد نشست و مردی دیگر برخاست و شروع کرد سؤال کردن از جهت ایذاء آن بزرگوار و عرض کرد یا امیر المؤمنین خبر ده ما را از قول حقتعالی یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أُخِيهِ وَ أُمَّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ ایشان کیستند که از برادر و یا مادر و یا پدر و یا زن و یا فرزندان خود در روز قیامت فرار میکنند فرمود قابیل از هابیل فرار میکند و آن کسی که از مادرش فرار میکند موسی (ع) است.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۸۶

«مترجم گوید» که دور نیست که مراد از مادر تربیت‌کننده باشد چه تربیت‌کننده‌های موسی در خانه فرعون کافره بوده‌اند و مصنف در کتاب خصال گفته است جهت اینکه موسی از مادرش در روز قیامت فرار میکند آنست که می‌ترسد در حق او کوتاهی کرده باشد و حق او را ادا نکرده باشد (۱) و آن کسی که از پدر خود فرار میکند ابراهیم است (ع) که از پدری که او را تربیت کرده یعنی آذر فرار میکند نه پدر حقیقی او که از او متولد شده بود و کسی که از زن خود فرار میکند لوط است و کسی که از فرزند خود فرار میکند نوح است که از فرزند خود کنعان فرار میکند و پرسید از اول کسی که بمرگ فجأه رحلت کرد فرمود داود بود که در روز چهارشنبه بر روی منبر وفات یافت پرسید کدام چهارند که هرگز از چهار چیز سیر نشوند فرمود زمین از باران و زن از مرد و چشم

از نظر کردن و عالم از علم سؤال کرد از اول کسی که سکه زد بدرهم و دینار فرمود نمرود بن کنعان بود بعد از نوح (ع) و سؤال کرد از اول کسی که عمل قوم لوط کرد فرمود که شیطان بود که تمکین نمود که هر که خواهد باو وطی کند و با او وطی کردند.

و سؤال کرد از معنی آواز کبوتر راعبیه که کبوتر زمین مخصوص است و یا قسمتی از اقسام کبوتر است حضرت فرمود که نفرین میکند بر اهل ملاحی و کنیزهای مغنیه و نوازنده‌های نای و آلات نواختنی و سؤال کرد از کنیه براق فرمود کنیه براق ابو هلال است.

و سؤال کرد چرا تبع که اسم پادشاهی است مسمی باین اسم شد فرمود بجهت اینکه تبع جوانی بود نویسنده و نویسنده پادشاه پیش از خود بود و هر وقت هر چه می‌نوشت ابتدای آن مینوشت

بسم الله الذی خلق صباحا و ریحا

آن پادشاه باو گفت در ابتدا بنویس

بسم ملک الرعد

گفت من ابتداء چیزی نمینویسم مگر اسم خداوند خود را و بعد از آن در حاجت تو میکوشم و هر چه گوئی مینویسم پس حقتعالی او را جزای جمیل بخشید و سلطنت این پادشاه را نصیب او گردانید مردم او را متابعت کردند از این جهت نام او تبع شد.

و سؤال کرد از بز و میش که از چه جهت است که بز دمش رو به سربالا است و عورت او نمایان است حضرت فرمود بجهت این است که بز نافرمانی کرد نوح (ع) را هنگامی که نوح او را داخل کشتی نمود و تمکین ننمود از دخول در کشتی پس دم او شکسته شد و عورت میش مستور است و آشکار نیست از جهت اینکه خود داخل در کشتی شد و تمکین نمود حضرت نوح (ع) دستی بر عورت و دم او کشید دنبه او روی عورتش پهن شد و عورت او مخفی شد و پرسید که اهل بهشت بچه زبان با یک دیگر گفتگو میکنند حضرت فرمود بزبان عربی و پرسید که اهل جهنم بچه زبان گفتگو میکنند فرمود بزبان مجوسی و گبران.

و پرسید که خواب بر چند قسم است حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود خواب بر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۸۷

چهار قسم است (۱) پیغمبران بر پشت بخوابند و چشم و دل آنها خواب نرود و منتظر وحی پروردگار باشد و مؤمن بر پهلو راست رو بقبله بخوابد و پادشاهان و فرزندان آنها بر پهلو چپ بخوابند تا آنچه خورده‌اند بر آنها گوارا باشد چه غرض آنها لذت یافتن از خوردنی باشد و بر طرف چپ خوابیدن گوارائی و لذت طعام جلوه دهد

شیطان و تابعان او و هر دیوانه و صاحب آفت بر روی بخوابند و بر زمین پهن شوند پس از آن مردی دیگر برخاست و عرض کرد یا امیر المؤمنین خبر بده مرا از آنچه سبب است که ما روز چهارشنبه را از برای کارها نیکو ندانیم و آن را بغال بد گرفتیم و آن روز را از برای شغل‌های سنگینی دانیم و نحس شمیریم و کدام چهارشنبه بود که واقعه در آن رو داده که باعث تطیر و تشوّم شده است حضرت فرمود چهارشنبه آخر ماه است که آن را محاق گویند و در آن روز بود که قابیل هابیل برادر خود را کشت و روز چهارشنبه بود که نمرودیان ابراهیم را در آتش افکندند و روز چهارشنبه بود که او را در منجنیق گذاشتند و روز چهارشنبه بود که حقتعالی فرعون را بدریا غرق کرد و روز چهارشنبه بود که حقتعالی قوم لوط را وارونه کرد و روز چهارشنبه بود که حقتعالی بادی که حامل ابر نبود بر قوم عاد فرستاد و جمیع آنها را چون استخوان پوسیده ریزه ریزه کرد و روز چهارشنبه بود که باغ کسانی که میوه باغ را از فقراء و مساکین منع کردند مثل تل ریگی شد که هیچ میوه در آن نباشد «مترجم گوید» که مروی است که در دو فرسنگ صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود و آن را ضروان خواندندی و در روز میوه چیدن درویشان و فقرا را بخواندی و ده یک حاصل آن باغ را بآنها قسمت کردی چون آن مرد بمرد وی را سه پسر بود و آن باغ بپسران بمیراث رسید گفتند اگر ما چنین کنیم که پدر ما میکرد امر معیشت بر ما تنگ شود و درویشان بعبادت همیشه در وقت محصول باغ بیامدند ایشان گفتند که هنوز وقت چیدن میوه نشده است پس چون شب رسید اتفاق کردند که پنهان از فقرا میوه را بچینند و بدین سوگند خوردند چنانچه حقتعالی میفرماید إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ پس چون بخواب رفتند آتش از آسمان فرود آمد و آن باغ را در هم پیچید و میوه‌ها را بسوخت و درختان را خشک گردانید فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ پس آن باغ چون تل ریگ شد چون پسران از خواب بیدار شدند از این حال غافل بودند در صبح آن شب بیکدیگر گفتند بیائید برویم میوه باغ را بچینیم و باتفاق داسها برداشته از خانه بیرون آمدند متوجه باغ شدند وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ وَ آهسته بیکدیگر تکلم میکردند از ترس اینکه فقرا از حال ایشان آگاه شوند و میگفتند که لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ باید امروز در این باغ فقری بر شما داخل نشود تا از این میوه بهره و نصیبی ببرد فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۸۸

پس آن هنگام که دیدند باغ را سیاه شده است و سوخته است گفتند که ما برادران باغ را گم کرده‌ایم چه دیروز باغ ما معمور و آباد بود و انواع میوه در آن بود چون درست تأمل کردند بنشانهای در و دیوار بدانستند که باغ ایشان است و گفتند که ما راه را گم نکرده‌ایم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه بجهت منع فقرا از میوه آن باغ محرومیم و بی‌بهره شدیم بهترین آن پسران گفت که من بشما نگفتم هنگامی که این عزیمت خبیث کردید و فقرا را از آن منع کردید چرا خدا را بزرگی یاد نمیکنید و از خدا نترسیدید شما از من نشنیدید و کردید آنچه کردید قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ گفتند منزه است پروردگار ما و ما در حق خود ستم کردیم و بعد از وقوع بلیه بر عمل گذشته نادم شدند و از روی نیاز بدرگاه خالق بینیاز عرض حاجت کردند قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ عَسَى رَبُّنَا أَنْ

يُبَدِّلُنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ گفتند وای بر ما بدرستی که ما در گنهکاری از حد بر گذشتیم شاید پروردگار ما بر ما ترحم فرماید و توبه ما را قبول فرماید و باغی بهتر از این باغ بما بدل از این عطا فرماید و ما بسوی پروردگار خود باز گشت کردیم و از عمل گذشته توبه کردیم حقتعالی بلطف عمیم خود توبه ایشان را قبول فرمود و باغی مشتمل بر کثرت میوه و درخت بایشان عطا فرمود که هر خوشه انگور آن بار شتری بود و نام آن باغ حیوان بود.

(۱) القصة حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که روز چهارشنبه بود که حقتعالی پشه را بر نمرود مسلط گردانید و روز چهارشنبه بود که فرعون موسی را طلب نمود تا او را بقتل برساند و روز چهارشنبه بود که حقتعالی خراب کرد سقف خانه‌های کسانی که ایذا و آزار انبیاء میکردند پیش از اهل مکه بر روی ایشان و روز چهارشنبه بود که فرعون امر کرد اطفال بنی اسرائیل را گردن بزنند و روز چهارشنبه بود که بیت المقدس را خراب کردند و روز چهارشنبه بود که مسجد سلیمان بن داود (ع) را در اصطخر که یکی از شهرهای فارس است سوزانیدند و روز چهارشنبه بود که یحیی بن زکریا (ع) را کشتند و روز چهارشنبه بود که اول عذاب بر قوم فرعون نمایان شد و آنها را فرو گرفت و روز چهارشنبه بود که زمین قارون را فرو گرفت و روز چهارشنبه بود که ایوب مبتلا برفتن مال و اولاد شد و روز چهارشنبه بود که یوسف داخل زندان شد و روز چهارشنبه بود که خداوند فرموده أَنَا دَمَرْنَا هُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ما هلاک گردانیدیم در غار آن نه نفر از اشراف و اکابر قوم صالح که خواستند صالح پیغمبر را بکشند و هلاک گردانیدیم قوم آنها را جمیعا بصیحه جبرئیل و روز چهارشنبه بود که ناقه صالح را پی کردند و روز چهارشنبه بود که بر قوم لوط سنگ از گل محکم شده باریدن گرفت و روز چهارشنبه بود که پیغمبر ما محمد مصطفی (ص) محزون و غمین شد و دندان رباعی مبارکش را شکستند و روز چهارشنبه بود که عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل گرفتند

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۸۹

«مترجم گوید» که تابوت صندوقی بود که صورتهای همه انبیا از آدم تا خاتم در آن نقش کرده بودند و آن تابوت از چوب شمشاد بود از طلا زینت داده بودند و سه گز طول آن بود و دو گز عرض آن بود و در آن سکینه بود که باعث آرامش و اطمینان خلق بود و سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون شعله آتش افروخته که کسی را قوه دیدن آن نبود و روی آن مشابه روی آدمی بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان جستی و ایشان را متفرق ساختی و بنی اسرائیل همیشه این تابوت را پیش دشمنان بداشتندی و نعلین و عصا و جامه‌های موسی و عمامه هارون و پاره ترنجبین که در تیه بر بنی اسرائیل می‌بارید و ریزهای الواح در آن تابوت بود و قوم جالوت این تابوت را از بنی اسرائیل گرفته بودند و ببلاد خود برده بودند و در هر موضعی که واداشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر در حواله مزبله آن را دفن

کردند و جالوت از اولاد علیق ابن عاد بود و مردی عظیم الجثه و شدید الشوکه بود و بصحت پیوسته که اسلحه که در بر وی بود هزار رطل آهن بود و خودی که بر سر داشت سیصد رطل بود و حقتعالی مردی سقا یا دباغ را که شاول نام داشت و بجهت طول قامت او وی را طالوت گفتندی پادشاه گردانید بر بنی اسرائیل، و طالوت از فرزندان بن یامین بن یعقوب بود و پیغمبر آن زمان اشموئیل بود و جمعی از سبط یهودا بن یعقوب پادشاهی طالوت را انکار کردند و گفتند که ما از یهودائیم و پادشاهی از او بارث میبریم و صاحب ثروت و جاهیم و طالوت مردیست سقا یا دباغ و صاحب ملک و خزائن و مال نیست تا بجهت تجهیز لشکر تسخیر مملکت کند آخر الامر اشموئیل پیغمبر از خدا درخواست که حقتعالی علامتی از برای پادشاهی او نمایان کند و حقتعالی علامتی که از برای پادشاهی طالوت قرار داد این بود که فرشتگان تابوت را از بلاد جالوت نزد بنی اسرائیل و طالوت آرند و گویند که حقتعالی آن تابوت را بعد از دفن کردن قوم جالوت باسماں برد و بعد از آن بجهت علامت پادشاهی طالوت فرشتگان را امر کرد تا آن را بر زمین آوردند و بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم طالوت را اطاعت کرده و تهیه مقاتله جالوت کردند و از شهر ایلیا بیرون آمدند و بقول اشهر هشتاد هزار جوان با قوت بودند و چون طالوت بامر اشموئیل با آنها شرط کرد که از نهری که میان اردن و فلسطین میگذرد نخورند و گفت فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ هر که یک کف از این آب بیشتر خورد از من نیست و هر که نیاشامد از من است و چون هوا بشدت گرم بود همه آن لشکر از آن آب زیاده از یک کف آب خوردند مگر سیصد و سیزده نفر بعدد اصحاب بدر و آنها که زیاده از یک کف از آن آب آشامیده بودند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بر ایشان غالب آمد و هر چند زیادتر آب میخوردند تشنه تر میشدند و بر کنار جوی ماندند و شرف فتح و نصرت در نیافتند و آن سیصد و سیزده

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۹۰

نفر که بیک کف آب اکتفا کردند سیراب شدند و مطهرهای ایشان از بقیه آبی که در کف آنها مانده بود پر شد و از جوی گذشتند چون چشم آنها بازدهام و جمعیت دشمن و کثرت آنها افتاد لا طاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ ما را توانائی جدال با جالوت و لشکریان او نیست بجواب کمُ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةٌ كَثِيرَةٌ مفتخر شدند و چون در مقابل جالوت صف کارزار ترتیب دادند از روی نیاز و الحاح بدرگاه قاضی الحاجات آغاز کرده غرض کردند رَبَّنَا أفرغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبَّتْ أقدامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ حقتعالی دعای ایشان را بههدف اجابت رسانیده داود بن ایشان سنگی بفلاخن گذاشته بجانب جالوت انداخت سنگ بر کلاه خود جالوت آمد سرش شکسته مغزش پریشان و لشکر او پراکنده و مخدول و منکوب شدند و طالوت چون این شجاعت و دلاوری از داود ملاحظه کرد دختر خود را بعقد وی در آورده انگشتر مملکت داری بر انگشتش کرد و او را بجای خود در تخت نشانید همه مردم مطیع او شدند و حقتعالی او را خلعت نبوت کرامت فرمود (۱) القصة آن مرد شامی از حضرت امیر المؤمنین (ع) پرسید از ایام هفته که هر روزی بچه کاری سزاوار و بچه عملی از اعمال شایسته است حضرت فرمود روز

شنبه روز مکر و خدعه است روز یک شنبه روز کشتن اشجار و غرس نمودن آنها و بنا ساختن است و روز دو شنبه روز سفر کردن و طلب کردن چیز است روز سه شنبه روز حرب کردن و خونریزی است و روز چهار شنبه روز شومی است که مردم آن را بغال بد گرفته‌اند و روز پنجشنبه روز رفتن نزد پادشاهان و وزیر او حاجت خواستن است و روز جمعه روز خطبه کردن و نکاح است (۲) و از احمد بن عامر طائی مروی است که گفت از حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرضا (ع) شنیدم که میفرمود روز چهار شنبه روز شومی است که قوت و استحکام دارد در شوم بودن و هر کس در آن روز حجامت کند باید بر او ترسید که محل حجامت‌های او سیاه شود و او را هلاک کند و کسی که در آن روز تنویر بکشد باید بر او ترسید از اینکه بناخوشی برص و پیسی مبتلا شود

(۳) باب بیست و پنجم «در ذکر آنچه از آن حضرت وارد شده است در حق زید بن علی بن الحسین (ع)»

(۴) این ابی عبدون از پدرش روایت کرده است که چون زید بن موسی بن جعفر را گرفته نزد مأمون آوردند از جهت اینکه در بصره رفته بود و خانه‌های اولاد عباس را سوزانیده

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۹۱

بود (۱) مأمون جرم او را ببرادرش علی بن موسی الرضا (ع) بخشید و بآن جناب عرض کرد یا ابا الحسن اگر برادر تو رفت و کرد آنچه کرد زید بن علی پیش از او نیز رفت و کشته شد و اگر تو قرب و منزلت نداشتی نزد من هر آینه او را میکشتم زیرا که این عملی که از او صادر شده است عمل کوچکی نیست حضرت رضا (ع) بآن ملعون فرمود یا امیر المؤمنین زید برادر مرا یزید بن علی (ع) قیاس مکن زیرا که او از علماء آل محمد بود و بجهت رضا و خوشنودی خداوند غضب کرد و با دشمنان خدا جهاد کرد تا اینکه در راه خدا کشته شد پدر بزرگوارم موسی بن جعفر (ع) از برای من حدیث کرد از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد بن علی (ع) شنیده بود که آن جناب میفرمود خداوند رحمت کند عم من زید را که مردم را دعوت نمود به پسندیده از آل محمد و اگر ظفر یافته بود و فتح نموده بود البته وفا میکرد بآنچه مردم را بآن میخواند و وقتی که میخواست خروج کند بمن در این باب مشورت کرد من باو گفتم ای عم بزرگوار اگر راضی میشوی که ترا در کناسه کوفه بکشند و جسدت را بر سر دار کشند خروج کن پس چون که خروج کرد جعفر بن محمد بن علی (ع) فرمود وای بر کسی که آواز او را بشنود و او را اجابت نکند مأمون عرض کرد یا ابا الحسن آیا از پیغمبر (ص) توعید و تعذیب نرسیده است در حق کسی که بغیر حق ادعای امامت کند حضرت رضا (ع) فرمود زید بن علی (ع) ادعای باطلی نکرد و نهایت ترس از خدا و پرهیزکاری داشت از این مطلب بلکه بمردم گفت ای مردم من دعوت میکنم شما را به پسندیده از آل رسول و مقصود او خودش نبود چه او معرفت داشت باینکه برادرش مستحق امامت است و توعید و تعذیب که از جانب پیغمبر اکرم رسیده است در حق کسی است که ادعا کند که خداوند او را امام قرار داده و بعد از آن مردم را بغیر دین خدا دعوت کند و با اینکه خودش علم ندارد و چیزی نمیفهمد مردم را گمراه کند و از دین بیرون برد چه

آنها را وامیدارد که اقرار کنند و امامت او و سوگند بخداوند که زید از کسانی بود که مخاطب آیه شریفه وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ بوده و مصداق این آیه آن بزرگوار بوده چه آن جناب در راه خداوند جانفشانی کرد (۲) «مصنف گوید» که زید بن علی بن الحسین فضایل بسیار دارد که از غیر از حضرت رضا (ع) نیز روایت شده مناسب اینست که بعضی از احادیث که دلالت بر فضیلت او دارد عقب این حدیث ذکر شود تا هر کس در این کتاب نظر میکند اعتقاد ما امامیه را در حق زید بن علی (ع) بداند (۳) جابر بن یزید جعفی از حضرت باقر (ع) از پدران خود از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده‌اند که آن جناب فرمود که رسول خدا فرمود بفرزند سعادت‌مند خود حضرت حسین (ع) که ای حسین از صلب تو بیرون آید مردی که او را زید گویند او و اصحاب او در روز قیامت علی رؤس الاشهاد قدم گذارند بر گردنهای مردم و بی حساب داخل بهشت شوند (۴) و از عمرو بن خالد مروی است که گفت زید بن علی (ع) از برای من حدیث کرد

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۹۲

(۱) در حالتی که موی خود را بدست گرفته بود و فرمود پدرم از برای من حدیث کرد در حالتی که موی خود را بر دست گرفته بود و فرمود حسین بن علی (ع) از برای من حدیث کرد در حالتی که موی خود را بدست گرفته بود و فرمود علی بن ابی طالب (ع) از برای من حدیث کرد در حالتی که موی خود را بدست گرفته بود و فرمود رسول خدا از برای من حدیث کرد در حالتی که موی خود را بدست گرفته بود و فرمود هر کس اذیت کند یک موی مرا اذیت کرده است مرا و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و هر کس خدا را اذیت کند تمام اهل زمین و آسمان او را لعنت کنند. «مترجم گوید» که موی بر دست گرفتن رسول کنایه از آنست که هر کس اذیت کند اولاد مرا که بمنزله جزء بدن من هستند چنان که موی من جزء منست خدا را اذیت کرده است و زید بن علی از اولاد امجاد آن جناب بود.

(۲) و سعید بن خیثم از برادر خود معمر روایت کرده است که گفت در نزد صادق آل محمد (ع) نشسته بودم بناگاه زید بن علی بن الحسین (ع) آمد و دست خود را بدو چوب دو طرف در گذاشت و در وسط آستانه ایستاد حضرت صادق (ع) فرمود ای عم بزرگوار پناه میبرم بخدا که ترا در کناسه کوفه بدار کشند مادر زید گفت قسم بخدا که وانداشته است ترا بر گفتن این مطلب مگر آنکه بر فرزند من حسد میبری حضرت سه مرتبه فرمود ای کاش این کلام از روی حسد بود ای کاش از روی حسد بود ای کاش از روی حسد بود پدر بزرگوارم از جد بزرگوارم روایت کرده است که آن جناب فرمود میان فرزندان من مردی بیرون آید که او را زید گویند و در کوفه او را بقتل رسانند و در کناسه او را بدار کشند و در نشئه آخرت چون از قبر بیرون آید از برای روح او درهای آسمان گشوده شود و اهل آسمان را بهجت روی دهد بسبب او و روح او را در چینهدان مرغ سبزی قرار دهند و ببرند در بهشت و هر جای از بهشت که خواهد او را سیر دهند (۳) و از جابر جعفی مروی است که گفت بر

حضرت ابی جعفر محمد بن علی (ع) داخل شدم در حالتی که زید برادر او نزد آن جناب بود و در آن حال معروف بن حر بود مکی وارد شد حضرت ابو جعفر (ع) باو فرمود ای معروف انشا کن طرفه اشعاری که در نزد تست معروف این اشعار را انشا نمود لعمرک ما ان ابو مالک- بوان و لا بضعیف قواه- و لا بألد لدی قوله- یعدای الحکیم- اذا ما نهاه و لکنه سید بارع- کریم الطبائع حلو ثناه- اذا سده سده مطواعه و مهما و کلت الیه کفاه یعنی قسم بجان تو که ابو مالک مردی سست و ضعیف القوی نیست بلکه استیلا و تسلط دارد و این قدر سخت خصومت نیست که نزد گفتار خود مخالفت کند حکیم را هر گاه آن حکیم او را نهی کند از گفتاری یعنی مطیع

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۹۳

حکیم علی الاطلاق خداوند رحمان است (۱) و لکن ابو مالک بزرگی است که بر همگنان خود فائق و سروری دارد و طبیعتهای او تماما حسنه و از رذایل و بد خلقی مبرا است و شیرین است ثنا و مدح او و شایسته است هر گاه او را بزرگ و مولا میدانی بزرگ دانسته کسی را که لازم الاطاعه است و هر گاه امری بدان موکول گردانی از عهده کفایت آن برمیآید چون معروف این اشعار را انشاء فرمود آن جناب دست خود را بر دو شانه زید گذاشت و فرمود یا ابا الحسن اینها صفت تست. (۲) و از عبد الله بن سیابه مروی است که گفت ما هفت نفر بودیم بیرون رفتیم از کوفه تا اینکه در مدینه وارد شدیم و خدمت حضرت ابی عبد الله صادق آل محمد رسیدیم فرمود آیا خبری از عم بزرگوار من زید دارید ما عرض کردیم آن جناب خروج کرده است یا خروج خواهد نمود فرمود اگر از او خبر یافتید بمن بگوئید ما چند روزی مکث کردیم در مدینه قاصدی از برای بسام صیرفی آمد و نامه داشت و در آن نامه نوشته بود اما بعد از روز چهارشنبه غره ماه صفر زید خروج کرد و روز چهارشنبه و پنجشنبه را در خروج خود مکثی نمود و استمراری یافت اما روز جمعه او را شهید کردند و فلان و فلان هم کشته شد ما این خبر را بسمع همایون حضرت صادق (ع) رسانیدیم و نامه بخدمت او دادیم آن جناب نامه را خواند و چون بر مضمون آن اطلاع یافت گریه کرد و فرمود **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** من در نزد خالق اکبر در صف محشر طلب مزد و ثواب از برای عم خود میکنم چه خوب عمی بود و مردی بود که در دنیا و آخرت از برای ما منفعت داشته و دارد و دو مرتبه فرمود بخدا قسم که عم من شهید وفات یافت مثل شهدائی که با رسول خدا و علی و حسن و حسین شهادت یافتند صلوات الله علیهم. (۳) و از فضیل بن یسار مروی است که گفت صبح روزی را در نزد زید بن علی (ع) رفتم که در آن روز در کوفه خروج کرده بود و لذا شنیدم که میفرمود کیست کسی که مرا اعانت کند از شما بر قتال و جهاد کردن با اهل شام که در گذرگاههای رودی وارد شده‌اند که میان عراق عرب و عجم است قسم بحق آن کسی که محمد (ص) را پیغمبری مبعوث گردانیده که احدی از شما اعانت و یاری نمیکند مرا مگر آنکه در روز قیامت باذن خدا دست او را بگیرم و او را داخل بهشت کنم پس از آنکه او را بقتل رسانیدند حیوانی کرایه کردم و رو بمدینه آمدم چون بمدینه رسیدم رفتم بخدمت حضرت ابی عبد الله و در نزد خود این خیال میکردم که اگر آن جناب را از این واسطه آگاه کنم البته جزع خواهد کرد و چون داخل بر آن جناب شدم فرمود چه

کردند بزید عم من گریه گلویم را گرفت فرمود او را کشتند عرض کردم بلی بخدا او را کشتند فرمود او را بدار کشیدند عرض کردم بلی بخدا قسم که او را بدار کشیدند فضیل گوید که آن جناب شروع کرد بگریه کردن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۹۴

(۱) و اشکهای چشم او چون مروارید بدو طرف صورت او جاری شد پس از آن فرمود ای فضیل تو با عم من زید در قتال و جهاد با اهل شام حاضر بودی عرض کردم بلی فرمود تو چند نفر از ایشان را کشتی عرض کردم شش نفر فرمود شاید در قتل ایشان و استحقاق آنها شکی داشته باشی عرض کردم اگر در خون آنها شک داشتم چرا میکشتم آنها را پس از آن جناب شنیدم که فرمود خداوند مرا در این خونها شریک گرداند بخدا قسم که عم من با اصحاب او شهید وفات کردند مثل شهدائی که در رکاب علی بن ابی طالب و اصحاب آن جناب جانفشانی کردند (۲) «مصنف گوید» که از این حدیث بقدر حاجت نقل نمودیم

(۳) «باب بیست و ششم» «در ذکر آنچه از آن جناب وارد شده است از اخبار وارده و فنون متکثره»

(۴) از عباس غلام حضرت رضا (ع) مروی است که گفت از آن جناب شنیدم که فرمود هر کسی که هنگامی که اذان صبح را میشنود بگوید

اللهم انی أسألك باقبال نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک و اصوات دعائک ان تتوب علی إِنْکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

و باز این دعا را بخواند هنگامی که اذان مغرب را می شنود و در آن روز و یا در آن شب بمیرد با توبه مقبول مرده است و داخل بهشت می شود. (۵) از دعبل بن علی مروی است که گفت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدر بزرگوارش از پدران خود از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود چهار طایفه باشند که من در روز قیامت شفیع ایشان باشم و بشفاعت من مفتخر شوند کسانی که اکرام کنند ذریه مرا بعد از من و کسانی که حاجتهای ایشان را برآرند و کسانی که در وقت اضطرار آنها ساعی امور آنها شوند و کسانی که بقلب و زبان آنها را دوست دارند و اظهار دوستی کنند. (۶) از فتح بن یزید جرجانی مروی است که نوشت بحضرت علی بن موسی و از آن جناب سؤال کرد از مردی که در ماه رمضان با زنی در یک روز ده مرتبه جماع کند آن زن حیله او باشد یا اجنبیه باشد و بر او حرام باشد؟ حضرت در جواب او فرمود که ده کفاره باید بدهد از برای هر مرتبه جماعی یک کفاره و لیکن اگر چیز خورده باشد و یا اینکه آشامیده باشد باید کفاره یک روز بدهد (۷) حضرت عسگری حسن بن علی (ع) بتوسط آباء و امجاد خود از حضرت علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود که چون جعفر بن ابی طالب (ع) از حبشه آمد و

خدمت حضرت رسول (ص) مشرف شد (۱) آن بزرگوار برخاست و دوازده قدم او را استقبال کرد و با وی معانقه کرد و میان دو چشم او را بوسید و گریه کرد و فرمود ای جعفر نمیدانم بکدام یک سرور و شادی من زیادتر است به آمدن تو از سفر یا بگشادن خدا قلاع خیبر را بدست برادرت بمحض دیدن او از روی شادی گریه کرد (۲) حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش از پدران خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود وقتی که مرا با آسمان بردند رحمی دیدم که بعرش خدا آویخته است و از رحم دیگر بیروردگار شکوه میکند بآن رحم گفتم که میان تو و رحمی که از او شکایت میکنی چه قدر فاصله است گفت چهل پشت فاصله است (۳) از عباس بن هلال مروی است که گفت از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) شنیدم که فرمود هر کس یک روز از ماه شعبان را روزه بدارد و نیت او رسیدن باجر آخرت باشد خدا او را داخل بهشت گرداند و هر کسی که هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند حقتعالی در روز قیامت او را در زمره رسول خدا محشور گرداند و کرامت الهی بر او واجب گردد و هر کس سه روز از ماه شعبان را روزه بدارد و آن ماه را بماه مبارک رمضان متصل کند حقتعالی روزه دو ماه متوالی از برای او ثبت کند (۴) ذکریا بن آدم از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که از آن جناب شنیدم که میفرمود از برای نماز چهار هزار در است «مترجم گوید» شاید مراد اینست که از برای نماز گذار چهار هزار باب رحمت مفتوح می شود یا مراد اینست که نماز چهار هزار مسأله دارد (۵) از ابی هاشم جعفری مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم از نماز خواندن بر کسی که او را بردار کشیده اند فرمود آیا نمیدانید که جعفر جد بزرگوارم بر عم خود زید بن علی نماز خواند عرض کردم میدانم و لیکن میخواهم تفصیل آن را بیان نمائید تا مفصلاً بفهمم فرمود تفصیل آن اینست که اگر روی دار کشیده شده بقبله است محاذی شانه راست او بایست و اگر پشت او بقبله است محاذی شانه چپ او بایست همانا میان مشرق و مغرب قبله است و اگر شانه چپ او رو بقبله است محاذی شانه راست او بایست و اگر شانه راست او رو بقبله است محاذی شانه چپ او بایست و بهر نوعی که او منحرف است تو باید محاذی شانه او باشی و روی تو در میان مشرق و مغرب باشد و نه رو بقبله باشی و نه پشت بقبله زیرا که قبله او میان مشرق و مغرب است ابو هاشم گوید که بعد از آن آن جناب بمن فرمود که ان شاء الله فهمیدی (۶) «منصف گوید» که این حدیث نادر و غریب است و من این حدیث را در اصول و مصنفات نیافتم و بغیر از این یک سند دیگر سندی از برای آن نجستم (۷) از حارث بن دلهاث غلام حضرت رضا (ع) مروی است که گفت از آن حضرت شنیدم که فرمود هیچ مؤمنی مؤمن نخواهد بود مگر اینکه سه خلصت در او باشد طریقه از خدا و طریقه از رسول خدا و طریقه از ولی خدا اما طریقه خدا پنهان داشتن سر است چنانچه فرمود عالمُ الْعَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ عَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ چه حقتعالی

دانای بغیب است و احدی را از آن مخبر نکند مگر کسی را که برگزیده باشد چون رسول او پس غیب سر است و حقتعالی آن را همیشه پنهان میدارد (۱) اما طریقه رسول خدا مدارا کردن با مردم است چنانچه حقتعالی بپیغمبر خود فرمود که با مردم مدارا کن در آنجا که میفرماید *حُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ* و اما طریقه ولی خدا صبر کردن بر سختی و شدت است چنانچه فرموده *وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ* (۲) سلیمان بن جعفر جعفری از حضرت رضا (ع) از پدران او از حضرت علی بن ابی طالب روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا فرمود سه خصلت از کلاغ یاد بگیرید جماع کردن او را در پنهانی و شتافتن او در اول صبح در طلب روزی خود و حذر و ترسیدن او (۳) از یاسر خادم مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که میفرمود این خلق در سه موطن نهایت وحشت دارند، در روزی که متولد میشوند و از شکم مادر بیرون می‌آیند و دنیا را می‌بینند و روزی که می‌میرند و آخرت و اهل آن را مشاهده میکنند و روزی که مبعوث میشوند و سر از قبر بیرون می‌آورند و احکامی می‌بینند که هرگز در دار دنیا آن احکام را ندیده‌اند و حقتعالی در این سه موطن بر یحیی (ع) سلام فرستاده و او را از ترسیدن ایمن نموده در آنجا که میفرماید *وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا*

و عیسی بن مریم (ع) در این سه موطن بر خودش سلام کرده و خودش را ایمن نموده و گفته است *وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا* (۴) از حسن بن علی دیلمی غلام حضرت رضا (ع) مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که میفرمود هر کس سه نفر از مؤمنین را در خانه کعبه برد و حج کنند نفس خود را بمال از خدا خریده است و خدا از او سؤال نکند که مالش را از کجا پیدا کرده است از حلال یا حرام (۵) «مصنف گوید» که مقصود اینست که شبهه که در مال او واقع شده است حق تعالی از آن سؤال نکند و بعوض صاحبان مال و خصماء او را راضی گرداند (۶) حارث بن دلہات از پدرش از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود حقتعالی بسه چیز امر فرموده است مشروط بر اینکه بسه چیز مقرون باشد امر بنماز فرموده و آن را مقرون فرموده بزکاة پس کسی که نماز بخواند و زکاة ندهد هرگز نماز او مقبول نخواهد شد و امر بشکر کردن از برای خود نموده و آن را بشکر پدر و مادر مقترن فرمود پس کسی که والدین را شکر نکند خدا را شکر نکرده و امر بتقوی فرموده و آن را بصله رحم مقترن نموده پس کسی که صله رحم نکند تقوی ندارد و خدا را پرهیزکار نیست (۷) از ابی نصر بزنطی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که فرمود از علامات فقه و دانشوری احکام الهی حلم و علم و سکوت است چه سکوت بایی است از ابواب حکمت و سکوت کسب میکند محبت را و راهنما است بهر خوبی.

(۱) از حمدان دیوانی مروی است که گفت حضرت رضا (ع) فرمود که صدیق و رفیق هر مردی عقل او است و دشمن او جهل و نادانی او است. (۲) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدر خود از پدران او از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که مردی آن جناب را وعده گرفت که خانه او را مشرف ساخته و بمنزلش در آید امیر المؤمنین (ع) بآن مرد فرمود که اگر سه عمل میکنی در خانهات می‌آیم عرض کرد آن سه عمل چیست حضرت فرمود از خارج چیزی بجهت ما افزوده نکنی و آنچه در خانه داری از ما پنهان نکنی و بعیال خود اجحاف نکنی که بکلفت و مشقت افتد و از برای ما پذیرائی کند عرض کرد چنین کنم حضرت او را اجابت فرموده بمنزلش تشریف فرما شد. (۳) داود بن سلیمان از علی بن موسی الرضا (ع) از پدر بزرگوارش از پدران خود از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود که چهار طائفه را من روز قیامت شفاعت کنم اگر چه گناه جمیع اهل روی زمین را کرده باشند، یاری‌کنندگان اهل بیت من و بر آورندگان حاجتهای ایشان هنگامی که مضطر باشند و دوست دارندگان ایشان بقلب و زبان خود و رفع‌کنندگان از ایشان هر بلیه که از برای آنها رخ نماید. (۴) حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود در زمان بنی اسرائیل ماه از افق طلوع نکرد و در زیر زمین حبس شد و بنی اسرائیل ماه را ندیدند حقتعالی بموسی (ع) وحی فرمود استخوانهای یوسف را از مصر بیرون آورد تا ماه طلوع کند و باو وعده فرمود که هر وقت استخوانهای یوسف (ع) را بیرون آوردی ماه طلوع کند موسی (ع) از قوم سؤال کرد که آیا کسی هست که بداند محل قبر یوسف در چه مکان است.

کسی گفت که در اینجا پیر زنیست میداند قبر او در کجاست موسی (ع) عقب پیر زن فرستاد پیره زنی زمین گیر و کور حاضر ساختند موسی (ع) باو فرمود میدانی موضع قبر یوسف (ع) را عرض کرد بلی میدانم فرمود اطلاع بده مرا از آن عرض کرد نمیگویم قبر در کجا است مگر آنکه چهار عمل از برای من بکنی مرا از شوهرم طلاق بگیری و مرا بجوانی برگردانی و دیده مرا روشن نمائی و قرار بدهی که مرا با خودت در بهشت ببری این مطلب بر موسی (ع) گران آمد و بزرگ بنظر او جلوه کرد حقتعالی وحی فرستاد بموسی که سؤالهای پیره زن را اجابت کن و از من بخواه موسی (ع) چنان کرد و حاجتهای پیره زن بر آمد و موسی را دلالت کرد بر آن قبر حضرت موسی (ع) استخوانهای یوسف (ع) را از کنار رود نیل بیرون آورد و استخوانها

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۹۸

در صندوق مرمری بود چون او را بیرون آورد ماه طلوع کرد و او را بشام حمل نمود و از این جهت است که اهل کتاب مردگان خود را بشام حمل مینمایند. (۱) از حسن بن علی بن فضال مروی است که گفت از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) سؤال کردم از معنی بسم الله.

آن جناب فرمود معنی قول گوینده

اینست که علامت بگذار بر قلب من سمه از سمات خدا را که آن عبودیت و بندگیست.

عرض کردم معنی سمه چیست فرمود علامت. (۲) سلیمان بن جعفر از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود پدر بزرگوام از جد بزرگوام از پدران خود از علی بن ابی طالب (ع) از برای من حدیث کرد که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که هدهدی را که خداوند آفریده در بال آن بزبان سریانی نوشته است

آل محمد خیر البریه

آل محمد بهترین آفریده شدگان حضرت رب العزه میباشند. (۳) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء و امجاد خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود که رسول الله فرمود یا علی خوشا بحال کسی که ترا دوست دارد و تصدیق کند ترا و وای از برای کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب کند ترا دوستان تو در آسمان هفتم و طبقه هفتم زمین و میان آسمان هفتم و زمین هفتم معروف و مشهورند باینکه ایشان از اهل دین و ورع و طریقه نیکو و اهل تواضع و فروتنی در درگاه خداوندی هستند چشمهای آنها بزیر افتاده باطراف خود نظر نکند و قلوب ایشان ترسناک است بجهت ذکر خداوند و حق ولایت و دوستی ترا شناخته‌اند و زبان ایشان بفضل تو گویا است و چشم ایشان بجهت محبت و عطوفت تو و فرزندان تو ائمه هدی اشک ریزان است متدین میباشند بآنچه حقتعالی در کتاب خود بآن امر فرموده و از سنت پیغمبر آنچه دلیل و برهان رهبر ایشان شده عمل کنند بآنچه صاحبان امر ایشان آنها را بآن امر نمایند و با یک دیگر صله کنند و قطع نکنند و با یک دیگر دوستی کنند و غضبناک نشوند و ملائکه از برای آنها طلب رحمت کنند و در دعای آنها آمین گویند و از برای گناهکاران آنها استغفار کنند و در حضور آنها حاضر میشوند و بجهت فقدان آنها وحشت میکنند و متألّم میشوند تا روز قیامت. (۴) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود.

رسول خدا فرمود حقتعالی نیافریده است خلقی را افضل و گرامی‌تر از من مولای متقیان میفرماید که من عرض کردم یا رسول الله تو افضل خواهی بود یا جبرئیل فرمود یا علی حقتعالی پیغمبران مرسل خود را بملائکه مقربین فضیلت و موضعت سریت داده است و مرا از جمیع پیغمبران از مرسل و غیر مرسل فضیلت داده و فضیلت، بعد از من

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۱۹۹

یا علی از برای تو و ائمه بعد از تو است (۱) و ملائکه خدام ما و خدام دوست دارندگان ما باشند یا علی حمله عرش و کسانی که در گرداگرد عرش هستند تسبیح کنند بحمد پروردگار و استغفار کنند از برای کسانی که

تصدیق کنند و اعتقاد دارند ولایت و محبت ما را یا علی اگر ما نمیبودیم حقتعالی نمی آفرید آدم را و نه بهشت را و نه جهنم را و نه آسمان را و نه زمین را.

پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال اینکه ما سبقت کردیم بر ملائکه در معرفت پروردگار و تسبیح و تهلیل و تقدیس او زیرا که اول چیزی که حقتعالی آفرید ارواح ما بود.

پس از آن ارواح ما را بتوحید و تمجید خود گویا فرمود و بنطق در آورد پس از آن ملائکه را آفرید چون ملائکه مشاهده کردند که ارواح ما یک نور است امر ما را بزرگ شمردند ما

سبحان الله

گفتم تا ملائکه بدانند که ما آفریده شده گانیم و حقتعالی منزّه و مبرا است از صفات ما پس ملائکه بسبب تسبیح ما سبحان الله گفتند و خدا را از صفات منزّه و مبرا نمودند.

پس چون ملائکه عظمت شأن ما را مشاهده کردند ما

لا اله الا الله

گفتیم تا ملائکه بدانند که خدائی بغیر از آن ذات یگانه نیست و ما بندگانیم و خدایان نیستیم تا اینکه واجب باشد ما را با خدا یا با غیر او عبادت و پرستش نمود.

پس ملائکه گفتند

لا اله الا الله

پس چون مشاهده کردند بزرگی محل ما را گفتیم

الله اکبر

تا اینکه ملائکه بدانند که خدا بزرگتر از آنست که کسی در بزرگی محل باو برسد و کسی ببزرگی محل باو نرسد مگر بمشیت او پس چون مشاهده کردند بقرارداد خدا عزت و قوت را از برای ما گفتیم

لا حول و لا قوة الا بالله

تا اینکه ملائکه بدانند که حول و قوة از برای ما نیست مگر بمشیت خدا پس چون مشاهده کردند نعمتهای خدا را بر ما که واجب کرده است اطاعت کردن ما را گفتیم

الحمد لله

تا اینکه ملائکه بدانند که حق تعالی بسبب اعطا و نعمتهای خود مستحق حمد است و واجب است حمد او بر ما پس ملائکه گفتند

الحمد لله

پس ملائکه بسبب وجود ما هدایت یافتند بمعرفت وحدانیت و توحید خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید خداوند بعد از آن حق تعالی آدم را آفرید و ما را در صلب او قرار داد و ملائکه را فرمود او را سجده کنند بجهت تعظیم ما و اکرام ما و سجده ملائکه از برای خداوند از راه عبودیت و بندگی است و از برای آدم (ع) اکرام و طاعت است چه ما در صلب او بودیم پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال اینکه جمیع ملائکه از مقرب و غیر مقرب بر آدم سجده کردند و چون من بآسمان عروج کردم جبرئیل اذان و اقامه گفت و لیکن هر فصلی از اذان و اقامه را دو بار گفت پس از آن بمن گفت که ای محمد مقدم شو من باو گفتم ای جبرئیل من بر تو مقدم

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۰۰

شوم (۱) گفت بلی بجهت اینکه خدای تعالی پیغمبران را بر جمیع ملائکه فضیلت داده است و ترا بخصوص فضیلت و مزیت داده پس مقدم شدم و با ملائکه نماز خواندم و این فخری نیست و چون بحجابهای نور رسیدم جبرئیل بمن گفت یا محمد از من مقدم شو و از من تخلف نمود من گفتم ای جبرئیل در مثل چنین موضعی از من مفارقت میکنی گفت یا محمد اینجا خانه مکانی است که حد من است حق تعالی قرار فرموده و از اینجا قدرت ندارم تجاوز کنم و اگر از اینجا تجاوز کنم بالهائیم میسوزد بجهت تعدی کردن از حدود حضرت رب العزت که از برای من قرار داده پس من در نور انداخته شدم و بالا رفتم بمقداری از بلندی محل که مشیت الهی قرار گرفته بود پس صدائی بر آمد یا محمد عرض کردم

لبیک ربی و سعیدیک تبارکت و تعالیت

پس ندائی بر آمد یا محمد تو بنده منی و منم پروردگار تو پس مرا بندگی کن و بر من توکل کن تو نور من میباشی در میان بندگان من و رسول من میباشی در میان آفریدگان من و حجت من میباشی در میان خلق من از برای تو و تابعان تو بهشت را خلق کردم و از برای کسی که ترا مخالفت کند آفریدم جهنم را و از برای اوصیاء تو واجب گردانیدم کرامت خود را و از برای شیعیان اوصیاء تو واجب گردانیدم ثواب خود را من عرض کردم پروردگارا اوصیاء من کیستند ندائی برآمد که ای محمد اسماء اوصیاء تو بر ساق عرش من نوشته است پس چون نظر کردم بساق عرش در حالتی که من در پیشگاه حضرت الهی ایستاده بودم دیدم دوازده نور را در هر نوری سطری بخط سبز اسم یکی از اوصیاء من نوشته شده اول ایشان علی ابن ابی طالب و آخر ایشان راهنمای امت حضرت مهدی (ع) نوشته شده است پس عرض کردم پروردگارا اینها اوصیاء من هستند بعد از من صدائی برآمد

ای محمد اینها اولیاء من و دوستان من و اصفیاء من و حجج من بعد از تو بر خلق من هستند و ایشانند اوصیاء تو و خلفاء تو و بهترین خلق من بعد از تو بعزت و جلال خودم قسم که بسبب اینها ظاهر میکنم دین خود را و بواسطه اینها بلند میکنم کلمه خود را یعنی شرائع اسلام را و بواسطه آخرین اینها پاک میگردانم زمین را از دشمنان خود و او را مالک مشارق و مغارب زمین میگردانم و بادها را از برای او مسخر میگردانم و ابرهای حامله بیاران از برای او ذلیل و منقاد میگردانم و او را بلند میگردانم در میان اسباب موجودات خود و او را بلشگر خود یاری میکنم و بملائکه خود مدد میکنم تا اینکه دعوت مرا آشکار کند و خلق را جمع نماید بر توحید من پس از آن بکمک او را دائمی میکنم و روزگار را بدست اولیاء خود میدهم تا روز قیامت (۲) و بسند این روایت حضرت رضا (ع) فرمود حیا از ایمان است.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۰۱

(۱) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر و آن جناب از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد روایت کرده است که آن جناب فرمود سلیمان بن داود روزی باصحاب خود فرمود که خدای تبارک و تعالی ملکی بمن عطا فرموده است که باحدی غیر از من عطا نفرموده از برای من مسخر کرده است باد و انسانی و جن و طیور و وحوش را و مرا زبان مرغان تعلیم نموده و از هر چیزی بمن کرامت فرموده است و با اینکه این قدر سلطنت بمن داده است یک روز سرور و شادی من باتمام نرسیده است و دوست دارم که فردا داخل قصر خود شوم و بر بالای قصر برآیم و بملک و مملکت خود نظر کنم و احدی مأذون نیست بر من وارد شود تا عیش من ناقص شود اصحاب او انگشت منت بر دیده قبول نهاده روزانه دیگر عصای خود را دست گرفته و بر بلندتر موضعی از قصر خود بر آمد و تکیه بر عصای خود کرده ایستاد و با کمال فرح و سرور نظر بمملکت خود مینمود و نهایت خورسندی و شاد کامی از برای او دست داده از ملک و مملکت خود بناگاه نظر او بجوان خوش لباس خوشروئی افتاد که از بعضی گوشه‌های قصر بیرون آمد پس چون او را دید گفت کی ترا داخل قصر نمود و حال اینکه امروز قدغن کرده‌ام کسی داخل قصر نشود پس تو باذن کی داخل شدی آن جوان گفت که مرا داخل این قصر کرده است خدای من و باذن او وارد شده‌ام سلیمان گفت پروردگار من سزاوارتر از من است بداخل کردن در این قصر تو کیستی گفت ملک الموتم گفت بچه کار آمده گفت آمده‌ام قبض روح کنم سلیمان گفت مشغول شو بآنچه مأموری امروز روز سرور و شادی منست و خداوند نخواسته است از برای من سروری را بغیر از لقاء خود پس ملک الموت روح او را قبض نمود بهمان حالت که سلیمان بر عصای خود تکیه کرده بود پس مدتی مدید بهمان حالت باقی بود وفات کرده بود و مردم باو مینگریستند و خیال میکردند زنده است پس این مطلب باعث فتنه شد و اختلاف در میان آنها پیدا شد بعضی گفتند سلیمان این ایام متمادی که بر عصای خود تکیه کرده است و رنج و مشقت از برای او نیست و حال اینکه نه خواب رفته است و نه اکل و شرب کرده است.

پس باید پروردگار ما باشد و بر ما واجب است که او را پرستش کنیم و قومی گفتند سلیمان ساحر است و چنین بنظر ما جلوه داده است که ایستاده و بر عصای خود تکیه کرده است و چنین نیست بلکه بنظر ما این نوع جلوه میکند و چشمهای ما را سحر کرده است مؤمنان گفتند که سلیمان بنده خدا است و پیغمبر او است و تدبیر و تفکر در امر خدا میکند که چه قسم مشیت او قرار گرفته است پس چون اختلاف در میان آنها پیدا شد حقتعالی جانور معروف چوبخواره را فرستاد رفت در میان عصای سلیمان و جوف عصا را خورد تا اینکه عصا شکست و سلیمان از قصر خود بروی در افتاد پس جن باین سبب جزای چوب خواره و صنعت او را داد که هر وقت خواهد چوب

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۰۲

بخورد گل از برای آن در محل آن روی هم بچسبانند (۱) از این جهت است که در هیچ مکان چوب خواره یافت نشود مگر آنکه نزد آن آب و گل باشد و از این سبب است که حقتعالی میفرماید فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ پس آن هنگام که حکم کردیم ما بر سلیمان مرگ را و او مرده و بر عصای خود تکیه کرده بود راهنمونی نکرد دیوان را بر مرگ او مگر جنبنده زمین یعنی چوب خواره که آن را ارضه گویند از زمین برآمده میخورد عصای او را پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان دانستند جنیان که اگر میدانستندی غیب را درنگ نمیکردند این مدت که بعضی گویند یک سال بود در عذاب خوارکننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان در عمل عمارت میکوشیدند: «مترجم گوید» که چون جنیان را گمان این بود که غیب میدانند این عمل باعث شد که این گمان خطا بوده است پس از آن حضرت صادق (ع) فرمود که بخدا قسم این آیه نازل نشده است باین نوع که مشهور است و باین طور نازل شده است فلما خر تبينت الانس ان الجن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين

(۲) «باب بیست و هفتم» «در ذکر آنچه وارد شده است از آن حضرت در واقعه هاروت و ماروت»

(۳) از حضرت عسگری حسن ابن علی (ع) بتوسط آباء و امجاد خود از حضرت صادق (ع) مروی است که در قول خدای تعالی وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ اَنْ جَنَابَ فَرَمُودَ كَسَانِي كَهَ گمان کردند که سلیمان بجهت سحر مملکت پیدا کرد متابعت کردند از آنچه را که کفار از شیاطین از سحر و نیرنگات در عهد سلیمان میخواندند و گویند که ما نیز امور عجیبه اظهار میکنیم تا مردم مطیع و منقاد ما شوند و گویند سلیمان ساحر و کافر بود و در سحر مهارت تمام داشت و آنچه مالک شد بسبب سحر مالک شد و بر هر چه قدرت پیدا کرد بسبب سحر بود پس حقتعالی رد کرد بر ایشان این سخن را و فرمود ما كَفَرَ سُلَيْمَانُ كَافِرٌ نَشَدَ وَ سَحَرُ نَكَرَدَ چنانچه این کافران گویند وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ وَ لَكِنَّ دِيَوَانَ دَرُ زَمِينِ اَو كَافِرِ

شدند بسبب ساحری کردن که می‌آموختند مردم را سحر و جادویی که بسلیمان نسبت میدادند آن سحر را و بآن دو فرشته

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۰۳

که نام آنها هاروت و ماروت بود و در شهر بابل که یکی از شهرهای کوفه بود و گویند دماوند است این جادویی را نسبت میدادند (۱) چه بعد از نوح نجی سحره و جادوگران بسیار شده بودند حقتعالی دو فرشته فرستاد به پیغمبر آن زمان که آن عمل که جادوگران مرتکب میشدند آن دو فرشته نیز مرتکب میشدند و بعد باطل میکردند و بسبب ابطال سحر خدعه و فریب جادوگران را رد میکردند چون آن پیغمبر آن دو ملک را ملاقات کرد بامر پروردگار آنها را نزد مردم برد و مردم را امر کرد که سحر بیاموزند و بر حقیقت آن اطلاع پیدا کنند و بر ابطال آن مطلع شوند و آنها را نهی کرد از اینکه یک دیگر را سحر کنند و این مثل آنست که کسیرا بر حقیقت زهر هلاهل مطلع سازند که دفع آن را بتواند کرد و از شر آن سالم باشد پس از آن حقتعالی فرمود وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ یعنی آن پیغمبر آن زمان آن دو ملک را امر نمود که بصورت انسان بر مردم ظاهر شوند و جادویی را که حقتعالی بر آنها تعلیم فرموده است تعلیم مردم کنند پس حقتعالی فرمود این دو فرشته تعلیم ندهند این جادوگری را باحدی و طریقه ابطال آن را باحدی نگویند تا اینکه بر طریق نصیحت و موعظه پیش از آموزانیدن بآن کس که میخواهند بیاموزانند بگویند که ما آزمایش و امتحان خلقان و بندگانیم تا ظاهر شود که تعلیم‌گیرنده اطاعت خدا را خواهد نمود در آن چیزی که تعلیم میگیرد از این عمل سحر و ابطال میکند کید و خدعه جادوگران را و مردم را سحر نمیکند.

پس ای تعلیم‌گیرنده کافر مشو باستعمال این سحر و طلب اضرار باینجا دویی و خواندن مردم را باینکه معتقد شوند که تو زنده میکنی و میمیرانی و عملی از تو صادر می‌شود که احدی غیر از خدا بر آن قدرت ندارد پس اگر چنین کنی این کفر است بعد از آن حقتعالی میفرماید فَيَتَعَلَّمُونَ پس طالبین سحر می‌آموزند و یاد میگیرند مِنْهُمَا از آن چیزی که دیوان در عهد سلیمان از جادوگری و نیرنگ با وی نوشتند و از آنچه حقتعالی بر هاروت و ماروت فرو فرستاد در شهر بابل از عمل سحر، پس از این دو فرقه می‌آموختند ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ سحری را که بسبب آن تفریق کنند میان مرد و زن او چه اینها کسانی بودند که سحر یاد میگرفتند از برای ضرر زدن بمردم و باقسام حيله‌ها و خدعه‌ها مردم را ضرر میزدند و اقسام تعویذات و طلسمات ساخته بودند که اگر فلان تعویذ در فلان موضع دفن شود و فلان عمل بشود هر آینه آن مرد آن زن را دوست دارد و این زن دوستی زیاد باین مرد پیدا میکند یا آنکه میانه آنها جدائی پیدا خواهد شد پس از آن حقتعالی میفرماید وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۰۴

(۱) یعنی نیستند کسانی که سحر می‌آموختند ضرر رساننده باین سحر احدی را مگر باذن خدا یعنی بواگذاشتن خدا ایشان را بر آن کردار چه اگر مشیت خداوند تعلق گرفتگی ایشان را بجبر و قهر از این کردار منع کردی پس از آن فرمود وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ می‌آموختند بایشان آن چیزی را که زیان میرساند و سود ندهد ایشان را زیرا که ایشان چون آموختند این سحر را تا اینکه مردم را بآن جادو کنند و ضرر رسانند پس آموختند چیزی را که بدین ایشان ضرر رساند و سود نبخشد بلکه ایشان را بسبب این عمل از دین خدا بیرون کند وَ لَقَدْ عَلِمُوا وَ هر آینه دانسته‌اند این آموزندگان

لَمَنِ اشْتَرَاهُ بِدِينِهِ

که هر کس اختیار کند سحر را یعنی بدل کند آن را بدین حق و بسبب آموختن آن از دین بیرون رود ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ نَبَاشِدْ در آخرت او را هیچ بهره و نصیبی از ثواب بهشتی و رسیدن بدرجات عالیات پس از آن میفرماید وَ لَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ هر آینه بد چیزی است آنچه فروختند یعنی گرو گذاشتند بآنچیز نفسهای خود را یعنی بفروختند بهره‌های خود را بعذاب لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر بودندی که بدانستندی که آخرت را فروخته‌اند و بهره خود را از بهشت واگذاشته‌اند گذاشته‌اند پس معلوم است نمیدانند زیرا که آموزندگان این سحر را اعتقاد بر آنست که پیغمبر و خدائی و حشری و نشری نخواهد بود و اگر بعد از دار دنیا آخرتی باشد پس با کفر ایشان و قبول نداشتن آن دار آخرت را البته حظی از آن دار از برای ایشان نباشد پس از این جهت بعد از آن فرمود:

وَ لَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ هر آینه بد است این عمل که آخرت را فروختند و بگرو آن عذاب برداشتند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر میدانستند که از برای خود عذاب خریده‌اند و لیکن چون آخرت را انکار داشتند و بآن کافر بودند نمیدانستند پس بنظر ایشان بد نبود و جلوه خوبی کرده بود پس چون که در حجتها و دلیلهای واضح خدا نظر نکردند بر اعتقاد باطل و انکار کردن حق ندانستند که معذب خواهند شد (۲) یوسف بن محمد زیاد و علی بن محمد سیار از پدران خود روایت کرده‌اند که گفتند بحضرت حسن پدر حضرت قائم (ع) عرض کردیم که گروهی گمان کردند که چون عصیان بنی آدم اوج گرفت حقتعالی هاروت و ماروت را که دو فرشته بودند از فرشتگان خود اختیار کرده و با فرشته دیگر که سیم آنها است بدنیا فرستاد و هاروت و ماروت با زهره افساد کرده و اراده زنا کردند و شراب خوردند و نفس محترمی را کشتند در شهر بابل بعذاب الهی گرفتار شدند و جادوگران از هاروت و ماروت تعلیم سحر گرفتند و حقتعالی

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۰۵

آن زن را مسخ نمود و ستاره زهره گردانید بآسمان عروج کرد (۱) امام فرمود معاذ اللّٰه ملائکه معصوم و محفوظند از کفر و اعمال ناشایسته بالطاف خداوندی، حقتعالی در حق آنها فرموده است لا يَعْصُونَ اللّٰهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ فرشتگان خلاف فرموده خدا نکنند و هر چه خدا بآن امر فرماید بکنند و نیز حقتعالی فرموده وَ لَهُ مَنْ

فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ يَعْنِي از برای خداوند است آنچه در آسمانها و زمین است و هر کس نزد خدا است یعنی فرشتگان لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ سرکشی نمیکنند از پرستش او و هیچ مانده نمیشوند و ملال نمیگیرند در عبادت تا در وظایف طاعت ایشان قصوری و فتوری بهم رسد تنزیه میکنند حق سبحانه را از آنچه لایق حضرت وی نباشد شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم و تنزیه حق سبحانه و تعالی مشغولند و سست نمیشوند، و نیز حقتعالی در حق ملائکه میفرماید بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ بلکه فرشتگان بندگانی هستند گرامی شدگان پیشی نگیرند بر خدا بسخن گفتن بلکه بیدستوری وی سخن نکنند پس بی‌اذن او شفاعت احدی نتوانند کرد و ایشان بفرمان حقتعالی کار میکنند یعنی تا امر الهی بایشان نازل نشود بهیچ عملی اقدام ننمایند میدانند حقتعالی آنچه از پیش ایشان است و از آنچه از پس ایشان است یعنی آنچه فرشتگان مقدم و مؤخر داشته‌اند از افعال و اقوال بر او پوشیده نیست بجهت علم او سبحانه باحوال سابق و لاحق ایشان و درخواست نمیکنند مگر کسیرا که خدا به پسندد که در حق وی شفاعت کنند از اهل توحید و ایشان با وجود قرب و منزلت و عدم قصور در طاعت از ترس و عذاب و عقاب او ترسانند از آنکه مبدا تقصیری در عبادت ایشان واقع شود و یا از نهایت عظمت او لرزانند پس از آن آن جناب فرمود که اگر چنین باشند که مردم گمان میکنند که حقتعالی فرشتگان را در زمین خلفاء و جانشینان خود قرار داده و فرشتگان در دنیا مثل پیغمبران و ائمه (ع) باشند آیا پیغمبران یا ائمه (ع) قتل نفس میکردند یا زنا میکردند پس از آن آن حضرت فرمود آیا نمیدانی که هرگز حقتعالی دنیا را خالی از پیغمبری یا امامی از جنس بشر نمیگذارد آیا خدا نفرموده است وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ يَعْنِي نفرستادیم بسوی خلق پیش از تو إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى مگر مردانی که بایشان وحی نازل کردیم و از اهل شهرها و دهها بودند نه از اهل بادیه و زنان و جنیان و ملائکه پس حقتعالی خبر داده است که ملائکه را بزمین نفرستاده است از برای اینکه ائمه باشند بلکه ملائکه را به پیغمبران فرستاده است نه ب مردم.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۰۶

(۱) محمد بن زیاد و محمد بن سیار گویند که ما بآن جناب عرض کردیم که پس بنا بر این باید شیطان فرشته نباشد فرمود بلی شیطان فرشته نبود بلکه از جن بود آیا نشنیده‌ای قول خدا را که میفرماید.

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ پس حقتعالی خبر داده که شیطان از جنیان است و شیطان است که حقتعالی در حق او فرموده وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (۲) و آن جناب فرمود که پدرم از جد بزرگوام حضرت رضا (ع) از پدران خود از علی (ع) روایت کرده‌اند که آن جناب فرمود رسول خدا فرمود که حقتعالی برگزیده است ما گروه آل محمد را و برگزیده است پیغمبران را و برگزیده است ملائکه را که

مقربان درگاه خداوندی هستند و هیچ یک از اینها را برنگزیده است مگر آنکه میدانست حال ایشان را که نکنند چیزی را که ایشان را از دوستی او بیرون برد و او را از عصمت خود قطع کند و بجای نیاورند چیزی را که بدان سبب بالاخره از مستحقان عذاب و غضب خداوند جل شانه شوند.

گویند که ما بآن جناب عرض کردیم که از برای ما روایت شده است که رسول خدا چون تصریح فرمود بامامت علی (ع) حقتعالی دوستی او را بر جماعت کثیره از ملائکه در آسمانها عرضه داشت آنها امتناع نمودند حقتعالی آنها را مسخ کرد و آنها را وزغ گردانید آن جناب فرمود معاذ الله اینها که این گونه احادیث گویند بر ما دروغ بستند و افترا گویند ملائکه رسولان خدا هستند پس ایشان مثل سائر پیغمبران خدا و رسل او باشند بسوی خلق آیا پیغمبران کافر شوند بخدا عرض کردیم نه فرمود پس ملائکه چنین باشند همانا شأن ملائکه عظیم است و امر ایشان جلیل و بزرگ است (۳) از علی بن محمد بن الجهم مروی است که گفت شنیدم که مأمون از حضرت رضا (ع) سؤال کرد از آنچه مردم روایت میکنند از حکایت زهره که زنی بود و هاروت و ماروت با او عمل بدی کردند و آنچه روایت میکنند از حکایت سهیل که سهیل در یمن راهدار بود.

حضرت رضا (ع) فرمود دروغ گویند در گفته خود که اینها دو ستاره شدند بلکه دو جانور از جانوران دریائی شدند و مردم غلط کردند که گمان کردند که زنی و راهداری و ستاره شدند و حقتعالی چنین نیست که دشمنان خود را مسخ کند بنور درخشنده و آنها را تا آسمان و زمینی باقی است باقی بماند و چیزی که مسخ شد بیش از سه روز باقی نمیماند و بعد از سه روز میمیرد و چیزی از نسل او باقی نمیماند و امروز بر روی زمین مسخی نیست و چیزی را سه اسم مسخ بر آن اطلاق میکنند و میگویند از منسوخات است مثل سگ آبی و خوک و خرس و مانند اینها اینها چیزهائی باشند که حقتعالی هر قومی را که بر ایشان غضب کرد و بسبب انکار توحید از رحمت خود دور گردانید و تکذیب پیغمبران او نمودند آن قوم را مسخ کرد بصورت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۰۷

اینها نه اینکه اینها انسان مسخ شده باشند (۱) اما هاروت و ماروت دو فرشته بودند و بمردم سحر می آموختند تا اینکه مردم از سحر جادوگران احتراز کنند و سحر آنها را باطل کنند و فتنه آنها را خاموش کنند و باحدی سحر تعلیم نکردند مگر آنکه باو گفتند که ما امتحان و آزمایش هستیم از برای تو پس کافر مشو و گروهی کافر شدند بدین سبب که این سحری که مأمور باحتراز آن شدند بکار بردند و بدین جادوئی که یاد گرفته بودند از این دو فرشته میان زن و شوهر تفریق میکردند حقتعالی فرمود وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی و این آموزندگان سخن بجهت ابطال نمیتوانند باین سحر باحدی ضرر بزنند مگر باذن خدا یعنی بعلم او و وا گذاشتن او را تا اینکه سحر او تاثیری کند. «مترجم گوید» مراد اینست که این آیه شریفه اقوی دلیل است بر اینکه غرض آموزندگان اضرار بود نه غرض آن دو فرشته که هاروت و ماروت باشند

(۲) باب بیست و هشتم در ذکر آنچه از آن جناب وارد شده است از اخبار متفرقه

(۳) از محمد بن فضیل مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم می‌شود زمانی که در روی زمین امامی نباشد فرمود در آن وقت زمین فرو برد اهل خود را (۴) از احمد بن عمر مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم که آیا زمین بدون امام باقی میماند عرض کردم که ما روایتی از حضرت صادق (ع) داریم که آن جناب فرمود زمین بدون امام باقی نمیماند مگر آنکه خدا بر بندگان خود غضب کرده باشد فرمود اگر در روی زمین امامی نباشد زمین اهل خود را فرو برد (۵) از حسن بن علی الوشا مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم که آیا زمین بدون امام باقی میماند فرمود باقی نمیماند و اگر باقی بماند زمین اهلش را فرو برد (۶) از سلیمان بن جعفر الجعفری مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم که زمین از حجت خالی می‌شود فرمود اگر بقدر یک طرفه العین زمین از حجت خالی ماند اهل خود را فرو برد. (۷) از أبو الصلت عبد السلام بن صالح هروی مروی است که گفت بحضرت علی بن موسی الرضا (ع) عرض کردم یا ابن رسول الله (ص) چه میفرمائی در حدیثی که از حضرت صادق (ع) روایت شده است که آن جناب فرموده که چون حضرت قائم (ع) خروج کند ذریه و اولاد کشندگان حسین (ع) را بقتل رساند بجهت کردار پدران آنها فرمود بلی چنین است.

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۰۸

(۱) عرض کردم پس معنی آیه شریفه وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى چیست چه ظاهر مفاد آیه شریفه آنست که کرده کسیرا بر دیگری پاداش ندهند و این آیه با حدیث منافات دارد فرمود خدای تعالی راست گفته در گفته خود و لیکن اولاد کشندگان حسین (ع) راضی باشند بکردار پدران ایشان و باین عمل مفاخرت کنند و کسی که راضی باشد بعملی مثل اینست که این عمل از او صادر شده باشد و اگر مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب راضی بقتل او باشد در نزد خدا راضی شریک قاتل است و حضرت قائم (ع) چون خروج کند اولاد کشندگان حسین (ع) را بقتل رساند بجهت راضی بودن آنها بکردار پدران آنها أبو الصلت گوید که عرض کردم که چون حضرت قائم شما خروج کند اول کاری که میکند چیست فرمود اول کاری که میکند قطع میکند دستهای طائفه بنی شیبه را زیرا که ایشان دزدان خانه خدا هستند (۲) حسین بن علی بن فضال از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) روایت کرده که آن جناب میفرماید که می‌بینم شیعیان را که چون مفقود کنند و از میان ایشان برود سیم از فرزندان من در هر آبادانی گردش کنند و او را طلب کنند او را نیابند عرض کردم از برای چه یا ابن رسول الله فرمود بجهت اینکه امام ایشان که مراد حضرت قائم (ع) است از نظر ایشان غائب شود عرض کردم چرا غائب شود فرمود از برای آنکه چون دست بشمشیر کند احدی در گردن او بیعت نداشته باشد «مترجم گوید» ظاهراً مراد اینست که اگر دست بشمشیر کند احدی بیعت او را نکند و حضرت رضا (ع) سیم از فرزندان را حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه قرار داده است بلکه در بسیاری از احادیث نسبت بآن جناب الثالث من ولدی

میفرماید چنان که حدیثی نیز بعد از این ذکر خواهد شد و ممکن است که غرض آن حضرت سیم از اولادی باشد هنوز هیچ یک بحسب ظاهر بوجود نیامده‌اند چه در آن زمان محمد بن علی حضرت تقی (ع) بوجود آمده بود و حضرت علی بن محمد تقی (ع) و حسن بن علی عسگری قائم بوجود نیامده بودند و احتمالات دیگر نیز در مقام می‌آید غرض اینست که شبهه نیست که سیم از فرزندان را فرموده است و حضرت صاحب الزمان مقصود او بوده است.

(۳) عبد العزیز بن مهتدی از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود که خارج دهن باید باشنانشسته شود اما داخل دهن قبول بوی نمیکند ظاهراً مراد اینست که بن دندانها را اگر باشنانشویند دهن بوی ندهد اما میان دهن بوی نگیرد (۴) صفوان بن یحیی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) نهی کرده است از اینکه کسی در حین غایط کردن جواب دهد کسی را یا اینکه با کسی تکلم کند تا اینکه فارغ شود (۵) حسن بن علی (ع) بتوسط آباء امجاد خود از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود بحضرت صادق (ع) عرض کردند که مرگ را از برای ما وصف

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۰۹

کن (۱) آن جناب فرمود مرگ از برای مؤمن مثل بوی خوش است که آن را ببویید و از جهت خوشی آن بوی او را خواب رباید و جمیع تعب و الم از او منقطع شود اما از برای کافران مثل گزیدن افعی و نیش فرو بردن عقربها یا سخر است پس بآن جناب عرض کردند که گروهی میگویند که مرگ سخت تر است از بریدن بارها و مقراض کردن و چیدن بمقراضها و شکستن بسنگها و گردانیدن سنگهای آسیا بر روی حدقه‌های چشم فرمود بلی چنین است از برای بعضی از کافران و بد کردارها آیا نمی‌بینید بعضی از آنها را که معاینه این شدائد از برای آنها روی میدهد و هنگام مرگ در این گونه بلیات واقع میشوند پس این حالت مردن از برای آنها سخت تر است از آنکه در آن بلیات واقع بشوند و این حالت از هر چیزی سخت تر است مگر از عذاب آخرت چه آن از عذاب دنیا سخت تر است عرض کردند پس چرا ما کافری را ملاحظه میکنیم که حالت نزع از برای او آسان می‌شود و بآسانی جان میدهد و در آن حال سخن میگوید و میخندد و در مؤمنان نیز این حالت را مشاهده کنیم و بسا هست که مؤمنان و کافران در وقت سكرات موت رنج بسیار میکشند و بدشواری جان میدهند و نهایت سختی از برای آنها روی میدهد فرمود که مؤمن چون بآسانی جان دهد و بزودی حقتعالی در ثواب او تعجیل فرموده و چون بسختی جان دهد حقتعالی میخواهد او را از گناه پاک کند تا اینکه چون وارد آخرت می‌شود و در آن سرای قدم نهد پاک و پاکیزه و بدون گناه قدم نهد و مستحق ثواب اخروی شود که هیچ عملی بغیر از ثواب از برای او نباشد، اما کافر چون بآسانی جان دهد حقتعالی میخواهد پاداش حسابی که در دنیا از او صادر شده است آن هنگام بدهد تا اینکه

وقتی که در آخرت وارد می‌شود چیزی از برای او نباشد مگر آنکه موجب عذاب او شود اما وقتی که بدشواری و سختی جان دهد آن هنگام ابتدای عذاب او باشد و حقتعالی عادلست و باحدی ستم نکند.

پس بحضرت صادق عرض کردند که خبر بده ما را از طاعون آن جناب فرمود که طاعون عذاب خداست از برای قومی و رحمت است از برای قومی دیگر عرض کردند که چگونه می‌شود عذاب رحمت باشد فرمود آیا نمیدانی که آتش جهنم از برای کفار عذاب است و اما از برای فرشته‌هائی که موکل جهنم‌اند و همیشه با کفار در جهنمند رحمت است. (۲) از علی بن اسباط مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم که بسا هست واقعه رخ دهد که لا بد باید حکم آن را بدانم و در شهر کسی از دوستان شما نیست که از او استفسار کنم در این صورت چه کنم فرمود برو نزد فقیه شهر و از او استفسار کن و هر چه فتوی داد بخلاف آن عمل کن زیرا که حق خلاف آنست. (۳) حضرت رضا (ع) از آباء امجاد خود از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است آن جناب فرموده رسول خدا فرمود سفیدی موی پیش سر علامت میمنت و مبارکیست و در دو صفحه صورت علامت سخاوت است و در گیسو علامت شجاعت است و در پشت سر علامت شومی و بدبختی است. (۴) از ابو الصلت عبد السلام بن صالح مروی است که گفت از حضرت علی بن موسی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۱۰

الرضا (ع) شنیدم که فرمود (۱) حقتعالی به پیغمبری از پیغمبران خود فرمود که چون صبح کردی اول چیزی که پیش روی تو آید مایوس مکن آن را و پنجم چیزی که پیش روی تو آید از آن فرار کن پس چون صبح کرد آن پیغمبر میگذشت ناگاه بکوهی سیاه و بزرگ برخورد پس ایستاد و نزد خود خیال کرد که پروردگار من بمن امر کرده است که بخورم این را و متحیر ماند دوباره نزد خود خیال کرد که پروردگار من تکلیف ما لا یطاق بمن نمیکند پس شروع کرد برفتن تا اینکه آن کوه را بخورد هر چه بآن کوه نزدیک میشد آن کوه کوچک میشد و چون بآن کوه رسید آن را لقمه دید آن لقمه را خورد دید لذیذتر از هر ماکولی است پس از آن گذشت طشت طلائی یافت خیال کرد که من از جانب پروردگار خود مأمورم که این طشت را پنهان کنم پس گودالی حفر نمود و آن طشت را در میان گودال گذاشت و خاک بر روی آن ریخت چون قدری گذشت ملتفت شد دید که آن طشت ظاهر شد گفت من بعملی مأمور بودم آن را بجا آوردم و چون قدری گذشت بمرغی برخورد که عقب آن مرغ بازی بود و میخواست آن مرغ را شکار کند آن مرغ گرداگرد او میگشت خیال کرد که من مأمورم که این مرغ را پناه دهم پس آستین خود را گشود آن مرغ در میان آستین او پنهان شد آن باز باو گفت چرا شکار مرا پنهان کردی و حال اینکه من مدتی است متمادی که در عقب این شکار دویده‌ام آن پیغمبر در نزد خود خیال کرد که من مأمورم که این باز را مایوس نکنم پس یک قطعه از ران خود را کند و نزد باز انداخت و چون قدری گذشت بگوشت مرده گندیده کرم افتاده رسید نزد خود خیال کرد که مأمورم از این مردار فرار کنم پس فرار کرد

و رجوع کرد در منزل خود و چون بخواب رفت در خواب دید که کسی باو گفت که تو بآنچه مأمور بودی عمل کردی اما دانستی مقصود چه بود گفت اما کوه غضب است و بنده چون غضب بر او مستولی شود خود را نمی بیند و قدر او مجهول می شود و کسی که غضب بر او مستولی شود هر گاه خود را حفظ کرد و قدر خود را شناخت و آتش غضب خود را خاموش کرد عاقبت غضب او مثل آن لقمه لذیذ می شود اما طشت زر عمل صالح است هر گاه بنده آن را مخفی بدارد سزاوار است که حقتعالی آن را ظاهر کند از برای آنکه آن بنده را بآن عمل زینت دهد و ثواب اخروی را ذخیره کند، اما مرغ آن مردی است که ترا نصیحت میکند البته قبول کن و در خود نصیحت را پناه بده، و اما باز شکاری آن مردی است که حاجتی از تو خواهد البته او را مایوس مکن اما آن گوشت گندیده غیبت است زنهار که از آن فرار کن. (۲) از محمد بن اسماعیل بن بزیع مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که میفرمود جمع نمیشود مال مگر به پنج خصلت به بخل بسیار و آرزوی طولانی و حرص زیاد و قطع رحم و ترجیح دادن دنیا بر آخرت (۳) حضرت رضا (ع) از آباء امجاد خود از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که آن جناب نهی فرمود از کشتن پنج حیوان سرد و صوام (مترجم گوید) که سرد مرغی است کلان سر و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۱۱

منقار و صید میکند گنجشک را و شکم او سفید و پشت او سبز است و صوام بر وزن کفار مرغی است تیره رنگ و گردن دراز و شاید مراد ثانی باشد و مقصود از سرد مطلق مرغ باشد چه در اخبار نهی وارد شده است از قتل صوام پس مقصود نهی از مرغ صوام است اگر چه محرم بخصوصه ممنوع است از قتل سرد و شاید صوام صفت سرد باشد و معنی صوام مراد باشد چه آن مرغ روزه میگیرد و الله العالم (۱) و هدهد و مگس و زنبور عسل و مورچه و وزغ و امر فرمود بکشتن پنج حیوان کلاغ و زغن که آن را موش گیر گویند و مار و عقرب و سگ گیرنده «مصنف گوید» که این امر مفید معنی رخصت است نه وجوب. (۲) از محمد بن عیسی یقطینی مروی است گفت حضرت رضا (ع) فرمود که پنج خصلت از خصلتهای پیغمبران در خروس سفید است شناختن اوقات نماز و غیرت و سخاوت و شجاعت و بسیار جماع کردن. (۳) حضرت رضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود رسول خدا فرمود یا علی من از پروردگار در حق تو پنج خصلت خواهش کردم و خدا بمن عطا فرمود.

اول آنکه سؤال کردم که چون زمین منشق شود و من سر از قبر برآرم و غبار از سر خودم پاک کنم تو با من باشی حقتعالی این خواهش را قبول فرمود.

دوم آنکه مسألت کردم که چون نزد کفه میزان بایستم تو با من باشی حقتعالی اجابت کرد.

سوم آنکه از پروردگار سؤال کردم که ترا حایل لواء و رایت من قرار دهد در آخرت و آن لواء اکبر است که بر آن نوشته است

این خواهش را بمن عطا کرد.

چهارم اینکه مسألت کردم که تو سیراب کنی امت مرا از حوض من حقتعالی قبول فرمود.

پنجم آنکه از خدا مسألت کردم که تو کشنده باشی امت مرا بسوی بهشت حقتعالی قبول فرمود.

پس حمد مخصوص خدائی است که منت گذاشت بر من بوجود تو. (۴) از یعقوب جعفری مروی است که گفت از حضرت ابی الحسن شنیدم که فرمود عزل کردن منی از شش زن باکی ندارم.

زنی که یقین کرده باشی که از او ولد نمیشود و زنی که سن او زیاد باشد یعنی از زائیدن گذشته باشد و زن زباندراز بی شرم و زنی که طفل خود را شیر ندهد و کنیز (۵) «مصنف گوید» ممکن است مراد از ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) باشد یا اینکه حضرت رضا (ع) باشد زیرا که یعقوب جعفری هر دو بزرگوار را ملاقات کرده است. (۶) از ابی علی حسن بن راشد مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم از

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۱۲

تکبیرات افتتاحیه فرمود هفت است عرض کردم که از پیغمبر روایت شده است که آن جناب یک مرتبه تکبیر میگفت فرمود یک مرتبه بجهر میگفت و شش مرتبه باخفات. (۱) حسن بن علی بتوسط آباء امجاد خود از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود که چون جبرئیل خبر مرگ نجاشی پادشاه حبشه را به پیغمبر داد آن جناب گریه حزینی کرد و فرمود برادر شما اضمحه که نام نجاشی پادشاه حبشه است وفات کرد.

پس از آن بیرون تشریف برد در صحرا در مصلی و هفت مرتبه تکبیر گفت.

پس از آن هر بلندی از برای آن جناب پست شد تا اینکه در حبشه جنازه اضمحه را دید. (۲) از جعفری مروی است که گفت از حضرت ابی الحسن (ع) شنیدم که فرمود در روز سه شنبه ناخن بچینید و روز چهارشنبه حمام بروید و روز پنجشنبه حمام کنید و روز جمعه بوی خوش با خود دارید. (۳) معمر بن خلاد از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود سزاوار نیست از برای مرد که بوی خوش از خود دور کند در هر روزی و اگر او را ممکن نشود یک روز نه یک روز با خود بردارد و اگر او را ممکن نشود هر جمعه با خود بردارد و این را ترک نکند. (۴) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) تلاوت کرد این آیه شریفه را لا یَسْتَوِی اَصْحَابُ النَّارِ وَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ اصحاب جهنم و اصحاب بهشت مساوی نباشند اصحاب بهشتند که بهشت فائز شوند پس از آن آن جناب فرمود اصحاب بهشت کسانی باشند که مرا اطاعت کنند و بعد از من علی بن ابی طالب را اطاعت کنند و

بدوستی او اقرار کنند و اصحاب جهنم کسانی باشند که انکار دوستی او کنند و نقض کنند عهد او را و با او مقاتله کنند بعد از من (۵) از سلیمان بن حفص مروزی مروی است که گفت حضرت ابو الحسن (ع) بمن نوشت که در سجده شکر صد مرتبه بگو شکر شکر و اگر بخواهی صد مرتبه بگو

عفوا عفو

(۶) «مصنف گوید» که سلیمان بن حفص حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا (ع) هر دو را ملاقات کرده است و نمیدانم این خبر را از کدام یک روایت کرده است زیرا که کنیه موسی و رضا هر دو ابو الحسن است. (۷) از حسن بن علی الوشا مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که فرمود هر گاه بنده در حالت سجده او را خواب رباید خدای تبارک و تعالی فرماید که بنده من روح او قبض شد و حال اینکه در اطاعت من است.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۱۳

(۱) ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) از پدر بزرگوارش از آباء امجاد خود از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود دنیا تمام آن جهل است مگر مواضع علم و علم تمام آن حجت است یعنی وزر و بال است مگر آن علم که بآن عمل شود و عمل تمام آن ریا است مگر آنچه از روی اخلاص کرده شود و اخلاص خطر دارد تا اینکه بنده نظر کند بخاتمه امر خود که چه نوع با او معامله کنند «مترجم گوید» حاصل مقصود اینست که بنده نباید مطمئن باشد بلکه علی الاتصال باید در خوف و رجاء باشد.

(۲) حضرت محمد بن علی بن موسی بتوسط آباء خود از بریده بن اسلمی که از اصحاب رسول است روایت کرده است که پیغمبر (ص) فرمود علی امام هر مؤمن است بعد از من. (۳) حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود سجده بعد از اداء نماز واجبی شکرگزاری است بر اینکه پروردگار بنده را توفیق داده است بر اداء واجبی خود و کمتر چیزی که در آن سجده مجزی است اینست که سه مرتبه بگویند

شکر الله شکر الله

عرض کردم معنی شکر الله چیست فرمود که سجده کننده میگوید این سجده من شکرگزاری پروردگار من است که مرا توفیق داده است که خدمت او را بانجام رسانیده‌ام و ادا کرده‌ام واجب او را و شکر موجب زیادت است پس اگر در نماز تقصیری کرده باشد که بنمازهای نافله تمام نشود باین سجده نقصان آن بر طرف می‌شود و نماز تمام می‌شود. (۴) از حضرت رضا (ع) مروی است که در این آیه شریفه وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ أَنْ جَنَابِ فَرَمُودِ مَقْصُودِ اِزْ طَلَبِ كَرْدَنِ خُوشنودی خدا و جستجو کردن نماز شب است. (۵) حضرت رضا (ع) از جد خود حضرت صادق (ع) بتوسط پدر بزرگوارش روایت کرده است که آن جناب فرمود از حضرت علی بن الحسین (ع) سؤال کردند که چرا کسانی که در شب تهجد کنند رخسار آنها نیکوترین رخسار مردم است

حضرت فرمود بجهت اینکه چون با خدا خلوت کنند حقتعالی نور خود را بر ایشان بپوشاند. (۶) حضرت حسن بن علی بن محمد بن علی بتوسط پدر بزرگوارش از جد بزرگوارش حضرت محمد بن علی روایت کرده است که مردی خدمت حضرت رضا (ع) آمد و عرض کرد یا بن رسول الله خبر بده مرا از تفسیر قول خدای تعالی الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* آن جناب فرمود حدیث کرد از برای من پدر بزرگوارم از جد بزرگوارم از حضرت باقر از زین العابدین از پدر بزرگوارش که مردی نزد امیر المؤمنین (ع) آمد و عرض کرد خبر بده مرا از تفسیر قول خدای عز و جل الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* آن جناب فرمود که چون خداوند عالم بعضی از نعمتهای خود را بنحو اجمال بر بندگان

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۱۴

شناسانید (۱) چه بندگان را قدرت نیست که بر نحو تفصیل جمیع نعمتهای او را بشناسند زیرا که نعمتهای خدا نامتناهی است و حد حصری از برای آن نیست پس چون که بعضی از نعمتهای خود را بنحو اجمال بایشان نمایاند و ایشان فی الجمله فهمیدند حقتعالی فرمود بگوئید حمد مخصوص ذات مستجمع جمیع صفات کمالی است که تفضل بر ما فرموده و نعمتها بر ما عطا کرده است.

پس او است تربیت دهنده و پرورنده عالمیان و عالمیان جماعاتی عدیده باشند از مخلوقات خداوندی که بعضی جمادات و بعضی حیوانات باشند اما حیوانات حقتعالی آنها را درید قدرت خود گردش میدهد و از رزق بینهایت خود غذا میدهد و بکنف مرحمت خود محافظت میفرماید و هر یک را باقتضای مصلحت بنوعی تدبیر فرموده و اما جمادات را حقتعالی بید قدرت خود آنها را نگاه میدارد و آنچه از آنها بیکدیگر متصل است حفظ کند آنها را که روی یک دیگر افتند و آنچه بر روی یک دیگر است نگاه میدارد و آنها را از اینکه بیکدیگر ملصق شوند و آسمان را نگاه میدارد از اینکه بر روی زمین واقع شود مگر باذن او و زمین را نگاه میدارد از اینکه فرو رود مگر باذن او چه پروردگار به بندگان خود بسی رؤف و مهربان است.

پس از آن آن جناب فرمود که

رب العالمین

یعنی خدا مالک و خالق آفریده شدگان است و رساننده روزیهای ایشان از جایی که بدانند یا ندانند پس روزی بر خلق قسمت شده است و بفرزند آدم خواهد رسید در هر مکانی از دنیا که قدم نهد نه تقوی پرهیزکار روزی زیاد کند و نه فسق و فجور بد کردار روزی را کم کند و میان بنده و روزی او پرده کشیده شده که بنده روزی را نبیند و از این جهت آن را طلب کند و اگر یکی از شما از روزی خود فرار کند روزی ویرا طلب کند چنان که مرگ او را طلب کند پس خدا فرموده بگوئید

یعنی حمد مخصوص خدائی است که نعمت روزی بر ما عطا فرموده و ما را بخیر و خوبی در زمره اولین نوشته است از وجود ما یعنی روزی ما را قبل از وجود ما مقدر کرده پس در این بیان حقتعالی بر محمد و آل محمد و شیعیان او واجب گردانیده که او را شکرگزاری کنند بواسطه آنچه بر ایشان تفضل کرده و ایشان را بر غیر ایشان مزیت و فضیلت داده است زیرا که رسول خدا فرمود که چون حقتعالی موسی بن عمران را مبعوث گردانید به پیغمبری و او را برگزید و نجات داد و دریا را از برای او شکافت و بنی اسرائیل را نجات داده و توراہ و الواح را بموسی عطا کرد موسی چون قرب و منزلت خود را نزد پروردگار دید عرض کرد.

پروردگارا مرا مکرم داشتی بکرامتی که احدی را پیش از من باین کرامت مفتخر نکردی ندا رسید ای موسی آیا نمیدانی که محمد در نزد من افضل است از جمیع ملائکه من و جمیع مخلوق من موسی عرض کرد.

پروردگارا اگر محمد (ص) نزد تو گرامی تر است از جمیع خلق تو پس آیا در آل

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۱۵

پیغمبران تو گرامی تر از آل من هست (۱) خطاب مستطاب رسید ای موسی آیا نمیدانی که فضل آل محمد (ص) بر جمیع آل پیغمبران مثل فضل محمد است بر جمیع پیغمبران موسی عرض کرد پروردگارا اگر آل محمد افضلند آیا در امتهای پیغمبران امتی در نزد تو افضل است از امت من با اینکه از مرحمتهای تو بر ایشان اینست که ابر بر ایشان گماشتی تا سایه انداخت و من و سلوی از برای ایشان نازل فرمودی و دریا را از برای ایشان شکافتی حقتعالی فرمود ای موسی آیا نمیدانی که فضل امت محمد بر جمیع امم سایر پیغمبران مثل فضل محمد است بر همه مخلوق من موسی عرض کرد پروردگارا آرزو دارم که ایشان را به بینم وحی رسید که ای موسی تو ایشان را نخواهی دید حال وقت ظهور ایشان نیست و لیکن بزودی ایشان را به بینی در بهشت که بحضور محمد (ص) در باغهای رضوان و فردوس باشند و بنعمتهای بهشتی متنعم باشند و گردش کنند و در صحن هر باغی متمکن باشند و قرار گیرند ای موسی آیا دوست میداری کلام ایشان را بتو بشنوانم عرض کرد بلی پروردگار من فرمود ای موسی پیش روی من بایست و خود را جمع کن مثل ایستادن بنده ذلیل نزد پادشاه جبار موسی چنان کرد.

پس ندائی از جانب پروردگار بر آمد که ای امت محمد (ص) پس تمام ایشان جواب دادند و حال آنکه ایشان در صلبهای آباء و ارحام امهات بودند عرض کردند

لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک

فرمود پس از این جهت حقتعالی این اجابت را شعار حاجیان خانه خود قرار داد پس از آن از جانب پروردگار ندائی رسید ای امت محمد از تفضلات و احکام من بر شما اینست که رحمت من بر شما سبقت دارد بر غضب من و عفو من سبقت دارد بر عقاب من پس من جواب گویم شما را پیش از آنکه مرا بخوانید و عطا کنم بر شما پیش از اینکه سؤال کنید مرا و داخل بهشت خود کنم از شما اگر چه گنااهش بقدر کف دریا باشد هر کسی که مرا ملاقات کند با شهادت

لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله

و در اقوال خود صادق باشد و در افعال خود راه حقیقت پوید و شهادت دهد که علی بن ابی طالب برادر و وصی و ولی او است بعد از او و ملتزم شود باطاعت او چنان که باطاعت محمد ملزم شده و شهادت دهد که اولیاء و برگزیدگان و پاکان و ممتازان بعجائب علامات خدائی و دلائل حجت‌های ایزدی بعد از محمد و علی اولیاء و دوستان خالص و حجت بر خلق او باشند.

پس از آن امیر المؤمنین (ع) فرمود که چون خداوند پیغمبر ما محمد (ص) را به پیغمبری مبعوث گردانید فرمود ای محمد نبودی در کوه طور وقتی که ما امت ترا باین خطاب مستطاب و این کرامت جلیله مفتخر نمودیم.

پس از آن بمحمد (ص) فرمود ای محمد (ص) بگو

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلِي

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۱۶

ما اختصنی به من هذه الفضيله

و بامت او فرمود بگویند

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلِي ما اختصنا به ربنا بهذه الفضائل.

(۱) از احمد بن محمد بن ابی نصر بن بزندی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم از حرم و کوههای حرم چگونه بعضی کوهها اشرف و اقرب از بعضی و بعضی ابعد از بعضی دیگر شدند.

حضرت فرمود که چون حقتعالی آدم را از بهشت فرود آورد او را بر کوه ابو قبیس فرود آورد آدم از وحشت خود شکایت کرد که نمی‌شنوم آنچه را در بهشت می‌شنیدم حقتعالی یک دانه یاقوت سرخی فرود آورد و بر موضع خانه خود گذاشت آدم گرد آن یاقوت طواف میکرد و روشنائی آن یاقوت بهر موضعی از کوهها تابید نشانه شد و شرف یافت پس هر مکانی اشرف شد بسبب تابیدن آن روشنائی اشرف شد و حقتعالی محل تابیدن آن روشنائی

را در اطراف خانه خود حرم قرار داد و حرم را بآن حد مقرر داشته و اسماعیل بن همام از آن جناب مثل این حدیث روایت کرده است و صفوان بن یحیی نیز از آن جناب مثل این حدیث را روایت کرده است. (۲) حضرت ابو جعفر محمد بن علی از پدر بزرگوارش حضرت رضا (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود از پدر بزرگوارم موسی بن جعفر شنیدم که فرمود عمر و بن عبید بصری بر حضرت صادق (ع) وارد شد.

پس چون سلام کرد و نشست این آیه شریفه را تلاوت کرد که **الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ** و چون این مقدار از این آیه را تلاوت کرد ساکت شد.

حضرت صادق (ع) باو فرمود چه چیز ترا ساکت گردانید عرض کرد دوست میدارم که گناهان کبیره را از کتاب خدا بشناسم.

حضرت فرمود بلی ای عمر بزرگترین گناهان کبیره شرک بخدا است چنانچه خدا فرموده.

مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ و بعد از آن یأس از رحمت خدا است چنانچه فرموده **وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ** و ایمن بودن از پاداش و جزاء خدا است چنانچه فرموده **فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ** و بعضی از گناهان کبیره عقوق والدین است زیرا که حقتعالی در حکایت از عیسی عاق والدین را جبار و شقی قرار داده چنانچه میفرماید.

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا و قتل نفس است که حقتعالی حرام کرده است قتل نفس را مگر آنکه بحکم خدا باشد چنانچه فرموده.

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا تَا آخِر آیه و نسبت زنا دادن بزنان عفیفه است چنانچه میفرماید:

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۱۷

(۱) **إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** و خوردن مال یتیم است چنانچه میفرماید **الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا** و فرار کردن از جهاد است چنانچه میفرماید **وَ مَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دَرَبَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ** و خوردن ربا است چنانچه میفرماید **الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ وَ سِحْرٌ** است چنانچه میفرماید **وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ زَنَا** است چنانچه میفرماید **وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخُلْدُ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَ قَسَمَ دَرُوعٌ** است که شخص بداند که امر بر خلاف آنست و عمدا سوگند یاد کند چنانچه میفرماید **إِنَّ**

الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأِيمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ تَا آخِر آیه و خیانت کردن است چنانچه میفرماید وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، و منع کردن زکاء واجبی و نرسانیدن بمستحق آنست چنانچه میفرماید وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ تَا آخِر آیه و میفرماید وَ مَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ، و شراب خوردن است چنانچه آن را به بت پرستیدن مقرون ساخته، و ترک نماز یا چیزی از واجبات است عمدا چنانچه رسول خدا (ص) فرموده، من ترک الصلاة متعمدا من غیر علة فقد براء من ذمة الله و ذمة رسوله، و عهد شکستن و قطع رحم است چنانچه میفرماید أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود که عمر و بن عبید بیرون رفت در حالتی که صدای ناله او بلند بود و گریه میکرد و میگفت که سوگند بخدا که هلاک شد کسی که برای خود فتوای دهد و با شما در فضل و علم منازعه کند. (۲) از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از حضرت رضا (ع) که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم که ابتدای بوی خوش از کجا بود آن جناب فرمود کسانی که در جانب شما هستند و یا اینکه پیش از شما بودند.

مقصود عامه عمیا است چه میگویند عرض کردم که میگویند چون که آدم بزمین هند فرود آمد از فراق بهشت گریه کرد و اشک چشم او جاری شد پس رگهای چند یعنی چند جدول در زمین پیدا شد و بوی خوش گردید. حضرت فرمود چنین نیست که اینها میگویند و لکن حوا گیسوان خود را ببرگهای درخت بهشت آمیخته میکرد و می‌بست.

پس چون بزمین فرود آمد و بمعصیت مبتلا شد خون حیض دید و بغسل کردن مامور شد پس گیسوان خود را گشود حقتعالی بادی فرستاد و بگیسوان او وزید و وزیدن آن باد نرمی بود.

پس آن باد بهر مکانی که خدا خواست پراکنده شد و بوی خوش از آن مکان

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۱۸

پیدا شد. (۱) حضرت محمد بن علی بتوسط آباء خود از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود مکروه است که مرد در شب اول از هر ماه و شب نیمه آن و شب آخر آن جماع کند و هر کس این اوقات جماع کند فرزند او دیوانه بیرون آید نمی‌بینی که شدت صرعی شدن دیوانه و نهایت اوج دیوانگی او در اول ماه و وسط ماه و آخر ماه است و فرمود هر کس در وقتی که قمر در برج عقرب باشد تزویج کند خوشی نه بیند و هر کس در اواخر ماه تزویج کند باید تن در دهد از برای سقط شدن ولد خود (۲) از حضرت رضا (ع) مروی است که آن جناب فرمود بنده علی الاتصال دزدی میکند تا اینکه دیه دست خود را استیفا کند بعد از آن حقتعالی دزدی او را ظاهر کند (۳) از حضرت رضا (ع) مروی است که آن جناب فرمود جبرئیل به پیغمبر نازل شد و عرض کرد یا محمد پروردگار تو بر تو سلام می‌رساند و میفرماید که دختران باکره بمنزلت میوه درخت باشند.

پس هر گاه میوه درخت رسید دوائی از برای آن نیست مگر چیدن آن و اگر نچینند آفتاب آن را فاسد میکند و بار آن را میریزد و ضایع میکند دختران باکره نیز هر گاه بمرتب زنان رسیدند دوائی از برای آنها نیست مگر شوهر والا از فتنه کردن ایمن نباشند.

پس رسول خدا بر بالای منبر رفت و از برای مردم خطبه انشا نمود و آنچه خداوند ایشان را مأمور کرده بود بایشان اعلام فرمود عرض کردند یا رسول الله بچه کس شوهر دهیم فرمود بکفوهای خودشان عرض کردند کفو ایشان کیانند فرمود مؤمنان بعضی کفو بعضی دیگرند.

پس حضرت از منبر فرود نیامد تا اینکه ضباعه دختر زبیر بن عبد المطلب را بمقداد بن اسود تزویج نمود پس از آن فرمود ایها الناس من دختر عم خود را بمقداد تزویج کردم تا اینکه نکاح شایع شود میان شما. (۴) از ریان بن صلت مروی است که گفت قومی در خراسان نزد حضرت رضا (ع) آمدند و عرض کردند که گروهی از اهل بیت تو مرتکب اعمال قبیحه میشوند کاش آنها را از آن اعمال نهی میفرمودی فرمود چنین کاری نکنند عرض کردند چرا فرمود زیرا که از پدر بزرگوارم شنیدم که نصیحت زبر و درشت است بر شنونده و از این جهت مشکل تاثیر کند. (۵) از حضرت رضا (ع) مروی است که آن جناب فرمود کسی که متشابه قرآن را یعنی آیاتی از قرآن که معانی آن معلوم نیست رد کند بمحکم و ظاهر المعنی از قرآن یعنی بطبق آنها معنی کند یا اینکه اکتفا کند بمحکمت و متشابهات را عمل نکند براه راست راهنمایی شده است.

پس از آن فرمود که در اخبار ما اهل بیت متشابه و محکم دارد مثل متشابه و محکم قرآن پس

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۱۹

متشابهات آن را بمحکمت رد کنید نه اینکه بمتشابهات عمل کنید و محکمت را طرح کنید تا اینکه گمراه شوید. (۱) حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود هر کس در روز اول ماه و شب روزه بدارد و نیت او رسیدن باجر آخرت باشد بهشت از برای او واجب می شود و هر کس نیمه ماه رجب روزه بدارد در آخرت شفاعت کند مثل ربیعه و مضر «مترجم گوید» که ربیعه و مضر دو برادر بودند و پسران نزار بن معد بن عدنان بودند و میراث خود را قسمت کردند بمضر طلای بسیار دادند و بریعه اسبان بیشمار و این مثل است در عرب که چون خواهند کنایه از کثرت آرند بریعه و مضر آورند از جهت کثرت میراث آنها و مضر الحمراء نیز گویند از آن جهت که طلای سرخ باو بمیراث رسیده و در احادیث ذکر ربیعه و مضر بسیار است که کنایه از کثرت است و هر کس روز آخر ماه رجب را روزه بدارد حقتعالی او را از پادشاهان بهشت قرار دهد و شفاعت او قبول شود در حق پدر و مادر و فرزند و برادر و خواهر و عم و عمه و خاله و شناسایان و همسایگان او و اگر چه در ایشان کسانی باشند که مستوجب آتش باشند (۲) حضرت حسن بن علی ابن محمد بتوسط آباء امجاد خود از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود روزی رسول خدا (ص) ببعضی اصحاب فرمود ای

بنده خدا دوست بدار در راه خدا و دشمن بدار در راه خدا و دوستی کن در راه خدا و دشمنی کن در راه خدا زیرا که کسی بدوستی خدا بغیر از این راه نرسد و تا چنین نباشد طعم ایمان را نیابم اگر چه نماز و روزه اش بسیار باشد و امروز اخوت و دوستی مردم نسبت بیکدیگر بجهت دنیا است از برای فراهم آوردن دنیا دوستی و دشمنی کنند و این بی‌نیاز نکند ایشان را از خدا چیزی یعنی خداوند مرحمت خود را شامل حال اینها نکند و او را غضب کند.

عرض کرد چگونه بدانم که در راه خدا دوستی کردم و دشمنی کردم و کیست دوست خدا تا اینکه او را دوست دارم و کیست دشمن خدا تا اینکه او را دشمن بدارم رسول خدا بعلی (ع) اشاره کرد و فرمود.

آیا می‌بینی این را عرض کردم بلی فرمود دوست این دوست خدا است.

پس او را دوست دارم و دشمن این دشمن خدا است پس او را دشمن دارم و دوست دار دوست این را اگر چه قاتل پدر و فرزند تو باشد و دشمن دار دشمن این را اگر چه پدر و فرزند تو باشد. (۳) از حسن بن علی بن فضال مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم فرمود هر کس استغفار کند در شعبان هفتاد مرتبه حقتعالی گناهان او را بیامرزد اگر چه بعدد ستاره‌ها کرده باشد. (۴) حضرت رضا (ع) از پدران خود از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۲۰

(۱) رسول خدا (ص) فرمود هر کس بخواهد که در کشتی نجات سوار شود و بدستگیره مستحکم دست زند و بریسمان محکم خدا چنگ زند باید علی (ع) را بعد از من دوست دارد و دشمن او را دشمن دارد و بائم هداة از فرزندان او اقتدا کند و متابعت ایشان نماید چه ایشان جانشینان و اوصیاء من باشند و حجت‌های خدا باشند بر خلق او بعد از من و آقایان امت من باشند و کشنده باشند پرهیزکاران را بسوی بهشت لشکر ایشان لشکر منند و لشکر من لشکر خدا است و لشکر اعداء ایشان لشکر شیطان باشند؟ (۲) از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) مروی است که آن جناب فرمود که موسی بن جعفر (ع) بر هارون الرشید وارد شد در حالتی که آن ملعون بمردی غضب کرده بود فرمود.

اگر او را بجهت خدا غضب کرده زیاد از آنچه بر خود غضب کرده است یعنی بر نفس خود ستم کرده است که باعث غضب تو شده است غضب مکن. (۳) از حسن بن علی بن فضال مروی است که گفت از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) سؤال کردم از شب نیمه شعبان فرمود.

شب‌ی است که حقتعالی بندها را از آتش آزاد میکند و در آن شب گناهان کبیره را می‌آمرزد عرض کردم آیا در این شب نمازی زیاده بر نماز در سایر شبها وارد شده است فرمود.

در این شب عملی موظف نشده است.

و لکن اگر بخواهی عملی مستحب در آن بجا آوری نماز جعفر بن ابی طالب را در آن شب میکنی و در آن شب بسیار ذکر خدا میکنی و استغفار زیاد میکنی و دعاء بسیار میخوانی پدر بزرگوارم فرمود که دعای در این شب مستجاب است.

عرض کردم که مردم میگویند این شب شب برات است فرمود شب برات شب قدر است در ماه رمضان المبارک. (۴) و باین اسناد آن حضرت از پدران خود از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود که ماه رمضان ماه بزرگی است حقتعالی حسنات را در آن ماه مضاعف میگرداند و سیئات را در آن ماه محو میفرماید و درجات را در آن ماه بلند میگرداند هر کس در این ماه صدقه دهد حقتعالی او را بیامرزد و کسی که در این ماه بمملوک خود تخفیف دهد و احسان کند حقتعالی او را بیامرزد و کسی که در این ماه خلق و خوی خود را نیکو گرداند و یا اینکه بخلق خدا نیکی کند.

حقتعالی او را بیامرزد و کسی که در این ماه غیظ خود را نشاند او را بیامرزد و کسی که در این ماه صلح کند او را بیامرزد.

پس از آن فرمود این ماه شما مثل سایر ماهها نیست این ماه چون بشما رو کند برکت و رحمت بشما روی کند و چون پشت کند با آمرزش گناهان پشت کند این ماهی است که حسنات در آن دو برابر شود و اعمال خیر در آن مقبول شود و هر کس در این ماه دو

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۲۱

رکعت نماز مستحب بقصد قربت بخداوند خدا او را بیامرزد. (۱) پس از آن فرمود نهایت شقاوت کسی دارد که این ماه بر او بگذرد و گناهان او آمرزیده نشود و در زیان باشد هنگامی که نیکو کرداران بعبادهای خداوند کریم فایز شوند. (۲) حضرت رضا (ع) از پدران خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و صاحب لواء منی در دنیا و آخرت و تویی صاحب حوض من هر کس ترا دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است. (۳) از حسن بن علی بن فضال مروی است که گفت حضرت رضا (ع) فرمود هر کسی متذکر مصیبتهای ما اهل بیت شود و گریه کند یا اینکه بگریاند کسی را چشم او گریه نکند روزی که همه چشمها گریه کند و کسی که بنشیند در مجلسی که امر ما در آن مجلس زنده شود یعنی علوم ما اهل بیت را یاد گیرد و تعلیم مردم کند نمیرد دل او روزی که دلها در آن روز بمیرد. (۴) حسن بن علی بن فضال راوی این حدیث گوید که آن جناب در قول خدای تعالی **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا** اگر نیکوئی کنید نیکوئی کرده باشید مر نفسهای خود را چه ثواب نیکی آن

بشما رسد و اگر بدی کنید پس و بال آن مر نفسهای شما راست یعنی هر بدی بهر کس کنید بخود کرده‌اید فرمود پروردگار این بدی را بیامرزد. (۵) حسن گوید که آن جناب در قول حقتعالی *فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ* خطاب به پیغمبر است یعنی در گذر از مکذبان درگذشتی نیکو فرمود یعنی بخشش کن بدون ملامت و ملالت (۶) و گوید که آن جناب در قول خدا *هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا* او است خدائی که مینماید بشما برق را برای ترس و طمع فرمود مراد ترس مسافر است چه برق علامت باران است و باو ضرر رساند پس باید خود را جمع کند و طمع ساکنان و جمعی است که بباران محتاج هستند یعنی چون طمع دارند که باران آید حقتعالی ایشان را بمقصود خود رساند (۷) و گوید که آن جناب فرمود که کسی که قادر نباشد بر چیزی که بآن گناهان خود را بزداید بر محمد صلوات فرستد چه صلوات بنیان گناه را زیاده از هر عملی خراب کند و فرمود که صلوات بر محمد و آل محمد در نزد خدا معادل و مساوی است با تسبیح سبحان الله و تهلیل لا اله الا الله و تکبیر الله اکبر. (۸) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از سید الوصیین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود.

روزی رسول خدا (ص) خطبه انشا فرمود بعد از آن فرمود ایها الناس بشما رو آورده است ماه خدا که مقصود ماه رمضان است ببرکت و رحمت و مغفرت این ماه ماهی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۲۲

است که در نزد خدا افضل از همه ماهها است (۱) و روزهای آن افضل از همه روزها است و شبهای آن افضل از همه شبها است و ساعات آن افضل از همه ساعات است و این ماهی است که شما خوانده شده‌اید بضيافت خدا و قرار داده شده‌اید از اهل کرامت خدا نفسهای شما در این ماه تسبیح است و خواب شما در این ماه عبادتست و عمل شما در این ماه مقبول است و دعای شما در این ماه مستجاب است.

پس از خداوند متعال سؤال کنید بنیتهای صادق و دلهای طاهره که شما را توفیق دهد از برای روزه گرفتن در این ماه و تلاوت کردن کتاب او شقی و بدبخت کسی است که در این ماه بزرگ از آمرزش خدا محروم شود و یاد کنید بگرسنگی و تشنگی شما در این ماه گرسنگی و تشنگی خودتان را در روز قیامت و صدقه دهید بر فقرا و مساکین خود و احترام کنید پیران و مشایخ خود را و رحم کنید بر کوچکهای خود وصله کنید رحمهای خود را و حفظ کنید و نگاه دارید زبانهای خود را و بپوشانید چشمهای خود را از چیزهایی که حلال نیست از برای شما نظر کردن در آنها و گوش ندهید بچیزهایی که از برای شما حلال نیست استماع آنها و مهربانی کنید بر یتیمهای مردم که خدا بر یتیمهای شما رأفت و مهربانی کند و بازگشت کنید بسوی خدا از گناهان خود و در اوقات نماز دستها را بدعا بلند کنید چه این اوقات افضل از همه ساعات است که حقتعالی در آن اوقات بنظر رحمت ببندگان

خود نظر فرماید و چون راز و نیاز کنند آنها را اجابت فرماید و چون خدا را بخوانند لبیک در جواب آنها گوید و چون دعا کنند مستجاب گرداند ایها الناس نفسهای شما در گرو اعمال شما است.

پس خود را از گرو در آرید باستغفار کردن شما و پشتهای شما از وزر و وبالهای شما سنگین است پس تخفیف دهید و سبک گردانید پشتهای خود را بطول دادن سجود و بدانید که حقتعالی بعزت خود سوگند یاد فرموده است که نمازکنندگان و سجدهکنندگان را عذاب نکند و آنها را در آتش جهنم نیفکند و روزی که مردم در حضور پروردگار عالمیان حاضر شوند و در موقف حساب در آیند ایها الناس هر کس از شما در این ماه روزه دار مؤمنی را افطار فرماید ثواب یک بنده آزاد کردن از آن او باشد و گناهان گذشته او آمرزیده شود پس برسول خدا عرض کردند یا رسول الله جميع ما بر افطار دادن قادر نیستیم فرمود خود را از آتش جهنم آزاد کنید اگر چه بیک نصف خرما باشد خود را از آتش نجات دهید اگر چه بیک شربت آب باشد ایها الناس هر کس در این ماه خلق و خوی خود را نیکو کند او را گذشتن از صراط آسان باشد در روزی که همه قدمها بلغزد و هر کس در این ماه بر بنده و کنیز خود تخفیف دهد حقتعالی حساب او را سبک کند و هر کس در این ماه خود را از بدی باز دارد حقتعالی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۲۳

غضب خود را از او باز دارد در روزی که با او ملاقات نماید (۱) و هر کس در این ماه یتیمی را گرمی دارد حقتعالی او را گرمی دارد در روزی که با او ملاقات کند و هر کس در این ماه صله رحم کند حقتعالی رحمت خود را از او دریغ نفرماید در روزی که با او ملاقات کند و هر کس صله رحم نکند و قطع رحم کند حقتعالی رحمت خود را از او قطع کند در روزی که با او ملاقات کند و هر کس نمازی مستحب بقصد قربت در این ماه بجا آورد حقتعالی برات بیزاری از آتش از برای او بنویسد و هر کس واجبی را در این ماه ادا کند حقتعالی اجر کسی باو عطا کند که هفتاد واجب در غیر این ماه ادا کرده باشد و هر کس در این ماه صلوات زیاد بر من فرستد حقتعالی ترازوی حسنه او را سنگین کند روزی که میزانها سبک شود و هر کس یک آیه قرآن در این ماه تلاوت کند او را ثواب یک ختم قرآن در غیر این ماه باشد ایها الناس درهای بهشت در این ماه مفتوح است.

پس از پروردگار سؤال کنید که آن درها را نبندد و درهای جهنم در این ماه بسته است پس از پروردگار سؤال کنید که آن درها را نگشاید بر شما و شیاطین در این ماه در غل و زنجیرند پس از پروردگار سؤال کنید که آنها را بر شما مسلط نگرداند.

امیر المؤمنین (ع) میفرماید که من برخاستم و عرض کردم یا رسول الله افضل اعمال در این ماه چیست فرمود یا أبا الحسن افضل اعمال در این ماه اجتناب کردن از حرامهای خدا است.

پس از آن گریه کرد عرض کردم یا رسول الله چه چیز ترا بگریه در آورد فرمود یا علی گریه میکنم از برای آنکه خون ترا در این ماه حلال دانند گویا می بینم که تو نماز میگذاری که شقی ترین اولین و آخرین پی کننده ناقه صالح ثمود ضربتی بر فرق تو زند که ریش تو بخون سرت خضاب شود.

امیر المؤمنین (ع) میفرماید که عرض کردم یا رسول الله سلامت دین من در این است فرمود آری سلامت دین تو در این است پس از آن فرمود یا علی هر کس ترا بقتل رساند مرا بقتل رسانیده و هر کس ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر کس ترا ناسزا گوید مرا ناسزا گفته است زیرا که تو نسبت بمن بمنزلت جان منی روح تو از روح من است و گل تو از گل من است خدای تبارک و تعالی من و ترا آفرید و من و ترا برگزید مرا برسالت اختیار فرمود و ترا بامامت پس هر که امامت ترا انکار کند نبوت مرا انکار کرده یا علی توئی وزیر من و پدر فرزندان من و شوهر دختر من و جانشین من و خلیفه من در امت من در زمان حیات من و بعد از وفات من امر تو امر من است و نهی تو نهی من است سوگند میخورم بحق آن کسی که مرا به پیغمبری مبعوث کرد و بهترین خلق قرار داد که توئی حجت خدا بر خلق

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۲۴

او و امین خدا بر سر او و خلیفه خدا بر بندگان او. (۱) حضرت عسگری (ع) حسن بن محمد بتوسط آباء امجاد خود از حسین بن علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود چه بسا غافللی که ببافد جامه را از برای آنکه بپوشد و آن جامه کفن او شود و بنا کند خانه را از برای آنکه در آن مسکن کند آن خانه موضع قبر او شود. (۲) و باین اسناد میفرماید که بامیر المؤمنین (ع) عرض کردند که مهیا شدن از برای مرگ چیست فرمود ادا کردن واجبات است و اجتناب کردن از محرماتست و آراسته شدن بزینت حسنات است پس از آن باکی نداشته باشد از اینکه او بر مرگ واقع شود یا مرگ بر او واقع شود بخدا سوگند که پسر ابی طالب باک ندارد که بر مرگ واقع شود یا مرگ بر او واقع شود. (۳) بهمین اسناد میفرماید که امیر المؤمنین (ع) در بعضی از خطبه های خود میفرماید ایها الناس بدانید که دنیا دار فنا است و آخرت دار بقا است.

پس توشه بردارید از محل گذشتن خود از برای محل استقامت و استقرار خود و پرده های خود را پاره نکنید نزد کسی که اسرار شما نزد او مخفی نیست و بیرون کنید از دنیا دل های خود را پیش از آنکه بدنهای شما از دنیا بیرون رود و شما در دنیا زندگی میکنید و حال اینکه از برای آخرت آفریده شده اید و دنیا مثل زهر است میخورد آن را هر کس که نمی شناسد آن را و بنده هر گاه این دار فانی را وداع کرد فرشتگان گویند این بنده چه قدر مقدم شد و پیش آمد و مردم گویند این بنده چه قدر مؤخر شد و پس رفت پس هر مزیت و فضلی که مر شمار است بتقدیم رسانید تا از برای شما باقی باشد و هر روز وزر و وبالی که مر شما را است تأخیر ندارید و از برای آخرت نگذارید تا وبالی بر شما نباشد محروم کسی است که از خیر عاقبت محروم باشد و سودمند کسی است که

تصدقات و خیرات میزانهای خود را سنگین کرده باشد و بسبب صدقات و خیرات فراش خود را در بهشت نیکو کرده باشد و راه خود را در صراط پاکیزه کرده باشد که نلغزد. (۴) حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود هر کس در روز عاشورا کارهای خود را ترک کند و شغل خود را واگذارد حقتعالی حاجتهای دنیا و آخرت او را برآورد و کسی که روز عاشورا روز مصیبت و حزن و گریه او باشد حقتعالی روز قیامت را روز فرح و سرور او گرداند و در باغهای بهشت چشم او بوجود ما روشن شود و هر کس روز عاشورا را روز برکت نامد و در آن روز چیزی در منزل خود ذخیره کند آن ذخیره از برای او مبارک نباشد و حقتعالی در روز قیامت او را با یزید و عبید الله زیاد

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۲۵

و عمر بن سعد در اسفل درکات جهنم محشور گرداند. (۱) از ریان بن شیب مروی است که گفت بر حضرت رضا (ع) وارد شدم در روز اول ماه محرم آن جناب فرمود ای پسر شیب آیا روزه داشته عرض کردم نه فرمود این روزیست که زکریا دعا کرد بدرگاه قاضی الحاجات و عرض کرد رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ پروردگارا ببخش مرا از نزد خود فرزندی پاک از آلایش گناه بدرستی که توئی از محض کرم شنونده دعا و اجابت کننده آن و حقتعالی دعای او را به هدف اجابت رسانید و ملائکه را فرمود که باو ندا در دادند در حالتی که در محراب ایستاده و نماز میگذارد أَنْ اللَّهُ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى خُدا مژده میدهد ترا بفرزندی که نام او یحیی باشد و هر کس در این روز روزه بدارد و دعا کند حقتعالی دعای او را مستجاب کند چنان که دعای زکریا (ع) را مستجاب گردانید.

پس از آن فرمود ای پسر شیب ماه محرم آن ماهی است که اهل جاهلیت بجهت حرمت آن ظلم و قتل را در آن حرام میدانستند و این امت حرمت این ماه را نشناختند و حرمت پیغمبر را در این ماه نگاه نداشتند و فرزند سعادت مند او را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند و زنان عضمت بنیان او را اسیر کردند و مال او را غارت کردند.

پس حقتعالی هرگز ایشان را نیامرزد ای پسر شیب اگر خواهی گریه کنی بر چیزی گریه کن بر حسین بن علی بن ابی طالب (ع) که او را مثل بره قربانی سر بریدند و هیجده مرد از اهل بیت او را که در روی زمین نظیر نداشتند با او شهید کردند و آسمانهای هفتگانه و زمینها بسبب شهادت آن بزرگوار عالمقدار گریه کردند و چهار هزار ملک از فلک بجهت یاری آن جناب بزمین نزول کردند آن بزرگوار ایشان را اذن جهاد نداد پس ایشان در نزد قبر آن مظلوم مدام مو پریشان و غبار آلوده اند تا روزی که قائم آل محمد (ع) ظهور کند و از یاران او باشند و شعار و علامت ایشان در آن روز اینست که فریاد کنند یا لثارات الحسین ای پسر شیب پدر بزرگوارم از پدرش از جد بزرگوارش روایت کرده که چون جد من حسین (ع) را شهید کردند آسمان خون و خاک سرخ بارید ای پسر شیب اگر این قدر گریه کردی بر حسین (ع) که اشک چشم تو بر رخسارت جاری شد حقتعالی گناهی

که از تو صادر شده باشد می‌آمرزد صغیره باشد یا کبیره کم باشد یا زیاد ای پسر شیبب اگر شاد کند ترا اینکه خدا را ملاقات کنی در حالتی که ترا هیچ گناهی نباشد حسین را زیارت کن ای پسر شیبب اگر شاد کند ترا که در غرفه‌های بهشت با پیغمبر محشور باشی کشندگان حسین (ع) را لعنت کن ای پسر شیبب اگر شاد کند ترا اینکه ترا ثواب کسانی باشد که با حسین (ع) شهید شدند چون آن بزرگوار را یاد کنی بگو یا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً.

ای پسر شیبب اگر شاد کند ترا که با ما باشی در درجات عالیات بهشت پس محزون و غمگین باش بجهت حزن و اندوه ما و شاد باش بجهت شادی ما و بر تو باد دوستی ما که

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۲۶

اگر کسی دوستدار سنگی باشد حقتعالی او را با آن سنگ محشور گرداند در قیامت. (۱) حضرت عسگری حسن بن علی (ع) بتوسط آباء امجاد خود از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود رسول خدا فرمود که حقتعالی فرمود سوره فاتحه الکتاب قسمت شده است میان من و بنده من پس نصف آن از برای من است و نصف آن از برای بنده من و من بنده مر راست آنچه سؤال کند و چون بنده گوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حقتعالی فرماید بنده من ابتدا کرد باسم من و سزاوار است که امور او را انجام دهم و او را مبارک و میمون گردانم در جمیع احوال او پس چون بگوید الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ حقتعالی فرماید که بنده من حمد و ستایش من نمود و دانست که نعمتهائی که مر او راست از نزد من است و بلاهائی که از او دفع شده است بید قدرت من دفع شده است شما را گواه میگیرم که بر نعمتهای دنیوی که باو عطا فرمودم نعمتهای اخروی اضافه کنم و بلاهای آخرت از او دفع کنم چنانچه بلاهای دنیا از او دفع کردم.

چون بگوید الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حقتعالی گوید که بنده من شهادت داد که منم بخشنده مهربان شما را گواه میگیرم که از رحمتهای خود حظی و نصیبی وافر باو عطا کنم و بسیار دهم از عطای خود قسمت او را و چون بگوید مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ حقتعالی بفرماید که گواه میگیرم شما را که بنده من چون اعتراف کرد باینکه منم مالک یوم-الجزاء در روز حساب حساب او را آسان گردانم و از گناهان او درگذرم پس چون بنده گوید اِيَّاكَ نَعْبُدُ حقتعالی بفرماید راستگوید بنده من که مرا می‌پرستد و بندگی میکند گواه میگیرم شما را که بازاء بندگی و عبادت او ثوابی باو عطا کنم که غبطه برند و حسرت خورند کسانی که مخالفت کردند او را در عبادت و بندگی یعنی بندگی مرا نکردند.

پس چون بگوید اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ تا آخر سوره حقتعالی بفرماید این راه راست از برای بنده من است و مر بنده من راست آنچه مسألت کند و عطا کنم او را آنچه آمال و آرزوی او باشد و ایمن گردانم او را از آنچه بترسد.

پس بآن جناب عرض کردند یا امیر المؤمنین خبر بده ما را از بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ که آیا جزء فاتحهٔ لکتاب است فرمود بلی رسول اللّٰه قرائت میفرمود آن را و یک آیه از فاتحهٔ لکتاب میشمرد و میفرمود که فاتحهٔ لکتاب سبع المثانی است چه آن با بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هفت آیه باشد. (۲) حضرت عسگری حسن بن علی (ع) بتوسط آباء امجاد خود از حسن بن علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود امیر المؤمنین (ع) فرمود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یک آیه از سوره فاتحهٔ لکتاب است و این سوره را هفت آیه باشد و این آیه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ از متمم آن هفت آیه است از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود خدای عز و جل بمن فرمود یا محمد وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۲۷

(۱) بتحقیق که ما دادیم ترا هفت آیه از قرآن که سوره فاتحهٔ لکتاب باشد و قرآن عظیم باشد.

پس حقتعالی در مقام امتنان بر من سوره فاتحهٔ لکتاب را در مقابل قرآن ذکر فرموده و این دلالت کند بر اشرفیت این سوره مبارکه و فاتحهٔ لکتاب اشرف چیزهائی است که در کنجهای عرش است و حقتعالی مخصوص گردانید محمد (ص) را و او را باین آیه شریفه مشرف گردانید و احدی از انبیا را با او در این آیه شریفه شریک نگردانید سوای سلیمان (ع) را چه او را بعضی از این سوره مبارکه عطا فرمود و آن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ است که حق سبحانه از بلقیس حکایت میکند هنگامی که گفت اِنِّی اَلْقِیَ اِلَیَّ کِتَابٌ کَرِیْمٌ اِنَّهُ مِنْ سُلَیْمٰنَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ پس آگاه باشید هر کس این سوره مبارکه را قرائت کند و اعتقاد بدوستی محمد و آل طیبین او داشته باشد و مطیع و منقاد امر آنها باشد و بظاهر و باطن آنها ایمان آورده باشد حقتعالی بهر حرفی از این سوره وی را عطا کند یک حسنه که هر حسنه از آن حسنات از برای او افضل باشد از دنیا و آنچه از دنیا است از اقسام اموال و خیرات دنیا و هر کس گوش فرا دارد بآن قاری که این سوره مبارکه را قرائت میکند او را باندازه ثواب قاری ثواب دهند.

پس باید هر یک از شما این خبری که بر شما عرض شده است از دست ندهد بلکه بسیار کند این خبر را این غنیمتی است البته باید وقت آن نگذرد و پس از مرگ حسرت آن بر دلهای شما بماند. (۲) حضرت رضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از حسین بن علی (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود امیر المؤمنین (ع) بعد از مدتی متمادی مردی از شیعیان خود را دید که زیادتی سن بر او تأثیر کرده بود و در هم شکسته شده بود فرمود ای مرد سن تو زیاد شده.

عرض کرد در اطاعت تو سن من زیاد شده یا امیر المؤمنین فرمود از سن تو قدری دیگر باقی مانده.

عرض کرد یا امیر المؤمنین این بقیه عمر من هم در اطاعت تو باشد. (۳) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از حضرت حسین بن علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود چون وقت وفات حضرت حسن بن علی بن ابی طالب رسید آن جناب گریه کرد.

باو گفتند یا ابن رسول الله آیا گریه میکنی و حال اینکه مکان تو در نزد رسول خدا (ص) و منزلت تو آن مکان است که میدانی و رسول خدا در حق تو فرموده آنچه فرموده و بیست مرتبه پیاده حج کرده و سه مرتبه جمیع مال خودت را از کلی و جزئی با پروردگار خود قسمت کرده فرمود من بجهت دو خصلت گریه میکنم یکی از هول موقف قیامت و دیگری فراق دوستان.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۲۸

(۱) از ابراهیم بن ابی محمود از حضرت رضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از حضرت امیر المؤمنین (ع) مروی است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود یا علی توئی مظلوم بعد از من.

پس وای بر کسی که ستم کند ترا و عداوت کند مر ترا و خوشا بحال کسی که متابعت کند ترا و دیگری را بر تو اختیار نکند و بر نگزیند یا علی توئی که بعد از من با تو مقاتله و مجاهده کنند.

پس وای بر کسی که مقاتله و منازعه کند با تو و خوش بحال کسی که در رکاب ظفر انتساب تو با اعداء تو مقاتله کند.

یا علی توئی که سخن گوئی بسخن من و تکلم کنی بزبان من بعد از من پس وای بر کسی که بر تو رد کند و خوشا بحال کسی که سخن ترا قبول کند یا علی توئی آقای این امت بعد از من و توئی امام این امت و توئی خلیفه من بر این امت هر کس از تو مفارقت کند از من کناره جوید در روز قیامت و هر کس با تو باشد با من است در روز قیامت.

یا علی توئی اول کسی که بمن ایمان آورد و تصدیق نمود مرا و توئی اول کسی که یاری کرد مرا بر امر من و منازعه کرد با دشمنان من و توئی اول کسی که با من نماز کرد و مردم در آن هنگام در غفلت جهالت بودند.

یا علی توئی اول کسی که سر از قبر بر آورد با من و توئی اول کسی که مبعوث شود با من در روز قیامت و توئی اول کسی که از صراط بگذرد با من و پروردگار بعزت خود قسم یاد کرده که احدی از آستانه صراط نگذرد مگر آنکه بسبب دوستی تو و دوستی ائمه و اولاد تو برائت از آتش جهنم حاصل کرده باشد و توئی اول کسی که وارد شود بر حوض من و سیراب گردانی دوستداران خود را و منع کنی از آب دشمنان خود را و آب ندهی آنها را و توئی مصاحب من چون در مقام بلند و پسندیده بایستم تو شفاعت کنی دوستداران ما را و شفاعت تو در حق

ایشان قبول شود و توئی اول کسی که داخل بهشت شود و در دست تو لواء من باشد و آن لواء حمد است و هفتاد شقه دارد و هر شقه از آن وسیعتر است از آفتاب و ماه و توئی صاحب درخت طوبی در بهشت که ریشه آن در خانه تست و شاخهای آن در خانه‌های شیعیان و دوستان تست.

ابراهیم بن ابی محمود گوید که بحضرت رضا (ع) عرض کردم یا ابن رسول الله نزد ما اخباری از فضایل امیر المؤمنین و فضل شما اهل بیت است و این اخبار از روایت مخالفین شما است و ما امثال این اخبار را از شما نشناختیم آیا باین اخبار متدین شویم و قبول کنیم آنها را.

فرمود ای پسر ابی محمود خبر داد مرا پدر بزرگوام از پدر بزرگوارش از جد بزرگوارش که رسول خدا (ص) فرمود هر کس گوش فرا دارد بسوی سخن گوینده یعنی روایتی که او میکند قبول کند اطاعت او را کرده است.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۲۹

(۱) پس اگر آن روایت‌کننده از خدا روایت کند این کسی که از برای او روایت کنند اطاعت و بندگی خدا کند و اگر از شیطان روایت کند این شخص بندگی شیطان نموده است.

پس از آن حضرت رضا (ع) فرمود ای پسر ابی محمود مخالفان ما اخباری در فضایل ما جعل کرده‌اند و آن اخبار بر سه قسم باشد.

یک قسم از آن اخبار اینست که در حق ما غلو کرده‌اند و زیاده از اندازه رفته‌اند:

قسم دوم آنست که در حق ما کوتاه انداخته‌اند و کم از اندازه رفته‌اند.

و قسم سوم آنست که بعیبهای دشمنان ما تصریح کرده‌اند.

پس مردم چون اخباری که در غلو ما جعل شده است بشنوند شیعیان ما را تکفیر کنند و قول بخدا بودن ما نسبت بآنها دهند و چون بشنوند آن اخباری که کوتاه انداخته شده بمضامین آنها در حق ما معتقد شوند و چون بشنوند آن اخباری که در معایب دشمنان ما جعل شده با اینکه در آن اخبار تصریح شده است باسماء دشمنان ما اسماء ما را آورند و معایب را باسماء ما زنند چه حقتعالی فرموده *وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ* و دشنام بدهید آنان را که می‌پرستند غیر خدا را و بقبایح ایشان را یاد مکنید پس ایشان نیز در مقابل آن ناسزا گویند خدای را از روی ظلم و تجاوز از حق بیدانشی یعنی خدای را ناسزا گویند از روی جهل و نادانی پس نسبت بما هم چنین کنند و آن معایب را بما نسبت دهند.

ای پسر ابی محمود چون ببینی که هر طایفه از مردم براهی روند تو با طریقه ما ملازم باش زیرا که هر کس از ما دست بر ندارد و با ما ملازم باشد ما با او ملازم باشیم و هر کس از ما مفارقت کند ما از او مفارقت کنیم و کمتر

چیزی که مرد را از دین او بیرون کند اینست که سنگریزه را گوید دانه خرما است پس از آن متدین و معتقد شود بآن و بیزاری جوید از کسی که او را مخالفت کند ای پسر ابی محمود حفظ کن آنچه من از برای تو حدیث کردم زیرا که جمع کردم از برای تو خیر دنیا و آخرت را. (۲) حضرت علی بن موسی بن جعفر (ع) از پدر بزرگوارش روایت کرده که آن جناب فرمود ابو جعفر دوانقی فرستاد و حضرت جعفر بن محمد (ع) را درخواست که او را شهید کند و سفره چرمی در مجلس خود گسترانید و شمشیری در کنار آن گذاشت و گفت ای ربیع چون من با او سخن گویم پس از آن یکی از دو دست خود را بر روی دیگری زخم تو گردن او را بزن چون جعفر بن محمد (ع) وارد شد و از دور بر او نظر کرد ابو جعفر از جای خود برخاست و رسم تعارف بجا آورده و گفت مرحبا و اهلا بک خوش آمدی یا ابا عبد الله ما نفرستادیم تو در نزد ما حاضر شوی مگر بامید اینکه قرض ترا ادا کنیم و ذمه ترا بری کنیم.

پس از آن چند مسأله لطیفه از اهل بیت او از آن جناب سؤال کرد و گفت خدا

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۳۰

حاجت ترا بر آورد و دین ترا ادا کرد (۱) و جایزه و عطاهای ترا بتو رسانید و روی کرد بر ربیع و گفت ای ربیع او را زیاده از دو شب نگاه نمیداری و شب سوم مرخص است نزد اهل و عیال خود رود پس چون که آن جناب بیرون رفت ربیع باو عرض کرد یا ابا عبد الله دیدی شمشیری را که از برای تو گذاشته بودند و سفره چرمی را که از برای تو گسترانیده بودند.

پس بچه چیز لبهای مبارکت را حرکت دادی یعنی چه دعائی خواندی که از این شر ایمن شدی حضرت فرمود ای ربیع چون دیدم در صورت او شر را که سیمای او شهادت میداد بر قصد بد او گفتم

حسبی الرب من المربوبین و حسبی الخالق من المخلوقین و حسبی الرازق من المرزوقین و حسبی الله رب العالمین حسبی من هو حسبی حسبی من لم یزل حسبی حسبی من کان مذ کنت حسبی حسبی الله لا إله إلا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم

(۲) حضرت عسگری حسن بن علی (ع) بتوسط آباء امجاد خود از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود در قول خدا اهدنا الصراط المستقیم که مقصود اینست که ارشاد کن ما را براه راست، ارشاد کن ما را بملازم بودن راهی که بکشاند ما را بمحبت تو و رساننده باشد ما را بدین تو و منع کننده باشد ما را از اینکه پیروی کنیم میل و هواهای نفسانی خود را تا هلاک شویم یا اینکه

برایهای خود عمل کنیم و هلاک شویم. (۳) از حسین بن خالد مروی است که گفت از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) سؤال کردم از آیه شریفه *إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا* تا آخر آیه فرمود مراد از امانت ولایت است و هر کس ادعای ولایت کند بخلاف حق و صدق کافر خواهد بود.

«مترجم گوید» پس بنا بر این معنی آیه شریفه چنین خواهد بود بدرستی که ما عرضه کردیم ولایت و دوستی علی و اولاد او را بر آسمانها و زمینها و کوهها پس ابا و امتناع کردند از اینکه خیانت کنند و سنگینی گناه و عقابی که مترتب بر قبول نکردن ولایت است بر خود حمل کنند و بترسیدند از ولایت و قبول نکردن آن با وجود اجرام عظام آنها و سنگینی و بزرگی جثه آنها و متحمل این بار سنگین و وزر و وبال و عقاب و اثم بی حد شد انسان با این ضعف بنیه و ناتوانی او خیانت کرد ولایت را و این آدمی بسیار ستمکار است بر نفس خود که ولایت را در غیر محل قبول نمود و مخالفت حق کرد و بسیار نادان است که بجهت این ادعا این عذاب الیم و نکال عظیم را بر خود پسندیده و مراد بعضی انسان است که این ادعا نمودند.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۳۱

(۱) از ابو الصلت عبد السلام بن صالح هروی مروی است که گفت بر حضرت رضا (ع) عرض کردم یا ابن رسول الله خبر بده مرا از حقیقت شجره که آدم و حوا از آن خوردند چه مردم در آن اختلاف کرده‌اند بعضی روایت کرده‌اند که درخت گندم بود و برخی روایت کرده‌اند که درخت انگور بود و طائفه روایت کرده‌اند که درخت حسد بود.

حضرت فرمود تمام اینها راست است عرض کردم پس این چه معنی دارد و این اختلاف چیست فرمود ای ابا صلت درخت بهشت انواع و اقسام میوه میدهد و مانند درخت دنیا نیست و آن درخت که آدم و حوا را از آن خوردند درخت گندم بود و انگور هم میداد و آدم را چون حقتعالی مکرم داشت بسجود ملائکه از برای او و داخل نمودن در بهشت نزد خود خیال کرد که آیا حقتعالی از جنس بشر افضل از من آفریده است و حقتعالی چون خیال قبلی او را میدانست ندا در داد که ای آدم سر خود را بلند کن و بساق عرش من نظر کن آدم چون سر خود را بلند کرد و بساق عرش نظر کرد دید بساق عرش نوشته است.

لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجته فاطمة سیده نساء العالمین و الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة.

پس آدم عرض کرد پروردگارا اینها کیانند خدای عز و جل فرمود اینها ذریه تو و فرزندان تو هستند و از تو بهترند و از جمیع آفریدگان من برترند و اگر اینها نبودند نه ترا می آفریدیم و نه بهشت و نه جهنم و نه آسمان و نه زمین را پس مبادا بایشان بچشم حسد نگاه کنی که ترا از جوار خود که بهشت است بیرون کنم پس آدم بچشم حسد

بایشان نگاه کرد و منزلت ایشان را از برای خود آرزو کرد حقتعالی شیطان را بر او مسلط گردانید تا درختی را که از آن نهی شده بود خورد و شیطان را بر حوا مسلط کرد چون بچشم حسد بر فاطمه نظر کرد تا اینکه از آن درخت خورد چنان که آدم خورد پس حقتعالی هر دو را از بهشت بیرون کرد و از جوار خود آنها را فرو فرستاد باین عالم خاک (۲) از عبید بن هلال مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که فرمود دوست میدارم مؤمنی را که محدث باشد عرض کردم محدث کدام است فرمود محدث فهماننده حدیث است یعنی معنی او را درک کند و بغیر خود بفهماند. (۳) از عبد السلام بن صالح هروی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که میفرمود خدا رحمت کند بنده را که زنده بدارد امر ما را عرض کردم چگونه زنده بدارد امر شما را فرمود بیاموزد علوم ما را و بمردم تعلیم کند چه مردم اگر محاسن و تدارک کلام ما را بدانند پیروی کنند ما را ابا صلت گوید.

عرض کردم یا ابن رسول الله حدیثی از حضرت صادق (ع) از برای ما روایت شده است که آن جناب فرمود هر کسی طلب علم کند از جهت آنکه با سفهاء و بیخردان مرء و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۳۲

نزاع کند یا اینکه بعلماء و دانشوران افتخار و مباهات کند یا اینکه مردم روی باو آورند پس او در آتش خواهد بود. (۱) آن جناب فرمود راست فرموده جد من آیا میدانی سفهاء کیانند عرض کردم نه یا ابن رسول الله فرمود ایشان قصه کننده‌های مخالفان باشند یعنی تابعان مخالفان ما باشند پس معنی چنین می‌شود که با علمای عامه مجادله نکنید که باعث آن شود که شما را نسبت به رفض دهند و آزار کنند و یا اینکه شما را بفریبند و در گمراهی افکنند و فرمود آیا میدانی علماء کیانند.

عرض کردم کیانند یا ابن رسول الله فرمود ایشان علماء آل محمدند که حقتعالی اطاعت ایشان را بر خلق لازم گردانیده و محبت ایشان را بر همه کس متحتم فرموده پس از آن فرمود آیا میدانی معنی اینکه مردم روی بجانب او آورند چیست.

عرض کردم نه فرمود بخدا قسم که مقصود کسانی باشند که بغیر حق ادعای امامت بکنند پس آنها در آتش جهنم باشند! (۲) از حسین بن خالد مروی است گفت از حضرت رضا (ع) پرسیدم که مردی وصیت کرده است که یک جزء از مال او را بمصرفی برسانند در این صورت تکلیف چیست حضرت فرمود هفت یک ثلث مال او را بآن مصرف برسانند. (۳) داود بن محمد هندی از بعضی اصحاب ما رضوان الله علیهم روایت کرده است که ابن ابی سعید مکاری بر حضرت رضا (ع) وارد شد و بآن جناب عرض کرد که خداوند قدر و منزلت ترا بمکانی رسانیده که ادعائی میکنی که پدرت ادعا کرد حضرت فرمود ترا چه افتاده خداوند چراغ عمرت را خاموش کند و فقر در خانه تو داخل کند آیا نمیدانی که حقتعالی بعمران وحی فرمود که من ترا فرزندی پسر عطا کنم بعد مریم

را باو عطا فرمود و عیسی را بمریم عطا فرمود و مریم از عیسی بود و عیسی از مریم بود و مریم هر دو یک نفس باشند و من از پدر بزرگوارم باشم و پدرم از من است و من و پدرم هر دو یک چیز باشیم.

پس ابن ابی سعید عرض کرد که از تو مسأله می‌پرسم فرمود گمان ندارم قبول کنی جواب آن را چه تو از رعیت و شیعه من نیستی و لکن سؤال کن.

عرض کرد مردی هنگام مردن چنین وصیت کرد که هر بنده قدیمی که برای من است در راه خدا آزاد باشند بعد از مردن آن مرد کدام صنف از بنده‌های او آزاد می‌شود حضرت فرمود بلی خداوند در کلام معجزه نظام خود فرموده حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ و مراد از قدیم از شش ماه و بالاتر باشد.

پس هر کدام از بنده‌های او از شش ماه و بالاتر باو انتقال یافته قدیم است و آزاد است.

راوی گوید که آن مرد از خدمت حضرت بیرون آمد و بفقر و احتیاج مبتلا شد تا مرد و حال

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۳۳

اینکه او را قوت یک شبانه نبود. (۱) اسماعیل بن خراسانی از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود پرهیز کردن و باز داشتن خود را از چیزی ترک کردن آن نیست بلکه استبداد و جزم کردن عزم است بر ترک آن. (۲) از جعفر بن ابراهیم بن محمد همدانی مروی است که گفت نوشته بدست پدرم نوشتم یعنی بپدرم گفتم نوشت بحضرت رضا (ع) با این مضمون که فدای وجود مبارکت گردم در میان مردم اختلافی در صاع پیدا شده بعضی میگویند که فطره را باید بصاع مدینه بیرون کرد و برخی میگویند بصاع عراق باید داد آن جناب نوشت بمن که صاع شش رطل مدنی است و نه رطل عراقی است.

راوی گوید آن جناب بمن خبر داده که بحسب وزن معادل وزن هزار و صد و هفتاد درهم است. (۳) در سال دویست و چهل و یکم از هجری از عبد الله بن طاوس روایت شده که میگوید بحضرت رضا (ع) عرض کردم که مرا پسر برادری است که دخترم را باو تزویج کردم و او داماد من است و شراب میخورد و صیغه طلاق دخترم را تکرار میکند در هر مجلسی.

حضرت فرمود اگر از برادران دینی تست یعنی از شیعیان است باکی بر او نیست و دخترت از حباله او بیرون نمی‌رود و اما اگر از آن طایفه است یعنی از عامه و سنیان است دختر خود را از او جدا کن که قصد جدائی نموده و او را طلاق داده است و مباینت واصل است عرض کردم فدای وجودت شوم آیا از حضرت صادق (ع) روایت نشده است که نگیری زنهائی که در یک مجلس سه طلاق داده شده‌اند اینها صاحب شوهرند و از حباله طلاق دهنده بیرون نرفته‌اند.

«مترجم گوید» این مطلب در صورت رجوع کردن شوهر است و بنا بر این راوی گوید که چگونه دخترم را از پسر برادرم جدا کنم و حال اینکه مطابق این حدیث در حباله او است.

حضرت فرمود که این حدیث از برای شما شیعیان است نه از برای عامه عمیا هر کس متدین بدین و مذهبی شد احکام آن مذهب در حق او جاری خواهد شد یعنی اگر پسر برادرت طریقه عامه داشته باشد زن او از حباله او بیرون خواهد رفت چه در مذهب آنها سه طلاق در یک مجلس باعث بینونیت خواهد شد. (۴) حسین بن خالد کوفی از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که بآن جناب عرض کردم فدای وجودت شوم عبد الله بن بکیر از عبید بن زراره حدیثی روایت کرده است چنین گوید که آن جناب فرمود که این حدیث چیست.

عرض کردم که از عبید بن زراره روایت کرده است که او گفته من با حضرت صادق (ع) ملاقات کردم در سالی که ابراهیم بن عبد الله بن حسن در آن سال خروج

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۳۴

کرده بود. (۱) عرض کردم فدای وجودت شوم امین ابراهیم بن عبد الله سخنانی چند گفته و مردم بسوی او شتافته‌اند تو در حق او چه میفرمائی فرمود از خدا بترسید

و اسکنوا ما سکنت السماء و الارض

و تا آسمان و زمین بجای خود باقی است شما از جای خود حرکت نکنید.

حسین گوید که بآن جناب عرض کردم که عبد الله بن بکیر میگوید بخدا قسم اگر عبید بن زراره در گفته خود صادق باشد و این حدیث راست باشد نه خروجی خواهد شد و نه قائمی پیدا خواهد شد در آخر الزمان چه معنی حدیث اینست که تا آسمان و زمین برقرار است کسی پیدا نشود.

حسین گوید که حضرت رضا (ع) بمن فرمود که حدیث بآن قسم است که عبید بن زراره از حضرت صادق (ع) روایت کرده است اما نه باین نوعی که عبد الله بکیر تأویل و تفسیر کرده است زیرا که مقصود حضرت صادق (ع) از قول خود

ما سکنت السماء

اینست که آسمان ساکن باشد و باسم صاحب الزمان ندا نکند و بمراد بما

سکنت الارض

اینست که زمین ساکن باشد و لشکریان را فرو نبرد. (۲) از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم از قبر فاطمه (ع) آن جناب فرمود که حضرت فاطمه (ع) در خانه خود مدفون شد و چون بنی امیه مسجد رسول را زیاد کردند وسعت دادند قبر آن مخدره در میان مسجد واقع شد چه خانه را در میان مسجد گرفتند. (۳) از حسن بن جهم مروی است که گفت حضرت رضا (ع) فرمود که امیر المؤمنین (ع) میفرمود که ابا و امتناع از کرامت نکند مگر حمار من عرض کردم معنی کرامت چیست فرمود وسعت دادن در مجلس و بوی خوش هر گاه کسی خواهد باو دهد. (۴) از علی بن جهم مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که فرمود ابا و امتناع نکند از کرامت مگر حمار عرض کردم کرامت کدامست فرمود مثل بوی خوش و آن چیزی که مردی بآن مرد دیگر را اکرام کند. (۵) از ابو زید مکی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که فرمود ابا و امتناع نکند کرامت را مگر حمار یعنی از بوی خوش و بالش «مترجم گوید» که مقصود از بالش و مخدم اکرام کردن است چنان که حدیث سابق نیز بدین مضمون بود. (۶) ابو همام اسماعیل بن همام از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آن جناب بجمعی فرمود که نزد شما سکینه تابوت چه معنی دارد.

پس چون که آن قوم معنی آن را ندانستند عرض کردند فدای وجودت گردیم چیست معنی آن فرمود بادبست خوشبو که از بهشت بیرون می‌آید و آن را صورتی است مثل صورت انسانی و با پیغمبران است و این سکینه بود که هنگامی که ابراهیم میخواست کعبه را بنا کند بر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۳۵

او نازل شد و محل بناء کعبه را معین نمود که باید در فلان موضع و فلان موضع باشد پس از آن ابراهیم بر آن مواضع معینه اساس خانه را بنا نمود. (۱) حضرت حسن بن علی (ع) بتوسط آباء خود از موسی ابن جعفر (ع) روایت نموده که آن جناب فرمود از حضرت صادق (ع) سؤال کردند از زاهد در دنیا فرمود زاهد کسی است که ترک کند حلال دنیا را بجهت ترس از حساب آن و ترک کند حرام دنیا را بجهت ترس از عقاب آن. (۲) از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی مروی است که گفت حضرت رضا (ع) فرمود در این آیه شریفه **ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوقُوا نُذُورَهُمْ** چیدن ناخن و دور کردن لباس چرکین و جامه احرام چرکین است. «مترجم گوید» پس معنی آیه اینست که باید بگذارند مناسک حج را از ناخن چیدن و احرام بیرون آمدن بدور کردن لباس احرام و باید وفا کنند بندرهای خود یعنی آنکه نذر کرده باشند از حج و غیر آن از طاعات که در این ایام در مکه بجا می‌آورند.

(۳) حضرت رضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود دو درد و مرض از امتهای قبل از شما در شما جنبش آید یکی دشمنی کردن و دیگری حسد بردن. (۴) حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود خداوند وحی کرد **بداود (ع) که بنده از بندگان من حسنه از او صادر شود و باین جهت او را داخل بهشت کنم.**

عرض کرد پروردگارا آن حسنه چیست فرمود بگشاید حزن مؤمنی را و او را خوشنود کند اگر چه بیک دانه خرما باشد داود عرض کرد حق است از برای کسی که ترا شناخت که امید خود را از تو قطع نکند. (۵) از حسن بن بنت الیاس مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) ما شنیدم که فرمود خداوند لعنت کند کسی را که حدیثی را بوجود آورد یا اینکه حدیث بوجود آورنده را منزل دهد عرض کردم حدیث کدام است فرمود کشتن کسی است. (۶) حضرت علی بن محمد الرضا بتوسط آباء امجاد خود از حسین بن علی (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود که ابو بکر نسبت بمن بمنزله گوش است و عمر نسبت بمن بمنزله چشم است و عثمان نسبت بمن بمنزله قلب است.

پس روزانه دیگر بر جد بزرگوارم وارد شدم در حالتی که امیر المؤمنین و ابو بکر و عمر و عثمان نزد آن جناب حاضر بودند.

عرض کردم ای جد بزرگوار من نسبت باین اصحاب تو که حاضرند از تو فرمایشی استماع نمودم مقصود از آن چه بود فرمود بلی و اشاره کرد به ابو بکر و عمر و عثمان و فرمود ایشانند گوش و چشم و قلب و اینها سؤال کرده شوند که از دوستی این وصی من و اشاره

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۳۶

کرد بعلی بن ابی طالب و فرمود خدا فرموده إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا. (۱) پس از آن فرمود بعزت پروردگار قسم است که جمیع مردم را در روز قیامت بر سر پای باز دارند و سؤال کنند از دوستی و ولایت علی (ع) اینست که حقتعالی فرماید وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ. «مترجم گوید» که شاید مقصود از این حدیث شریف این باشد که رسول خدا خواست بایشان بنماید که اگر شما بمنزله گوش و قلب و چشم من باشید تا ولایت علی را نداشته باشید بحال شما ثمر ندارد.

(۲) حضرت علی بن موسی بتوسط پدر بزرگوارش از جد امجدش جعفر بن محمد (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود.

خداوند دشمن میدارد خانه که در آن گوشت خورده می شود و گوشت فربه را بعضی اصحاب آن بزرگوار عرض کردند یا ابن رسول الله ما دوست میداریم گوشت را و خانه های ما خالی از آن نیست.

پس این چگونه خواهد شد فرمود چنان نیست که شما رفته اید بلکه مراد از آن خانه که در آن گوشت خورده می شود خانه ای است که در آن بسبب غیبت مردم گوشت آنها خورده می شود و مراد از گوشت فربه شخص متکبر است که در هنگام راه رفتن بر خود ببالد. (۳) از عبد السلام بن صالح هروی مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم یا ابن رسول الله از پدران تو روایت شده است که هر کسی در ماه رمضان جماع کند و یا

آنکه افطار کند باید سه کفاره بدهد و یک کفاره هم از ایشان روایت شده است ما کدام یکی از این دو خبر را قبول کنیم فرمود بهر دو عمل کنید هر گاه مردی در ماه رمضان با غیر حلیله خود بوجه حرام جماع کند یا بحرام افطار کند سه کفاره باید بدهد بنده آزاد کند و دو ماه پی در پی روزه بگیرد و شصت نفر مسکین را طعام دهد و قضاء روزه آن روز را هم بگیرد و اگر با حلیله خود جماع کند یا اینکه بحلال افطار کند یک کفاره بر او لازم است و قضاء روزه آن روز را و اگر از روی نسیان و فراموشی مفطری بعمل آورده چیزی بر او نیست. (۴) از احمد بن اشیم مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم فدای وجودت شوم چرا اعراب فرزندهای خود را با اسم سگ و پلنگ و یوز و مانند آن خطاب میکنند فرمود زیرا که اعراب همیشه با یک دیگر نزاع میکنند و بجهت ترسانیدن دشمنان این گونه اسماء را برای فرزندان خود مینهند و غلامان خود را با اسم فرج و میمون و مبارک مینامند از جهت اینکه آرزوهای آنها اینست که آنها مبارک و میمون و گشاینده هم و غم باشند و باب تیمن این اسماء بر آنها نهند. (۵) از عبد السلام بن صالح هروی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدیم که

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۳۷

میفرمود افعال بندگان خلق گردیده شده است من بآن جناب عرض کردم یا ابن رسول الله چیست معنی اینکه فرمودی خلق شده است فرمود یعنی مقدر شده است. (۱) یاسر خادم از حضرت عسگری از پدر بزرگوارش از جد بزرگوارش علی بن موسی الرضا (ع) روایت کرده است که آن جناب چون جامه‌های خود را می‌پوشید ابتدا از طرف راست خود می‌پوشید و چون جامه نو در بر میکرد میفرمود قدحی از آب حاضر میساختند و ده مرتبه سوره *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ* و ده مرتبه سوره *قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* و ده مرتبه سوره *قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ* میخواند و بر آن آب میدمید و آب را بر جامه خود می‌پاشید پس از آن میفرمود هر که پیش از اینکه جامه‌های خود را بپوشد چنین کند همیشه در زندگانی با وسعت و روزی باشد اگر از عمر او رشته باقی باشد. (۲) «مصنف گوید» که یاسر خادم حضرت رضا (ع) را درک نمود و در آن زمان بود و غریب است که از حضرت عسگری (ع) حدیثی روایت کند.

(۳) باب بیست و نهم در ذکر آنچه از آن جناب وارد شده است در صفات پیغمبر (ص) و برخی از اخبار متفرقه از آن جناب

(۴) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از علی بن الحسین (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود حسن بن علی بن ابی طالب (ع) فرمود که از خال خود هند بن ابی هاله سؤال کردم از صفت و صورت و خلقت رسول (ص) و هند وصاف پیغمبر بود یعنی زیاد اوصاف آن جناب را بیان میکرد و نهایت مهارت داشت در وصف گوئی و او گفت که رسول خدا (ص) عظیم القدر بود و در نظر خلق عظیم الجثه مینمود و صورت

او درخشندگی میکرد مثل درخشندگی ماه در شب چهارده قامت نازنین او بلندتر از شخص مستوی الخلقه و کوتاهتر از شخص طویل القامه مینمود سر مبارک او بزرگ و موی آن نه پیچ و تاب داده شده بود و نه فروهشته و مسترسل بود بلکه مجتمع بود اگر پریشان نمودی اطراف سرو گردن او فرو گرفتی و اگر پریشان نکردی از نرمه گوش او تجاوز ننمودی چه آن موی را بر بالای سر خود مجتمع ساختی رنگ مبارکش درخشان بودی دو جبین یعنی دو سوی پیشانی مبارکش وسیع بودی ابروهایش باریک و بلند بودی میان دو ابروهایش گشاده بودی و رگی در آن بود که هنگام غضب آن رگ بجنبش آمدی و پر شدی آخر بینی و بالای آن ارتفاع و دنباله داشتی و در وسط آن گوشه و برآمدگی داشت مهر او را نور و روشنائی بودی که از آن بلند شدی و چون بینی او قلمی و باریک و بلند بودی هر کس

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۳۸

نیکو تامل نکردی گمان کردی که آن جناب را سر بینی نباشد، (۱) ریش مبارکش کوتاه و انبوه بودی دو طرف رخسارش کم گوشت و مساوی بودی و دهان مبارکش بزرگ بودی و آب دهان مبارکش سرد و شیرین و گوارا بودی و دندانهای مبارکش از یک دیگر بعدی داشتی یعنی چهار شانه بود و سرهای استخوانهایی که بیکدیگر در مفاصل متصل بودی ضخیم و سطر بودی و گردن مبارکش متلائی و درخشان بود و از نزدیک گلو تا سر ناف بمویش مثل خطی کشیده بودی و دیگر در روی دو پستان و اطراف شکمش موی نداشتی و روی کرده و دو ذراع و شانه‌اش و اعالی سینه‌اش موهای بلند داشتی و دو بند دستش بلند و کف دستش وسیع و دو دست و دو پای مبارکش بزرگ و زبر و انگشتان کشیده بودی و استخوانهای دو ساعد دست دو ساق پای بلند و کشیده بودی یعنی کوتاه و بلند نبودی و وسط کف دو پای مبارکش بزمین نرسیدی و پشت دو پای مبارکش چنان مساوی بود که اگر آب بروی آن ریختی جاری شدی و زیست نکردی چون برفتار آمدی قدم مبارک را بقوت از زمین برداشتی نه مثل زنان که پاها را آهسته برمیدارند و نزدیک یک دیگر بر زمین مینهند چنان گام خود را برمیداشت که گویا به پیش میل مینمود و بنرمی و وقار راه میرفت و لیکن چون گامهای بزرگ برمیداشت سریع المشی بود و چون راه میرفت گویا رو بسرازیر راه میروید و چون نظر افکندی بسوی همه نظر افکندی یعنی شخصی دون شخصی را مخصوص بنگاه نفرمودی و چشم مبارکش بزیر افتاده و نظرش بر آسمان بودی و بیشتر نظرش بگوشه چشم بودی و چون با کسی ملاقات کردی بسلام کردن سبقت گرفتی.

حضرت مجتبی (ع) گوید: که بهند بن ابی هاله گفتم که از تکلم کردن و سخن گفتن و منطق او وصف کن.

گفت: که آن جناب علی الاتصال غمناک و حزین بود و همیشه فکر میکرد و راحتی از برای او نبود و در غیر وقت احتیاج سخن نمیگفت و از ابتدای کلام تا انتها کلامش آهسته بود و بگوشه دهن سخن میراند و چون تکلم میفرمود سخنهای جامع میگفت که نه زیاده از مقصود و نه کوتاه از مقصود بود و بنرمی سخن میگفت نه زبری و

درستی و نه اینکه خوار و پست شمارد مخاطب خود را و بطرز اهانت کردن با او سخن گوید و همیشه نعمت را بزرگ شمردی و اگر غذائی یا مشروبی خوب نبود نه مذمت میکرد و نه مدح مینمود و دنیا و چیزهای دنیوی هرگز او را بغضب در نیوردی و از زیادتی حسن خلق رفتار آن بزرگوار با اصحاب خود حق بود که چون در گرفتن حقی او را با کسی خصومتی بظهور میرسید احدی بر آن اطلاع نمی‌یافت و چیزی از غضب او بظهور نمیرسید تا اینکه مردم آن جناب را در اخذ آن حق یاری کردند و چون اشاره میفرمود با کف دست اشاره مینمود و چون از چیزی تعجب مینمود دست مبارکش را گردش میداد و چون گفتگو میکرد و حدیثی بیان مینمود علی الاتصال گودی کف دست راست را بیاطن ابهام دست چپ میگذاشت

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۳۹

(۱) چون غضب میکرد اعراض میفرمود و روی مبارک بر میگردانید و چون مسرور و شادمان میشد چشم مبارک را بهم میگذاشت و نمیگشود بیشتر خنده او تبسم بود و چون تبسم نمودی دندان مبارکش مثل تگرگ سفید و نیکو بودی.

حضرت مجتبی حسن بن علی (ع) میفرماید که من این شمائل و اوصاف محمدی را مدتی از حضرت حسین (ع) پنهان میداشتم و زمانی را خواستم از برای او تعریف کنم چون ملاحظه کردم او سبقت گرفته بود بر من در دانستن این اوصاف و آنچه من خواستم از او پرسش کنم او از من پرسید و من از او یافتم که از پدر بزرگوارش سؤال کرده بود از محل و رود و خروج مجلس و شکل آن بزرگوار را و چیزی از آن وانگذاشته بود و همه را دانسته بود.

حضرت حسین (ع) گفت که از پدر بزرگوارم پرسیدم که رسول خدا (ص) در خانه خویشان چگونه زیست میکرد و چگونه وارد میشد فرمود که در ورود آن جناب بخانه خویش از کسی اذن حاصل نمینمود و لیکن در خانه غیر خود اذن میگرفت.

پس چون آن بزرگوار در خانه خویش زیست مینمود زمان توقف خویش را در خانه سه بهره میساخت بهره را بطاعت میگذاشت و بهره را باشتغال امور معیشت با اهل خود می‌پرداخت و بهره‌ای را از برای خود میداشت.

پس آن بهره خود را دو بهره مینمود میان خود و میان مردم و آن بهره امت را بکار ایشان می‌پرداخت و خواص امت نزد او تردد مینمودند و هر گونه مطالب لایقه نسبت بهر کسی از آن جناب بایشان میرسانیدند و آن جناب از آن بهره هیچ زمان از ایشان منع نفرمودی و طریقه بهیه آن حضرت در این بهره امت این بود که اهل فضل و کمال بر غیر آنها باذن آن جناب ترجیح یافتندی و بمقدار فضیلت هر یک در دین از این بهره قسمتی بردندی چه بعضی ایشان را یک حاجت و برخی را دو حاجت و پاره را حاجتهای زیاد بودی آن بزرگوار مشغول بعمل

ایشان میشدی و باسرار شریعت و معرفت خداوند آموزگاری نمودی و اصلاح امورات ایشان فرمودی و امت را مقرر داشتی که از ایشان هر گونه مسائل می‌پرسیدند و ایشان را می‌فرمودی که هر گونه مصلحت است و سزاوار آنهاست بایشان اخبار کنید و می‌فرمود آن کس را که حاضر است غایب را آگاهی دهد و هر کس دستش بمن نرسد سخن او بنزدیک من شرح دهید.

همانا هر که برساند حاجت کسی را که خود نتواند بپادشاه خداوند هر دو قدم او را در قیامت ثابت دارد و در نزد او بجز این گونه سخنان که آموزگاری اسرار معرفت الهی و با مسائل دین و اصلاح امور مؤمنین بلکه کافه خلق در نزد جنابش ذکر نشدی و احدی از آحاد مردم را بشدت و سختی ندیدی مگر آنکه رفع فرمودی مردم بر حضرتش داخل میشدند در حالتی که صاحبان مطالب بودند چون مراجعت مینمودند همه شیرینی انجاق مطلب خود

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۴۰

چشیده و با حاجات بر آورده بر میگشتند و چون از حضور مبارکش بیرون میشدند همه خود را ذلیل و منقاد میدانستند. (۱) حضرت سید الشهداء (ع) گوید که از پدر بزرگوام پرسش کردم از روش و طریقه آن جناب در بیرون خانه فرمود در بیرون خانه بسخنی که سودمند نبودی زبان نگشودی و تألیف قلوب فرمودی و مردم را از حضرت خویشتن براندی و کریم هر قوم را مکرم داشتی و او را بامارت و ریاست آن قبیله باز گذاشتی و مردم را ترسانیدی از نافرمانی و خود را از ایشان نگاهداشتی و لیکن بطلاقت وجه و کرامت طبع کار کردی و اصحاب خود را از خود دلتنگ نساختی و از آنکه حاضر بودی پرسش غائب نمودی و کردار نیک را بستودی و رفتار زشت را نکوهش کردی و تقبیح فرمودی.

پیوسته باعتدال پرداختی و اختلاف در امورش پیدا نشدی و هرگز از کسی غافل نشدی مبدا اینکه غافل شوند و یا آنکه از حق اعراض کنند و از حق کوتاهی نکردی و نگذشتی و کسانی که او را از مردم منحرف نمودندی.

یعنی محارستش کردند از اینکه بر حضرتش صدمه از اذیت و یا معاشرت مردم وارد شود بهترین مردمان بودند و افضل خلق نزد او کسی بودی که مردم را زیاده‌تر موعظه و نصیحت نمودی و بزرگتر در منزلت و قرب بزم حضورش آن سعادت‌مندی بودی که با مردم نیکوتر مواساة کردی.

حضرت سید الشهداء (ع) گفت که از پدر بزرگوام از مجلس آن حضرت پرسش کردم فرمود در هیچ مجلسی ننشستی و بر نخواستی جز اینکه بیاد خدا بودی و هیچ مکانی از امکنه را وطن قرار ندادی و مردم را از وطن قرار دادن دنیا باز داشتی و هر محفل را مزین بقدم خود ساختی در آخر مجلس نشستی و مردم را بدین روش فرماندادی و چنان برافت رفتار نمودی که هر یک از مجلسیان چنین پنداشتندی که احدی مثل او در نزد حضرتش گرامی‌تر نیستی هر کس در مجلسش در آمدی این قدر صبر نمودی که خودش برخاستی و البته

حاجت سائل را بر آوردی و اگر نه با روی گشاده و سخن شیرین تعطیل آن را تدارک کردی گشایش خلق عظیمش گنجایش تمام آفرینش داشتی و مردمان را از پدر مهربانتر بودی و در دین حق مردمان را بیک چشم ملاحظه فرمودی و در نظر انورش یکسان نمایش کردندی مجلس او آکنده از حلم و حیا و صدق و امانت بودی آوازه‌ها بسخن فراز نگشتی و غیب کسی شمرده نشدی و سخن لغو و بیجا در مجلس آن جناب فراز نگشتی تا اینکه شایع شود و اشتها یابد مردمان مجلسش بتقوی گرامی بودندی و با یک دیگر بتواضع حرکت کردندی بزرگ خود را حرمت داشتندی و بر کوچک خود راه مرحمت و عطوفت پیشه کردندی و صاحب حاجت را اکرام کردندی و غریب را نوازش کردندی.

پس من بپدر بزرگوام عرض کردم چگونه بود سیرت و روش آن جناب نسبت بمجلسیان خود فرمود پیوسته بطلاقت وجه و نیکی خلق موصوف بودی و با طرف مقابل بنرمی حرکت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۴۱

کردی (۱) نه بد خلق بودی و نه دل سخت و نه صیحه کشنده و نه فحش گوینده و نه عیب‌کننده مردم نه مدح‌کننده و ستاینده ایشان و آنچه را که میل نفسانی بآن نداشتی از آن تغافل نورزیدی و آرزوکنندگان آن را مأیوس و ناامید نساختی و خود را از سه چیز باز میداشتی مرء و جدال در سخنوری و بسیار گفتن و سخنان لغو و سه عمل نسبت بمردم نکردی احدی را مذمت نکردی و کسی را سرزنش و استهزا نمودی و بر لغزش و سخنان لغو کسی مؤاخذه نمودی و بر پنهانی کسی پی نبردی و در چیزی سخن نکردی.

مگر آنکه امید ثواب در آن داشتی و چون در مجلس داد سخن میدادی مجلسیان او مانند کسانی که بر سر آنها مرغی نشسته باشد سرهای خود را بزیر انداختندی و چون سکوت میفرمودی سخن میکردندی و در حدیث نزد آن حضرت منازعه نمودندی هر کس سخن میگفت گوش فرا داشتندی تا فارغ میشد و هر کس از ایشان که شروع در گفتگو مینمود.

آن جناب حدیث او را گوش دادی و مانند مردم خنده کردی از آنچه آنها خنده کردندی و تعجب نمودی از آنچه آنها تعجب نمودندی و چون غریبی با او سخن کردی یا اینکه مسألتی نمودی بر درستی و سخن زشت او صبر فرمودی و او را آزرده نساختی بلکه نسبت باصحاب خود نیز چنین کردی.

تا اینکه مردم را بخود رایگان کردی بلکه سخنان حق و صدق او را بپذیرند و فرمودی چون صاحب احتیاجی را به بینید او را طلب کنید و اعانتش کنید و ستودن کسی را قبول نکردی مگر کسی بعوض ستودن آن جناب حضرتش او را ستودی و سخن احدی را قطع نکردی مگر آنکه زیاده از حد گفتگو کردی.

پس آن جناب یا او را نهی فرمودی از تکلم یا اینکه در میان کلام او برخاستی.

حضرت سید الشهداء گوید که من از پدر بزرگوارم از سکوت رسول خدا (ص) پرسش کردم.

فرمود سکوت آن بزرگوار مبنی بر چهار چیز میبود حلم و حذر و تقدیر و تفکر.

اما تقدیر او پس بیک اندازه نظر کردن و گوش فرا داشتن در میان مردمان بود باین معنی که آن جناب مردمان را بیک نوع ملاحظه میفرمود و چون سخن میگفتند سخنان همه را بیک اندازه گوش میداد.

و اما تفکر آن حضرت در بقاء و فناء اشیاء بود.

اما حلم آن جناب در صبر او بروز و ظهور یافته بود و چیزی آن جناب را بغضب در نمی‌آورد و او را بر نمیانگیخت.

و حذر آن بزرگوار در چهار چیز اجتماع یافته بود فرا گرفتن رفتار نیکو تا اینکه باو اقتدا شود و متابعت وی کنند و وا گذاشتن بد رفتاری تا اینکه خود را از آن باز دارند و کوشش کردن در رأی و فکری که امور امت بآن اصلاح شود و زیستن در چیزی

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۴۲

که خیر دنیا و آخرت امت در آن باشد صلوات الله علیه و علی آله الطیبین الطاهرین. (۱) «مصنف گوید» که این صفات حضرت ختمی مرتبت را از مشایخ و استادان باسناد مختلفه روایت کرده‌ام و آن اسانید را در کتاب نبوت اخراج نموده‌ام و لیکن در این کتاب شریف آن طریقی که حضرت رضا (ع) در آن طریق بود ذکر کرده‌ام چه این کتاب مستطاب در ذکر عیون اخبار آن جناب تصنیف شده است و تفسیر این صفات را در کتاب معانی الاخبار ذکر کرده‌ام.

(۲) و اما اخبار متفرقه

(۳) احمد بن حسن حسینی از حسن بن علی از پدر بزرگوارش از محمد بن علی از پدر بزرگوارش از حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر روایت کرده است.

که آن جناب فرمود زمانی را خیر مرگ اسماعیل بن جعفر که بزرگترین اولاد حضرت صادق جعفر بن محمد (ع) بود بآن حضرت دادند آن هنگامی بود که میخواست غذا تناول کند و ندیمان وی بر گردش مجتمع بودند.

آن حضرت تبسم کرد و فرمان داد طعام حاضر ساختند و با ندیمان نشست و آن روز را نیکوتر از سایر ایام غذا تناول فرمود و ندیمان را ترغیب و تحریص بخوردن طعام میفرمود و طعام را پیش روی آنها میگذاشت و اهل مجلس تعجب کردند که اصلاً اثر غم و اندوه بر آن جناب آشکار نیست.

چون از طعام خوردن فراغت یافتند عرض کردند یا ابن رسول الله ما امر عجیبی مشاهده کردیم.

تو آلان داغ چنین فرزندی دیدی و ما ترا باینحالت ملاحظه میکنیم که ابدأ آثار ملالت در تو نیست.

فرمود چه افتاده است مرا که چنین نباشم که شما می بینید و حال اینکه خبر راست گوتر از راستگویان بمن رسیده است که من و شما شربت ناگوار مرگ را می چشیم.

همانا گروهی که مرگ را دانستندی و آن را در مقابل چشم قرار دادندی البته باید انکار نکنند که مرگ بناگاه میرباید و باید امر خالق خود را تسلیم دارند. (۴) باین اسناد از حضرت رضا از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر (ع) مروی است که فرمود گروهی از خواص حضرت صادق (ع) در حضور باهر النورش نشسته بودند در شب ماهتاب روشنی پس بجنابش عرض کردند یا ابن رسول الله چه قدر نیکو است آنچه برای چرخ نیلگون جلوه گر شده و چه قدر نورانیست این کواکب و ستارگان فرمود شما باین سخن تکلم کنید و مد برات چهارگانه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت نیز بزمین نظر کنند و

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۴۳

شما و برادران شما را در اطراف زمین مشاهده کنند و نور شما در آسمانها نسبت بایشان نیکوتر از نور این ستارگان است و ایشان گفته شما را گویند چه قدر نیکو است نورهای این مؤمنان. (۱) باین اسناد از حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش موسی ابن جعفر (ع) مروی است که مردی خدمت حضرت (ع) آمده عرض کرد که از دنیا ملول شده ام آرزو دارم مرگ را آن جناب (ع) فرمود حیات و زندگانی را آرزو کن تا اطاعت و عبادت پروردگار کنی نه اینکه معصیت و نافرمانی کنی.

همانا اگر زندگانی کنی و اطاعت کنی بهتر است از برای تو اینکه بمیری و نه معصیت کنی و نه اطاعت. (۲) باین اسناد از حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر (ع) مروی است که فرمود حضرت صادق (ع) فرمود مسافت میان مردی و بهشت زیاده از زیر زمین تا عرش برین است بجهت زیادتی گناه وی.

پس اگر از این گناهان پشیمان شود و از خوف خدا گریه کند این مسافت نزدیکتر شود از پلک چشم تا سیاهی و سفیدی چشم او. (۳) باین اسناد از حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر (ع) مروی است که بحضرت صادق (ع) عرض کردند خبر بده ما را از طاعون فرمود طاعون از برای گروهی عذاب و غضب خدا است و از برای دیگران رحمت خدا است عرض کردند رحمت چگونه عذاب می شود.

فرمود آیا نمیدانی که آتش جهنم عذاب است بر کفار و بر موکلان جهنم که با کفار در جهنم هستند و ایشان را عذاب و عقوبت میکنند رحمت است. (۴) باین اسناد از حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر (ع)

مروی است که فرمود حضرت صادق (ع) فرمود چه بسیار کسانی که به لهو و لعب مشغول باشند و خنده آنها زیاد باشد در روز قیامت گریه آنها زیاد باشد و بر گناهان زیاد گریه کنند و چه بسیار کسانی که خوف و خشیت آنها زیاده باشد و بر گناهان زیاد گریه کنند در روز قیامت سرور و خنده آنها زیاد باشد. (۵) باین اسناد از حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر (ع) مروی است که فرمود حضرت صادق (ع) جعفر بن محمد احوال بعضی کسان که در مجلس حاضر میشدند پرسید عرض کردند علیل و بیمار است آن جناب او را عیادت نموده و در بالین او بنزدیک سرش او را مریض یافت باو فرمود ظن خود را بخدا نیکو گردان عرض کرد اما ظن و گمان من بخدا نیکو است و از این جهت هیچ باکی از مردن ندارم و لیکن غم من از برای دختران خود است و مرا ناخوش نکرده است مگر از بسکه مرا هم و غم فراگرفته بود از برای این دختر حضرت صادق (ع) فرمود آن کسی را که امیدواری باو که حسنات ترا دو برابر کند و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۴۴

سیئات و بدیهای ترا محو کند (۱) بهمان کس امیدوار باش از برای اصلاح حال دختران خود آیا نمیدانی که رسول خدا (ص) فرمود که چون در شب معراج من از سدره المنتهی گذشتم تا بشاخهای آن رسیدم دیدم بعضی از میوههای شاخههای آن درخت مثل پستان آویخته که از بعضی از آنها قطره قطره شیر میچکید و از بعضی عسل و از بعضی روغن و از بعضی نان سفید او از بعضی لباس و رخوت و از بعضی میوه درخت کنار و یا دارچینی بیرون می‌آمد و تمام اینها بجانب زمین میریخت من در نزد خود خیال کردم که چیزهایی که از این پستانها خارج می‌شود آیا از برای کیست و کدام طایفه مستحق این گونه نعمت باشند و در آن وقت جبرئیل نزد من نبود زیرا که از مرتبه او تجاوز کرده بودم و او از نزد من دور شده بود چه اگر توانائی بر عروج زیاده از حد خود داشتی البته مصاحبت برادر خود را از دست ندادی.

پس در آن وقت از مصدر جلال الهی این ندای روح افزا در مکنون خاطر رسید که ای محمد این درخت را در این مکان رفیعت از هر مکانی رویانیدم تا آنکه پسران و دختران امت تو را غذا دهم پس بیدران دختران بگو که سینه‌های شما از فاقه و پریشانی دختران تنگ نشود چنانچه من آنها را آفریدم روزی می‌دهم. (۲) و باین اسناد از حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر مروی است که آن جناب فرمود حضرت صادق (ع) بیعضی از مردم نوشت که اگر اراده داری که عاقبت امر تو ببهترین عمل تو ختم شود و در حالت مردن مرتکب افضل اعمال باشی حق خداوند را بزرگتر بدان که نعمتهای او را در معاصی صرف کنی و چون اثر غضب بر تو ظاهر نشده است بحلم او مغرور شوی و اکرام کن هر کسی را که به‌بینی ما را بخوبی ذکر کند و یا آنکه محبت ما را بر خود بسته باشد و بر تو لازم نیست که جستجو کنی از اینکه در این ادعا صادق است یا کاذب نیت تو از برای تو کافی است و کذب او از برای خودش ضرر دارد. (۳) و باین اسناد از حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر (ع)

مروی است که آن جناب فرمود حضرت صادق (ع) راهی را طی میفرمود و قومی با آن جناب بودند که مال بسیاری با آنها بود خبر بآنها دادند.

که جمعی شمشیر دار در این راه هستند که قطاع الطریقند و مال مردم را از ایشان بگیرند آیا نمیشود که این اموال را بتو سپاریم شاید چون به بینند از تست نگیرند فرمود شما چه میدانید شاید ایشان بغیر از من قصد دیگری را نداشته باشند و شاید شما چون این عمل کردید مرا در معرض تلف آورید و باین واسطه آسیبی بمن رسانند.

عرض کردند پس چه کنیم اذن میفرمائی دفن کنیم این اموال را تا نه بینند فرمود این بدتر است شاید عارضه رخ دهد که بفهمند و مال را ببرند یا اینکه شما بعد از دفن کردن راه نیابید و ندانید کجا دفن کرده‌اید.

عرض کردند پس چه کنیم ما را راهنمائی کن فرمود این اموال را امانت بگذارید نزد کسی که حفظ کند آن را و از این راهزنان دفع کند و از برای شما نگاه دارد و هر جزئی

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۴۵

از این اموال را زیاده‌تر کند از دنیا و آنچه در دنیا است. (۱) پس از آن بشما رد کند و بشما اضعاف و مضاعف دهد در زمانی که نهایت احتیاج داشته باشید و وقتی از آن وقت محتاج‌تر نباشید.

عرض کردند این شخص کیست فرمود پروردگار عالمیانست عرض کردند چگونه نزد خداوند بامانت گذاریم. فرمود بضعیفان و درویشان مسلمانان صدقه دهید عرض کردند در این بیابان درویش و پریشانی کی پیدا می‌شود. فرمود قصد کنید که ثلث آن را صدقه دهید تا حق تعالی باقی آن را از کسی که می‌ترسید نگاهدارد و آنها را دفع کند.

عرض کردند قصد کردیم فرمود خاطر جمع دارید و بروید که در امان خدا خواهید بود.

پس براه افتادند ناگاه آن طائفه راهزنان نمودار شدند خوف بر اینها غلبه کرد حضرت (ع) فرمود چگونه شما می‌ترسید و حال آنکه شما در امان خدا باشید.

در این حال راهزنان پیش آمدند و پیاده شدند و دست حضرت صادق (ع) را بوسیدند و عرض کردند که ما شب گذشته را در خواب دیدیم که رسول خدا ما را فرمانداد خود را بخدمت شما رسانیم.

آلان ما در نزد تو حاضریم و مصاحبت تو و این قوم رها نکنیم تا دشمنان و دزدان را از این قوم دفع کنیم حضرت صادق (ع) فرمود ما را بشما احتیاجی نیست زیرا که آن کسی که ما را از شر شما دفع نموده است از شر هر کسی دفع میکند.

پس بسلامت گذشتند ثلث مال را صدقه دادند و تجارت ایشان از برای آنها با برکت شد و هر درهمی را ده درهم سود کردند و گفتند چه قدر بسیار بود برکت حضرت صادق (ع) و آن جناب بایشان فرمود دانستید که معامله با خداوند چه قدر برکت دارد پس بر آن مداومت بکنید و این گونه معامله را از دست ندهید. (۲) و باین اسناد از حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر (ع) است که آن جناب فرمود حضرت صادق (ع) مردی را دید که سخت جزع بر مرگ فرزندش میکند فرمود ای مرد جزع و فزع بر مصیبت کوچک میکنی و از مصیبت بزرگ غفلت داری و اگر مهیا و آماده بودی از برای آن مکانی که فرزند تو بآن مکان واصل شده است. این قدر جزع تو شدت نداشت و مصیبت تو بمهیا نشدن از برای سفر آخرت بزرگتر است از مصیبت فرزند تو. (۳) محمد بن سنان از حضرت رضا علی بن موسی روایت کرده که آن جناب فرمود هَمَانَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نزدیکتر است باسم اعظم خدا از سیاهی چشم بسفیدی چشم

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۴۶

راوی گوید (۱) که حضرت رضا (ع) فرمود که چون پدر بزرگوارم از منزل بیرون می آمد میفرمود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بیرون آمدم بحول و قوه الهی نه بحول و قوه خود بلکه بحول و قوه تو ای پروردگار من در حالتی که در معرض نصیب و قسمت تو باشم پس عافیت و سلامت روزی من گردان. (۲) از حسین بن خالد مروی است که گفت حضرت رضا (ع) فرمود که از پدر بزرگوارم شنیدم که از پدر بزرگوارش حدیث میکرد که اول سوره که نازل شد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ بود و آخر سوره که نازل شد إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ الْفَتْحُ بود. (۳) یاسر خادم از حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش از پدران خود از حسین بن علی (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) بعلی فرمود یا علی توئی باب الله و توئی راه بسوی خدا و توئی نباء عظیم و توئی صراط مستقیم و توئی مثل الاعلی و توئی امام المسلمین و امیر المؤمنین و توئی بهترین اوصیاء و آقای صدیقان یا علی توئی فاروق اعظم و توئی صدیق اکبر یا علی توئی خلیفه من بر امت من و توئی اداکننده قرض من و توئی راست آورنده و ثابت کننده وعده های من یا علی توئی که بعد از من بتو ستم کنند یا علی توئی که بعد از من از تو جدائی کنند یا علی توئی که بعد از من ترا تنها گذارند یا علی گواه میگیرم خدا و کسانی را از امت من که حاضرند همانا حزب تو حزب من باشد و حزب من حزب خدا باشد و حزب دشمنان تو حزب شیطان باشد. (۴) حسن بن محبوب از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود لا بد فتنه بسیار شدید و سختی روی میدهد که هر دوست و مصاحبی از ما در آن فتنه افتد و این فتنه هنگامی باشد که شیعیان سیم از اولاد مرا

مفقود کنند و او از میان ایشان برود که گریه کنند بر او اهل آسمان و زمین و هر مرد و زن تشنه دیدار او باشند و هر غمین و حزینی که او را طالب باشد و بر دیدن او حسرت خورند.

پس از آن فرمود پدر و مادرم فدای او باد که او است همانم جد بزرگوارم و شبیه من و شبیه موسی بن عمران (ع) و در بر او باشد لباسهای نور که بشعاع روشنائی قدس افروخته باشد چه بسیار مرد و زن مؤمن و مؤمنه که سرگردان و غمگین باشند و تشنه آن آب شیرین و گوارا باشند.

گویا ایشان را می بینم که اوقات عمر خود بدیدار او فائز نشوند و از دیدن او مأیوس باشند و ندائی برآید که از دور و نزدیک همه آن ندا را استماع کنند او است رحمت بر مؤمنین و عذاب بر کافرین.

«مترجم گوید» که حضرت رضا (ع) سیم از اولاد خود را صاحب الامر خوانده و حدیثی نظیر این حدیث سبق ذکر یافت و احتمالی در توجیه آن مذکور شد. (۵) از حسن بن علی الوشا مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که فرمود در حالتی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۴۷

که بنده در آن حالت نزدیکتر است از همه حالات بخدا حالت سجده است و اینست مضمون آیه شریفه سجده و اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ. (۱) محمد بن فضیل از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود نماز نزدیک کننده هر بنده پرهیزکار است بخدا. (۲) از سلیمان بن جعفر مروی است که گفت حضرت رضا (ع) فرمود وقتی را من در سجده بودم بادی وزیدن گرفت و بنوعی سخت شد که هر کسی در جستجوی مکانی بود که خود را محافظت کند و من در حالت سجده الحاح کردم بدرگاه قاضی الحاجات و دعا کردم تا اینکه بادها ساکن شد. (۳) از محمد بن اسماعیل بن بزیع مروی است که گفت حضرت رضا (ع) را دیدم در حالت سجده که سه انگشتان مبارک را هر یک بعد از دیگری حرکت میداد گویا تسبیح خود می شمرد.

پس از آن سر مبارک را از سجده بلند کرد راوی گوید که آن جناب را در حالت رکوع دیدم که بآن مقدار کمر مبارک را خم مینمود که احدی را ندیده بودم در رکوع این مقدار خم شود و چون رکوع مینمود دستهای مبارک را بیپهلوی خود نمی چسبانید و مثل دو بال قرار میداد. (۴) حسن بن علی الوشا از حضرت رضا روایت کرده که از آن جناب شنیدم که میفرمود چون بنده در حالت سجده در خواب رود حقتعالی میفرماید نظر کنید به بنده من که چگونه در طاعت منست و روح او را قبض کرده ام. (۵) از احمد بن محمد ابن ابی نصر بزنتی مروی است که گفت حضرت رضا (ع) کتابتی بفرزند ارجمندش ابو جعفر امام محمد تقی (ع) نوشته بود و من آن کتابت را خواندم نوشته بود ای ابا جعفر بمن خبر رسیده است که دوستان چون تو سوار میشوی ترا از باب صغیر بیرون می برند و این از جهت بخلی است که ایشان دارند از اینکه احدی بخیر تو نرسد، پس بحقی که مرا است بر تو باید

راه بیرون رفتن و داخل شدن تو از باب کبیر باشد و چون سوار میشوی باید طلا و نقره همراه داشته باشی و هر کسی از تو سؤال کند باو عطا کنی و کسی که ترا بحق اعمام تو قسم میدهد کمتر از بیست و پنج دینار باو نمیدهی و زیادت از آن را خودت میدانی و مقصود من آنست که حقتعالی ترا بلند کند پس انفاق کن و از تنگدستی واهمه نکن. (۶) و حضرت رضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از حضرت علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ع) فرمود که در روز قیامت دخترم فاطمه (ع) محشور خواهد شد.

در حالتی که جامه‌های رنگ شده بخونها با او است و بقائمه از قوائم عرش می‌آویزد و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۴۸

عرض میکند (۱) ای حکم حکم کن میان من و میان کشندگان فرزندانم علی بن ابی طالب (ع) میفرماید که رسول خدا (ص) فرمود قسم بخداوند کعبه که حکم میکند از برای دخترم. (۲) حضرت رضا (ع) از پدران خود از جد بزرگوارش امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود کسی که متدین شود بغیر آنچه شنیده حقتعالی او را در وادی ضلالت و گمراهی فنا کند و هر کس متدین شود بآنچه شنیده است از غیر بابی که حقتعالی آن باب را از برای خلق خود مفتوح کرده است مشرک است و آن باب کسی است که امین وحی خدا است و او محمد مصطفی (ص) است. (۳) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود وقتی را من در بعضی از کوچه‌های مدینه با پیغمبر (ص) میرفتم ناگاه مردی پیر بلند قدی که ریش انبوهی داشت و چهار شانه بود بما برخورد و سلام کرد بر پیغمبر و بعد از تعارف با آن جناب روی بمن کرد و گفت.

السلام علیک یا رابع الخلفاء و رحمه الله و برکاته سلام بر تو ای چهارمین خلفاء و رو کرد برسول خدا و عرض کرد آیا چنین نیست یا رسول الله رسول خدا (ص) فرمود بلی چنین است پس از آن از ما گذشت.

من عرض کردم یا رسول الله این چه مطلبی بود که شیخ بمن گفت و تصدیق شما چه معنی داشت.

فرمود

الحمد لله

توئی متصف باین صفت چه حقتعالی در کتاب مستطاب خود فرموده إني جاعل في الأرض خليفة و آن خلیفه را که حقتعالی در روی زمین قرار داد حضرت آدم (ع) بود و حقتعالی فرموده یا داؤد إنا جعلناک خليفة في الأرض فاحکم بین الناس بالحق.

پس داود (ع) دوم از خلفاء باشد و حقتعالی حکایت از موسی (ع) میفرماید هنگامی که بهارون گفت اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ اَصْلِحْ اِي هَارُون در میان قوم من خلیفه باش و اصلاح کن.

پس هارون خلیفه سوم است که موسی (ع) او را خلیفه قرار داد در میان قوم خود و باز حقتعالی میفرماید وَ اَذَانٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ اِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ بِيْزَارِ بُوْدِنِ خُدا و رَسُوْلِ خُدا از مُشْرِكِيْنَ اَعْلَامِيْ اسْتِ از خُدا و رَسُوْلِ خُدا (ص) بسوی مردم و در روز حج بزرگ عید قربان است. «مترجم گوید» که مصنف در کتاب معانی الاخبار حدیثی روایت کرده است از حضرت صادق (ع) باین مضمون که راوی گفت از آن حضرت سؤال کردم از معنی این آیه شریفه وَ اَذَانٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ اِلَى آخِرِ آيَةِ فَرَمُوْدِ اَذَانٌ مِنَ اللّٰهِ اسْمِيْ اسْتِ که حقتعالی از آسمان بعلی (ع) عطا کرده چه او بود که از جانب رسول ادای براءت و اعلام آن بکفار و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۴۹

مشرکین نمود.

زیرا که چنین آیه براءت نازل شد اولاً حضرت ختمی مرتبت ابی بکر را فرستاد بمکه تا این آیه را بر مشرکان مکه رساند و آنها را به بیزاری حق از آنها مطلع و آگاه سازد بناگاه جبرئیل فرود آمد و عرض کرد یا محمد تبلیغ نباید بکند کسی از جانب تو یا خودت باید تبلیغ کنی و این مطلب را باهل مکه بخوانی یا مردی از خودت که مقصود علی (ع) است.

پس در این حال رسول خدا (ص) علی (ع) را نزد ابی بکر فرستاده علی (ع) بتعجیل رفته ملحق بابی بکر شد و صحیفه را از دست او گرفته روانه مکه شد و آنچه باید بمشرکان اعلام کند اعلام کرد.

از این جهت او را حقتعالی اَذَانٌ مِنَ اللّٰهِ نَامِيْدِ و این اسمی است که خدا از آسمان بعلی (ع) فرستاد.

(۱) القصة حضرت ختمی مرتبت بعد از تلاوت این آیه شریفه فرمود پس تویی تبلیغ کننده از جانب خدا و رسول خدا (ص) و تویی وصی من و وزیر من و قضاکننده قرض من و اداکننده امانات از جانب من و تویی نسبت بمن بمنزلت هارون نسبت بموسی مگر فرقی که هست پیغمبری بعد از من نیاید.

پس تویی چهارمین خلفاء چنان که آن مرد پیر بر تو سلام کرد و این مطلب را گفت آیا ندانستی آن مرد پیر کیست من عرض کردم نه فرمود این برادر تو خضر (ع) بود پس بدان این معنی را. (۲) حضرت رضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از علی بن ابی طالب روایت کرده است که آن جناب فرمود من و فاطمه (ع) وارد شدیم بر رسول خدا (ص) پس آن جناب را یافتیم بشدت گریه میکرد من عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چرا گریه میکنی.

فرمود یا علی آن شبی که مرا در آسمان سیر میدادند زنانی از امت خود را دیدم که در عذاب سخت معذب بودند و من از برای آنها بفرع آمدم و از سختی عذاب آنها مرا گریه دست داد.

زنی را دیدم که بموی خود آویخته بود و دماغ و مغز سر او بجوش آمده بود و زنی را دیدم بزبان خود آویخته بود و آب بسیار گرم جوشان در حلق او میریختند و زنی را دیدم که با دو پستان خود آویخته بود و زنی را دیدم که گوشت بدن خود را میخورد و آتش از زیر او زبانه میکشید و زنی را دیدم که دو پای او را بر دو دست او بسته بودند و مارها و عقارب بر او مسلط بودند و او را اذیت مینمودند.

زنی را دیدم که کر و کور و لال بود و در تابوتی از آتش بود و مغز سرش از لوله‌های دماغش بیرون می‌آمد و بدن او از ناخوشی خوره و پیسی قطعه قطعه بود و زنی را دیدم که بر دو

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۵۰

پای خود در تنور آتش آویخته بود (۱) و زنی را دیدم که گوشت پشت و پیش بدنش را بمقراضهای آتشین میچیدند و زنی را دیدم که صورت و دو دست را میسوخت و روده‌های خود را میخورد و زنی را دیدم که سر او مانند سر خوک و بدنش مانند بدن حمار بود و بهزار هزار رنگ عذاب معذب بود و زنی را دیدم که بصورت سگ بود و آتش از مقعدش داخل میشد و از دهانش خارج میشد و فرشتگان تازیانه‌های آتش بر سر و بدنش میزدند.

فاطمه عرض کرد که ای حبیب من و روشنی چشم من خبر بده مرا که عمل و طریقه این زنان چه بوده که حقتعالی آنها را باین گونه عذابها مبتلا ساخته.

فرمود ای دخترک من اما آن زنی که بموی خود آویخته بود موی خود را از مردان نمی‌پوشانید و آن زنی که بزبان خود آویخته بود شوهرش را اذیت و آزار مینمود و آن زنی که بدو پستانش آویخته بود تمکین شوهرش نمیکرد که با او بخوابد و آن زنی که بدو پای خود آویخته بود بدون اذن شوهرش از خانه‌اش بیرون میرفت و آن زنی که گوشت بدنش را میخورد بدنش را از برای مردم زینت میداد و آن زنی که پای و دستش بهم بسته بود و مارها و عقربها بر او مسلط بودند زنی است که بدن و محل وضویش نجس است و جامه‌هایش نجس است و غسل جنابت و غسل حیض نمیکند و خود را از این گونه نجاسات تطهیر و تنظیف نمیکند و نماز را سبک میشمارد.

یعنی اعتنائی بنماز ندارد و آن زن کر و کور و لنگ زنی است که از زنا بچه می‌آورد و آن طفل را در گردن شوهرش می‌بندد و میگوید این طفل از شوهر من است و آن زنی که گوشت او را بمقراض می‌چیند آن زنی باشد که خود را بمردان مینماید و آن زنی که صورت او میسوخت و روده‌های خود را میخورد.

زنی است که زنها را از برای مردان میبرد که آن را جاکش گویند و آن زنی که سر او مثل سر خوک و بدون او مثل بدن حمار بود زن سخن چین و دروغگو است که میان دو نفر فتنه میکند و آن زنی که بصورت سگ بود و آتش از مقعدش میرفت و از دهانش بیرون می‌آمد کنیزک مغنیه بدخواهنده است.

پس از آن فرمود وای بر زنی که شوهرش را بغضب آورد و خوشا بحال زنی که شوهرش از او راضی و خوشنود باشد. (۲) از محمد بن عرفه مروی است گفت حضرت رضا (ع) فرمود یا ابن عرفه نعمتهای خدا بر گروه مردم مثل شتری ماند که آن را عقال کرده باشند پایش را در آنگاه آن مادامی که خوب نعمتهای خدا را بمصرف خود رسانند و لیکن هر گاه بقسم بدی با آن معامله کنند و آن را در مقام خودش مصرف نکنند از چنگ ایشان برود.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۵۱

(۱) یاسر خادم از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود سخی طعام مردم را میخورد تا مردم طعام او را بخورند و بخیل طعام مردم را نمیخورد تا طعام او را نخورند. (۲) از حسن بن علی الوشا مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) ما شنیدیم که فرمود سخی خدا است نزدیک ببهشت است نزدیک بمردم است بخیل دور از خدا است و دور از بهشت است و دور از مردم است.

حسن گوید که از آن جناب شنیدم که فرمود سخاوت درختی است در بهشت هر کس بشاخه از آن بیاویزد داخل در بهشت خواهد شد. (۳) از علی بن اسباط و حجال مروی است که از حضرت رضا (ع) شنیدند که فرمود عابدی از بنی اسرائیل عبادت خدا نمیکرد تا ده سال سکوت میکرد. (۴) حضرت عسگری حسن بن علی بتوسط آباء امجاد از حسین بن علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود امیر المؤمنین (ع) فرمود در این آیه شریفه هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ حَقِّعَالِي است آنکه آفرید از برای شما تمام آنچه در زمین است تا اینکه بآن عبرت گیرید و برضوان بهشت او واصل شوید و خود را از آتش او نگاهدارید ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ.

پس شروع کرد در آفریدن و استوار گردانیدن آسمان پس هفت آسمان بر روی یک دیگر خلق فرمود و او است دانا بهر چیزی و بجهت دانائی او بهر چیزی دانست مصالح عباد را و آنچه در روی زمین است ای فرزند آدم از برای مصالح شما آفرید. (۵) حضرت رضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود که هر امتی راست صدیقی و فاروقی و صدیق و فاروق این امت علی بن ابی طالب است همانا علی کشتی نجات این امت است و باب بردن گناهان این امت است.

یعنی اگر کسی خواهد گناهان او ریخته شود باید از باب محبت علی وارد شود و یوشع و شمعون بن حمون وصی عیسی (ع) بود علی وصی من است و ذو القرنین این امت است. «مترجم گوید» که در گفتن علی را ذو القرنین

این امت چند وجه ذکر شده است و بعضی آنها مطابق اخبار است از جمله وجوه اینست که مراد چنان است که مراد از قرنین حسن و حسین است چه از رسول خدا روایت شده که حقتعالی بحسن و حسین بهشت خود را زینت دهد.

پس بمنزله دو قرن بهشت باشند یا اینکه مقصود اینست که علی حجت است بر شرق و غرب عالم باین معنی که مقصود از قرنین شرق و غرب عالم باشد و یا اینکه مقصود اینست که

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۵۲

چنانچه ذو القرنین تسلط یافت بر اهل زمان خود و همه را در حیطة تصرف آورد علی (ع) نیز همه عالم در اداره او باشد و بر کل مخلوق لازم باشد اطاعت او چه از حضرت صادق (ع) مروی است که ذو القرنین نه پیغمبر بود و نه فرشته بلکه بنده بود که خدا را دوست داشت و خدا او را دوست میداشت و در میان شما امت مثل او بود یعنی امیر المؤمنین (ع) و یا اینکه مقصود بذو القرنین اینست که صاحب دو ضربت است بر فرق نازنین خود چه ضربتی در روز خندق بفرق همایونش خورد و ضربتی ابن ملجم مرادی ملعون زد که بآن سبب شهید شد.

(۱) القصة آن جناب فرمود ای گروه مردم علی خلیفه خداست و جانشین و خلیفه من است بعد از من بر شما و او است امیر المؤمنین و بهترین وصیان کسی که با او منازعه کند با من منازعه کرده است و کسی که بر او ستم کند بر من ستم کرده است و کسی که با او ستیزگی کند با من ستیزگی کرده است و کسی که با او نیکوئی کند با من نیکوئی کرده است و کسی که بر او جفا کند با من جفا کرده است و کسی که با او دشمن کند با من دشمنی کرده است و کسی که او را دوست دارد مرا دوست داشته است و این از آن جهت است که علی برادر من و وزیر من است و از گل من سرشته شده و آفریده شده است و من و او از یک نور باشیم. (۲) از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که فرمود مردی از بنی اسرائیل کسی را کشت که از خویشان او بود و او را برداشته و در میان راه بهترین فرزندی از فرزندان بنی اسرائیل انداخت پس از آن بخونخواهی آن کشته مردم بموسی گفتند که فرزندان آل فلان از بنی اسرائیل فلان را کشته‌اند پس ما را خبر بده که کشنده او کیست.

موسی فرمان داد که گاوی نزد من آورید ایشان گفتند أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا ای موسی آیا ما را مسخرگی میکنی چه ما میگوئیم که فلان را که کشته تو در جواب ما میگوئی گاوی بیاورید و ذبح کنید موسی گفت أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ پناه میبرم بخدا از آنکه من از نادانان باشم چه سخریه در این مقام از محض جهل و نادانی است و اگر ایشان گاوی آورده بودند هر نوع که بود موسی از ایشان می‌پذیرفت و لیکن چون سخت گرفتند خدا بر ایشان سخت گرفت گفتند اذع لنا ربك یبیین لنا ما هی سؤال کن از برای ما پروردگار خود را تا از برای ما بیان کند آن گاو را که چه صفت دارد قال إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ موسی گفت خدا میفرماید که

آن گاوی است که نه بزرگ است و از کار افتاده و نه کوچک است و نارسیده بحد کار بلکه وسط است میان پیری و جوانی و اگر اینها چنین گاوی آورده بودند موسی از ایشان می‌پذیرفت و لیکن بر خویشان سخت گرفتند اذعُ لَنَا رَبِّكَ

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۵۳

يُبَيِّنُ لَنَا مَا لَوْئُهَا (۱) سؤال کن از برای ما پروردگار خود را تا از برای ما بیان کند که رنگ آن گاو چیست.

موسی گفت که حقتعالی میفرماید إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْئُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ آن گاوی است رنگ زرد در غایت زردی و رنگ آن بر وجهی است که شاد گرداند از رنگ خود نظرکنندگان را و ایشان اگر چنین گاوی آورده بودند موسی از ایشان می‌پذیرفت و لیکن چون سخت گرفتند خدا بر ایشان سخت گرفت گفتند اذعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَةَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ بار دیگر بخوان برای ما پروردگار خود را تا از برای ما آشکارا گرداند که چه گاوی است کارکننده است یا در صحرا چرنده بعد از آن بجهت اعتذار از تکرار گفتند که این گاو بر ما مشتبه شده است چه گاو میانه سال و رنگ زرد بسیار باشد و هر آینه ما از جمله راه یافتگان باشیم بدین کار قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَ لَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا موسی گفت که آن گاوی است که نه رام و نرم است که بحکم زراعت بشوراند و برگرداند زمین را و نه که آب دهد کشت را بلکه آن دست بازداشته شده است از همه کارها بسر خود چرا میکند نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی او باشد حتی سم و شاخ او زرد است قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی بر وجهی که رفع اشتباه شد آوردی راستی را یعنی تمام صفت باز گفتمی از برای ما پس تفحص کردند و آن گاو را نزد جوانی از بنی اسرائیل یافتند و آن جوان گفت من این گاو را نفروشم مگر آنکه پوست او را پر از زر سرخ کنید آمدند نزد موسی و حکایت باز گفتند موسی فرمود بخرید آن گاو را پس آن گاو را خریدند و نزد موسی آوردند پس موسی فرمان بذبح آن گاو داد چون گاو را ذبح کردند موسی فرمود دم گاو را بکشته زنید چون چنین کردند کشته زنده شد و عرض کرد یا رسول الله مرا پسر عم من بقتل آورد نه آن کسی که بر او ادعا میکنند قتل مرا پس قاتل او را بدانستند و بعضی از اصحاب موسی بوی عرض کرد که این گاو حکایتی دارد موسی فرمود چیست عرض کرد جوانی از بنی اسرائیل پدرش نیکو کردار بودی و زمانی چیزی در معرض بیع بود آن جوان خریدار آن شدی و چون نزد پدرش آمد ویرا در خواب یافت و کلیدها زیر سرش بود پس ناخوش داشت از اینکه او را بیدار کند آن چیز را خرید چون پدرش بیدار شد بوی اطلاع داد که فلان چیز را خواستم بخرم چون کلیدها در زیر سرت بود و در خواب بودی از برای آنکه ترا بیدار نکنم ترک این خریداری نمودم گفت احسنت بگیر این گاو را بعوض آن چیز که از دست تو رفته است موسی (ع) فرمود ملاحظه کنید که نیکی چه قدر منفعت بآن جوان رسانید.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۵۴

(۱) از ریان بن صلت مروی است که گفت روزی در خراسان از حضرت رضا (ع) سؤال کردم و عرض کردم یا سیدی هشام بن ابراهیم عباسی از تو روایت کرده است که تو مرخص فرموده در گوش دادن بغنا حضرت فرمود این زندیق دروغ گفته زیرا که از من این مسأله را سؤال کرد گفتم مردی از حضرت باقر (ع) این مسأله را سؤال کرد آن جناب فرمود که چون حقتعالی در روز قیامت میان حق و باطل جدا کند غنا در کدام طرف باشد عرض کرد در طرف باطل باشد فرمود حکمش را خودت کردی. (۲) از ریان بن صلت مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که فرمود هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر بحرام بودن شراب و اقرار کردن باینکه خدا آنچه خواهد میکند و بودن از جمله میراث او کند دریان گوید که از آن جناب شنیدم که فرمود داخل نشوید شب در خانه تاریک مگر با چراغ. (۳) از یاسر مروی است که گفت بعضی از امرا از حضرت رضا (ع) از خوردن گل سؤال کردند و بآن جناب عرض کردند که بعضی از کنیزکان ما گل میخورند آثار غضب از آن جناب ظاهر شد و فرمود گل خوردن حرام است مثل مردار و خون و گوشت خوک پس آن کنیزکان را از این عمل نهی کنید. (۴) راوی از یاسر روایت کرده که گفت حضرت رضا (ع) در روز جمعه از مسجد جامع مراجعت کرد در حالتی که عرق بر جبین مبینش نشسته و غبار او را فرو گرفته بود و دست خود را بلند کرد و گفت

اللهم ان كان فرجى مما انا فيه بالموت فعجله لى الساعة

پروردگارا در این هائله که واقع شدهام گشایش آن بمرگ خواهد شد پس تعجیل فرما در مرگ من در این ساعت پس از آن آن جناب مهموم و محزون بود تا وفات کرد. (۵) یاسر گوید که از نیشابور بمأمون نوشتند که مردی از مجوس هنگام مردنش وصیت کرده است که مال بسیاری را از او میان فقرا و مساکین قسمت کنند و قاضی نیشابور آن مال را بفقراء مسلمانان داده مأمون بحضرت رضا (ع) عرض کرد یا سیدی چه میفرمائی در این پراکنده کردن مال میان فقراء مسلمانان حضرت فرمود مجوس نباید تصدق بدهد بر فقراء مسلمانان بقاضی بنویس بمقدار این مال از حق صدقات فقراء مسلمانان اخراج کرده بفقراء مجوس دهد. (۶) علی بن ابراهیم بن هاشم گوید که یاسر و غیر او از حضرت رضا (ع) احادیث بسیار از برای من حدیث کرده‌اند و لیکن آن احادیث را متذکر نیستم و از نظرم رفته است زیرا که مدت زمانی است که من آن احادیث را شنیده‌ام. (۷) از حضرت رضا (ع) مروی است که فرمود که چون غره ماه ذی الحجه داخل شود و ما در مدینه باشیم نمیرسد ما را که محرم شویم.

مگر بحج که مقصود حج قران یا افراد است زیرا که چون وقت تنگ است و میقاتی که رسول خدا از برای ما قرار داده است شجره است و بمکه دور است

پس ما باید حج قران یا افراد گذاریم و اگر بخواهیم اول عمره گزاریم و بعد از آن حج تمتع حج ما فوت خواهد شد (۱) اما شما که از عراق می‌آئید هر گاه غره ذیحجه داخل شود باید اول عمره گذارید زیرا که مواقیتی که رسول خدا از برای شما قرار داده است مثل ذات عرق و غیر آن پیش روی شما است و قریب است بمکه.

پس وقت شما وسعت دارد از این جهت باید اول عمره گزارید بعد از آن حج تمتع کنید فضل عرض کرد که در آن حال (یعنی هنگامی که غره ذی الحجة داخل شود و من در مدینه باشم) مرا میرسد حج تمتع گزارم و حال آنکه طواف خانه کرده باشم حضرت فرمود بلی.

محمد بن جعفر این مسأله را نزد سفیان بن عیینه و اصحاب او مذکور داشت و گفت که فلان این مسأله را چنان و چنین فرموده پس از آن تشنیع و بدگویی نمود. (۲) «مصنف گوید» که سفیان بن عیینه حضرت صادق (ع) را ملاقات کرده و از آن جناب روایت نموده و تا زمان حضرت رضا (ع) باقی ماند. (۳) از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم که چون در سالی خواهی حج کنی چه میکنی.

حضرت فرمود در ماه رجب عمره میگذارم و حج تمتع میگذارم یعنی بعد از عمره گزاردن در مکه صبر میکنم تا وقت حج شود و در ماه ذیحجه حج میگذارم و چون تو هم عمره گذاردی چنین کن. (۴) سعد بن سعید از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که من بآن جناب در طواف بودم چون بمقابل رکن یمانی رسیدیم.

آن جناب ایستاد و دست مبارک را باسماں بلند کرد و عرض کرد

یا الله یا ولی العافیة و خالق العافیة و رازق العافیة و المنعم بالعافیة و المنان بالعافیة و المتفضل بالعافیة علی و علی جمیع خلقک رحمان الدنیا و الآخرة و رحمها صل علی محمد و آل محمد و ارزقنا العافیة و تمام العافیة و شکر العافیة فی الدنیا و الآخرة یا ارحم الراحمین

(۵) از مقاتل بن مقاتل مروی است که گفت حضرت رضا (ع) را دیدم در روز جمعه در کنار راه در وقت زوال حجامت میکرد و حال اینکه آن حضرت محرم بود. (۶) «مصنف گوید» که در این حدیث چند فایده است.

فائده اولی اذن دادن در حجامت کردن در روز جمعه است در مقام ضرورت و باید دانست که آنچه وارد شده است در مکروه بودن حجامت کردن در روز جمعه در حالت اختیار است نه اضطراب.

فائده دوم اذن دادن در حجامت کردن در وقت زوال است.

فائده سوم آنست که جایز است از برای محرم اینکه حجامت کند هر گاه مضطر باشد

و لیکن نباید در آن مکان حجامت سر تراشد و محل شود. (۱) از فضل بن شاذان مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که از پدر بزرگوارش از پدران خود از امیر المؤمنین (ع) روایت کرد که آن جناب فرمود رسول خدا حجامت کرد در حالتی که محرم بود و روزه بود. (۲) «مصنف گوید» که این خبر مخالف آن خبریست که از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود

افطر الحاجم و الحجوم

زیرا که حجامت از اعمالی باشد که آن جناب فرموده و مستحب گردانیده و خود نیز کرده است، پس معنی فرمایش او این است که حجامت‌کننده و حجامت کرده شده داخل شدند بسبب حجامت کردن دو سنت و فطرت من. (۳) از حسن بن علی بن فضال مروی است که گفت حضرت رضا (ع) را دیدم چون میخواست وداع کند پیغمبر (ص) را و بیرون رود بقصد عمره گزاردن بعد از مغرب آمد نزدیک قبر در موضع سر پیغمبر (ص) و بر پیغمبر سلام کرد و خود را بقبر چسبانید.

پس از آن برگشت و از طرف دیگر قبر آمد و در آن مکان بایستاد و نماز گذارد.

پس از آن شانه چپ خود را بقبر چسبانید نزدیک آن ستونی که بعد از آن ستونی بود که راست سر پیغمبر (ص) بود.

پس شش رکعت یا هشت رکعت نماز با نعلین خود گذارد و مقدار رکوع و سجود او باندازه سه تسبیح یا بیشتر بود.

پس چون فارغ شد یک سجده بجای آورد و این قدر طول داد که عرق مبارکش تر کرد سنگ ریزه‌ها را.

راوی گوید که بعضی از اصحاب ما ذکر کرد که دو طرف صورت نازنیش را بر روی زمین مسجد گذاشت. (۴) از محمد بن اسماعیل بن بزیع مروی است که گفت حضرت رضا را دیدم که در حالت احرام انگشتی در دستش بود. (۵) از موسی بن سلام مروی است که گفت حضرت رضا (ع) چون عمره گذارد خانه معظمه را وداع کرد و رفت که از در حناتین بیرون رود در صحن مسجد پشت خانه ایستاد و دست مبارک را بلند کرد و دعا کرد.

پس از آن ملتفت شد بسوی ما فرمود چقدر خوب مکانی است از برای آنکه از خداوند هر حاجت طلب شود و نماز در این مکان افضل است و از شصت سال و چندین ماه.

پس چون نزدیک در آمد گفت

اللهم انی خرجت علی ان لا اله الا الله

(۶) از ابراهیم بن ابی محمود مروی است که گفت حضرت رضا (ع) را دیدم که خانه را وداع کرده خواست از مسجد بیرون رود بسجده رفت پس از آن برخاست و روی خود را بجانب کعبه کرد و گفت

اللهم انی انقلب علی لا اله الا الله

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۵۷

(۱) محمد بن اسماعیل بن بزیع از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که از آن جناب سؤال کردم از قنوت در نماز فجر و وتر فرمود پیش از رکوع باید خوانده شود.

و از آن حضرت پرسیدم از خوردن فقع که قسمتی از شراب است پس آن را کراهت داشت کراهت سختی «مترجم گوید» کراهت در این مورد بمعنی حرمت است.

و سؤال کردم از آن جناب در نماز کردن در جامه که منقش باشد آن حضرت مکروه داشت جامه که در آن تمثال و صورت نقش شده باشد.

و سؤال کردم از آن جناب که دخترکی صغیره را پدرش من باب ولایت بکسی تزویج میکند و قبل از بلوغ دختر پدرش رحلت کرد پس از آن دختر بزرگ شد و بحد بلوغ رسید پیش از آنکه شوهرش با او مجامعت کند آیا تزویج پدرش کافی است و این دختر نمیتواند بکسی دیگر شوهر کند یا اینکه اختیار بدست دختر است و بهر کسی میتواند شوهر کند حضرت فرمود تزویج پدرش کافی است.

و آن جناب فرمود که حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود باطل نمیکند وضو را مگر آنچه بیرون آید از دو طرف تو که حقتعالی از برای تو قرار داده یا اینکه فرموده‌اند و طرفی که حقتعالی بر تو انعام فرموده و من باب اتمام نعمت و تفضل بر تو مرحمت فرموده.

«مترجم گوید» بهر تقدیر مقصود و موضع معتاد است پس اگر از غیر موضع معتاد با وجود موضع معتاد چیزی بیرون آید مبطل وضوء نخواهد بود.

و از آن جناب سؤال کردم که نماز گزاردن مسافر در مکه یا مدینه باید بقصر باشد یا باتمام فرمود نماز را قصر بجای آور مادامی که قصد ماندن ده روز نداشته باشی.

و سؤال کردم از آن جناب از وجوب پوشانیدن زنان سر خود را از خواجه‌سرایان فرمود که خواجه‌سرایان وارد میشدند بر دختران حضرت موسی (ع) و آنها سرهای خود را نمی‌پوشانیدند.

و سؤال کردم از آن جناب از ام ولد یعنی کنیزی که فرزند از مولای خود داشته باشد آیا جایز است که سر خود را پیش روی مردان باز کند و نپوشاند فرمود باید سرش را بپوشاند.

و سؤال کردم از ظرف طلا و نقره آن جناب مکروه داشت ظرف طلا و نقره را یعنی فرمود استعمال آنها حرام است پس من عرض کردم که بعضی از اصحاب ما روایت کرده‌اند که از برای حضرت موسی بن جعفر آینه بود که نقره گرفته بودند فرمودند بحمد الله بلکه آن آینه را حلقه بود از نقره و نزد من است «مترجم گوید» شاید ظرفی بوده است و آینه بر آن کار گذاشته بودند و الا اطلاق ظرف بر آینه نشود و فرمود که عباس یعنی برادر آن حضرت هنگامی که مکلف نشده بود چوبی از برای

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۵۸

او ساخته بودند و آن را بنقره گرفته بودند مثل چیزهائی که از برای اطفال میسازند و بقدر ده درهم نقره داشته (۱) حضرت موسی بن جعفر امر فرمود او را شکست از آن جناب سؤال کردم که مردی را کنیزی است و او را میبوسد آیا آن کنیزک از برای پسر او حلال است فرمود آیا او را بشهوت بوسیده عرض کردم بلی فرمود حلال نیست چه او را بشهوت بوسیده است و چون چنین کرده است چیزی را فرو گذاشت نکرده است.

پس آن جناب بدون اینکه من از او سؤال کنم فرمود اگر آن کنیزک را برهنه کند و بشهوت باو نظر کند بر پسر و پدرش حرام خواهد شد عرض کردم چون بدن او نظر کند حرام می‌شود اگر بفرجش نظر کند حرام می‌شود.

و سؤال کردم از کنیزک کوچکی که هر گاه سن او کم باشد و بحد حمل نرسیده باشد و در آن حال آیا مرد استبرا نکند آن را فرمود هر گاه بحد حمل نرسیده باشد یکماه استبراء کن او را یعنی با او مجامعت نکن و استمتاع حاصل نکن «مترجم گوید» که این استبراء محمول بر استحباب است عرض کردم اگر هفت ساله باشد یا نحو آن که حمل در حق او متصور نشود حکم چیست فرمود این کنیزک در این حالت صغیره است ضرر ندارد که استبراء نکنی و استمتاع از او حاصل کن عرض کردم میان هفت سال و نه سال حکم چیست فرمود بلی تا نه سال برسد ضرر ندارد استبراء نکنی.

و سؤال کردم از آن جناب از زنی که مبتلا شده باشد بشراب نیبذ و مست شده باشد پس در حالت مستی خود را بمردی تزویج کرده باشد و چون بهوش آمده باشد انکار کرده باشد این تزویج را پسر از آن گمان کرده باشد که این تزویج صحیح بوده و او را لازم شده باشد پس بآن مرد دست داده باشد بسبب این تزویج آیا آن مرد از برای این زن حلال است یا اینکه این تزویج فاسد است بجهت اینکه در حالت مستی وقوع یافته و آن مرد را بر این زن

راهی نیست فرمود هر گاه بعد از اقامه مستی بآن مرد دست داده باشد این رضای زن است عرض کردم که این تزویج بر آن زن جایز است فرمود بلی.

و از آن جناب سؤال کردم از کنیز مملوکه که میان دو نفر باشد یعنی آن دو نفر مالک او باشند و او را آزاد کنند و برادری داشته باشد در سفر باشد و این کنیز باکره باشد آیا جایز است از برای یکی از آن دو نفر که او را تزویج کنند بدون اذن برادر او یا اینکه جایز نیست مگر بامر برادر او فرمود بلی جایز است او را بدون اذن برادرش تزویج کنند عرض کردم پس اگر بخواهند او را تزویج کنند فرمود بلی و فرمود که ظن خود را بخدا نیکو کن زیرا که حقتعالی میفرماید من با گمان بنده باشم اگر گمان او خیر باشد عاقبت او بخیر انجامد و اگر شر باشد بشر منتهی شود و در حق ائمه (ع) فرمود که راستگو و فهماننده و حدیث گوینده باشد.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۵۹

راوی گوید که بآن حضرت نوشتم که مردم در ربیثا که قسمی از ماهی است اختلاف کرده‌اند فرمود باکی نیست خوردن آن. (۱) از احمد بن حسن میثمی مروی است که روزی اصحاب حضرت رضا (ع) گرداگردش جمع بودند و منازعه میکردند در دو حدیث مختلف که از رسول خدا (ص) روایت شده باشد در یک چیز پس احمد از آن حضرت سؤال کرد آن جناب فرمود که خدای عز و جل حلال گردانیده است حلال را و حرام گردانیده است حرام را و واجب گردانیده است واجب را پس آنچه وارد شود در حلال کردن خدا یا حرام کردن حلال خدا یا دفع کردن و برداشتن واجبی که در کتاب خدا است که شخصی آنها را ثبت کرده باشد و آن شخص قائم بامر خدا و بیان‌کننده آن باشد و ناسخ از برای آن حلال و حرام و واجب که این مرد تغییر داده است از جانب حق نیامده باشد پس اینها چیزهایی باشند که فرا گرفتن آنها در دین خدا جایز نباشد زیرا که رسول خدا (ص) حلال خدا را حرام نمیکند و حرام خدا را حلال نمیکند و واجبات و احکام خدا را تغییر نمیدهد و رسول خدا در تمام اینها تابع خدا است و احکام و فرائض را از جانب خدا تسلیم خلق کند و هر چه گوید از جانب خدا فرماید و اینست قول حقتعالی **إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ** پس پیغمبر خدا (ص) تابع خدا است و از جانب خدا ادا کند آنچه بآن مأمور شود از تبایع رسالت عرض کردم چه بسا هست که حدیثی از شما وارد می‌شود که از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اید در چیزهایی که در کتاب خدا نیست و لیکن در سنت هست. پس از آن خلاف آن از شما وارد می‌شود فرمود بسا هست که امر باشیائی کرده است پس امر آن واجب و لازم است و اطاعت آن متحتم است نظیر واجبات خدا و آن جناب در این امر خدا را متابعت و موافقت نموده است پس آنچه نهی تحریمی از رسول خدا (ص) در چیزی وارد شود و بعد از آن خلاف آن نهی وارد شود عمل بآن جایز نیست و همچنین در امر آن جناب زیرا که ما مرخص نکنیم چیزی را که رسول خدا مرخص نفرموده و امر نکنیم بخلاف آنچه آن جناب امر کرده است مگر ضرورتی عارض شود مثل خوف اما اینکه حلال کنیم آنچه رسول خدا حرام کرده است یا حرام کنیم

آنچه رسول خدا حلال کرده است هرگز چنین امری صورت نپذیرد زیرا که ما تابع رسول خدا باشیم و امر او را مسلم داریم چنانچه رسول خدا تابع پروردگار بودی و امر او را تسلیم نمودی و حقتعالی فرموده وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا آنچه رسول خدا آورد اخذ کنید و آنچه آن جناب از آن نهی کند قبول نهی کنید و چیزهایی که رسول خدا از آن نهی فرماید بنهی کراهتی نه نهی تحریمی یعنی مقصود آن جناب از نهی اظهار کراهت باشد و چیزهایی که بآنها امر فرماید نه بطریق فرض و وجوب بلکه بطریق استحباب و رحجان در دین پس از آن مرخص فرماید در این امر و نهی کسی را که مانع داشته باشد و کسی را که مانع نداشته باشد پس آنچه از رسول خدا نهی یا امر استحبابی باشد

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۶۰

رخصت داده است آن جناب در فعل و ترک آن (۱) و چون از جانب ما بر شما دو خبر وارد شود یکی از آن دو خبر امر بچیزی باشد و دیگری نهی از آن و هر دو را یکنفر روایت کرده باشد و انکار هیچ یک ننموده باشد و این امر و نهی هر دو کراهتی باشند و انکار هیچ یک ننموده باشد این دو خبر هر دو صحیح و معروف باشند و ناقلین آنها همه متفق باشند در این صورت واجب است فرا گرفتن یکی از این دو خبر یا هر دو را یعنی اعتقاد بهر دو با هم داشته باشی یا هر کدام را که نخواهی پس موسع است از برای تو از بابت تسلیم نمودن فرمایش رسول خدا و رد نمودن به پیغمبر و ما یعنی عمل نکردن بهیچ یک از این دو خبر چه مفروض آنست که امر و نهی کراهتی است نه تحریمی و لکن اگر کسی از بابت عناد و انکار ترک کند و رد نماید و تسلیم امر رسول خدا نکند شرک بخداوند عظیم آورده است و هر دو خبری که مختلف باشند یعنی هر دو خبری که از برای وجوب و تحریم باشند نه از برای کراهت پس آن دو خبر را عرضه کنید بر کتاب خدا و آنچه حلال یا حرام آن در کتاب خدا موجود است متابعت کنید آن خبری را که با کتاب خدا موافق شده است و اگر در کتاب خدا نباشد عرضه کنید بر اخبار و سنتهای رسول خدا پس آنچه در سنتهای رسول خدا نهی از آن موجود است بنهی تحریمی و یا امر بآن موجود است بامر الزامی پس متابعت کنید آنچه با نهی یا امر موافق است و آنچه در سنتهای رسول خدا نهی از آن موجود است بنهی کراهتی و خبر دیگر خلاف آنست پس این رخصت است در کردن آنچه رسول خدا آن را مکروه گردانیده است و حرام نکرده است و اینست که موسع است از برای تو فرا گرفتن هر دو را یا فرا گرفتن هر کدام را که خواهی و تو مختاری در قبول کردن و تسلیم نمودن و رد کردن برسول خدا و عمل نکردن و هر خبری از ما که در قرآن و در سنتهای پیغمبری نیابید پس علم آن را بما رد کنید ما سزاوارتر هستیم بآن و برآیهای؟؟؟ خود نگوئید و بر شما لازم است که خود را باز دارید از یقین برای خود و جستجو کردن و در صد اطلاع بر آمدن و باید طلب کنید و تفحص کنید در آمدن بیان آن از ما (۲) «مصنف گوید» که شیخ بن محمد بن حسن بن احمد بن ولید که من از او روایت کرده‌ام این حدیث را محمد بن عبد الله مسمعی راوی این حدیث را بد میدانست و لیکن من این حدیث را در این کتاب اخراج نمودم از جهت اینکه چون در کتاب رحمت موجود

بود و من از برای او خواندم و انکار نکرد و از برای من روایت کرد. (۳) ابراهیم بن ابی محمود از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که از آن جناب سؤال کردم که قی کردن و خون از دماغ بیرون آمدن و چرک از جراحت آمدن وضو را باطل میکند فرمود هیچ یک از اینها ناقض وضو نیست. (۴) از زکریا بن آدم مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) از ناسور سؤال کردم فرمود سه چیز وضو را نقض میکند بول و غایط و باد. (۵) حسن بن علی الوشا از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که از آن جناب سؤال کردم

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۶۱

از اینکه مردی دوا بر روی دو دستش مالیده است آیا کافی است در وضوی او اینکه روی دوا را مسح کند فرمود بلی روی دوا را مسح میکند و مجزیست. (۱) محمد بن اسهل از پدرش روایت کرده است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم از مردی که وضو میگیرد و قدری از صورت او خشک باقی میماند فرمود تر میکند آن را ببعض از جسد خود «مترجم گوید» شاید مراد این باشد که چون آن محل باقیمانده را بشوید بعد از آن بحسب ترتیب وضو را تمام میکند.

(۲) از فضل بن شاذان مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که فرمود چون سر مبارک حسین بن علی (ع) را بشام محنت انجام بردند یزید ملعون امر کرد که آن سر را در مجلسش گذاشتند و طعام حاضر ساختند آن ملعون با اصحاب خود شروع کردند بطعام خوردن و شراب خوردند پس از فراغت امر کرد آن سر مبارک را در میان طشتی گذاشتند و در زیر تخت آن دوزخی گذاشتند و بر روی تخت سفره شطرنج پهن کردند و آن ملعون نشست بشطرنج بازی کردن و نام حسین و پدر بزرگوارش و جد امجدش را میبرد و سخریه و استهزا بایشان مینمود و چون بر حریف خود در قمار باختن غالب می آمد سه مرتبه شراب میخورد یعنی سه پیاله پس از آن باقیمانده آن را در پهلوی طشت بر روی زمین میریخت پس هر کسی که از شیعیان ما باشد باید از شراب خوردن و شطرنج بازی کردن دوری کند و هر کس شراب یا شطرنج بهبند باید حسین (ع) را یاد کند و یزید و آل زیاد را لعنت کند و اگر چنین کرد حقتعالی گناهان او را محو کند اگر چه بعدد ستارها باشد. (۳) از ابو الصلت عبد السلام بن صالح هروی مروی است که گفت از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) شنیدم که فرمود اول کسی که در اسلام فحاحی از شراب است درست کرد در شام خراب یزید بن معاویه بود یعنی در حالتی که سر مبارک حضرت حسین (ع) را در مجلس خود گذاشته و سفره طعام بر روی آن سر مطهر گسترانیده امر کرد فحاح حاضر ساختند و آن ملعون آن شراب را میخورد و باصحاب خود میداد میخوردند و بایشان میگفت بخورید این شراب را که شراب مبارکیست و از مبارکی این شراب آنست که ما اول کسی باشیم که این شراب را بخوریم و حال اینکه سر دشمن ما مقابل روی ما گذاشته و سفره طعام بر روی آن گسترانیده با کمال اطمینان قلوب و سکون نفس طعام و شراب میخوریم پس هر کس از شیعیان ما است باید از خوردن فحاحی اجتناب کند زیرا که

اینست شراب دشمنان ما و اگر اجتناب از آن نکند از ما نیست. و پدر بزرگوارم از پدرش از پدران خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که آن جناب (ع) فرمود رسول خدا فرمود نپوشید لباس دشمنان مرا و نخورید طعامهای دشمنان مرا و نروید در راههای دشمن من پس از دشمنان من شوید چنان که ایشان دشمنان من هستند (۴) «مصنف گوید» لباس دشمنان لباس سیاه است و طعامهای دشمنان شرابی است که مست‌کننده است از هر چیزی که بسازند و فقاع است «مترجم گوید» که فقاع را از شیره جو میسازند و چون مسکر نیست از این جهت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۲۶۲

نبیذ را که مطلق خمر است مقید باسکار نموده است و حرمت خوردن فقاع بخصوصه منصوص است در اخبار (۱) و گل است و چند قسم از ماهی است که جری و مار ماهی و زمیر و طافی و هر قسم ماهی که فلس نداشته باشد و گوشت سوسمار و خرگوش و روباه و هر مرغی که در حین پریدن بالهای خود را بر دو طرف خود نزند و هر تخمی که دو طرف آن مساوی باشد و دبا از ملخ که آن قسمی است از ملخ که استقلال در پریدن ندارد یعنی پیوسته نمیتواند بپرد بلکه جستن میکند و سپرز حیوان. و اما رفتن در راههای دشمنان رفتن در مواضع تهمت است و رفتن در مجالس شراب است و رفتن در مجالسی که آلات لهو مینوازند و رفتن در مجالسی است که حکم بحق نمیکند و رفتن در مجالسی که بدگوئی ائمه و مؤمنان میکنند و رفتن در مجالس اهل معصیت و ظلم و فساد است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

پایان جزء اول ترجمه کتاب عیون اخبار الرضا ع